۳

آیین برنامه سازی

# سیر و سلوک در قرآن

محمد جواد رودگر



بسم الله الرحمن الرحيم

# آیین برنامه سازی سیر و سلوک در قرآن

نویسنده:

محمد جواد رودگر

ناشر چاپی:

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

# آیین برنامه سازی سیر و سلوک در قرآن

## مشخصات کتاب

سرشناسه: رودگر، محمدجواد ـ ۱۳۴۲

عنوان و نام پدیدآور: سیروسلوك در قرآن/ محمدجواد رودگر؛ تهیه کننده مرکز پژوهش های اسلامی صداوسیما.

مشخصات نشر: قم: دفترعقل، ۱۳۸۸ .

مشخصات ظاهری: ۴۷۲ص.: جدول، نمودار. (مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما؛ ۱۵۲۹)

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۵۶۳-۴۱-۲

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: آداب طریقت

موضوع: عرفان -- جنبههای قرآنی

موضوع: اخلاق اسلامی

شناسه افزوده: صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران. مرکز پژوهش های اسلامی

رده بندی کنگره: ۱۳۸۸ ۸س۹ر/ ۶/۲۸۹ BP

رده بندی دیویی: ۸۴/۲۹۷

ص:۱

## اشاره

آیین برنامه سازی سیر و سلوک در قرآن

کد: ۱۵۲۹

نویسندگان: محمدجواد رودگر

ویراستار: محمود سوری

تهیه کننده: مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

ناشر: دفتر عقل

چاپ: زلال کوثر

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۸

شمارگان: ۱۵۰۰

بها: ۶۰۰۰۰ ریال

نشانی: قم، بلوار امین، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

تلفن: ۲۹۱۹۶۷۰ _ ۰۲۵۱ دورنگار : ۲۹۱۵۵۱۰

تهران: خیابان جام جم، ساختمان شهید رهبر، طبقه زیرزمین

تلفن: ۲۲۰۱۴۷۳۸ نمابر: ۲۲۱۶۴۹۹۷

info@irc.ir www.irc.ir

شابک: ۲-۴۱-۵۵۶۳-۶۰۰- ۹۷۸ / ۲-۴۱-۵۵۶۳-۶۰۰-۹۷۸ :ISBN

## فهرست مطالب

بخش هفتم: کتاب شناسی توصیفی عرفان

## پیش گفتار

پیش گفتار

هنر به عنوان یکی از ابزارهای اثرگذار انتقال اندیشه، در رویارویی با فرهنگ، دین و مکتب، هویت سیال خویش را در محدوده آیین ها و باورها از دست می دهد و ماهیتی ثابت به خود می گیرد و به وسیله ای برای ایجاد جذبه، شور و بیان آموزه های دینی تبدیل می شود. تصویر به عنوان جذاب ترین و اثرگذارترین عنصر موجود در دنیای هنر، رسانه های سینما و تلویزیون را در اختیار بشر قرار داده است که با وجود پیشینه چندین هزار ساله هنرهای تصویری، مخاطبان این دو رسانه به مراتب بیشتر از انواع دیگر هنرهای تصویری است.

با این که از سینما و تلویزیون به «معجزه قرن» یاد می شود. این ابزارها در ایجاد تعامل اثرگذار میان هنر و باورهای ذهنی بشر توفیق چندانی نداشته اند این ناکامی از آن روست که بر سینمای قصه گو که از ابزارهای اثرگذار در تبلیغ باورها و آیین ها به شمار می رود، جریان انسان گرایی حاکم است و ویژگی برجسته آن، نداشتن محتوا و مضمون های معنوی و انسانی است.

دست مایه آثار دراماتیک در این عرصه، مواد خامی متشکل از قصه های تخیلی و سرگرمی زا و سازگار با حس لذت جویی مخاطبان است. از این رو، مضمون‌پژوهی و محتواسازی برای اعتلای باورهای دینی و نشانه شناسی و

کشف مؤلفه های آن برای رسیدن به جنبه های انسانی رسانه، امری ضروری است.

بشر همیشه با عرفان های انحرافی و دروغین روبه رو بوده است که توانسته اند با وعده های فریبنده، پیروانی برای خویش فراهم آورند. کتاب آیین برنامه سازی «سیر و سلوک در قرآن» با توجه به نیازهای معنوی در عصر حاضر، به معرفی عرفان اسلامی از نگاه قرآن به ویژه شاخصه های عرفان اسلامی برای جویندگان حقیقت بر مدار وحی قرآن و حقیقت نبوت محمدی صلی الله علیه و آله می پردازد. برخی از بخش های کلی این پژوهش عبارتند از: چیستی عرفان اسلامی، مؤلفه ها و اقسام عرفان اسلامی، مبادی و مبانی سیر و سلوک در قرآن، ویژگی سالکان، اوصاف سالکان ازدیدگاه حضرت علی(ع)، مقامات عارفان، راه رسیدن به مقام ابرار و مقربان، شرایط سیر و سلوک، مراتب سیر و سلوک، عوامل قرب الی الله، سلوک عرفانی اهل بیت(ع) و... .

امید است این مجموعه مورد توجه و استفاده برنامه سازان محترم قرار گیرد و با ژرف اندیشی در این بخش، بر غنای محتوایی برنامه های رسانه ملی با رویکرد عرفانی ــ معنوی افزوده شود.

در پایان، از پژوهشگر ارجمند این اثر، حجت الاسلام و المسلمین دکتر محمدجواد رودگر و زحمات دانشمند محترم و فرزانه، حضرت حجت الاسلام و المسلمین دکتر احمد عابدی در ارزیابی این اثر سپاس گزاری می کنیم.

اداره کل خدمات رسانه ای

مدیریت پژوهش برنامه ای و نگارش فیلم نامه

# بخش اول: قرآن و عرفان

## اشاره

قرآن و عرفان

زیر فصل ها

## فصل اول: چیستی و مؤلفه های عرفان اسلامی

### اشاره

فصل اول: چیستی و مؤلفه های عرفان اسلامی

واژه «عرفان» دربردارنده دو نکته بسیار مهم است:

الف) معرفت (شناخت و شناسایی)؛

ب) روش خاص در رسیدن به «حقیقت» یا طریقه ای برای شهود، سلوک، جذبه و درک و درد وصال.

عرفان از سنخ فهم شهودی و تفسیر اشراقی هستی یا هستی‌شناسی و جهان‌بینی مبتنی بر کشف و شهود است که البته موضوع آن «وجود لابشرط مقسمی» یا وحدت شخصی وجود یا وجود ذات مظاهر است. به همین دلیل، هستی تنها از آنِ خداست و ماسوای الهی، تجلیات اسماء و صفاتش هستند.(۱) پس عرفان، «معرفه الله» از راه دل و تهذیب باطن و تزکیه نفس و طهارت روح است تا به توحید ناب، یعنی «جز خدا هیچ ندیدن» برسد و عارفان «اهل الله»اند که در هر چیزی فقط خدا را می‌بینند و لذت روحی و وجودی می برند.(۲)

بر این اساس، عرفان از «بود» و «نمود» بحث می کند و از حق و اسماء و اوصاف الهی سخن می گوید و عارف، «درد درونی»، یعنی دردی که از نهاد و

---

۱- نک: علی اکبر دهخدا، لغت نامه دهخدا، ج ۱۰، ص ۱۵۸۱۸؛ دانشنامه امام علی (ع)، ج ۴، صص۱۸_ ۲۱، واژه «عرفان».

۲- نک: مرتضی مطهری، آشنایی با قرآن، ج ۱۱، ص ۵۸؛ مرتضی مطهری، مجموعه آثار، چ۱، ج ۷، ص ۱۱۱.

نهـان وجـود و فطرش سرچشـمه می گیرد و درد رسـیدن، یکی شـدن، محـو شـدن و درد رهـایی از فِراق و رسـیدن بـه وصـال دارد.(۱) این «درد» به او «خودآگاهی فطری»، «خـداآگاهی فطری» و سـپس «خودیابی و خـدایابی» می‌دهـد تا سـیر از «خود به خدا» که البته مسیری از خدا به خداست، صورت پذیرد. عارفان برای درک حق و دریافت وجودی معرفت به معبود و محبوب فطری خود، پس از بیـداری و بینایی، آگاهی و گواهی همه‌جانبه، «منازل و مقاماتی» را طرح و «بایـدها و نبایـدها»یی را (که با «بود و نمود» در عرفـان نظری ــ علمی هم گرایی دارد) تعیین می کننـد تـا سالک، آن منازل را یکی پس از دیگری و مقامات را مرحله به مرحله پشت سر گذارد و بر اساس دستورالعمل ها و باید و نبایدهای سلوکی، رفتار کند تا به سرمنزل مقصود برسد که وصـال یـار و لقای دلبر و دلـدار است و منازل و مراحل از «نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی»(۲) تا «کَدْحًا فَمُلَاقِیهِ»(۳) را در صیرورت معقول و مشـروع بپیماید. در عرفان، نام چنین فرآیند عملی و سازوکار رفتاری با مبانی و رویکردهای خاص را «سیر و سلوک» نامیده اند.(۴)

نـتیجه آنکه، در «عرفـان»، بینش و گرایش، بر «معرفت خـدا» و «توحیـد الهی» مبتنی است و گفتمـان حـاکم و مسلط بر عرفـان نظری و عملی، «گفتمان توحیـدی» است؛ زیرا عارف از حیث نظر و عمل و در کلام و کردار و انگیزه و اندیشه، «موحد» است. اصولاً طرح «فناء فی الله و بقاء بالله» مبتنی بر خداآگاهی و خداخواهی و خداجویی تا خداخویی است.

عرفان، تنها بر «احساس و تجربه»، آن هم تجربه ای که بر معرفت تکیه نداشـته یا معرفت‌زایی نکند، استوار نخواهد بود. عرفان، تنها شناختِ نفس و

---

۱- نک: مجموعه آثار، ج ۲، ص ۳۱۸ و ج ۲۳، ص ۳۰.

۲- حجر: ۲۹.

۳- نک: انشقاق: ۶.

۴- نک: مجموعه آثار، ج ۲۳، ص ۶۸.

ریاضت دادن به آن برای تحصیل کمال و کرامت نفسانی و خوارق عادات و قدرت روحی در تصرف ذهن و زبان یا صورت و سیرت اشیا و اشخاص نیست، بلکه منزلت بالاتر و جایگاه والاتری دارد که متأسفانه انسانِ محدوداندیش، گاه در دام تعلق و تعیّن گرفتار می‌آید و آن را از قدسی بودن به عرفی شدن و از آسمان به زمین می‌کشد. نیز چه‌بسا ریاضت های نفسانی او، بر «نفس» قرار گیرد و خودِ متورّم و مَنِ فروتر و خاکی خویش را در نقاب عرفان و سیر و سلوک پنهان کند و عرفان، ابزاری برای خودخواهی های پنهان شده و پوشیده او باشد و بُتِ رقیق و ظریف «نفس»، میدان دار ریاضت های به اصطلاح سیر و سلوکی اش گردد. متأسفانه در بسیاری از عرفان های صوفیانه قرون اخیر و عرفان‌نماهای جدید یا جنبش های معنا گرای نوین، چنین خَبْط و خطاهایی پدیدار گردید که چه‌بسا معلول خلط بحث ها و مغالطات معرفت‌شناختی، روان‌شناختی، جامعه‌شناختی و حتی پدیدارشناختی نیز بوده است.

عرفان اسلامی، آن هم عرفان ناب اسلامی، عرفان هویت‌مدار و شناسنامه دار است؛ زیرا صدر و ذیل، مبدأ و منتها، مقدمه و نتیجه، راه و روش، بینش و گرایش، پژوهش و پویش آن، کاملاً معلوم است که از چه قرارگاه و نقطه مرکزی و منبع و شیوه‌ای سرچشمه گرفته و فرجام و سرانجام آن چیست. این عرفان در فطرت الهی ــ توحیدی ریشه دارد و از «منبع وحی» تغذیه می شود و شراب ناب شریعت، از حدوث تا بقا، آن را یاری می رساند و گفتمان توحیدی دارد و بر جوهر «عبودیت» نهاده شده است. قلب چنین عارفی، هیولای هر صورتی است که محبوب و معبودش بخواهد و هیچ طلب و تمنای دیگری ندارد جز «رضوان الله» و «لقاءالله.»

چنین عرفانی، به انسان، معرفت عمیق و همه‌جانبه درباره خدا و خود می دهد تا همه ممکنات عالم را در برابر خداوند سبحان مستظل ببیند، نه

مستقل. آرمان اصلی وحی و ره‌آورد پیامبرانه، هر آینه، قرار گرفتن در جاذبه کمال مطلق و «معرفه الله» است، تا انسان دانا به دارایی رسد و خداخویی یا تخلق به اخلاق الهی و اتصاف به صفات ربوبی، بر اثر بندگی تمام‌عیار حق، علت موجِده و مُبْقیه سیر و سلوکش باشد و توحید و ولایت، خدا و انسان کاملِ مکمِّل معصوم علیه السلام ، لُب و یا مغز عرفان علمی و عینی اش قرار گیرد و در هندسه عرفان او، محبت به خدا و محبوبان راستین الهی، نقش محوری داشته باشد و همه حیات و حرکتش را شکل و شاکله بخشد. در این صورت، انسان از عَیبِستان به غَیبِستان صیرورت می‌یابد و شناخت او به شدن تبدیل می‌شود و از عالم ماده و ماسوای الهی انصراف می‌یابد و به دیار قرب و لقا بار پیدا می‌کند. این همان چیزی است که در نگاه و نگره ابن سینا نیز در حوزه عرفان نظری و عملی تجلی یافت: «وَالْمُنصرف بِفکرِه الی قُدْس الْجَبَروت مَسْتَدیماً لشروق نورالحق فی سِرّه»(۱) یا «اَلْعارِفُ یُرید الْحَق الاَوّل لاشیء غَیرُه وَ لایؤْثَر شیئاً علی عرفانه و تَعَبّدَهَ فقط لاَنّه مُسْتَحِقّ للعباده و لِانها نسبهٌ شریفهٌ الیه لا لِرَغْبه او رَهْبهٍ.»(۲)

اکنون، به دو کلام معرفت‌بخش و معنویت‌آفرین توجه کنیم که راه و روال رهایی از خود و رسیدن به خدا را نیز نشان می دهد. امام علی علیه السلام فرمود: «الْعارِفُ مَنْ عَرفَ نَفْسَه فَاعْتَقَها و نَزَّهَها عن کل مایبَعّدها وَ یوبقها.»(۳) امام حسین علیه السلام نیز در دعای عرفه چنین نغمه ملکوتی ای سر داده است: «اَنْتَ الّذی اَشْرَقْتِ الْاَنْوار فی قُلُوب اولیائک حتی عَرَفوک و وَحّدُوک و انت اَلذّی اَزَلْتَ اِلاَغْیار عن قلوب اَحِبّائِک حتی لم یُحبّوا سِواک و لمْ یلْجَئو اِلی غَیرُک».(۴)

---

۱- ابن سینا، اشارات و تنبیهات، ج ۳، نمط نهم، ص ۳۶۳.

۲- ابن سینا، اشارات و تنبیهات، ج ۳، نمط نهم، ص ۳۷۵.

۳- عبدالواحد تمیمی آمدی، شرح غرر الحکم و دررالکلم، تحقیق: جمال الدین محمد خوانساری، ج۲، ص ۴۸.

۴- شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، دعای عرفه.

آری، در این سخنان والا، بر نگاهی بسیار ژرف و راه‌گشایی تکیه و تأکید شده است که روشمندی عرفان اسلامی را نشان می‌دهد و عبارتند از:

۱. عرفان به نفس؛

۲. رهایی از همه تعلقات و تعینات وجودی؛

۳. تطهیر و تنزیه خویشتن؛

۴. عرفان به خدا؛

۵. توحید کامل و جامع، به گونه ای که عرفان به خدا و سیر و سلوک الی الله را نیز سالک از خدا بداند و عنایت و هدیت الهی ببیند و با چشم و چشمه توحیدی، به همه فعل و انفعال‌ها و سلوک و جذبه هایش بنگرد.

این مسئله، معلول دو چیز است:

۱. شناختن شهودی؛

۲. شدن شهودی که سیر و سفر عرفانی، همانا «السفر عباره عن القلب اذا اخذ فی التوجه الی الحق تعالی بالذکر»(۱) است. این همان هجرت انفسی و مرگ اختیاری و فنای در خداست که اهل معرفت و اصحاب سلوک از آن سخن گفته‌اند.(۲)

## اقسام عرفان

اقسام عرفان

عارفان، عرفان را به دو قسم نظری و عملی تقسیم کرده؛ اولی را از نوع شناخت، تفسیر و جهان بینی، و دومی را از جنس سیر و سلوک و عمل یا طی منازل و مراحل شمرده اند. ازاین رو، گفته اند: «سیر الی الله» نهایت دارد و «سیر فی الله» را نهایتی نیست و در همین راستا باید دانست که تجربه‌های عرفانی

---

۱- ابن عربی، فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۳۸۳.

۲- روح الله خمینی، شرح چهل حدیث، صص ۶۲۳ _ ۶۲۵.

نیز در یک تقسیم بندی دو قسم است: تجربه سالکانه و تجربه عارفانه.

تجربه سالکـانه، همـان طریقت است که سالـک الی الله بایـد تک تک مقامات عرفانی و منازل سلوکی را پشت سر گـذارد و منازل معنوی و فتوحات غیبی را تجربه کند. یا گفته اند تجربه سالکانه، همان «معاملات قلبی» است که بر اساس روش شناسـی و محتواشناسـی ویژه ای صورت می گیرد و در عرفان ناب اسلامی، بر شریعت حقّه محمدی صلی الله علیه و آله مبتنی است که راه و روش و محتوا و بینش را به صورت منطقی و جـامع ارائه می‌دهـد و ابلاـغ می کنـد و «علم عرفان عملی»، برگرفته از چنین تجربه های سلوکی است؛ زیرا گزارش و تعبیری از تجربه های سالکانه را به شکل روشـمند، نظام مند و سامان‌دهی شده ارائه می دهد.

به همین دلیل، در علم عرفان عملی، افزون بر عناصر روشـی _ محتوایی، عنصـر ترجمه و تعبیر نیز هست که سلوک عرفانی و تجربـه سلوکی، بـه شـناخت و تعبیر عرفـانی تبـدیل می شـود. بـه تعبیر علاـمه جـوادی آملی، علـم عرفـان عملی، تعلیمـات و آموزش‌هایی است که مشـتمل بر شیوه سلوک و آیین رفتار است و «عرفان عملی» متن سلوک و رفتار را تشکیل می دهد و در قیـد الفاظ و حجاب قضایا و مسائل نیست.(۱) بنابراین، «عرفان عملی» از سـنخ صـیرورت و شدن، حرکت جوهری و نهادی در رسـیدن به توحیـد ناب و موحد کامل گشـتن خواهد بود.(۲) جنـاب قیصـری نیز در تعریف «عرفـان عملی» گفته است: «معرفه طریـق السـلوک و المجاهـده لتخلیص النفس عـن مضـائق القیـود الجزئیـه و اتصالهـا الی مبـدأها و اتصافهـا بنعـت الاطلاـق و الکلیه.»(۳)

پس موضوع عرفان عملی، اعمال و احوال قلبی از جهت رسیدن به کمال

---

۱- نک: عبـدالله جوادی آملی، تحریر تمهیـد القواعد، ص ۶۰۱؛ مهـدی بابایی، «عناصـر و مؤلفه های عرفان عملی»، فصل نامه معارف عقلی، ش ۸، ص ۴۰.

۲- نک: مجموعه آثار، ج ۱۴، ص ۵۵۰، ج ۱۳، صص ۲۰۹ _ ۲۱۲، ج ۲۳، صص ۲۹ و ۳۰، و ۶۷ و ۶۸ و... .

۳- قیصری، رسائل قیصری، رساله التوحید و النبوه و الولایه، ص ۷.

حقیقی است که خود، دربردارنـده سیر منـازل و طی مقامـات معنوی برای نیـل به لقاءالله و توحیـد حقیقی است. موضوع «علم عرفـان عملی» نیز تعیین، تبیین و آموزش بـدایت و نهـایت سـیر الی الله و معرفی مقامـات و منـازل و عوامل و موانع سـیر الی الله است.

گفتنی است منـازل عرفـانی در عرفـان عملی، به صورت طولی و مرتبـط به هم و عِلّی و معلولی است که رابطه دیـالتیکی با هم دارند و دارای چینش «عمودی» و «ترتب تدریجی» است و طبق «اصل طرفه محال» است، سـیر صـعودی و سـلوکی انسان شکل می گیرد.(۱) البته در این صـراط سـلوک الی الله، مقوله «سالکان مجذوب و مجذوبان سالک» نیز فرقی ندارند؛ اگرچه «جذبه» با بارقه ای الهی دفعهً برای عارف، معارفی را ظاهر می‌سازد و کشش غیبی از طرف حق برای سالک ایجاد می کند، ولی راه به صورت جهش طی می شود و مقامات، پشت سر گذاشته می شود.

به هر حال، سـیر الی الله، سیر در منازل سلوک است و با یقظه و بیداری به دست می‌آید و از توبه و انقطاع آغاز می شود، تا به تدریج، سالک از هستی خود عبور کند و از علم‌الیقین به عین‌الیقین و سپس «حق‌الیقین» برسد و غیر خدا نداند و نیابد و نبیند و از فنـا به بقـا، و از فرق به جمـع و سـپس مقـام جمـع‌الجمـع راه یابـد، تـا سوختن و پختن یـا سوزنـدگی و گدازنـدگی حاصـل گردد،(۲) که انسان، گدای لقای حق اسـت(۳) و برای رسـیدن به آن بایـد هزینه هـای زیادی بپردازد و گـذرنامه لقاء الله را به دست آورد.

---

۱- نک: عبدالله جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، ص ۲۲۳.

۲- نک: عزیزالـدین نسـفی، الانسان الکامل، ص ۱۲؛ لاهیجی، شـرح گلشن راز، ص ۱۲؛ جامی، نقد النصوص فی شـرح نقش الفصوص، ص ۱۵۰؛ سـیدحیدر آملی، نص النّصوص، ص ۲۶۷؛ سـید محمدحسین حسینی تهرانی، رساله لب اللباب، صص ۴۹ و ۵۰.

۳- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۵، ص ۲۸۷.

در این مسیر، عوامل زیر نقش کلیدی دارند:

۱. معرفتِ نفس؛

۲. مراقبت نفس؛

۳. صبر و بصیرت؛

۴. شکیبایی و شرح صدر؛

۵. خلوص و صداقت؛

۶. فقرشناسی و فقر باوری؛

۷. تزکیه نفس و تهذیب درون؛

۸. ایمان و عمل صالح؛

۹. طهارت ظاهری و باطنی؛

۱۰. شریعت‌محوری؛

۱۱. عقلانیت و اعتدال‌ورزی؛

۱۲. استعانت‌جویی از انسان کاملِ معصوم علیه السلام و اهل ولایت بودن در سیر عملی «عرفان».(۱)

بنابراین، «عرفان عملی»، طریق به عرفان نظری، و عرفان نظری، نتیجه و ثمره عرفان عملی است؛ زیرا تعبیر و تفسیری از تجربه سلوکی و عرفانی است. پس علم عرفان نظری، ترجمان همان کشف و شهودها و تجربیات سلوکی ــ عرفانی است. ناگفته نماند که عرفان نظری، ما را در بُعد هستی شناسی، انسان‌شناسی، سیر و سلوک و مقامات‌شناسی عرفانی یاری می رساند و زمینه های معرفتی ــ علمی سیر و سلوک را فراهم می‌آورد و شرط لازم است، نه شرط کافی، و مُعِّد است، نه موجِد عرفان حقیقی. با این حال

---

۱- نک: محمدجواد رودگر، صحیفه عرفان، دفتر دوم، پنجم و دوازدهم.

عرفان واقعی و حقیقی، تنها در طی مقامات و سلوک در صراط مستقیم عرفان ممکن است که: «وَالَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا».(۱) به تعبیر شاعر:

صلای باده زد پیر خرابات سلوک راه عشق از خود رهایی است

بده ساقی که فی التأخیر آفات نه طی منزل و قطع مسافات

پس علم عرفان نظری، به منزله دستورالعمل سیر و سلوکی و عرفان نظری در سبیل و مسیر شناخت خدا و راه و بایدها و نبایدهایی است که بایسته است به خداخواهی و خداجویی بینجامد، تا در عرفان نظری، خدا را بشناسیم و اسمای الهی را شناسایی کنیم. در علم عرفان نظری، دستورالعمل های عرفانی را بر اساس مبانی و منابع آنها بشناسیم و در «عرفان عملی»، به تجربه سلوکی و عرفانی آنها اهتمام ورزیم و ویژگی های هر مرحله را بشناسیم، معیارهای سنجش و ارزیابی کشف و شهود را در راستای صدق و کذب، صحت و سُقم، حق و باطل و صائب و غیر صائب آ ن بازشناسیم تا گرفتار کژراهه روی نشویم.

در عرفان ناب شیعی، قرآن کریم، منبع اصیل، جامع و کامل عرفان علمی و عرفان عملی است؛ زیرا عالی ترین درجه معرفه الله و برترین و والاترین مرتبه سلوک الی الله، در این کتاب آسمانی طرح و تبیین شده است. احادیث و آموزه های نبوی، علوی و ولوی، به ویژه دعاها و نیایش‌های معصومان علیه السلام ، سرچشمه عرفان و برانگیزاننده سیر و سلوک به سوی خدا هستند و دربردارنده بهترین دستورالعمل ها برای نیل به توحید و لقاءالله خواهند بود.

به راستی ما در پی چه هستیم؟ آیا به حقیقت، در جست‌وجوی خدا و لبیک گویی به ندای فطرت و نغمه روح الهی و ملکوتی و نیز در پی «مَنِ» عِلْوی و اید ئال خویش برآمدیم؟ آیا در ادعاهایی که داریم، صادقیم یا

---

۱- نک: عنکبوت: ۶۹.

دروغ گو؟ اگر تکلیف را با خود مشخص کنیم، می یابیم راه همان است که قرآن کریم و پیامبراعظم صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش علیه السلام نشان داده اند و امثال ابوذر غفاری، سلمان فارسی، رشید هجری، حجر بن عدی، میثم تمار، مقداد اسودی و...، تا سیدعلی شوشتری، ملاحسینقلی همدانی، میرزا علی آقا قاضی، میرزاجواد آقا ملکی تبریزی، تا حضرت امام خمینی رحمه الله، علامه طباطبایی، آیت الله بهجت فومنی و... را تربیت کرد و در مقام الگو های عارف حقیقی و اسوه های حسنه سیر و سلوک صائب و صالح ارائه فرمود. همه این بزرگان، شاگردان مکتب قرآن و عترتند و از کتاب و سنت تغذیه شده و فانی در وحی و ولایت بوده اند. پس راه، همان است که رهروان رفتند.

همه این رادمردان عرصه سلوک و نیک‌مردان و بلندهمتان ساحت قرب و لقا، در پرتو فقه اهل بیت علیه السلام و شریعت حقه محمدی صلی الله علیه و آله، از بدایت تا نهایت به سیر و سلوک پرداختند. آنها خود در شریعت عام و خاص مجتهد بودند و راه فنا را در فقه اکبر، اوسط و اصغر جستند و صادقانه و صالحانه و با بصیرت و صبر طی طریقت معنوی کردند و به فتوحات غیبی رسیدند و هرگز دنبال کشف و کرامات نبودند که کرامت آنها، «عبودیت الهی» و کیمیایشان، محبت به انسان کامل معصوم علیه السلام و جان‌مایه سلوک ایشان، «ولایت» بود که عرفان منهای قرآن و عترت، و سلوکِ تهی از توحید و ولایت را عرفان ندانسته و نخوانده اند.

مؤلفه های عرفان قرآنی ذیل چنین است:

جامعیت و کمال علمی و عملی؛

شریعت‌گرایی و فقه‌محوری؛

عقلانیت و خردگرایی؛

اعتدال و میانه روی؛

توحیدباوری در همه عرصه ها و ساحت ها؛

ولایتمندی بر اساس نبوت و امامت؛

معادباوری؛

عرفان درون گرا و برون گرایی؛

عرفان زندگی‌ساز و تمدن پرداز؛

عرفان عبودیت‌محورانه؛

عرفان سیاست گروانه و... .(۱)

عرفان قرآنی، عرفان نهج البلاغه ای، عرفان صحیفه سجادیه ای، عرفان مناجات شعبانیه ای، عرفان دعای کمیلی، عرفان عرفه ای و...، عرفان سازنده، پویا و زندگی‌ساز است. این عرفان می تواند به صورت جامع به همه نیازهای انسان در جنبه‌های فردی، خانوادگی و اجتماعی پاسخ دهد و عرفان احیاگر و اصلاح کننده باشد؛ یعنی عرفان عدالت‌خواهانه، عدالت گسترانه و برپادارنده «عدالت اجتماعی». عرفان پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام یا عرفان بعثت و غدیر و عرفان امام حسین علیه السلام و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف یا عرفان کربلایی _ عاشورایی و عرفان انتظارِ معقول و سازنده و عرفان مهدویتِ منطقی و کامل، چنین است و کارکردهای معرفتی _ معنویتی و رهاورد عقلانیتی و عدالتی دارد و عنصر تربیت انسان ایدئال و سعادتمند را در همه جنبه‌ها داراست.

قرآن کریم، به تمامیت معنا، کتاب عرفان است؛ چون هم شناخت و بصیرت می دهد _ چه اینکه کتاب برهان، بصیرت، بیان، تبیان، بلاغ، حکمت و محکم است _ و هم راه های رهایی از خودی و مادی گرایی و بریدن از حیات

---

۱- نک: صحیفه عرفان، دفتر دوازدهم؛ محمدجواد رودگر، سِرّ سلوک، ترجمه و شرح رساله الولایه میرزا احمد آشتیانی، ضمیمه سِرّ سلوک ۶ و۷.

طبیعی برای نیل به حیات طیبه را در قالب دستورالعمل ها، مواعظ و احکام نشان می دهد. قرآن، کتاب موعظه، شفا، رحمت و بشارت است تا انسانِ خواهان خدا و دیدار با محبوب، نه در جنبه های علمی و نه در وجوه عملی با مشکل مواجه نشود. در عین حال، اگر انسان به برخی از آیات توجه خاص کند، می تواند ژرفای معارف شهودی و حکمت های باطنی را در تفسیر خدا، انسان و جهان بیابد؛ مانند: سوره‌های حشر: ۱۸ _ ۲۴، بقره: ۱۱۵، حدید: ۱ _ ۶، طه: ۱ _ ۸، فصلت: ۵۳ و... (عرفان علمی _ نظری)؛ و سوره های عنکبوت: ۶۹، فاطر: ۱۰ و ۱۵، ق: ۳۷، نور: ۲۷، دهر: ۲۳، حجر: ۹۶ و... (عرفان عملی).

این آیات، با محوریت خدا، اسمای الهی، راه های شناخت و شهود خدا و مجاهدت، نیازشناسی و نیازیابی وجودی، شهود شنیداری و دیداری، نوشیدن شراب طهور الهی، عبودیت و درد خدا و درد خلق خدا برای خدا مطرح شده اند. در احادیث و روایات اهل بیت علیه السلام نیز فراوان با آموزه های عرفانی _ سلوکی روبه رو می شویم. احادیث مربوط به معرفت نفس،(۱) تحصیل روش های الهی، نبوی و ولایی،(۲) ذکر خدا و عدم حدپذیری و کمیت‌برداری آن و در عین حال، ذکر اعتقادی، اخلاقی و عملی(۳) و... چنین است. همچنین، تبیین عرفان نظری و عملی در نهج البلاغه در خطبه های ۲۱۰، ۲۱۳، ۱۸۴ و... و حکمت های ۱۳۷، ۱۴۷ و...،(۴) و نیز دعاهایی چون کمیل، مناجات شعبانیه، مکارم الاخلاق، عرفه و... که دربردارنده عمیق ترین، جالب ترین و جاذب ترین معارف عرفانی و به صورت دلالت التزامی، بهترین و سازنده ترین دستورالعمل های سلوکی هستند،

---

۱- شرح غرر الحکم و دررالکلم، ج ۲، صص ۳۸۷، ۴۱۹، ۴۲۲ و ج ۴، صص ۵۷۵، ۳۴۰، ۳۷۲ و ...

۲- ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۳۲۵.

۳- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۱، کتاب الجهاد، باب ۲۳، ص ۲۰۰، ح ۲.

۴- البته شماره ها بر اساس نهج البلاغه فیض الاسلام است. نک: عبدالله جوادی آملی، حکمت نظری و عملی در نهج البلاغه، صص ۵۰ -۱۵۰.

اراده و همت بلنـد و عزم راسخ و جزم شده و درک و درد عرفان‌طلبی حقیقی می خواهد تا انسان، چشم و دل خود را به چنین آموزه ها و گزاره های عرفانی باز کند و شـست وشو دهد. پس به تعبیری، در عرفان، باید چشم ها را شست و با چشم دیگری ببینیم و از قیـد و حجاب عرفان های رسـمی و معهود و تاریخی به درآییم و در عرفان اجتهاد کنیم و علم، اخلاق و فقه عرفانی را از لایه های پیدا و پنهان قرآن و سنت و ساحت های کلامی ــ کرداری سیره معصومان علیه السلام بیابیم.

بایسته است همراه بـا بهره گیری از کتب و صـحف عرفـانی بزرگان وادی معرفت و معنویت، رویکردها و نگاه‌هایمان را تغییر دهیم و بـا روش متحجرانه و پیش فرض‌هـای پـذیرفته شـده خـود، سـراغ عرفـان نرویم. از سـوی دیگر، بـدون اصول معرفـتی و معیارهای روش‌شـناختی ــ معرفت‌شـناختی نیز نباشـیم و با التقاط‌اندیشـی و تفکر و روحیه لیبرالیستی و غرب گرایانه به متون و منـابع عرفـانی ننگریم، بلکه بـا اسـتقلال، اصـالت و اجتهاد فکری و سازوکار تعریف شـده، به اسـتخراج، اصـطیاد و نظام سازی عرفان قرآنی ــ اهل بیتی بپردازیم. پس با آرایه های ادبیات جدید و زبان زمان و نیازهای عصری و رویکردی کارکرد گروانه و عمـل گرایـانه، سـراغ عرفـان حقیقی برویم تا «رنـدان تشـنه‌لب» و جوینـدگان صائب، صادق و صالـحِ معرفت های عرفانی را سیراب کنیم و نوآوری‌هـایی در عرصه محتوا و قـالب هـای عرفـانی بـا محوریت قرآن و عترت یا ثقلین داشـته باشـیم و صـراط مستقیمِ سلوک عقلی و قلبی و سبیل قویم و غنی سلوک الی الله را فراروی تشنگان وادی حقیقت و معرفت قرار دهیم.

نوشـته پیش رو، در همین راسـتا به صورت ایجـابی ــ اثبـاتی، عرفـان قرآنی و سـیر و سـلوک اهـل بیت علیه السـلام را کشف، پژوهش و پردازش کرده است. ازاین‌رو،

به صورت دلالت تضمنی و التزامی، به نقد عرفان‌های غیردینی اعم از آیینی و سکولار و جنبش های نوپدید معنوی یا شبه‌عرفان‌ها، عرفان های مونتاژ شده و معنویت های سلف‌سرویسی پرداخته‌ایم که در حقیقت، آرامش ستیزی برای آرامش‌زدایی از حوزه فطرت و جان آدمیان هستند و بر آرامش های کاذب و غریزی تأکید می‌ورزند و به انفعال و رخوت نسل جوان جامعه و در خلوت و خلسه بودن آنها می اندیشند و مبانی اومانیستی ـ لیبرالیستی و رویکردی سکولاریستی دارند. ما معتقدیم باید عرفان حقیقی و اسلامی ـ انسانی را بشناسانیم؛ عرفانی که بر خرد و خراباتی شدن و سلوک و سیاست، عقلانیت و عدالت استوار است و الگوهای تمام عیاری از معصومان علیه السلام و شاگردان مکتب عصمت ارائه می دهد و کارکردهای معنوی ـ اجتماعی و جهادی ـ حماسی دارد. عرفانی که توانست یکی از ارکان‌های مهم فرهنگ و تمدن اسلامی شود و فرهنگ ها و تمدن‌های رقیب را نیز تحت تأثیر قرار دهد؛ عرفانی که به تربیت انسان رشد یافته در همه ساحت های وجودی و جنبه های هستی اش می اندیشد و هرگز لایه ای از لایه های هستانه اش را مغفول و مهجور نمی نماید. عرفانی که بر فطرت عقل و عشق و سرشت ادراک و اشراق انسان قرار گرفته و مرکز ثقل آن، خودشناسی و خودسازی است و قرارگاه اصلی و مرکزی اش «وحی الهی» خواهد بود که در قرآن و سنت و سیره علمی و عملی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش تجلی یافت. چنین عرفانی، عرفان صائب، صادق و صالح با عناصری چون جامعیت و کمال، جهان‌شمولی و جاودانگی است.

این عرفان با توجه به محتوا و روش و دستورالعمل های ثابت و متغیر و سازوکار درونی ـ اجتهادی اش، قابلیت مدیریت معنوی ـ سلوکی انسان را در هر عصری داراست و فرازمانی، فرازمینی و فرازبانی است؛ زیرا بر فطرت، توحید، عقلانیت و عدالت تکیه دارد و حمایت های حرا، غدیر، کربلا و محتوای ظهور

و مهدویت را داراست.

نوشتار حاضر، ترکیبی از فصل‌ها و بخش‌هایی است که بر مبنای قرآن کریم در تأمین نیازهای عرفانی ــ سلوکی و مبانی، مؤلفه ها، شرایط و ویژگی های عرفان حقیقی و دستورالعمل های کامل عرفانی بر اساس ظرفیت های انسان شکل گرفته و سپس مقامات عرفان و آسیب های نظری ــ عملی آن را شرح داده است. فرجام سخن نیز کتاب شناسی توصیفی در حوزه عرفان و روش‌ها و راهبردهای عملیاتی در عرصه هنر شنیداری و دیداری است.

## فصل دوم: قرآن، منبع حقیقی عرفان

فصل دوم: قرآن، منبع حقیقی عرفان

قرآن کریم، کتاب «هدایت» انسان و هَـدّیتْ الهی برای وصول او به «کمال انسانیت» و «انسانیت کامل» است. کتابی است که سرنوشت و سفرنوشت انسان را از نظر تکوینی به معنای چگونگی و چرایی خلقت و آفرینش او، ترسیم و تفسیر و از نظر تشریعی، مکانیسم و مدارهای تکاملِ وجودی‌اش را تصویر و تبیین کرده است.(۱) قرآن، انسان را به خود انسان می‌شناساند؛ یعنی کتاب انسان‌شناسی است که همه لایه‌های ظاهری و باطنی و ساحت‌های پیدا و پنهان وجود آدمی را شناسایی کرده و نشان داده است. به تعبیری، قرآن، صورت تدوینی و کتبی انسان، و انسان، صورت عینی و تکوینی قرآن است. پس نسبت و رابطه قرآن و انسان چنین است و فهم خطاب محمدی صلی الله علیه و آله و «ماجاء به النبّی صلی الله علیه و آله »؛ فهم خویشتن و عمل به آموزه‌های وحیانی، در حقیقت، قرار گرفتن در جاذبه کمال مطلق و سلوک در صراط انسانیت و سعادت است. ازاین‌رو، قرآن همه ساحت‌های عقلانی، نفسانی و جسمانی انسان و ابعاد بینش، گرایش و کشش، کوشش و کنش و واکنش‌های آدمی را هدایت، کنترل و تعدیل می‌کند و «بصیرت» و «معرفتی» در حوزه «اندیشه و تفکر» و محبت و

---

۱- نک: مؤمنون: ۱۲- ۱۴؛ حج: ۵ - ۷؛ فرقان: ۶۴ - ۷۶؛ یونس: ۶۳ و ۶۴؛ مؤمنون: ۱ - ۱۱.

معنویتی در حوزه اخلاق، تربیت، انگیزه‌ها، کشش‌ها و گرایش‌ها، و صلابت و استقامتی در حوزه رفتار و کوشش ها به انسان می‌بخشد که به سوی هدف‌های آفرینش خود و غایات خلقتش در حرکت و تکاپو باشد و لاغیر.

گریز انسان از هدایت‌ها و هدیت‌های قرآنی، مساوی و بلکه مساوق با «سقوط» و «نزول» او و قرار گرفتنش در ظلمت و ظلالت و سپس زلّت و ذلّت است که چه زیبا فرمود: «قَد جَاءَکم بَصَائِرُ مِن رَبِّکمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِی فَعَلَیها»؛(۱) زیرا کسانی که به قرآن توجه علمی کرده و به آموزه‌ها و گزاره‌های آن التزام عملی و عینی داشته، مصداق «هُدی لِلْمُتَّقِینَ... أُولئِك عَلَی هُدی مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولئِك هُمُ الْمُفْلِحُونَ»(۲) هستند که در سیر وجودی و سلوك حقیقی خویش، هدایت الهی را روزافزون و به صورت اشتدادی دریافت می‌کنند: «وَیزِیداللَّهُ الَّذینَ اهْتَدوْا هُدی»(۳) یا «وَالَّذینَ اهْتَدوْا زَادهُمْ هُدی وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ.»(۴) به همین دلیل، رابطه تقوا و هدایت را هم در پذیرش و هم پس از پذیرش مطرح فرمود؛ زیرا «هُدی لِلْمُتَّقِینَ»،(۵) بیانگر این نکته ظریف است که انسان‌هایی که بر فطرت الهی و توحیدی مانده اند و دارای سلامت روحی و لدنی و «هدایت پذیرند»، در حقیقت، انسان هستند یا در جرگه هویت‌یافتگان انسانی‌اند و از «حیوان بالفعل» و «انسان بالقوه» خارج شده‌اند و در مسیر «شدن» و تکامل وجودی قدم نهاده‌اند. آنها سپس به درجات عالیه تقوا نیز به تدریج راه می‌یابند که فرمود: «وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ.»(۶) این آیات، بیانگر این نکته ظریف است که هم هدایت، مراتب‌پذیر و هم تقوا، تشکیک‌بردار است. در آیاتی چون «أَفَمَن شَرَحَاللَّهُ صَدرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَی نُورٍ مِن

---

۱- نک: انعام: ۱۰۴.

۲- نک: بقره: ۲- ۵.

۳- نک: مریم: ۷۶.

۴- نک: محمد صلی الله علیه و آله : ۱۷.

۵- نک: بقره: ۲.

۶- نک: محمد صلی الله علیه و آله : ۱۷.

رَبِّهِ»(۱) و «فَمَن یرِداللَّهُ أَن یهْدِیهُ یشْـرَحْ صَدرَهُ لِلْإِسْلَامِ»(۲) همانا هـدایت تکوینی، جزایی است که در قالب شـرح صدر و نور الهی ظهور یافته است. «هـدایت الهی دو نوع است: هدایت ابتدایی که فراگیر و همگانی است و هدایت پاداشـی که مخصوص افراد و گروهی خاص است.»(۳) انسان‌هایی که گریز علمی ــ بینشـی و گریز علمی ــ گرایشـی از قرآن دارنـد، در حقیقت بر خویشـتن ستم روا داشته‌اند و گریزشان نتیجه سوء اختیار و جهل و غفلت آنهاست. ایشان علیه خویشتن خویش و هویت الهی و توحیدی خود قیام کرده و گام برداشته‌اند و سخن آنها چنین است: «قَالُوا یاحَسْرَتَنَا عَلَی مَافَرَّطْنَا فِیهَا وَهُمْ یحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَی ظُهُورِهِمْ أَلَاسَـاءَ مَایزِرُونَ»(۴) یـا «أَن تَقُـولَ نَفْسٌ یاحَسْـرَتی عَلَی مَـا فَرَّطـتُ فِی جَنبِ‌اللَّهِ وَ إِن کنـتُ لَمِـنَ السَّاخِرِینَ»؛(۵) زیرا خداگریزی و وحی ستیزی، خودگریزی و فطرت‌ستیزی است و جنگ با خدا، جنگ با خود است و حسرت‌آفرین و خسران زا؛ که «وَمَنْ عَمِی فَعَلَیها»،(۶) و «وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا.»(۷) خـدا در وصف همین گروه فرموده است: «وَإِنَّ الَّذینَ لَا یؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاکبُونَ».(۸)

اینـک نیـک بنگریـم که قرآن کریم چگونه هم «برهـان» است و بصـیرت و هم مـوعظه، شـفا و رحمت تـا در ابعـاد حِکْمی ــ عقلانی، معنوی ــ اخلاقی و سلوکی ــ عرفانی، خویشـتن را مَحْضَـر قرآن ببریم و همه نیازهای وجودی و انتظاراتمان را از آن مطالبه کنیم تا از حیات حیوانی به حیات عقلانی و سپس به حیات

---

۱- نک: زمر: ۲۲.

۲- نک: انعام: ۱۲۵.

۳- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۲، ص ۴۶۸.

۴- نک: انعام: ۳۱.

۵- نک: زمر: ۵۶.

۶- نک: انعام: ۱۰۴.

۷- نک: اسراء: ۷.

۸- نک: مؤمنون: ۷۴.

الهی ارتقای وجودی یابیم.(۱) این معانی و حقایق ممکن نخواهد بود، مگر اینکه بر معرفت خود بیفزاییم و خویشتن خویش را بشناسیم و اهداف عالی خلقت را دریابیم و در مسیر و مدار انسانیت و فطرت گام نهیم. به تعبیر علامه جوادی آملی: «درکات و درجات انسان، در گرو فهم و ادراک او در تعیین اهداف اوست. ... اختلاف در معرفت، به تشتت و تعدد در اهداف می انجامد».(۲)

مولانا نیز چه زیبا سروده است:

من نخواهم در دو عالم بنگریست

تا بدانم کاین دو مجلس آن کیست

یا خواجه حافظ نغز گفته است:

مراد ما ز تماشای باغ عالم چیست؟

به دست مَردُمِ چشم از رخ تو گل چیدن

حال اگر عرفان به نفس و معرفت به غایت خلقت و فهم معارف شریعت، «خلیفهالله» شدن و «صبغهالله» یافتن و به «لقاءالله» رسیدن است ـ که هست ـ باید سیر و سلوکِ آگاهانه و مبتنی بر بیداری و پایداری نمود که فرمود: «فَمَن كانَ يرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيعْمَلْ عَمَلاً صَالِحاً وَ لَايشْرِك بِعِبَادهِ رَبِّهِ أَحَداً».(۳) لقای رب و معرفت به رب، عمل صالح و خالص از نظر اعتقادی و عملی می‌طلبد و دوری از شرک علمی و عملی به حضرت حق سبحانه می خواهد. امام علی علیه السلام فرمود: «معرفهالله سبحانه اعلی المعارف»(۴) یا «من عرف‌الله کمالت معرفته»(۵) در بخش معرفت و «التوحید حیاه النّفس»(۶) در بخش توحید تا نیل به مقام دیدار دوست در پرتو عبودیت محض، عارفانه و عاشقانه حاصل شود: «ماعبدتک خوفاً من نارک ولاطمعاً فی جنّتک ولکن

---

۱- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۷، صص ۱۵۸ - ۱۶۶ و ج ۳، صص ۱۳۰ و ۱۳۱.
۲- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۷، ص ۱۷۹.
۳- کهف: ۱۱۰.
۴- غررالحکم و دررالکلم، ح ۱۶۷۴.
۵- غررالحکم و دررالکلم، ح ۷۹۹۹.
۶- غررالحکم و دررالکلم، ح ۵۴۰.

وجدتک اهلاً للعباده فعبدتک».(۱)

این معانی والا و حقایق اعلی، قطع، انقطاع و کمال انقطاع می‌خواهد که بایسته و شایسته است انسان سالک در سیر و سلوک قرآنی، به آنها دست یابد تا «لقاءالله» را فراچنگ آورد. به تعبیر امام حسن عسکری علیه السلام : «اَلْوُصوُل اِلَی اللهِ عَزَّوَجَلَّ سَفرٌ لایُدْرَک الّا بِامْتِطاءاللَّیْل....»(۲) و به تعبیر امام علی علیه السلام : «آهِ مِنْ قِلَّهِ الزَّادِ وَ طُولِ الطَّرِیقِ وَ بُعْدِ السَّفَرِ وَ عَظِیم الْمَوْرِدِ».(۳)

البته باید دانست در همه مراحل و منازل این سفر معنوی شیرین از بدایت تا نهایت، مسافر را هم سفر، خداست! «مرا همراه و هم راه است یارم.» تا فیض و فضل الهی شامل حال مسافر کوی حق نشود، سیر و سفری تحقق نخواهد یافت: «وَلَوْلاَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَیکمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَکی مِنکم مِن أَحَدٍ أَبَداً وَلکنَّ اللَّهَ یزَکی مَن یشَاءُ.»(۴) پس بینش و گرایش توحیدی، کشش و کوشش توحیدی می‌خواهد تا انسان از درد فِراق و هجران برهد و درک «وصال» و لقا راه یافته باشد.

اگر عرفان و عشق به لقا و دیدارِ محبوب و معشوق بر «دِل» سالک استیلا یافت و دلبری کرد، سالک کوی دلبر و دلدار، جز او نشناسد و غیر او نخواهد «و از خدا نیز جز خدا» نجوید و این، عَزْمِ جَزْم و اراده پولادین و استقامت در راه هدف می‌طلبد که «جان به لب رسید تا جام به لب رسید»(۵) و به تعبیر بزرگان سیر و سلوک الی‌الله، «با مژه، کوه کندن» است. حال این گوی و این میدان! آیا مرد میدان سیر و سلوک هستیم یا سیر و سلوک نیز سرگرمی و حجاب ما شده است؟

به تعبیر شیخ الرئیس بوعلی سینا: «من آثر العرفان للعرفان، فقد قال بالثّانی.»

---

۱- بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۱۹۷.

۲- بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۸۰.

۳- نک: نهج‌البلاغه، حکمت ۷۷.

۴- نور: ۲۱.

۵- حسن حسن‌زاده آملی، الهی‌نامه، ص ۷۴.

کسی که عرفان را برای عرفان بخواهد، مشرک است؛ یعنی عرفان مطلوب و هدف او باشد نه معروف(۱). به تعبیر علامه جوادی آملی: «آزادی عرفانی را باید در فضای رَفْض ماسوای‌الله کاوید، به گونه‌ای که عارف، نه گرفتار تثلیث باشد که عارف و معروف و عرفان را بنگرد، و نه در رهن تثنیه، که عرفان و معروف را ببیند، بلکه غرق در توحید [باشد] و در آن غوص کند و غیر از احد صمد را نمی‌بیند»؛(۲) چه اینکه عرفان حقیقی و عالمان ربّانی، مصداق این حدیث نبوی هستند که فرمود: «الدُنیا حَرامٌ عَلی اَهْلِ الاخِره و الاخِرهُ حَرامٌ عَلی اَهلِ الدُنیا و الدُنیا و الاخِرهُ حَرامٌ عَلی اَهْلِ‌الله.»(۳) که به تعبیر قرآن کریم: «إِنَّ صَلَاتِی وَنُسُکی وَمَحْیای وَمَمَاتِی لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ».(۴)

قرآن کریم، دربردارنده همه نیازهای انسان است؛ چه اینکه کتابی است جامع، جهانی و جاودان و اگر نتواند همه نیازهای آدمیان را در همه زمان‌ها و زمینه‌ها و زمین‌ها پاسخ دهد، از «جامعیت» و «جاودانگی» تُهی خواهد شد. ازاین‌رو، چنان‌که دعوی قرآن مبتنی بر «جامعیت و کمال» است «وَنَزَّلْنَا عَلَیک الْکتَابَ تِبْیاناً لِکلِّ شَیءٍ»(۵) یا «مَا فَرَّطْنَا فِی الْکتَابِ مِن شَیءٍ»،(۶) باید دانست که همه نیازهای مادی و معنوی و دنیوی و اُخروی انسان در قرآن مطرح گشته و به صورت «اصولی» یا کلی و جزئی، خُرد و کلان، به تناسب «موضوع» و «مصداق»، به آنها پاسخ داده شده است. به تعبیر علامه طباطبایی رحمه الله :

مراد از «مِن شَیءٍ» کوتاهی‌های گوناگون است که نفی شده و معنای آن این است که چیزی نیست که رعایت حال آن واجب و قیام به حق آن و بیان آن لازم باشد، مگر اینکه ما آن را در این کتاب رعایت کرده ایم و در امر آن

---

۱- اشارات و تنبیهات، ج ۳ ص ۴۲۰.

۲- تفسیرموضوعی قرآن مجید، ج ۱۷، ص ۴۷۰؛ نک: حسن حسن‌زاده آملی، دروس شرح اشارات و تنبیهات، نمط نهم، صص ۹۸ - ۱۰۲.

۳- جامع صغیر، ج ۲، ص ۱۶.

۴- نک: انعام: ۱۶۲.

۵- نک: نحل: ۸۹.

۶- نک: انعام: ۳۸.

کوتاهی نکردیم، پس کتاب تام و کامل است.(۱)

پس جامعیت دین، با تبیین نکردن برخی از نیازها و ترک ارائه راه حل آنها، در تعارض و تنافی است و در قرآن کریم نیز وصف کمال و تام برای اسلام آمده است که فرمود: «الْیَوْمَ أَکمَلْتُ لَکمْ دینَکمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیکمْ نِعْمَتِی.»(۲) باید دانست «... مفهوم تمامیت، اعم از جامعیت است. چیز تام بی‌شک جامع نیز هست، اما عکس قضیه صادق نیست. تعالیم اسلام تام است؛ یعنی به مرتبه‌ای رسیده است که محتاج امری خارج از خود نیست... .»(۳) و به تعبیر علامه طباطبایی رحمه الله : «... بیان تامّ همه چیز، مخصوص قرآن است»،(۴) چنان‌که در روایاتی نیز به کمال و جامعیت قرآن اشاره شده است. امام علی علیه السلام فرمود: «... أَمْ أَنْزَلَ‌اللَّهُ سُبْحَانَهُ دِیناً نَاقِصاً فَاسْتَعَانَ بِهِمْ عَلَی إِتْمَامِهِ.»(۵) امام باقر علیه السلام هم فرمود: «ان‌الله تبارک و تعالی لم یـدَعْ شیئاً یحتاج الیه الامّه الّا انزله فی کتابه و بینه لرسوله صلی الله علیه و آله .»(۶) و از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است: «ان‌الله تبارک و تعالی انزل فی القرآن تبیان کلُ شیء حتّی واللهِ ماترک‌الله شیئاً یحتاج الیه العباد حتّی لایستطیعَ عبْدٌ یقول لو کان هذا انزل فی القرآن الّا و قدانزله‌الله فیه.»(۷) علامه طباطبایی هم در تفسیر آیه: «تِبْیاناً لِکلِّ شَیءٍ»(۸) می نویسد:

این آیه شریفه، قرآن کریم را با صفات برجسته‌اش توصیف می‌کند. یک صفت عمومی آن این است که تبیان برای هر چیزی است و تبیان به‌طوری که گفته شده، به معنای «بیان» است و چون قرآن کریم، کتاب هدایت برای عموم مردم است و جز این، کاری و شأنی ندارد، ظاهراً مراد به «کلِّ شَیءٍ»، همه آن چیزهایی است که برگشتن به هدایت باشد، از معارف حقیقیه مربوط به مبدأ و

---

۱- محمدحسین طباطبایی، المیزان، ج ۷، ص ۸۱.

۲- مائده: ۳.

۳- تفسیرموضوعی قرآن مجید، ج ۱۷، ص ۱۱۱.

۴- المیزان، ج ۳، ص ۲۱۳.

۵- نهج‌البلاغه، خطبه ۱۸.

۶- اصول کافی، ج ۱، ص ۷۶.

۷- اصول کافی، ج ۱، ص ۷۷.

۸- نک: نحل: ۸۹.

معاد و اخلاق فاضله و شرایع الهیه و قصص و مواعظی که مردمِ در امتداد و راه یافتگان، به آن محتاج هستند و قرآن تبیان همه اینهاست.(۱)

در تفسیر نمونه نیز آمده است قرآن چون کتاب تربیت و انسان‌سازی است و برای تکامل فرد و جامعه در همه جنبه‌های معنوی و مادی نازل شده است، روشن می‌شود که منظور از همه چیز تام، اموری است که برای پیمودن این راه لازم است. هدف اصلی و نهایی قرآن، انسان‌سازی است و در این زمینه چیزی را فروگذار نکرده است.(۲) ناگفته نماند «رهنمودهای دین، گاهی به عقل محض، و زمانی به نقل صرف، و وقتی به تلفیق بین عقل و نقل هماهنگ است و هرگز معنای تبیان بودن این نیست که خود نقلِ قرآنی، به تنهایی همه احکام را به شکل شفاف بیان کرده است، بلکه با کمک عقل یا نقل است و تتمیم آن با روایت نقلی یا درایت عقلی، منافی با تبیان بودن قرآن کریم نیست».(۳)

«قرآن کریم، تبیان (بیانگر) همه معارف ضروری و سودمند برای بشر و عهده‌دار بیان همه معارف و احکامِ هدایتگر، سعادت‌بخش و سیادت آفرین جوامع انسانی است... .»(۴) «اصل کلی و جامع عنوان دین، برای برآوردن همه نیازهای فردی و جمعی است و هر حکمی از احکام دین برای رفع نیاز مخصوص است....»(۵) «او در کتاب تشریع که «تِبْیاناً لِکلِّ شَیءٍ» است، ذره‌ای از حقوق کتاب تکوین را که مقام حقیقی انسان است، کم نگذاشته[است]...».(۶)

استاد جوادی آملی بر اساس همین تفسیری که از «دین» و تمامیت و کمال

---

۱- تفسیرالمیزان، ج ۳۴، ص ۲۳۵.

۲- نک: تفسیرنمونه، ج ۱۱، ص ۳۶۱.

۳- تفسیرموضوعی قرآن مجید، ج ۳، ص ۱۲۹.

۴- عبدالله جوادی آملی، دین‌شناسی، ص ۸۲.

۵- عبدالله جوادی آملی، حق و تکلیف، ص ۱۳۱.

۶- عبدالله جوادی آملی، حق و تکلیف، ص ۱۵۷.

آن دارد، به نقد نظریه حداقل بودن دین پرداخته و نه معتقد است عقل در برابر دین است و نه تمام احکام به عهده نقل است؛ یعنی نظریه «انحصار نقلی» را نیز نقد و رد کرده است تا به این نتیجه برسد که بر اساس نگاه عمیق و نگرش دقیق به دین، «دین جامع و کامل» است.(۱)

امام خمینی رحمه الله نیز «مای» «مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِن شَيءٍ»(۲) را مای نافیه و نکره در سیاق نفی گرفته و معتقد است افاده اطلاق می‌کند و همه معارف و از جمله معارف باطنی و معنوی را دربردارد،(۳) چنان‌که می‌فرماید:

قرآن و سنّت، شامل بسیاری از دستورها و احکامی‌اند که بشر برای سعادت و کمال خود احتیاج دارد و خطوط کلی را که یک ملت احتیاج دارد، در کتاب و سنت هست و در این شکی نیست.(۴)

از سوی دیگر، در نظریه «خاتمیت» که اسلام، دینِ خاتم و پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، پیامبر خاتم و خاتم پیامبران است،(۵) مقوله جامع و کمال دین را مطرح کرده و به تبیین ابعاد وجودی انسان و تأمین نیازهای پویا و پایای انسانی، طرح عوامل و موانع تکامل و سعادت انسان و ارائه روش‌های کلی یا جزئی سعادت فرد و جامعه از راه «دین» پرداخته است؛ البته دینی که فطری انسان و هماهنگ با عقل و دل انسان است. به تعبیر علامه طباطبایی: «دین الهی، تنها راه سعادت انسانی و اصلاح‌کننده امور حیاتی است و دین، فطرت را با فطرت اصلاح [می کند] و قوای مختلفه انسان را هنگام طغیان به حال اعتدال درآورده و رشته

---

۱- عبدالله جوادی آملی، حق و تکلیف، صص ۲۲۸ - ۲۳۰؛ تفسیرموضوعی قرآن مجید، ج ۱۷، صص ۱۰۵ - ۱۱۰.

۲- نک: انعام: ۳۸.

۳- صحیفه امام خمینی، ج ۱۷، ص ۴۹۰.

۴- ولایت فقیه (نامه‌ای از امام موسوی به کاشف الغطا)، ص ۱۴.

۵- احزاب: ۴۰.

زنـدگانی دنیوی و اخروی، مـادی و معنوی انسان را به نظم در می‌آورد.»(۱) پس این دین، نمی‌توانـد در برابر یکی از نیازهای اساسـی و بنیادین انسان که معنویت‌گرایی و سـیر و سـلوک باطنی است، بی توجه باشد و دسـتورالعمل‌هایی نداشته باشد. خود علامه در رساله الولایه می‌نویسند:

... لکنّ الْحقّ الـذی علیه اَهْـلِ الْحقّ ـ وهو الظـاهر من الکتـاب و السـنّه ـ ان شَـریعه الاسـلام لاتَجُوّز التَوجّه اِلی غَیْرالله سـبحانه لِلسّالک اِلَیْه تعالی بِوَجْه مِنَ الوُجوهَ، وَلاَ الاعْتِصام بِغَیْره سـبحانه اِلّا بِطَریق اَمر بِلزُومه وَ اَخذه و اِنّ شَـریعه الاسْلام لَم تَعمْل مِثقالَ ذَرّه مِن السَـعادَه و الشّـقاوَه اِلّا بَیّنتها وَلاشَـیْئاً مِن لَوازِم السـیر الی الله سبحانه یسیراً اَوْ خطیراً الّا اَوْ ضَحْتَها، فلکلّ نَفْس ماکَسَبَتْ وَ عَلیها مَااَکْتَسَبَتْ.(۲)

همانـا شـریعت اسـلام به هیـچ عنوان اجازه توجه به غیر خـدای سـبحان را برای اهل سـلوک نمی‌دهـد و تمسک به غیر خـدای سبحان را روانمی‌دانـد، مگر راهی که خود شـریعت به لزوم و به‌کارگیری آن فرمان داده است. همانا شـریعت اسـلام، کمترین ذرّه نیز در بیـان احکـام سـعادت و شـقاوت فروگـذاری نکرده و هیـچ چیزی را کـه در سیر الی‌الله برای سالکـان لازم است، فرونگذاشـته است؛ خواه آن چیز کم‌اهمیت باشـد یـا مهم و بزرگ. پس هرکس در گرو عمـل خویش است و بر اساس آن نیز حسابرسی خواهد شد.

به تعبیر اسـتاد شهید مطهری رحمه الله : «اسلام، طرحی است کلی و همه‌جانبه و معتدل و متعادل، حاوی همه طرح‌های جزئی و کارآمد در همه موارد».(۳)

---

۱- نک: تفسیرالمیزان، ج ۳، ص ۱۵۹.

۲- طریق عرفـان، ترجمه و شـرح رسـاله الولاـیه علامه طباطبایی، ترجمه: صادق حسن‌زاده، ج ۱، صص ۷۹ و ۱۸۵؛ نک: شیعه (مذاکرات و مکاتبات پروفسور هانری کربن و علامه طباطبایی)، صص ۱۵۱ - ۱۶۰، ۱۸۷، ۲۳۶ - ۲۶۲.

۳- مجموعه آثار، ج ۳، ص ۱۶۴.

## فصل سوم: شواهد قرآنی در سیر و سلوک عرفانی

### اشاره

فصل سوم: شواهد قرآنی در سیر و سلوک عرفانی

بنـا بر مطـالب پیش گفته دربـاره کمـال، جـامعیت و جـاودانگی قرآن کریم و اینکه اسـلام به همه نیازهـای انسـان از جمله نیاز عرفانی ــ معنوی‌اش که نیاز «فطری» است، پرداخته و پاسـخ داده است، می‌توان گفت قرآن کریم، باب «معرفهالله» است و همه آیات بیّنات قرآنی، به صورت مستقیم و غیرمستقیم، ناظر به سلوک معرفتی ــ معنویتی انسان به سوی خدا و لقای رب است. به تعبیر امـام خمینی رحمه الله : «مسائل عرفانی به آن نحو که در قرآن کریم است، در کتاب دیگری نیست.»(۱) یا: «قرآن کریم، مرکز همه عرفـان‌هاست، مبـدأ همه معرفت ها است.»(۲) ازاین رو، به برخی از آیـات قرآن اشـاره می‌کنیم که به بُعـد نظری ــ علمی یا جهان‌شناسی عرفانی و هستی‌شناختی عرفانی پرداخته و پیآمدهای سلوکی و باطنی دارد:

الف) «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكلِّ شَیءٍ عَلِیمٌ».(حدید: ۳)

ب) «وَلِلّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَینَما تُوَلُّوْا فَثَمَّ وجه الله».(بقره: ۱۱۵)

ج) «إِنَّ فِی ذلِك لَذكرَی لِمَن كانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَی السَّمْعَ وَهُوَ شَهِید».(ق:۳۷)

د) «هُوَاللَّهُ الَّذی لَا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَیبِ وَالشَّهَادهِ هُوَ الرَّحْمَانُ الرَّحِیمُ، هُوَاللَّهُ الَّذی لَا إِلهَ إِلَّا

---

۱- قرآن کتاب هدایت (تبیان، دفتر سیزدهم)، ص ۶۳.

۲- صحیفه امام خمینی، ج ۱۹، ص ۴۲.

هُوَ الْمَلِک الْقُدوسُ السَّلاَمُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیمِنُ الْعَزِیزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکبِّرُ سُبْحَانَاللَّهِ عَمَّا یشْرِکونَ، هُوَاللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنَی یسَبِّحُ لَهُ مَا فِی السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِیزُ الْحَکیمُ». (حشر: ۲۲ _ ۲۴)

ه ) «اللَّهُ نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ کمِشْکاهٍ فِیهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِی زُجَاجَهٍ الزُّجَاجَهُ کأَنَّهَا کوْکبٌ درِّی یوقَد مِن شَجَرَهٍ مُبَارَکهٍزَیتُونَهٍ لَّا شَرْقِیهٍ وَلاَ غَرْبِیهٍ یکاد زَیتُهَا یضِی ءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَی نُورٍ یهْدی اللَّهُ لِنُورِهِ مَن یشَاءُ وَیضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِکلِّ شَی ءٍ عَلِیمٌ».(نور: ۳۵)

همچنین آیاتی از قرآن کریم، در بُعد عملی _ سلوکی و ناظر به معنویت های عمیق وجودی است و در درون خود به صورت تلویحی و تصریحی، بایدها و نبایدهای سلوکی را تبیین و گوشزد می کند. برخی از آنها عبارتند از:

الف) «وَالَّذینَ جَاهَدوا فِینَا لَنَهْدینَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّاللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ». (عنکبوت:۶۹)

ب) «وَاذکرِ اسْمَ رَبِّک وَتَبَتَّلْ إِلَیهِ تَبْتِیلاً رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لاَ إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذهُ وَکیلاً وَاصْبِرْ عَلَی مَا یقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِیلاً».(مزمل:۸ _ ۱۰)

ج) «یاأَیهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوااللَّهَ وَلْتَنظُرْ نَفْسٌ مَا قَدمَتْ لِغَد وَاتَّقُوااللَّهَ إِنَّاللَّهَ خَبِیرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ».(حشر: ۱۸)

د) «یا أَیهَا الَّذینَ آمَنُوا عَلَیکمْ أَنْفُسَکمْ لاَ یضُرُّکم مَن ضَلَّ إِذا اهْتَدیتُمْ.» (مائده: ۱۰۵)

ه ) «قَد أَفْلَحَ مَن زَکاهَا، وَقَد خَابَ مَن دسَّاهَا». (شمس: ۹ و ۱۰)

و) «أَلاَ إِنَّ أَوْلِیاءَاللَّهِ لاَ خَوْفٌ عَلَیهِمْ وَلاَ هُمْ یحْزَنُونَ، الَّذینَ آمَنُوا وَکانُوا یتَّقُونَ، لَهُمُ الْبُشْرَی فِی الْحَیاهِ الدنْیا وَفِی الآخِرَهِ لاَ تَبْدیلَ لِکلِمَاتِاللَّهِ ذلِک هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ». (یونس: ۶۲ _ ۶۴)

ز) «وَمَن یتَّقِاللَّهَ یجْعَل لَهُ مَخْرَجاً، وَیرْزُقْهُ مِنْ حَیثُ لاَ یحْتَسِبُ وَمَن یتَوَکلْ عَلَیاللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّاللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَد جَعَلَاللَّهُ لِکلِّ شَی ءٍ قَدراً». (طلاق:۲ و ۳)

ح) «وَاسْتَعِینُوْا بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَهِ وَإِنَّهَا لَکبِیرَهٌ إِلَّا عَلَی الْخَاشِعِینَ، الَّذینَ یظُنُّونَ أَنَّهُم مُلاَقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَیهِ رَاجِعُونَ». (بقره: ۴۵ _ ۴۶)

ط) «فَمَن کانَ یرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْیعْمَلْ عَمَلاً صَالِحاً وَلَا یشْرِک بِعِبَادهِ رَبِّهِ أَحداً». (کهف: ۱۱۰)

ی) «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذینَ إِذا ذکرَاللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذا تُلِیتْ عَلَیهِمْ آیاتُهُ زَادتْهُمْ إِیمَاناً

وَعَلی رَبِّهِمْ یتَوَکلُونَ، الَّذینَ یقِیمُونَ الصَّلاَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ ینْفِقُونَ، أُوْلئِک هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقّاً لَهُمْ درَجَاتٌ عِند رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ کرِیمٌ». (انفال: ۲ــ ۴)

ک) «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدهُ آتَینَاهُ حُکماً وَعِلْماً وَکذلِک نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ». (یوسف:۲۲)

ل) «فَوَجَدا عَبْداً مِنْ عِبَادنَا آتَینَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِندنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِن لَّدنَّا عِلْماً». (کهف: ۶۵)

م) «وَعِبَاد الرَّحْمنِ الَّذینَ یمْشُونَ عَلَی الْأَرضِ هَوْناً وَإِذا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلاَماً، وَالَّذینَ یبِیتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَ قِیاماً و...» (فرقان: ۶۳ و ۶۴)

ن) «مُحَمَّد رَّسُولُاللَّهِ وَالَّذینَ مَعَهُ أَشِداءُ عَلَی الْکفَّارِ رُحَمَاءُ بَینَهُمْ تَرَاهُمْ رُکعاً سُجَّداً یبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَاللَّهِ وَرِضْوَاناً سِیماهُمْ فِی وُجُوهِهِم مِنْ أَثَرِ السُّجُود ذلِک مَثَلُهُمْ فِی التَّوْرَاةِ وَمَثَلُهُمْ فِی الْإِنجِیلِ کزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَی عَلَی سُوقِهِ یعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِیغِیظَبِهِمُ الْکفَّارَ وَعَداللَّهُ الَّذینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُم مَغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِیماً و...». (فتح: ۲۹)

بنابراین، آیات قرآنی در دو ساحت نظری و عملی، پیام‌ها و دلالت‌های بسیار عمیق عرفانی و سیر و سلوکی دارد که در ظاهر و باطن، تفسیر و تأویل و عبارت و اشارت و لطافت و حقیقت آنها، معنای ژرف و ناپیدا کرانه‌ای نهفته است تا هر انسانی بر اساس ظرفیت وجودی خود، از نظر فهم و معرفت و عمل و معنویت، از آنها بهره‌های لازم و کافی و ثمرات وافی و شافی ببرد.

از سوی دیگر، در قرآن به واژه‌ها و اصطلاحاتی برخورد می‌کنیم که بارهای معنایی و معرفتی و رهاورد ارزشی ــ سلوکی دارد. لازم است پیش از ورود به سازوکار سیر و سلوک عرفانی در قرآن کریم، به چنین واژه‌ها، مفاهیم و اصطلاحات اشاره کنیم که عبارتند از: صعود، رفعت، جهاد، هجرت، لقاءالله و لقاء ربّ، فِرار، تبتّل، یقین، فؤاد، ملکوت، نظر، رؤیت، شهود، قرب، صراط، شراب طهور، سلسبیل و تسنیم، تهجّد، سحر، توبه و انابه، اخلاص، صلوح و صالح، مُخْلِص و مُخْلَص، حب، عبد، تقوا، تفکر، ذکر و... . در میان این واژگان که دارای کاربردهای گوناگون و کارکردی و عملیاتی در قرآن هستند، بخشی

از آنها را که سُویه سلوکی و عرفانی دارند، مطرح و اندکی تبیین می‌کنیم.

## ۱. صعود و رفعت

۱. صعود و رفعت

«إِلَيهِ يصْعَد الْكلِمُ الطَّيبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يرْفَعُهُ»،(۱) «وَرَفَعْنَاهُ مَكاناً عَلِياً»،(۲) و «يرْفَعِ‌اللَّهُ الَّذينَ آمَنُوا مِنكمْ وَ الَّذينَ أُوتُوا الْعِلْمَ درَجَاتٍ».(۳)

انسان در مسیر شدن و صیرورت خود که دو بُعد تکوینی و تشریعی دارد، بر اثر حرکتِ جوهری اشتدادی، از کَتْم عدم به عرصه وجود آمد و بر اثر مُردن‌های پی درپی، حیات کاملِ طبیعی یافت یا حیوان بالفعل و انسان بالقوه شد و مسیرِ از خاک تا دمیده شدن روح الهی را پیمود و به اراده و مشیت الهی پا به عرصه هستی نهاد و عدم‌های گوناگون را که عدم نسبی بودند، طی کرد تا لباس «وجود» یافت و از مرحله‌ای به مرحله‌ای تصعید پیدا کرد و رفعت مقامی و مکانتی یافت که در آیات فراوان قرآنی به آنها اشاره شده است.(۴) مولوی در مثنوی، به نیکویی آن را به تصویر کشیده است:

از جمادی مُردَم و نامی شدم مردم از حیوانی و آدم شدم

وز نما مُردَم ز حیوان سر زدم پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم

در صیرورت تشریعی نیز، در چالش میان صعود و هبوط قرار دارد تا بر اثر ایمان به خدا و عمل صالح، تصعید تکاملی یابد و در سیر و سلوکی حقیقی، از قوه به فعل درآید و «انسان بالفعل» شود و «حیات معقول» را به حیات الهی و ربّانی تبدیل سازد، تا انسان الهی و خدایی یا خداخُو گردد و «عدم‌های» مختلف را در سیر صعودی تجربه کند. به بیان دیگر، سیر و سلوک باطنی و معنوی که هر لحظه‌اش تجربه مرگ است، و حیاتی پس از مرگ

---

۱- نک: فاطر: ۱۰.

۲- نک: مریم: ۵۷.

۳- نک: مجادله: ۱۱.

۴- نک: مؤمنون: ۱۲ - ۱۴؛ حجر: ۲۶ - ۲۹؛ حج: ۵ - ۷؛ ص: ۷۱ - ۸۳.

هماره تکرار شود و قدم بر فرق نفسانیت و انیت گذارد تا رهسپار کوی حق گردد.

بر اساس آیه «إِلَیهِ یصْعَد الْکلِمُ الطَّیبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ یرْفَعُهُ»، سیر و سلوک به سوی خدا، «عمودی» است، نه «افقی». عمودی نیز در هندسه الهی ــ و نه هندسه طبیعی ــ معنای حقیقی دارد؛(۱) زیرا سفر سالک از «رَبِّ الْعالَمِینَ» تا «مالِک یوْمِ الدینِ»، سفر از خدا به خداست.(۲) «تصعید» و «صعود» در آیه یادشده، در پرتو «ایمان به خدا و عمل صالح» و اندیشه و بینش الهی و توحیدی ممکن دانسته شد تا کلم طیب به سوی خدا قرب یابد و نزد رفیع‌الدرجات و علی اَعْلی صعود کند و اعتقاد و بینش، به معتقد و صاحب بینش قائم است.

در نتیجه، تقرب اعتقاد به خدا، تقرب معتقد نیز هست و اعتقاد و ایمان حق و صائب و صادق، به وسیله عمل صالح تصدیق می شود و مطابق با عقیده پاک خواهد بود. به همین دلیل، انگیزه، اندیشه، اخلاق و عمل، در تصعید به سوی خداوند نقش محوری دارند و لازم و ملزوم هم هستند و انسان صاعِد را در پرتو ذُل عبودیت و اخلاص، قرب وجودی به حق می دهد و حقّانی می‌کند. «یرفعه» نیز کمک است که عمل صالح، کلم طیب را بلند می کند و در صعودش یاری می‌دهد. به تعبیر علامه طباطبایی رحمه الله :

ضمیر «الیه» به خدای سبحان برمی‌گردد و مراد از کلم طیب، عقاید حق از قبیل توحید است و مراد از صعود، قرب به خدای تعالی و مراد از عملِ صالح نیز، هر عملی است که بر طبق عقاید حق صادر شود و با آن سازگار باشد. فاعل در جمله «یرفعه» ضمیری است مستتر، که به عمل صالح برمی‌گردد و ضمیر مفعول به کلم طیب رجوع می‌کند.(۳)

---

۱- نک: تفسیرموضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، ص ۲۲۳.
۲- عبدالله جوادی آملی، تفسیر تسنیم، ج ۱، صص ۴۸۷ و ۴۸۸.
۳- تفسیرالمیزان، ج ۱۷، ص ۳۰.

بنابراین، در «تصعید»، صیرورت و شدن نهفته است که انسانِ سالک با آزادی و اختیار در سایه بینش و بصیرت، «عقیده توحیدی» را برگزیده و با «عمل صالح» که «عاملِ صالح» نیز در آن متجلّی است، یعنی حُسن فعلی و حُسن فاعلی، به سوی محبوب و معبود در حرکت و سیر و سلوک است و نسبت ترابط و تعاملیِ عقیده پاک و عمل پاک، با صاحب عقیده و عمل که پاکی و طهارت در درون او نهادینه شده و ملکه گشته است، کاملاً هویداست.

در آیه «يرْفَعِاللَّهُ الَّذينَ آمَنُوا مِنكمْ وَالَّذينَ أُوتُوا الْعِلْمَ درَجَاتٍ» نیز منزلت معرفت و علم را، در ایمان و رفعت به سوی حقایق و کمالات وجودی می‌توان مشاهده کرد. به همین وِزان، رابطه عرفان نظری و عملی و سلوک معرفتی و معنوی نیز آشکار است و آیاتی از قرآن نیز مفسِّر این نوع رابطه‌ها و پیوندهای وجودی انگیزه و اندیشه با اخلاق و اعمال هستند؛ مثل: «أَلَمْ تَرَ كيفَ ضَرَبَاللَّهُ مَثَلاً كلِمَةً طَيبَةً كشَجَرَةٍ طَيبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِى السَّماءِ، تُؤْتِى أُكلَهَا كلَّ حِينٍ بِإِذنِ رَبِّهَا.»(۱) پس راه وصول در عرفان، داشتن عقیده صائب و عمل صالح است.(۲) جالب اینکه این عرفان، به ولایت اهل‌بیت علیه السلام گِره خورده و کلم طیب و عمل صالح به آن، تفسیر و مصداقی از تفسیر آیه شمرده شده است تا عرفان منهای ولایت و سلوک تُهی از حب و پیوند وجودی به انسان کاملِ معصوم علیه السلام را نفی و نقد کند. در آیه مربوط به رفعت، مؤمنانِ عالم و عالمان مؤمن نیز جایگاه تعیین‌کننده «معرفت» را که روح عبودیت و سیر و سلوک الی‌الله است، رقم زده است تا نشان دهد معرفت به خدا و معرفتِ توحیدی، مبنای سلوک معنوی و صعود وجودی و قرب

حقیقی است. پس:

قرب حقیقی و وجودی به خدا عمل صالح ایمان به خدا معرفتِ به خدا

یا تصعید تکاملی انسان در قالب مثلث

---

۱- نک: ابراهیم: ۲۴ و ۲۵.

۲- نک: تفسیرنمونه، ج ۱۸، صص ۲۱۳ - ۲۱۴.

عرفان صائب

عمل صالح

سلوک صادق

را رقم می‌زند.

به تعبیر علامه طباطبایی رحمه الله در رساله لب‌اللباب که تقریر درس‌های اخلاقی ــ عرفانی ایشان به همت علامه تهرانی است:

بـدیهی است که تحقّق اخلاص در مرتبه ذات، موقوف است بر اخلاص در مرتبه عمل؛ یعنی تا کسـی در یکایک از اعمال و افعال و گفتار و سکون و حرکت خود اخلاص به عمل نیاورد، به مرحله اخلاص ذاتی نایل نخواهد شد. قال عزّ منْ قائِل «إِلَیهِ یصْعَد الْکلِمُ الطَّیبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ یرْفَعُهُ» به ارجاع ضمیر مستتر فاعل «یرفع» به سوی «العمل الصالح» و معنا چنین می‌شود: «العمل الصالح یرفع الکلم الطیب.» بایـد دانست که چون کسی به مرحله خلوص ذاتی برسد و بدین عُظمی نایل گردد، دارای آثار و خصوصیاتی خواهد بود که دیگران از آن بی‌نصیب و [بی] بهره‌اند... .(۱)

## ۲. جهاد و هجرت

۲. جهاد و هجرت

«وَالَّذینَ جَاهَدوا فِینَا لَنَهْدینَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّاللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ»(۲) و «وَمَن یخْرُجْ مِن بَیتِهِ مُهَاجِراً الی الله وَ رَسُولِهِ ثُمَّ یدرِکهُ الْمَوْتُ فَقَد وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَی اللَّهِ».(۳)

در آیات یادشده نیز به دو اصل جهاد و هجرت بنیادین در سیر و سلوک الی‌الله تصریح شده است. جهادی که با «فینا» تحدید شده و رهاوردی چون هدایت خاصه دارد که قرار گرفتن در سبیلِ خاص الهی «سبلنا» بوده و «ایصال الی المطلوب» است؛ جهادی که ناظر به تحمل ریاضت‌های معقول و مشروع و معتدل است تا سالک را به مقام «جذبه» برساند و سالک مجذوب شود و

---

۱- رساله لب‌اللباب در سیر و سلوک أُولی‌الالباب، صص ۴۳ و ۴۴.

۲- نک: عنکبوت: ۶۹.

۳- نک: نساء: ۱۰۰.

بارقه‌های الهی شامل حال او و در مسیر «شدن» گردد؛ جهادی که «جهاد اکبر» است؛ یعنی از جهاد اصغر (جهاد بیرونی) و جهاد اوسط (جهادِ درونی بین رذایل و فضایل یا جهاد اخلاقی) ارتقا یابد و به جهاد اکبر (جهاد درونی بین عقل و عشق) برسد و «معیت خاصه الهیه» را به همراه آورد و انسان سالک را تحت ولایت الهیه قرار دهد و به «مقام احسان» که «مقام مَحْضَر و مقامُ کَاَنَّ» در شهود خدا و جنّت الهی است، برساند و زمینه‌های مقام «حضور» و «اَنَّ» را در جریان لقای رب و شهود حق در جنّت ذات فراهم سازد؛ جهادی که «هجرت اَنْفُسی» را رقم زند و انسان، مهاجر الی‌الله شود و از خانه خودی و بیت ظلمانی «منیت» خارج گردد و به مقام «موت اختیاری» و فنای فی‌الله، اعم از فنای فعلی، صفاتی و ذاتی برسد که «فنای تام» شامل حال او گردد و در میخانه عشق و لقای دلبر و دلدار مسکن گزینند.

پس مجاهد مهاجر، منازل سلوکی و مقامات معنوی را یکی پس از دیگری تنها برای خدا و تحصیل رضوان الهی و ابتغاء وجه الله می‌پیماید و در جهاد اَنْفُسی و هجرت اَنْفَسی به معرفت ناب و توحید کامل می‌رسد که:

صَلای باده زد پیر خرابات سلوک راه عشق از خود رهایی است

بده ساقی که فی التأخیر آفات نه طی منزل و قطع مسافات

به تعبیر علامه طباطبایی رحمه الله، جهاد مجاهدان راستین «جَاهَدوا فِینَا» هماره در راه خداست و به اموری که به خدای متعال تعلق دارد، مربوط است؛ چه جهاد در راه عقیده و چه در راه عمل و هیچ عاملی، آنها را از ایمان به خدا و اطاعت اوامر و نواهی الهی بازنمی‌دارد. پس سیر و سلوک شریعت‌محورانه و عرفان خداباورانه دارند و هدایت‌های مضاعف و متزاید الهی شامل حال این سالکان الهی می‌شود که «وَالَّذینَ اهْتَدوْا زَادهُمْ هُدی.»(۱) معیت نیز معیت «نصرت» است که

---

۱- نک: محمد: ۱۷.

خدای سبحان در همه حالات و آنات جهاد و هجرت، یاری دهنده سالک کوی خویش است و آنها را تنها نمی‌گذارد. البته معیت رحمت و عنایت که اخص از معیت وجودی در جمله «هُوَ مَعَکمْ أَینَ مَا کنتُمْ»(۱) است، شامل حال آنان می‌گردد.(۲) اگر در روایات آمده که آیه «وَالَّذِینَ جَاهَدوا فِینَا ...» در خصوص محمد صلی الله علیه و آله و شیعیان ایشان است،(۳) این نکته ظریف را می‌رساند که سیر و سلوک صائب و صادق و جهاد و هجرت صالح، سیر و سلوک محمد صلی الله علیه و آله و سلوک در صراط مستقیم الهی است. پس جهاد در همه جنبه‌های بیرونی و درونی، علمی ــ فرهنگی و علمی ــ سلوکی، همراه با خلوص است که در عرفان قرآنی متجلی است و هجرت نیز معنای وسیع ظاهری و باطنی دارد و اعم از هجرت‌های آفاقی و اَنْفُسی است.(۴)

ازاین رو، ثمرات معنوی و سلوکی واژه‌های جهاد، هجرت، موت، احسان، سبیل‌الله، معیت و «الی‌الله و رسوله» کاملاً هویدا و راه‌گشاست تا سالک کوی حق بیابد که تنها در صراط مستقیم الهی و سبیل قویم توحیدی و در پرتو هدایت‌های الهی و آموزه‌ها و گزاره‌های نبوی و سایه و رحمت حضرت دوست می‌توان راهِ به سوی او را پیمود و از خود تا خدا سالک شد و از درگاه به بارگاه قدس ربوبی رسید و دیگر هیچ.

### ۳. تبتّل و فِرار

۳. تبتل و فِرار

«وَتَبَتَّلْ إِلَیهِ تَبْتِیلًا»(۵) و «فَفِرُّوْا إِلَی‌اللَّهِ».(۶)

---

۱- نک: حدید: ۴.

۲- نک: تفسیرالمیزان، ج ۱۶، صص ۲۲۷ و ۲۲۸.

۳- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۵۱.

۴- نک: تفسیرنمونه، ج ۱۶، صص ۳۶۷ - ۳۷۱.

۵- نک: مزمل: ۱۰.

۶- نک: ذاریات: ۵۰.

«تَبَتَّلْ» از ماده «تَبْـِل» (بر وزن حَتم) در اصل به معنای «انقطاع» است. ازاین‌رو، به مریم، «بتول» گفته شده است؛ چرا که هیچ همسری برای خود انتخاب نکرد. اگر هم به بانوی اسلام، حضرت فاطمه‌زهرا علیها السلام نیز «بتول» گفته می‌شود، به این دلیل است که او، از زنان عصر خود، از نظر اعمال و رفتار و معرفت، جدا شده و برتر و به حالت انقطاع الی‌الله رسیده بود.

به هر حال، «تَبَتَّلْ» آن است که «انسان با تمام قلبش متوجه به خدا گردد و از ماسوی‌الله منقطع شود و اعمالش را فقط به خاطر او به جا آورد و غرق در اخلاص گردد».(۱)

مراد از «تَبَتَّلْ» در برخی از تفاسیر، «تضرع و زاری با زبان» گفته شده است؛(۲) اگرچه برخی نیز به همان معنای انقطاع یعنی بریدن از خلق و متوجه خدا شدن تفسیر کرده‌اند.(۳) تضرع و زاری با انقطاع و دوری از خلق و رهایی از غیرخدا منافات ندارد؛ چه اینکه یکی از مظاهر اخلاص و انقطاع الی‌الله، تضرع، آن هم در «نماز» است که در معنای تَبَتَّلْ نهفته و از معصومان علیه السلام نیز روایت شده است.(۴) در هر حال، سالک الی‌الله و مرد خدا برای سلوک، هم به انقطاع و بریدگی از ماسوای الهی و هم به دعا و راز و نیاز همراه با تضرع و زاری نیاز دارد؛ زیرا تا انسان، حالت تفرّد و تجرّد نیابد و از اعتباریات عبور نکند، به عالم حقیقت راه نمی‌یابد. «وَتَبَتَّلْ إِلَیهِ تَبْتِیلًا»، یعنی از غیرخدا گذشتن و رَسْتن و به خدا گرایش یافتن و رسیدن، که گام مهمی در سیر و سلوک الی‌الله است.

---

۱- تفسیرنمونه، ج ۲۵، صص ۱۷۸ و ۱۷۹.

۲- تفسیرالمیزان، ج ۲۰، ص ۱۰۰.

۳- تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۷۹.

۴- نک: تفسیرالمیزان، ج ۲۰، ص ۱۰۲؛ تفسیرنمونه، ج ۲۵، ص ۱۷۹.

ازاین‌رو، عرفان عملی و سلوک الهی سالک کوی حق، «به اسم رب» و در پرتو انقطاع الی‌الله خواهد بود که «وَاذکرِ اسْمَ رَبِّک وَتَبَتَّلْ إِلَيهِ تَبْتِيلاً».(۱)

این معنـای معرفتی و سـلوکی، بـا معنـای «فِرار» در «فَفِرُّوْا إِلَیاللَّهِ»،(۲) همگرایی و سـنخیت معنـایی و مبنایی دارنـد، که فرار از شرک به توحیـد، از کفر به ایمان، از غیرخـدا به خدا و از عصـیان به اطاعت الهی است و با توجه به مراتب هر کدام در ارتباط تنگاتنگ است. فرار از جهالت به عقلانیت، از ندانسـتن و نداشتن به دانستن و داراشدن، از ذلت به عزت، از ضلالت به ضیاء و از ظلمـت بـه نـور، و سـپس از مرتبه‌ای به مرتبه‌ای دیگر فِرار کردن و به سـر حـد کمـال امکـانی رسـیدن و در جـوار قرب حق قراریافتن است.(۳) اگر در برخی روایات، منظور از «فِرار به سوی خـدا»، حـج و زیارت خانه خدا آمده است،(۴) ذکر یکی از نمونه های روشن فِرار به سوی خـداست؛ چرا که حـج، انسان را به حقیقت توحید و توبه و انابه آشـنا می‌سازد و در پناه الطاف خداوندی جای می‌دهد.(۵) به تعبیر علامه طباطبایی رحمه الله :

مراد از فرارکردن به سـوی خـدا، انقطـاع به سوی اوست، به دست برداشـتن از کفر و گریزان بودن از عقـابی که کفر به دنبـال دارد، و متوسل شدن به ایمان به خدای تعالی، و اینکه او را یگانه معبودی بی‌شریک برای خود بگیرند.(۶)

پس فِرار و انقطاع، معنای سلوکی دارد و انسان به دامن توحید و عبودیت

---

۱- مزمل: ۱۰.

۲- نک: ذاریات: ۵۰.

۳- نک: تفسیرنمونه، ج ۲۲، صص ۳۸۹ و ۳۹۰.

۴- نورالثقلین، ج ۵، صص ۱۳۰ و ۱۳۱ ج ۵۱ و ۵۲.

۵- تفسیرنمونه، ج ۲۲، ص ۳۹۰.

۶- تفسیرالمیزان، ج ۱۸، ص ۵۷۴.

پناهنـده می‌شود. بـا توجه به دنبـاله آیه «إِنِّی لَکم مِنْهُ نَـذیرٌ مُبِینٌ»،(۱) می‌تـوان دریـافت که لازمه به سـوی خـدا، پرهیز از غیر اوست؛ یعنی در گریز دو جنبه مطرح است:

نخست، فرار از غیرخـدا؛ دوم، توجه به یک حقیقت که همان خـداست.(۲) جناب خواجه عبـدالله در منازل السائرین، «فرار» را هشتمین منزل راه سیر و سلوک دانسته و برای آن سه درجه قائل شده است:

یک ــ فرار مبتدیان که مراتب سه‌گانه دارد:

اول ــ گریز از نادانی به دانش‌اندوزی با ایمان و تلاش؛

دوم ــ گریز از کاهلی و تنبلی به سوی تحرک و نشاط به کمک پرهیز و عزم استوار؛

سوم ــ گریز از دل تنگی و گرفتاری به سوی فراخی و گشادگی با امید و اطمینان به خدا.

دو ــ فرار میانه‌حالان که شامل سه مرتبه است:

اول ــ گریز از خبر به رؤیت و از شنیدن به دیدن؛

دوم ــ گریز از ظاهر عمل به باطن و بنیاد آن؛

سوم ــ گریز از لذات نفسانی به خطوط ربّانی.

سه ــ فرار منتهیان که آن هم شامل سه مرتبه است:

اول ــ گریز از غیرخدا به سوی خدا؛

دوم ــ گریز از شهودگریز به سوی خدا؛

سوم ــ گریز از گریز، به سوی خدا.(۳)

---

۱- نک: الذاریات: ۵۰.

۲- علی شیخ اللاسلامی، راه و رسم منزل‌ها، ج ۱، ص ۱۱۹.

۳- نک: علی شیخ اللاسلامی، راه و رسم منزل‌ها، ج ۱، ص ۱۲۸.

بنـابراین، در «فِرار»، حرکت اسـتکمالی و اشـتدادی نهفته است تا انسانِ سالک به تدریـج مراتب فنا را نیز بپیمایـد و فنای فعلی، صفـاتی و ذاتی و نیز فناءالفنـاء را ادراک و تجربه کنـد. پس: «کـلُّ مَنْ عَلَیهَـا فَانٍ وَیبْقَی وَجْهُ رَبِّک ذو الْجَلاَـلِ وَالْإِکرَامِ»،(۱) درک توحید تفرّد و تجرّد می‌طلبد و تبتّل و فِرار می‌خواهد:

در ره او چو قلم گر به سرم باید رفت

با دل دردکش و دیده گریان بروم

«و سـیر الی‌الله و یـا فِرار به سوی حق، برای این است که سالـک از لبـاس هستی عاریتی خارج گردد، به سرّ عبودیت که ترک خداپرستی است، برسد و وجه رب را دریابد و بقای ابدی پیدا کنند.»(۲) البته باید بدانیم و بیابیم که تبتّل و فِرار، زمانی عبودی و توحیـدی خواهـد شد که «وِلایی» باشد؛ یعنی با معرفت، محبت و اطاعت از انسان‌های کامل معصوم علیه السـلام که مصادیق شاخص و کامل متبتلان و فِراریان هستند، ممکن خواهد شد که مصداق «آیه تطهیر»(۳) هستند:

ز خط یار بیاموز مهر با رخ خوب

که گرد عارض خوبان خوش است گردیدن

عارفان باید رنگ و رایحه نبوی، علوی، فاطمی و ولوی بگیرند تا چنین شوند که:

چنان پر شد فضای سینه از دوست

که یاد خویش گم شد از ضمیرم

هم‌معنـایی، همزبـانی و همدلی «تبتّـل و فِرار» بسـیار است تـا انسـان با تبتّل و فِرار، به دامن دوست پناه برد و در دامان او قرار و آرام گیرد. البته در دیـدگاه خواجه عبـدالله انصاری، «تبتّل» هجـدهمین منزل از منازل سـلوک و سـیر الی‌الله است که سه درجه دارد:

یک ــ بریدن از خلق که به سه صورت است:

اول ــ امید از دیگران بریدن و رضایت به قضا و قدر الهی دادن؛

---

۱- الرحمن: ۲۶ و ۲۷.

۲- محسن بینا، مقامات معنوی، ج ۱ ص ۸۳.

۳- نک: احزاب: ۳۳.

دوم ــ تسلیم در برابر خدا شدن و بیم و هراسی از دیگران نداشتن؛

سوم ــ هیچ چیز و هیچ کس را مؤثر ندانستن.

دو ــ رهایی از نفس است که به سه چیز حاصل گردد:

اول ــ دوری از هوا و هوس؛

دوم ــ ادراک رحمت و مرحمت الهی و اُنس با آن؛

سوم ــ چشم دوختن به پرتوهای کشف و شهود.

سه ــ بریدن از هر چیزی برای سبقت در راه که با سه چیز ممکن است:

اول ــ پایداری درست؛

دوم ــ اندیشیدن به مقصود؛

سوم ــ تماشای فروغ جمال و جلال الهی.(۱)

پس فِرار و تبتّل، قریب‌الافق در معانی و مبانی و عوامل و موانع، و از واژه‌های قرآنی دارای معارف بلند معنوی و تربیتی و آموزه‌های عالی سلوکی و عرفانی هستند.

### ۴. لقاءالله، لقای رب

۴. لقاءالله، لقای رب

«فَمَن کانَ یرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْیعْمَلْ عَمَلاً صَالِحاً وَلَا یشْرِک بِعِبَادهِ رَبِّهِ أَحَداً».(۲)

«قَد خَسِرَ الَّذینَ کذبُوا بِلِقَاءِاللَّهِ حَتَّی إذا جَاءَتْهُمُ السَّاعَهُ بَغْتَهً قَالُوا یاحَسْرَتَنَا عَلَی مَافَرَّطْنَا فِیهَا وَهُمْ یحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَی ظُهُورِهِمْ أَلَاَسَاءَ مَایزِرُونَ».(۳)

«لقاءالله»، نهایت آرزوی سالکان است و همه ریاضت‌ها و سیر و سلوک‌ها در اسفار و منازل گوناگون، برای همین هدف اَعلا است؛ چه اینکه آنان برحسب مراتب وجودی خویش در ساحت اندیشه و بینش، انگیزه و گرایش و کوشش و پویش‌های خود، درجاتی از لقای رب را ادراک و آثار علمی و

۱- راه و رسم منزل‌ها، ج ۱، ص ۲۰۰.
۲- نک: کهف: ۱۱۰.
۳- نک: انعام: ۳۱.

عملی آن را شهود می‌کنند و در سیر اسمایی و صفاتی حضرت حقّ، به قدر وُسْع و ظرفیتشان مسرور هستند.

ازاین‌رو، شهود رب و جمال و جلال الهی، غایت و نهایت سیر الی‌الله و تکامل معنوی انسان است تا ربط وجودی «وَنَفَخْتُ فِیهِ مِن رُّوحِی»(۱) با «یاأَیهَا الْإِنسَانُ إِنَّک کادحٌ إِلَی رَبِّک کدحاً فَمُلَاقِیهِ»(۲) صورت عینی یابد. انسان بر صورت الهی آفریده شده و حامل «روح‌الله» است و «خلیفه‌الله»، و در سیر باطنی خویش آهسته آهسته «صبغه الله» می یابد و از رهگذر «عبدالله» شدن، «عندالله» می گردد تا «لقاءالله» شامل حال او شود که: «یا أَیتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ ارْجِعِی إِلَی رَبِّک رَاضِیهً مَرْضِیهً فَادخُلِی فِی عِبَادِی وَادخُلِی جَنَّتِی.»(۳) بر این اساس، حرکت تکاملی از نفس اماره تا نفس مطمئنه که بر اثر مجاهدت‌های معنوی به دست می‌آید، او را برای «رجعت» و هجرت به سوی بهشت دیدار خدا و جنت ذات آماده می کند. از مراتب، شرایط، اصول، عوامل و موانع این سیر استکمالی، در جای خود بحث خواهیم کرد.

در آیه «فَمَن کانَ یرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْیعْمَلْ عَمَلاً صَالِحاً وَلَا یشْرِک بِعِبَادهِ رَبِّهِ أَحَداً»،(۴) هم امکان لقاء و هم راه‌های وصول به آن معرفی شده است. مقصود از «لقای رب» نیز، شهود باطنی ذات الهی از راه «چشم دل» و چشم بصیرت است که در روایتی آمده: «اِنَّ لِلعَبْدِ اربعُ اَعینٍ: عَینانِ یَبصُرُهما امرَ دَینهِ وَ دُنیاهُ وَ عینانِ یَبصُرُهُما اَمرَ آخِرتِهِ فَاذِا اَرادَاللهُ بَعبدٍ خَیراً أفتَحَ لَهُ العَینینِ اللّتینِ فی قَلبِه فَاَبصَرهُما الغیبَ فی أمْرِ آخِرتِهِ.»(۵) این روایت‌ها، گویای این نکته است که بنده با دو چشم ظاهری، امر دین و دنیایش را می‌بیند و با دو چشم باطنی، امر آخرتش را رؤیت می کند و با چشم

---

۱- نک: حجر: ۲۹.

۲- نک: انشقاق: ۶.

۳- نک: فجر: ۲۷ -۳۰.

۴- نک: کهف: ۱۱۰.

۵- خصال، ج ۱، ص ۲۵۶.

باطنی، عوالم غیب را شـهود می‌کنـد. همچنین در روایتی وارد شـده است که: «ان روح‌المؤمن لاشـدّ اتصالاً بروح‌الله مِنْ اتصال شعاع الشمس بها.»(۱) از امام علی علیه السـلام هم سؤال شـد: «هَلْ رأیتَ رَبَّک؟ قالَ: ماکنتُ اَعبُدُ رَبّاً لم اَرَهُ قالَ: کَیفَ رَأیتَه؟ فقالَ: وَلکِنْ رَأتِ القلوبَ بحَقایقِ الایمانِ، لَم یَرَهُ العیونُ بمشاهَده لَابصار.»(۲) بر این اساس، هم امکان شهود رب در این گونه روایات که توضیح و تفسیر آیه یادشـده هسـتند، پـذیرفته شـده و هم کیفیت دیـدار با خـدا و لقای رب تبیین گردیده است تا شبهه‌ای بر تجسّم و تشبیه پیش نیاید. البته امکان معرفت شـهودی حق سبحانه، «معرفت بالوجه» است، نه درک ژرفای ذات حق که عقلاً محال است.(۳)

در تفسیر نمونه نیز آمده است:

لقای پروردگار که همان مشاهـده باطنی ذات پاک او با چشم دل و بصـیرت درون است، گرچه در همین دنیا هم برای مؤمنان راستین امکان‌پـذیر است، از آنجا که این مسـئله در قیامت به خاطر مشاهـده آثار بیشتر و روشن‌تر و صـریح تر، جنبه همگانی و عمومی پیدا می‌کند، این تعبیر در لسان قرآن، معمولاً در مورد روز قیامت به‌کار رفته... .(۴)

بـه تعبیر همیـن تفسیر، عمـل صالـح کـه از انگیزه الهی و اخلاـص سرچشـمه گرفتـه و بـا آن درآمیخته است، گـذرنامه لقـای پروردگار است(۵) و امر به عمل صالـح، انتظار لقای رب را ممکن ساخته و انتظار لقای حق را انتظاری سازنده و همراه با عمل آن هم، عمل صالح کرده است. بنابراین، هزینه لقای رب را عاشق و خواهان و منتظرش باید بپردازد؛ البته هزینه‌ای شیرین و دل نشین و تجارتی پرسود و حقیقی است. فاء تفریع «فمن کان یرجوا لقاء ربّه...»، پیوند با

---

۱- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۷۷.

۲- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۶.

۳- نک: مجتبی تهرانی، درآمدی بر سیر و سلوک، نگارش و تدوین: علی‌اکبر رشاد، ج۲، صص۲۹-۳۳.

۴- تفسیرنمونه، ج ۱۲، ص ۶۲۳.

۵- تفسیرنمونه، ج ۱۲، ص ۶۲۴.

مسئله توحیدی است: «انما الهکم الهٌ واحد»(۱) که در احادیثی چون «رأیت ربّی فی اَحْسَن صُوَرهٍ»(۲) و «ومَنْ رَأنی فَقَد رَأی الحقّ»(۳) آمده است.

ناگفته نماند که سالک بر اثر سیر و سلوک و رسیدن به مقام فنا و ادراک مراتب «فناء»، به درک تجلی ذاتی می‌رسد که همراه با جمال است و یار بی پرده و با چهره نمایان بر او ظهور می کند:

ساقی بیا که یار ز رخ پرده برگرفت آن شمع سرگرفته دگر چهره برفروخت

کار چراغ خلوتیان باز درگرفت وین پیر سالخورده جوانی ز سرگرفت(۴)

در آیه «مَن کانَ یرْجُوا لِقَاءَاللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ‌اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ»،(۵) صرفاً وعده لقا و زیارت الهی را به امیدواران دیدارش می‌دهد. به تعبیر علّامه تهرانی:

مراد از لقاءالله، وقوف بنده می‌باشد در موقفی که هیچ حجابی میان پروردگارش وجود ندارد. همان گونه که آن شأن، شأن روز قیامت است که ظرف ظهور حقایق می‌باشد... واَجَلَ‌اللهِ، آن غایتی است که خدای تعالی برای لقای خود معیّن نموده است و آن بدون شک از امور آمدنی می‌باشد و خداوند برای تأکید در این گفتار به‌طور مبالغه، و رسانیدن امر را به وجهی بلیغ، مؤکّد فرموده است... .(۶)

علامه طباطبایی نیز در تفسیر آیه ۱۴۳ سوره اعراف، در جریان میقات حضرت موسی علیه السلام ، مسئله معرفت شهودی به حق و لقای رب را اثبات و تفسیر می کند(۷) و در تفسیر سوره نجم نیز در جریان معراج پیامبراکرم صلی الله علیه و آله، رؤیت قلبی خداوند را تبیین می کند.(۸) نتیجه آنکه انسان سائر الی‌الله، به لقاءالله به معنایی که گفته شد، خواهد رسید.

---

۱- تفسیرنمونه، ج ۱۲، صص ۶۲۲ و ۶۲۳؛ نک: سید محمدحسین حسینی تهرانی، الله‌شناسی، ج ۱، ص ۲۳۸.

۲- نجم الدین، رازی، مرصاد العباد، ص ۱۵۰.

۳- تفسیرنمونه، ج ۱۲، ص ۱۸۲.

۴- دیوان حافظ، غزل ۷۴.

۵- نک: عنکبوت: ۵.

۶- سیدمحمدحسین حسینی، الله‌شناسی، ج ۱، صص ۳۳۱ و ۳۳۲.

۷- المیزان، ج ۸، صص ۲۴۰ و ۲۴۱.

۸- المیزان، ج ۱۹، ص ۲۹.

## ۵. ملکوت، یقین، نظر، رؤیت، شهود

۵. ملکوت، یقین، نظر، رؤیت، شهود

«وَکذلِک نُرِی إِبْرَاهِیمَ مَلَکوتَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِیکونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ»(۱)، «أَوَلَمْ ینظُرُوا فِی مَلَکوتِ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ».(۲)

دعوت به «نظر ملکوت»، دعوتی عمومی است که بر «نظر عقلی»، نه «نظر حسّی»(۳) دلالت می کند که «انسان کامل» از «رؤیت ملکوت» برخوردار است و دارای «علم شهودی» است که برای ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام حاصل شد. یکی از آثار وجودی شهود ملکوتش، «یقین» بوده است و چنین یقینی، «یقین پایدار» است، نه زودگذر.

پس انسان کامل، صاحب رؤیت و شهود پایدار و «انسان متکامل»، دارنده نظر عقلی و باطنی به عالَم وجود و ملکوت هستی است. بر اساس برخی روایات، اگر انسان از عقل و قلب و خِرَد و خانه دل مراقبت کند و بیگانگان را به حَرَم و حریم وجودی خویش راه ندهد، توان مندی لازم را برای درک ملکوت هستی که «ربط و پیوند حقیقی هستی با خدا یا هستی آفرین است»، ادراک خواهد کرد و زمینه سازی برای رؤیت بهشت و جهنم به صورت شهودی برای او خواهد شد، تا از «عِلْمَ الْیقِینِ» به «عَینَ الْیقِینِ»(۴) و سپس مرتبه «حَقُّ الْیقِینِ»(۵) برسد.

حال اگر «انسان مأموم»، در صراط مستقیم «انسان اِمام» که انسان کاملِ معصوم است، گام نهد و شرایط سیر و سلوک در صراط الهی را رعایت کند، به شهود ملکوت عالم راه می یابد و شهود ملکوت نیز درجه ای از شهود رب خواهد بود. جابر بن یزید می گوید: از امام باقر علیه السلام درباره آیه «وَکذلِک نُرِی إِبْرَاهِیمَ

---

۱- نک: انعام: ۷۵.

۲- اعراف: ۱۸۵.

۳- نک: عبدالله جوادی آملی، حیات عارفانه امام علی ۷، ص ۴۲.

۴- نک: تکاثر: ۵ - ۷.

۵- نک: واقعه: ۹۵.

مَلَکوتَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ»(۱) پرسیدم. آن حضرت با دست اشاره کرد که سرت را بلند کن. سرم را بلند کردم، دیدم سقف کنار رفت و فضایی پیدا شد که چشم را به حیرت واداشت. آنگاه فرمود: «هَکَذا رأی ابراهیم مَلَکوت السَمَاواتِ و الَارْض؛ این چنین ابراهیم ملکوت آسمان‌ها و زمین را دید.»

امام باقر علیه السلام نمونه‌ای از شهودهای حضرت ابراهیم علیه السلام را به شاگرد خود نمود. در ادامه روایت آمده است که حضرت باقر علیه السلام ملکوت زمین را نیز به جابر نشان داد.(۲) ««ملکوت» یعنی وجود اشیا از آن جهت که به خدای سبحان استناد و قیام دارد. این دید ملکوتی است که انسان را به خدا و توحید او راهنمایی می کند. این حقیقت، با چشم سر دیدنی نیست، وگرنه مورد امتنان بر حضرت ابراهیم علیه السلام نبود؛ چون رؤیت ظاهری برای همگان میسّر است. این شهود و رؤیت ویژه بود. ... در این شهود که برای انبیا و در رأس آن نبی‌اکرم صلی الله علیه و آله ثابت است، هیچ نوع خطا یا شکی راه ندارد....(۳)

بنابراین، راه نظر عقلی و شهود قلبی به «ملکوت عالم»، به روی همگان باز است و مقیّد به هیچ قید زمانی، زمینی، صنفی و طبقاتی نیست. «أَوَلَمْ ینظُرُوا»(۴) که هم امر شده و هم به صورت «جمع» آمده، دالّ بر آن است و راه های نیل به «ملکوت عالم» نیز «خلیل‌سیرت» و ابراهیم‌منش و ابراهیم‌روش می‌طلبد که انسان موحّد راستین، توان مندی‌های لازم و ممکن را در پیمودن راه شهود ملکوت هستی خواهد داشت. «یقین» که مقام «پرده‌زدایی» و «حجاب‌برداری» از جلو دیدگان دل است، برای چنین انسان‌هایی حاصل می شود و معرفت یقینی، محبت و عشق صادق و عمیق را در پی دارد، عبودیت یقینی را به دنبال

---

۱- نک: انعام: ۷۵.

۲- نورالثقلین، ج ۱، ص ۷۳۰؛ برهان، ج ۱، ص ۵۳۲؛ محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۲۶۸؛ نک: تفسیرموضوعی قرآن مجید، ج ۲، ص ۹۲.

۳- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۲، ص ۱۶۴.

۴- نک: اعراف: ۱۸۵.

خواهد داشت تا «شهود حق» برای عبد مؤمن حاصل گردد: «وَاعْبُد رَبَّک حَتَّی یأْتِیک الْیقِینُ».(۱)

چنین انسان‌هایی، به «قرب حقیقی» که برداشتن حجاب میان خود و خداست، می‌رسند:

قرب، نی بالا و پستی رفتن است خویش را بگذار و بی‌خود شو، درآ نیستی از خویش عین وصل اوست

قرب حق، از هستی خود رستن است اندرون بزم وصل جان فزا بگذر از هستی، دلتْ گر وصل جوست

چنین محو و فنایی، جز به تجلی الهی میسّر نخواهد شد. پس باید شایسته تجلیات الهی گشت و به شهود و رؤیت ملکوت عالم وجود و یقین دست یافت که «گدایی گردد از یک جذبه، شاهی».

ناگفته نماند که واژه‌هایی چون: تقوا، توبه، انابه، تفکر، تذکر، نوشیدن شراب‌های بهشتی از سلسبیل و تسنیم و شراب طهور در قرآن کریم، دارای معانی و مبانی ویژه و مبادی تصوری و تصدیقی خاص و شرایط درونی و بیرونی تعریف شده‌ای است. هر کدام ناظر به مراتب وجودی «سالک الی الله» هستند و می‌توانند در فرآیند و شبکه کاملاً مشخص و فرمول‌های تعیین شده، قرار گیرند و ابرار و اصحاب یمین تا مقربان را شامل شوند. اگر با روایات تفسیری و تأویلی نیز پیوست یابند، شور و شیدایی و شعور و شهودی منحصر به فرد را در انسان شایق کمال و مشتاق وصال به وجود می‌آورد.

اصطلاحاتی چون تهجّد، سحرخیزی، خلوص فعلی و ذاتی و صلوح نیز تنها واژه‌هایی با معانی لغوی و اصطلاحی نیستند، بلکه هویت‌های معرفت شناختی، روش‌شناختی و ماهیتی سیر و سلوکی دارند و گفتمان ویژه ای را در عرفان قرآنی و سلوک وحیانی رقم زده‌اند. هر کدام در درون خود، با

---

۱- نک: حجر: ۹۹.

دلالت‌های مطابقی، تضمّنی و التزامی، منازل سلوک و مقامات عرفانی را در راستای فتوحات غیبی شکل و ساختار می‌دهند و راه را از سلوک اخلاقی تا سلوک عرفانی می‌گشایند و ادراک مقام توحید و ولایت و خداجویی، خداپویی و خداخویی را برای عبدِ سالکِ عاشق و عارف ممکن و مقدور می‌سازند. تدبّر در چنین واژه‌ها و تفکر در چنان اصطلاحات، مرقاه کمال و ذروه وصال در معرفت‌های شهودی و حقایق امکانی باطنی خواهند شد تا انسان از عبارت به اشارت، و از لطافت به حقیقت قرآنی راه یابد.

بنابراین، جست‌وجوی عرفان عملی و علمی و سلوک باطنی در غیر قرآن و معارف و آموزه‌های قرآنی، اعم از قرآن صامت و ناطق و صاعد؛ جست وجوی از بیرون و گاهی سراب است، نه جست‌وجوی از درون و یافتن آب حیات. پس: «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا».(۱)

---

۱- محمد: ۲۴.

## بخش دوم: مبادی و مبانی سیر و سلوک در قرآن

### اشاره

مبادی و مبانی سیر و سلوک در قرآن

زیر فصل ها

## پیش درآمد

پیش درآمد

معرفت به مبانی نظری تکامل معنوی و مبادی تصوری و تصدیقیِ سیر و سلوک روحی و باطنی، از ضروریات حوزه «عرفان عملی» و «شدن» و «قرار گرفتن در جاذبه مطلق کمال» و رهیدن از عالم کثرت و رسیدن به جهان «وحدت» است؛ زیرا تا انسانِ شایق کمال و عاشق وصال، به بنیادهای سیر و سلوک و جهان‌بینی و بینش‌های لازم در سیر الی‌الله مجهز نشود و توشه معرفتی نداشته باشد، او را توانایی بر «رفتن»، حرکت نهادی و جوهری اِشتدادی و استکمالی، صیرورت و تصعید فزاینده نیست. سیر و سلوک، هم منازل معرفتی ــ نظری و هم مقامات علمی ــ سلوکی دارد و تا وقوف و بصیرت به منازل معرفتی حاصل نگردد، ورود به منازل عملی و مقامات معنوی برای فتوحات غیبی، یکی پس از دیگری ممکن نخواهد شد. افزون بر این، در مقامات عملی نیز بایسته عقلی و شایسته معرفتی است که «آگاهی» دقیق به مقدمات، مقارنات و مؤخّرات آنها و عوامل و موانع سلوک در منازل و مقامات را بیابد. به همین وِزان، عارف شیراز سروده است:

گرچه راهی است پر از بیم ز ما تا برِ دوست

رفتن آسان بُوَد اَرْ واقف منزل باشی

معرفت به مبادی و بصیرت می‌تواند آهسته آهسته از معرفت های حصولی و

مفهومی یـا علم‌الـدراسه ای به معرفت‌هـای شـهودی و حضوری یا علم‌الوراثه‌ای تبـدیل شود و سالک در پیمودن مسـیر الهی و سلوک عرفانی، به مرتبه‌ای راه یابد که بر اثر حب و عبودیت الهی، زمام و تدبیر امور او را «حقیقه الحقایق» بر عهده گیرد و در کُنْه عقلش با او سـخن و نجوا کند: «وَ کلَّمَهُمْ فِی ذَاتِ عُقُولِهِمْ»(۱) و شور و شـیدایی و عقلِ عاشقانه و عرفانی به او هدیه کند که در حـدیث معراج آمده است: «ولَاَسْـتَغْرِقَنَّ عَقْلَه بِمَعْرِفَتی ولَاَقومَنَّ لَهُ مقامَ عَقْلَه»؛(۲) یعنی عقـل غرق در دریای معرفت الهی شـده و خدا به جای عقل او نشسـته است تا او را به ساحل وحدت و درگاه و بارگاه شـهود رهنمون شود و سوق و سـیر دهد و «خِرَد خام» به «میخانه» برد و او را از خامی به پختگی و سوختگی و گـداختگی تعالی دهد و عقل با ره توشه می، منزل به منزل و شهر به شهر تا شبستان شهود پرواز کند:

نهادم عقل را ره توشه از مِی

ز شهر هستی‌اش کردم روانه

بنابراین، معرفت به مبانی علمی و مبادی نظری سیر و سلوک الی‌الله، «شـرط لازم» و «لاینفک» است. البته در هر مرتبه و درجه وجودی، معرفتِ مناسب و مسانِخ با آن، ضـرورتی اجتناب‌ناپـذیر است تا سالکِ قرآنی، هیـچ همّی و غمی «جز خـدا» نداشـته باشـد و از «خـدا» جز «خـدا» نخواهد: «قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذرْهُمْ.»(۳) الله‌شناسـی و اسـماء الله‌شناسـی، می‌طلبد که انسان تا معرفتِ به الله نیابـد، چگونه او را مطالبه نمایـد؛ چه اینکه سالک اگر خدا و اسـمای جمال و جلال او را نشـناسد و خویشـتن و منزلت و بهای خود را نیابـد، هماره در جست وجوی امور جزئی و نعمت‌های خدا، مثل حور و قصور و بهشت متوسط خواهد بود و از اُنس با محبوب و دیدار دلبر و دلدار و بهشت لقاء محروم خواهد شد و همت

---

۱- نهج‌البلاغه، خطبه ۲۲۲.

۲- ملامحسن قبض کاشانی، الوافی، ج ۲۶، ص ۱۴۸.

۳- نک: انعام: ۹۱.

هـای او مصـروف رفتن به بهشت و رهیـدن از جهنم می شـود. پس همت‌هـای معرفـتی و سـلوکی خود را بایـد بالاـ برد و ارتقا بخشید و به «رضوان‌الله» و «لقاءالله» اندیشید:

تو و طوبی و ما و قامت یار

فکر هر کس به قدر همّت اوست

پیامبراعظم صلی الله علیه و آله نیز فرمود: «المرء یطیر بهمته.»(۱) پس، از تو حرکت و از خدا برکت. «اقرأ وارق».(۲)

---

۱- متقی هندی، کنزالعمّال، ج ۲، ص ۲۱۵.

۲- ۵.شیخ کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۶۰۶.

## فصل اول: ضرورت خودشناسی

### اشاره

فصل اول: ضرورت خودشناسی

ضرورت خودشناسی و خودسازی، امری عقلانی و برهانی از نظر حِکْمی ــ فلسفی، و حقیقتی شهودی ــ عرفانی از حیث سلوکی ــ معنوی است. تا انسان چیستی و کیستی خود را نیابد و نسبت و رابطه‌اش را با عالم وجود و مبدأ عالم، ادراک و اشراق نکند، نمی‌تواند در جاذبه کمال و لقاءالله قرار گیرد. معرفت به خود و بیداری (بیداری درباره «خویشتن»)؛ نقطه آغاز حرکت به سوی «لقاءالله» است، حرکت از خود تا خدا که حرکتی از خودِ فروتر و دانی به خودِ فراتر و عالی است. به تعبیر استاد شهید مطهری رحمه الله :

هر موجودی در مسیر تکامل فطری خودش که راه کمال را می‌پیماید، در حقیقت از «خود» به «خود» سفر می‌کند؛ یعنی از خود ضعیف، به سوی خود قوی می‌رود. علی هذا انحراف هر موجودی از مسیر تکامل واقعی، انحراف از خود به ناخود است.(۱)

مرحوم علامه طباطبایی رحمه الله، عرفان فطری و عرفان به فطرت و گرایش‌های عالیه آن را کلید کمال برشمرده است:

ومِنْ هُنا یَظهرَ اَنَّ العِرفان یُنْتَهی اِلی اَصل الدّین الْفطریّ، اِذْ لَیْسَ هُو بِنَفس اَمْراً مُسْتَقلًا یَدْعوْا اِلیه الفِطْرَه الاِنسانیّه، حتّی یُنْتَهی فُروُعَه وَ أغصانَه اِلی اَصلٍ واحد، هُوَ الْعِرفانُ الفِطری.(۲)

استاد جوادی آملی نیز خطِ سیرِ سیر و سلوک را از آغاز تا انجام، چنین

---

۱- مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۵۷۶.

۲- المیزان، ج ۶، ص ۱۹۰.

ترسیم می کند:

وَمُفـادّهُ هُو اِنّ الاِنسانَ سالِکُ اِلی‌الله وَ صائِرُ اِلَیه وَ لابُدَ لِلسّالک مِن الطَّریق، کَما لابُدَّ مِنَ الغایه. و امَا الطَّریق، فَهیَ النّفس وَ امَّا الغایَه فَهی جَنَّهُ اللقاء و لاطریقَ لَها الّا مَعرفهُ النّفس و تَزکیتّها و لاغایَه لِلنَّفس الّا لقاء خالقها و لـذا اِهْتّم به المُحقّقون مَن القُدَما وَ غَیْرَهم فی کُتُبِهم القَیّمه وَ کَذا فی سِیرِهُم الطّاهره عَنْ رِجْسِ الطَّبیعه... .(۱)

استاد در مطالب یادشده، مؤلفه‌های وجودی حرکت به سوی کمال نهایی و امکانی را چنین تبیین کرده است:

الف) انسان، سالک الی‌الله است، بالضروره؛

ب) سلوک، توأم با صیرورت و شدن است؛

ج) سالک و صائر الهی طریقه و راه می‌طلبد؛

د) در سیر و سلوک، «غایت» یک ضرورت است؛

ه ) «راه» برای «رونده» همانا «نَفْس» است؛

و) غایت نیز هر آینه لقاءالله و بهشت دیدارِ با خداست؛

ز) تزکیه نفس، هسته مشترک سیر و سلوک در همه مراتب و مقامات سلوکی است؛

ح) سیره علمای عامل و عارفان حقیقی در سیر و سلوک، «طریق نفس» بوده است.

علامه طباطبایی رحمه الله در تفسیر آیه «یا أَیهَا الَّذینَ آمَنُوا عَلَیکمْ أَنْفُسَکمْ...»(۲) نیز به روشنی، نسبت راه و رونده و هدف را تعیین و تبیین کرده که مُخّ و مغز عرفان

---

۱- عبدالله جوادی آملی، علی‌بن موسی الرضا (ع) و القرآن الحکیم، ج ۱، ص ۱۹۶.
۲- نک: مائده: ۱۰۵.

حقیقی یا عرفان مثبت است و قرآن کریم، چنین سلوکی را فراروی انسان نهاده است:

... ثم امیرالمؤمنین فی قوله «علیکم انفسکم» بلزوم انفسهم کان فیه دلاله علی انَّ نَفْسُ المؤمن هُوَ الطَّریق الذّی یُؤمَر بِسُلوکه و لُزُومه فَاِنّ الحثّ عَلی الطَّریقِ انّما یُلائِم الحثّ عَلی لُزُومِهِ وَ التَحذیر مِنْ تَرْکِه لاعَلی لُزوم سالک الطّریق کما نُشاهِدَهُ فی مثل قوله تعالی وَأَنَّ هذا صِرَاطِی مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ وَلَاتَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکمْ عَن سَبِیلِهِ»(۱) فَامْرهُ تَعالی عَلی المؤمِنین بِلُزوم مَعْرِفَهِ اَنْفُسِهِم فی مَقام الحثّ عَلی التَحَفّظ عَلی طَریق هِدایَتِهِم یُفیدانِ الطّریق الذی یَجب عَلیهم سُلُوکه و لُزُومه، هوَ «اَنْفُسَکُم» فنفس المؤمن هو طَریقُهُ الذَّی یَسْلُکه الی رَبّه وَ هُو طَریق هُداه و هو المنتهی بِه اِلی السَّعادته.(۲)

یا در جایی دیگر می‌فرماید: «فَالشَرْعَ لَمْ یهمُلَ بَیان کیفیه السَّیر مِنَ الطَّریق النّفس.»(۳) بنابراین، معرفتِ نفس، راه اصلی درک و دریافت الهی و نقطه عطف سیر و سلوک به سوی خداست که آموزه‌های قرآنی به طور مستقیم و غیرمستقیم، ناظر بر آن است. پس یکی از راه‌های عظیم و عزیز معرفت به خدا و توحید الهی، همانا سیر در آیات انفسی و مشاهده درون خود است: «وَفِی أَنفُسِکمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ»(۴) و «سَنُرِیهِمْ آیاتِنَا فِی الْآفَاقِ وَ فِی أَنفُسِهِمْ حَتَّی یتَبَینَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ.»(۵) به تعبیر آیت‌الله جوادی آملی: «آیات کریمه فوق در راه‌های خداشناسی، به منزله متن است و سایر ادله قرآنی و روایی، به منزله شرح آن».(۶)

## ۱. عرفان به نفس، عرفان به خدا

### اشاره

۱. عرفان به نفس، عرفان به خدا

---

۱- نک: انعام: ۱۵۳.

۲- نک: تفسیر المیزان، ج ۶، صص ۱۷۸ _ ۱۹۴ و ۱۸۰ - ۱۹۰.

۳- علامه محمدحسین طباطبایی، رساله الولایه، ترجمه و شرح: صادق حسن‌زاده، ص ۱۸۶.

۴- نک: ذاریات: ۲۱.

۵- نک: فصّلت: ۵۳.

۶- تفسیرموضوعی قرآن مجید، ج ۲، ص ۱۳۰.

در حـدیث نبـوی آمـده اسـت: «مَن عَرَف نَفْسَه فَقَـدْ عَرَفَ رَبَّه.»(۱) اکنـون پرسـش ایـن اسـت که: سـنخ و جنس معرفت نفس چیست؛ از سـنخ معرفت حصـولی و عقلی است یـا معرفت حضوری و شـهودی؟ ضـمن اینکه اگر معرفتِ نفس، از نوع و سـنخ حضوری _ شهودی باشد، چگونه باید تفسیر گردد؟ زیرا قرائت‌های گوناگون و تفسیرهای فراوانی از آن وجود دارد.

در تفسـیر حـدیث یادشـده، برخی، «طریـق فلسـفی» را در پیش گرفته و گفته‌انـد انسـان بایـد سـنخیت وجودی خود را همراه با تصورات، قوای وجودی و مراتب هستی‌اش درک و دریافت کنـد و می‌توان نفس و قوای آن را از رهگذر و روش وحدت در کـثرت و کثرت در وحـدت شـناخت. البته معرفت نفس حصولی و فلسـفی، سودمنـد و لازم است، ولی کـافی و تمـام نیست و شرط لازم سیر و سلوک الی‌الله، در راسـتای معرفهالله و معرفت به توحیـد و لقـای رب است. حـتی معرفت نفسِ حضـوری و شهـودی بـا تفسـیر و قرائت فلسـفی و بـازگشت دادن مسـئله به «برهـان علیت»، آن هم بر محـور حکمت متعـالیه، اگرچه بسـیار نزدیـک به قرائت عرفـانی است، تـامّ و تمـام نیست. بایـد دانست در حـدیث مشـهور نبوی، لفظ «معرفت» کاربرد یافته است، نه الفاظی دیگر که از «دریافت عینی و شـهودی» حکایت می کنـد، نه مقدمات فلسـفی و تفسـیرهای فلسـفی؛(۲) زیرا در معرفت شهودی و درک و دریافت درونی و وجودی، حجاب‌های ظلمانی زدوده و زمینه‌های معرفت رب _ آن هم معرفت توحیدی _ فراهم و حجاب‌های نورانی یکی پس از دیگری برداشته می‌شود. به تعبیر میرزاجوادآقا ملکی‌تبریزی:

برادر من! اگر همت داری که از اهل معرفت شوی و انسان بشوی، بشر روحانی

---

۱- بحارالانوار، ج ۲، ص ۳۲.

۲- نک: درآمدی بر سیروسلوک، صص ۲۷ و ۲۸.

باشـی، سـهیم و شـریک و ملائکه باشی و رفیق انبیا و اولیا علیه السلام بوده باشی، کمر همت به میان زده و از راه شریعت بیا و مقـداری از صـفات حیـوانیت را از خود دور کن و متخلّق به اخلاـق روحـانییّن بـاش. راضـی به مقـام حیوانـات و قـانع به مرتبه جمـادات نشـو. حرکـتی از این آب و گـل به سوی وطن اصـلی خود که از عوالم علیین و محـل مقربین است، بِکُن، بلکه نفس خود را بشناسـی، بِالکشف و العیان به حقیقت این امر بزرگ نائل باشـی که شناختن آن، راه شناختن خداوند جلّ جلاله است، چنان‌که در روایت است که: «مَن عرف نفسه فقد عرف ربّه.».. .(۱)

پس دو راه کلی برای شناختِ خود یا خودشناسی وجود دارد:

یک ـ راه مفهومی، حصولی و عقلانی که انسان با تفکر در ذات و صـفت و افعال خود، به ذات و صـفات و افعال مبدأ هستی پی ببرد که قرین و شبیه به سیر آفاقی است که پیام جامع و مشترک دارند.

دو ـ راه حضوری و شـهودی ـ عرفانی که سالک این طریق از راه تهذیب نفس، طهارت درون و صفای باطن، با چشم دل به مشاهده جمال و جلال الهی می‌نشـیند که ابزار آن «دل»، روش آن تهذیب و تزکیه، و غایت آن شهود رب است. به تعبیر استاد جوادی آملی: «در راه انفسـی و سـفر نفسانی انسان، مانند سـیر و سـفرها، مسافت، راه سـرعت و سبقت وجود دارد که در قرآن کریم از آنها با تعبیرهای مختلفی مانند صراط، سبیل، صیرورت، سرعت و سبقت یاد شده است».(۲)

آیاتی در قرآن حرکت و سـیر آفاقی و بیرونی را به «سیر» تعبیر می کند: «أَوَلَمْ یسِیرُوا فِی الْأَرْضِ»(۳) و حرکت و سیر انفسی و درونی را به «صـیر»، به معنای متحول گردیدن، تحول نهادی و درونی: «أَلَا الی الله تَصِیرُ الْأُمُورُ.»(۴) سیر انفسی و معرفت نفس شهودی، در سیر و سلوک الی‌الله ویژگی‌هایی دارد که برخی از

---

۱- رساله لقاءالله، صص ۲۲ و ۲۳.

۲- تفسیرموضوعی قرآن مجید، ج ۲، ص ۱۵۰.

۳- غافر: ۲۱.

۴- شوری: ۵۳.

آنها بدین قرار است:

اول ــ وحدت سالک و مسلک، یعنی انسان، هم رونده و هم مسافت و راه است و از خود و در خود، به سوی خدا در صیرورت و شدن جوهری و تحول درونی است.

دوم ــ وحدت مبدأ و مقصد، به این معنا که مبدأ فاعلی سیر الی‌الله، «خدا» و مقصد نهایی سیر الی‌الله نیز خداست؛ زیرا از دیدگاه قرآن کریم در حرکت صائب و صحیح و صیرورت صادق و ثاقب، «خدا»، همه شئون وجودی سالک، از سلوک تا شهود را تدبیر و هدایت می‌کند و در عرفانِ عملی قرآنی، توحید افعالی، توحید صفاتی و توحید ذاتی اصالت دارد و غایت نیز تنها خداست و بس:

ماییم و رُخ یار دل آرام و دگر هیچ

ماراست همین حاصل ایام و دگر هیچ

ازاین رو، سالک با نام و یاد خدا و به یاری و برای خدا حرکت می‌کند. پس یاد خدا از اول تا آخر و در ظاهر و باطن و خلوت و جلوت و بدایت و نهایت سیر و سلوک یک «ضرورت» است و فرمود: «إِنَّمَا أَعِظُكم بِوَاحِدهٍ أَن تَقُومُوا لِلَّهِ»؛(۱) زیرا «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكلِّ شَیءٍ عَلِیمٌ».(۲)

سوم ــ زاد و توشه سیر و سلوک درونی، تنها «تقوای الهی» است که البته مراتب و درجاتی دارد و مناسب هر مرحله و مقام، تقوای خاص به خود را محتاج است. قرآن کریم فرمود: «وَتَزَوَّدوا فَإِنَّ خَیرَالزَّاد التَّقْوَی»(۳) یا «وَاتَّقُونِ یا أُولِی الْأَلْبَابِ»(۴) که تقوای الهی، حرکت بر مدار و سنت الهی و خودنگه داری و صیانت

---

۱- نک: سبأ: ۴۶.

۲- نک: حدید: ۳.

۳- نک: بقره: ۱۹۷.

۴- نک: بقره: ۱۹۷.

نفس و تنها خدا را محور و ملاک همه چیز دانستن است و در صفت تقوا و پارسایی، همه خوبی‌ها و کمالات قرار دارد.

چهارم ــ مَرْکب و وسیله سیر و سلوک بر اساس روایتی نغز و پرمغز از امام حسن عسکری علیه السلام ، شب زنده داری، سحرخیزی و سلوک در سحر است. سحر اسراری دارد که اصحاب اسحار، اسرار آن را نیک می‌دانند و می‌یابند. حضرت فرمود: «اِنَّ الوُصولَ اِلیٰ‌اللهِ عَزَّوَجَلَ سَفَرٌ لایُدْرَکُ اِلّا بِامتطاءِ اللَّیلِ.»(۱) در این حدیث، سخن از وصول و شهود الهی و تحقق وصول و شهود در سفر معنوی و سلوک باطنی است و امکان وصول را متفرع بر «امتطاء» یا مرکب گیری شمرده‌اند که سحرخیزی و عبادت و عبودیت شبآنگاهانه است.

در نتیجه، عرفان به نفس، ممکن است، نه محال و بهترین و سودمندترین راه سیر به سوی خداست که در احادیث دیگری نیز از آن سخن به میان آمده است. مثلاًـ امام علی علیه السلام فرمود: «معرفه النّفس انفع المعارف»(۲) یا فرمود: «افضل المعرفه معرفه الانسان نَفْسه.»(۳) از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند: راه معرفت حق چگونه است؟ فرمود: معرفت نفس. «کَیْفَ الطّریقُ اِلی مَعْرِفَهِ الرَّبّ؟ فَقالَ: مَعْرِفَهِ النَّفْس.»(۴) در تعریف روایی از عرفان و تبیین وحیانی از عرفان آمده است: «اَلْعارِفُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَه فَاعْتَقَها وَ نَزَّهَها عَنْ کُلِّ مایُبَعِّدُها.»(۵) پس عرفان به نفس و آزادسازی نفس از همه موانع و علایق، یا رسیدن نفس به آزادی حقیقی که آزادی درونی و معنوی است، «عرفان اسلامی یا وحیانی و علوی» شمرده می‌شود؛ تا انسان از «خود طبیعی» به خود انسانی و ملکوتی راه یابد و در دل حیات طبیعی، به

---

۱- بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۸۰.

۲- محمد محمدی ری‌شهری، میزان الحکمه، ترجمه: حمیدرضا شیخی، ج ۸، ص ۳۵۶۶، ح ۱۲۲۰۳.

۳- محمد محمدی ری‌شهری، میزان الحکمه، ترجمه: حمیدرضا شیخی، ج ۸، ص ۳۵۶۶، ح ۱۲۲۰۰.

۴- بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۲۳.

۵- شرح غررالحکم، ج ۲، ص ۴۸.

حیات طیبه دست یازد. چنین عرفانی، هفت گام می‌طلبد که اکنون بدان می‌پردازیم.

**الف) گام های هفت گانه**

الف) گام های هفت گانه

گام نخست: خودآگاهی و سیر انفسی یا معرفتِ شهودی به خویشتن.

گام دوم: درک و دریافت از کجا آمده‌ام و در کجا هستم و به کجا می روم؟

گام سوم: تأمل و تعقل در قوای نفسانی، اعم از قوای ادراکی و تحریکی، و شکوفایی آنها در پرتو شریعت بر حق محمدی صلی الله علیه و آله .

گام چهارم: پاک سازی درون و لای روبی جداول درونی خویش و مسیرهای مرتبط به قلب یا حقیقت وجودی خود که همان تهذیب نفس و تزکیه درون است.

گام پنجم: حجاب‌زدایی بین خود و خدا که مهم‌ترین و سخت‌ترین حجاب، «حجاب نفس یا خود» است. ازاین‌رو، باید از همه تصورات و همه اعتباریات عبور کند چنانکه امام موسی کاظم علیه السلام می فرماید:: «لیسَ بَینَه و بینَ خَلقِهِ حِجابٌ غیرَخَلْقِهِ».(۱)

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

گام ششم: بیداری و مراقبت همیشگی در همه منازل و مقامات سلوکی و مراقبه مخصوص هر مقام.

گام هفتم: مانع‌زدایی در مسیر سیر و سلوک عرفانی، اعم از جهل و غفلت، خود و خدا، گناه علمی و عملی، اعراض از یاد خدا و... .(۲)

به نظر می‌رسد در اشعار شیخ محمود شبستری، راه خودشناسی و

---

۱- بحارالانوار، ج ۳، ص ۳۲۷.

۲- نک: تفسیرموضوعی قرآن مجید، ج ۲، صص ۱۶۸ - ۱۷۲؛ درآمدی بر سیروسلوک، صص ۴۷ - ۴۹.

خودسازی و موانع سیر و سلوک چنین تبیین شده باشد:

مسافر چون بُوَد رهرو کدام است؟ دگر گفتی مسافر کیست در راه مسافر آن بُوَد کو بگذرد زود به عکس سیر اول در منازل کسی مرد تمام است کز تمامی پس آن گاهی که ببرید او مسافت بقا می‌یابد او بعد از فنا باز شریعت را شعار خویش سازد به اخلاق حمیده گشته موصوف همه با او ولی او از همه دور

که را گویم که او مرد تمام است؟ کسی کو شد ز اصل خویش آگاه ز خود صافی شود چون آتش از دود رود تا گردد او انسان کامل کند با خواجگی کار غلامی نهد حق بر سرش تاج خلافت رود ز انجام ره دیگر به آغاز طریقت را نثار خویش سازد به علم و زهد و تقوا بوده معروف به زیر قبه‌های سِتْر مستور(۱)

□□□

موانع چون در این عالم چهار است نخستین پاکی از احداث و انجاس شمیم پاکی از اخلاق ذمیمه است چهارم پاکی سِرّ است از غیر

طهارت کردن از وی هم چهار است دوم از معصیت وز شرّ وسواس که با وی آدمی همچون بهیمه است که اینجا منتهی می گرددت سیر(۲)

## ب) دو گزاره نهایی

ب) دو گزاره نهایی

۱. معرفت رب از راه معرفتِ نفس: «ان معرفه الربّ من طریق النّفس، حیث کانت اقرب طریقاً و اتّم نتیجهً».(۳)

---

۱- نک: محمد لاهیجی، گلشن راز، صص ۲۸ - ۳۲.

۲- محمد لاهیجی، گلشن راز، ص ۳۷.

۳- رساله الولایه، فصل چهارم.

۲. خودشناسی در مقیاس با خداشناسی طریقت دارد، نه موضوعیت: «وتکون النفس طریقاً مسلوکاً والله سبحان هو الغایه الّتی یسلکک الیها و ان الا ربک المنتهی».(۱)

## ۲. طریق عملی نفس

۲. طریق عملی نفس

معلوم شد که غرض از معرفتِ نفس در معرفت رب، معرفتِ شهودی است، نه فلسفی، و عرفانی است، نه برهانی، ولی باید دانست که غرض، عرفان عملی و سلوکی برای وصول است و لازمه «طریق عملی» در خودشناسی، طهارت درونی و سیر از مرحله‌ای به مرحله دیگر در پرتو فقرشناسی و فقرباوری وجودی است؛ زیرا اگر خدای سبحان فرمود: «وَفِی أَنفُسِکمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ»(۲) یا «سَنُرِیهِمْ آیاتِنَا فِی الْآفَاقِ وَفِی أَنفُسِهِمْ حَتَّی یتَبَینَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»،(۳) دریافت این حقیقت است که «یا أَیهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ الی الله وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِی الْحَمِید.»(۴) پس انسان، عین فقر و نیاز به مبدأ غنی و بی‌نیاز است و ربط وجودی و تعلّق ذاتی به حق سبحانه دارد و فهم و شهود این معنا و حقیقت، انسان را به مَسْلک نیستی در عالم سیر و سلوک سوق می‌دهد. به تعبیر میرزاجوادآقا ملکی تبریزی:

[ای طالب معرفت نفس!] کیفیت فکر جز این نیست که فکرکننده گاهی در تجزیه نفسش فکر کند و گاهی در تجزیه عالم، تا آنکه برای او محقق شود که آنچه از عالم می‌داند، نیست مگر نفس خودش و عالم خودش، نه عالم خارجی؛ و محقق شود که این عوالمی که برای او معلوم شده، همگی مرتبه ای از نفس خود اوست تا آنکه خود را برای خود بیابد که چیست؟ سپس باید از دل خود هر چه صورت و خیال است، نفی کند و فکرش فقط در «عدم» باشد، تا آنکه حقیقت نفسش برای او منکشف گردد؛ یعنی عالم از پیش روی او برداشته شود و حقیقت نفس او بدون صورت و ماده برای او ظهور کند و این

---

۱- تفسیر المیزان، ج ۱۷، صص ۱۹۳ و ۱۹۴.

۲- نک: ذاریات: ۲۱.

۳- نک: فصلت: ۵۳.

۴- نک: فاطر: ۱۵.

اول مرتبه «معرفت نفس» است... .(۱)

پس سالک الی‌الله، هر لحظه و آنی در حال مردن و درک عدم است و در حدوث و زوال عدم‌ها و نیستی‌های «نسبی» به وجودهای نسبی است تا به وجود مطلق رهنمون می گردد. این هجرت و رجعت در «صیرورت» و تحول وجودی و نهاد ناآرام او همواره تجربه می‌شود که سیر از طبیعت تا ماورای طبیعت و از کثرت به وحدت و سپس از وحدت در وحدت، همانا فناء فی‌الله و فناءالفناء می‌طلبد. به همین دلیل، علامه طباطبایی می فرمود:

مسئله عرفان نفس، مسئله فکری و نظری نیست، بلکه مقصدی است که جز از راه عمل نمی‌توان معرفتِ تام و کامل درباره آن به دست آورد.(۲)

به تعبیر علامه حسن‌زاده آملی:

آن‌که در خود درست اندیشید، دریابد که بودِ او نابودشدنی نیست، هر چند او را اطوار وجودی است؛ چه اینکه شأنی از وجود صمدی است و به تعبیر فلسفی، معلول، قائم به علت تامّه خود است که حق مطلق و وجود صمد است، و نافی باید نخست نفی علت کند و آن، یا عدم است یا وجود. عدم که بطلان محض و هیچ است و وجود که واجب بالذات است، علاوه بر اینکه شی، نافی ذات خود نیست.

فنای صحف عرفانی، عبارت از تعنیات و اسقاط اضافات است و نیست شدن خلق، بعد از هستی. تعبیر موت در روایات، کنایه از فنای سافل در عالی است. لذا در سلسله طولی صعودی، موت عالی، متأخر از موت سافل است.(۳)

و علامه جعفری نیز در تفسیر این اشعار مولوی:

از جمادی مُردم و نامی شدم مُردم از حیوانی و پس آدم شدم

---

۱- رساله لقاءالله، صص ۲۳۴ - ۲۳۶.
۲- تفسیرالمیزان، ج ۶، ص ۲۸۳.
۳- حسن حسن‌زاده آملی، گنجینه گوهر روان، ص ۲۹ مقدمه.

حمله دیگر بمیرم از بشر از مَلَک هم بایدم جُستن ز جو بار دیگر از ملک پرّان شوم پس عدم گردم، عدم چون ارغنون

وز نما مُردم به حیوان سر زدم پس چه ترسم؟ کی ز مردن کم شدم تا برآرم از ملائک بال و پر «کل شیء هالکْ الا وجهه» آنچه اندر وَهْم ناید آن شوم گویدَم «کانا الیه راجعون»

می‌نویسد:

بدیهی است منظور مولوی از «عدم»، نیستی مطلق نیست، بلکه غروب از جهان طبیعت است و طلوع در جهان ابدیت. منظور از عدم، عالم فَوق طبیعت است. ... عدم ارغنونی، نمایشِ عدم در نهایت کمال ممکن است.(۱)

بنابراین، «راه عملی نفس» با ریاضت و مجاهدت طبق دستور شریعت، از آغاز تا انجام صورت می‌گیرد. پس در هیچ مرحله‌ای، سقوطِ تکلیف معنا نخواهد داشت و آداب و اسرار شریعت، ظاهر و باطن شریعت و متدرّج و ذومراتب بودن و تشکیک‌پذیری شریعت، به میزان معرفت و عمل سالک و صائر الی‌الله وابسته است که می‌تواند مَحْمِل و مُفَسِّر فنای عرفانی باشد که در مرگ اختیاری نیز تجلّی می‌یابد و التزام عملی به شریعت، اعم از بایدها و نبایدهای شریعت، لازمه لاینفک سلوک قرآنی است تا سالک را به مقام «عبودیت» برساند که کُنه و ذاتش «ربوبیت» است؛ یعنی انسانِ سائر و سالک، از عبادت به عبد و سپس عبودیت که اوج شکوه بندگی است، می‌رسد و از همه محدودیت‌ها و حجاب‌ها می‌رهد و بر عالم و آدم «ولایت» پیدا می‌کند. البته باذن‌الله و به تناسب مرتبه وجودی خویش، خدایی، خداخُو، خلیفه‌الله و «ولی‌الله» می‌شود و بقای ابدی و وجود جاودانه می‌یابد و «وجه الله» می‌گردد که «کلُّ مَنْ عَلَیهَا فَانٍ وَیبْقَی وَجْهُ رَبِّک ذو الْجَلَالِ وَالْإِکرَامِ»(۲) یا «کلُّ شَیء ٍ هَالِک إِلَّا وَجْهَهُ.»(۳)

---

۱- محمدتقی جعفری، عرفان اسلامی، صص ۲۷ و ۲۸.

۲- نک: الرحمن: ۲۶ و ۲۷.

۳- قصص: ۸۸.

بنابراین، از رهگذر عبدالله شدن، به مقام «صبغهالله»، «عندالله» و سپس «وجه الله» گشتن راه می‌یابد و حرکت استکمالی جوهری‌اش، او را به حرکت اشتیاقی و حبّی می‌رساند که «مَن عرف نفسه جاهدها.»(۱) چنین مجاهدت و سلوکی، او را به شهود ذات حق می‌رساند و در طریق حضوری و شهودی نفس که طریقی عملی است، «شهید» در آیه «أَوَلَمْ یکفِ بِرَبِّک أَنَّهُ عَلَی کلِّ شَیءٍ شَهِید»(۲) معنای «مشهود» دارد. به تعبیر علامه طباطبایی رحمه الله : «والشهید بمعنی الشاهد اَوْ بمعنی المشهود و هو المناسب سیاق الآیه»(۳) که «سالک برای رسیدن به قلّه منیع انسانیت؛ یعنی «توحید» باید آنها را انجام دهد و مسیر را با ضوابط و چگونگی‌ها دانسته و داشته باشد و با طی مقامات و منازل، به کمال مقصود برسد.»(۴) به تعبیر علامه حسن‌زاده آملی: «جزای فنای فی‌الله، بقای بالله است.»(۵) به همین دلیل، علامه جعفری، عرفان اسلامی را چنین تعریف می کند:

عرفان اسلامی، گسترش و اشراف نورانی «مَن انسانی» بر جهان هستی است، به جهت قرارگرفتن «من» در جاذبه کمال مطلق، که به لقاءالله منتهی می گردد.(۶)

به همین دلایل، عرضه شد معرفتِ نفس با مراقبت نفس و محاسبت نفس، قرین و رهین است تا انسان را به عالی‌ترین درجات تکاملی‌اش برساند. به همین برهان، علامه طباطبایی رحمه الله در تفسیر آیه: «یاأَیهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوااللَّهَ وَلْتَنظُرْ نَفْسٌ مَا قَدمَتْ لِغَد وَاتَّقُوااللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»،(۷) تقوای نخست را به معرفت نفس، و تقوای دوم را به مراقبت نفس و «وَلْتَنظُرْ نَفْسٌ مَا قَدمَتْ لِغَد» را به محاسبت

---

۱- شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۵، ص ۱۷۷.

۲- نک: فصّلت: ۵۳.

۳- المیزان، ج ۱۷، ص ۴۰۴.

۴- نک: مرتضی مطهری، آشنایی با علوم اسلامی‌بخش عرفان، صص ۱۸۷ و ۱۸۸.

۵- حسن حسن زاده آملی، هزار و یک کلمه، ج ۵، کلمه ۴۷۴، ص ۱۵۱.

۶- عرفان اسلامی، ص ۲۳.

۷- حشر: ۱۸.

نفس تفسیر کرده است.(۱)

## ۳. سلوک اخلاقی، مقدمه سلوک عرفانی (تهذیب نفس و ادراک رفیع‌الدرجات)

۳. سلوک اخلاقی، مقدمه سلوک عرفانی (تهذیب نفس و ادراک رفیع‌الدرجات)

در بحث از طریق عملی نفس، گفتیم که جوهر حرکت انسان به خدا، تطهیر درون و تزکیه نفس است. در اینجا باید دانست که انسان تا «تخلیه» نکند، یعنی به وسیله جهاد اصغر و مبارزه رذایل و فضایل، فضایل را پیروز نکند و به واسطه توبه، به «انقلاب حقیقی» و انقلابی علیه خویشتنِ خویش برای سیر از مقام «هست» به مقام «باید» و از وضع موجود به وضع مطلوب نپردازد و «توبه و انابه» را ادراک نکند، به مرتبه «تحلیه» یا آراستگی باطن به صفات حمیده و فضایل و مکارم عالیه اخلاقی نمی‌رسد و «مقام تجلیه» را که جلوه‌گری با نور الهی و مظهر جمال و جلال الهی شده است، درک و دریافت نخواهد کرد.

پس تخلیه، تحلیه و تجلیه لازم بوده و در سیر و سلوک اخلاقی تحقّق‌پذیر است. به همین دلیل، سائر الی‌الله بایسته است از منزل اخلاق به منزل عرفان راه یابد که راه عرفان از اخلاق می‌گذرد و تخلّق به اخلاق الهی که رهاورد سلوکِ قرآنی است، انسان را خداخُو می‌کند و سالک را به مقام «وصول» می رساند. آیه «قَد أَفْلَحَ مَن زَکاهَا»(۲) در مقام تبیین فَلاح انسان بر محور تزکیه نفس است که «خودستایی» است؛ یعنی رهایی انسان و نجاتش از ماسوای الهی و همه قیود و بندگی و بردگی غیرخدا. اگر انسان مصداق «طَهِّرُوا اَنْفُسَکُمْ مِنْ دَنَسِ الشَّهواتِ تَدْرِکوُا رَفیعَ الدَّرَجاتِ»(۳) گردد، در صراط تزکیه نفس قدم می‌نهد و منازل تزکیه نفس را در پرتو اوامر و نواهی الهی و سنت‌های الهیه، یکی پس از دیگری می‌پیماید و به تعبیر ابن‌سینا:

---

۱- تفسیر المیزان، ج ۱۹، صص ۲۱۶ - ۲۲۰.

۲- نک: شمس: ۹.

۳- شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۴، ص ۲۵۷.

العارفون المتنزّهون الا وضع عنهم دَنَسُ مقارنَه البـدن وانفكّوا عن الشواغل خلصوا الى عالم القـدس والسّعاده وَانْتَعَشوا بالكمال الاعلى و حَصَلَت لهم اللّذه العیا.(۱)

چه اینکه پاکی و طهارت از علایق و شـهوات حیوانی و رهایی از امور جسـمانی و بدنی یا حیوانی، و خلاصـی از امور مادی و دنیـادوستی، مقـدمه ورود به عـالم قـدس و سـعادت و دریـافت کمـال اعلی و وَجْـد و ابتهـاج روحـانی و رحمانی یا تجربه‌های عرفانی است که بالاترین لـذت‌های روحانی و قدسـی را فراروی انسان سالک قرار می‌دهـد. به همین وِزان، بوعلی سـینا نوشـته است:

العرفان مبتدءٍ مِنْ تفریقٍ و نفضٍ و ترکٍ و رَفْضٍ معن فی جمعٍ، هو جمع صـفات الحق للذّات المریده بالصّدق، منتهٍ الی الواحد، ثم وقوف.(۲)

تفریق، مبالغه در فرق و به معنای زیاد جـداکردن است؛ یعنی انسان سالک بین خود و بین ماسوای‌الله، جـدایی بیندازد و آنها را از خود دور سازد. نخستین گام این است که سالک، همه تعلّقات را قطع کند.

مرحله بعـد، «نفض» یا تکانـدن است. اگر چیزی به لباس یا فرش چسبیده باشد، اولاً آن را از روی لباس و فرش جدا می‌کنند و سپس لباس را می تکاننـد تا اگر چیزی از آثار آن شـیء در لباس یا فرش مانـده باشد، برطرف شود. عارف باید حتی گردها و تعلقـات انـدکی را که بر دل نشسـته است، بزدایـد و به گونه‌ای خویشـتنِ خویش را تکان دهـد که هر گونه تعلقی از او زدوده شود. عارف باید ضریح جان خود را غبارروبی کند.

مرحله سوم این است که چیزی را هرگز برای خود نخواهـد و همه چیز را «ترک» کنـد. حـتی همین خویشـتن تکـانی را کمـال خود نپندارد و آن را هم با تکاندنی دیگر از خود جدا سازد.

---

۱- شیخ الرئیس بوعلی سینا، اشارات و تنبیهات، ج ۳، تنبیه سیزدهم.

۲- شیخ الرئیس بوعلی سینا، اشارات و تنبیهات، ج ۳، ص ۴۱۹.

در بخش چهارم، «رفض» یا خودتکانی کند؛ یعنی خود را هم نبیند. رَفْض همان ترک با اهمال است. گاهی انسان چیز مورد علاقه خود را ترک می‌کند، از آن جهت که فرصت نگه داری آن را ندارد، ولی گاه چیزی را که مورد علاقه او نیست، ترک می‌کند که این ترک، همراه با بی‌اعتنایی است.

این چهار مرحله، که مراحل تزکیه و «تخلیه» است، از مراحل آغازین عرفان به شمار می‌آید. پس از آن، نوبت به این می‌رسد که عارف، صفات الهی را در خود جمع کند؛ زیرا وقتی روح عارف تزکیه و از رذایل «تخلیه» شد، نوبت «تجلیه» و «تحلیه» فرا می‌رسد. آنگاه همه اینها را در آستانه ذات اقدس اله ـ که واحد است ـ می‌برد و محو می‌شود؛ یعنی وقتی به مقصد رسید، آرام می‌گیرد و دیگر حرکتی ندارد، گرچه حرکت «من‌الله الی‌الله» پایان ناپذیر است و این سیر و سلوک با سیر و سلوک زاهد و عابد، تفاوت فراوان دارد.(۱)

پس «شراب طهور» الهی را باید نوشید تا از هر چه غیر خدا یکسره پاک گردد: «شَرَاباً طَهُوراً اَنی یطهّرهم عن کل شئی سِوِیالله.»(۲) «طهور» صیغه مبالغه است. افزون بر اینکه پاک است، پاک‌کننده نیز هست. ازاین‌رو، می‌بینیم تخلیه و تزکیه و تحلیه و تجلیه در تعریف ابن سینا آمده است امام علی علیه السلام فرمود: «العارِفُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَاعتَقَها وَ نَزَّهَها عَنْ كُلِّ مایُبْعِدُها وَ یُوْبِقُها»(۳) نیز قابلیت تطبیق با آنها را دارد تا مسیر حرکت سالك را از اخلاق به عرفان و پیمودن مدارج اخلاقی و معارج عرفانی را نشان دهد تا سالك در مقام سیر و سلوك خود به وحدت برسد. به تعبیر خواجه نصیرالدین طوسی: «در وحدت، سالك و سلوك و سیر و مقصد

---

۱- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۰، صص ۲۹۲ و ۲۹۳.

۲- فضل بن حسن طبرسی، مجمع‌البیان ذیل انسان: ۲۱.

۳- غررالحکم و دررالکلم، ح ۱۷۸۸.

و طالب و طلب و مطلوب نباشـد...»(۱) که قیامت سلوکی عارف، قیام کرده و یک حقیقت بیش نیست: «لِمَنِ الْمُلْک الْیَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ.»(۲) در شـرح اشـارات خواجه طوسـی نیز جریان مقام «وقوف» (منتهٍ الی الواحـد ثم وقوف) آمـده است: «هُناکَ لاـیَبْقی واصِفُ وَلاـمُوصُوف وَلاسالِکٌ وَلامَسْلُوک ولاعارِف وَلامَعْروف وَ هُوَ مَقامُ الْوُقُوفِ.»(۳) پس به تعـبیر امـام علی علیه السلام : «لایزکوا عندالله سبحانه الّا عقل عارف و نفسٌ غَروف».(۴)

انسـان خردگرا و عاقـل و فرزانه و صـاحب نفس روی گردان از دنیـا و اعتبارات دنیوی و نفسانی، اهل تزکیه و طهارت است و سپس شایسته سیر و سلوک الی‌الله. به همین دلیـل، گفتیم که انسان تا اخلاقی نباشـد، عرفانی نمی شود و تا مراحل اخلاق را پشت سر نگـذارد، مراحـل عرفـان را پیش روی نخواهـد داشت. عرفـان به نفس، همه مقـدمات و مقارنـات سـلوک اخلاقی ــ عرفانی را در برخواهد داشت که انسان باید از نفس اماره تا نفس مطمئنّه و راضیه و مرضیه را نیز در سلوک اخلاقی ــ عرفانی منظور کند.(۵) به تعبیر امام علی علیه السـلام : «اَلْاِشْـتِغالُ بِتَهذیبِ النَّفْسِ اَصْلَحُ»،(۶) «خَیْرُ النُّفوسِ اَزْکاها»(۷) و «ذَروَه الغایاتِ لایَنالُها اِلّا ذُو و التَّهْذیبُ وَ المُجاهِداتُ».(۸)

تزکیه نفس نیز تشـکیک‌پـذیر، تـدریجی و بـا مجاهـدت و تحمـل ریـاضت ممکن است و خود، مقـدمه واجب عرفـان عملی و سلوکِ عرفـانی شـمرده می‌شود که قرآن کریم بـدان رهنمون است و «تزکیه نفس» و تخلّق به اخلاـقِ الهی و رشـد و فلاـح و سعادت و صِلاح را رَهین هم نهاده است که امام علی علیه السلام فرمود: «قُلُوب

---

۱- نصیرالدین طوسی، اوصاف‌الاشراف، ص ۱۰۱.

۲- نک: غافر: ۱۶.

۳- نک: دروس شرح اشارات و تنبیهات، ص ۲۵۸؛ شرح تفصیلی، صص ۲۴۳ - ۲۵۹.

۴- غررالحکم و دررالکلم، ح ۱۰۸۸۲.

۵- نک: میزان‌الحکمه، ج ۱۳، صص ۶۲۸۶ و ۶۴۱۱.

۶- میزان‌الحکمه، ج ۱۳، ص ۶۳۹.

۷- میزان‌الحکمه، ج ۱۳، ص ۶۳۹.

۸- میزان‌الحکمه، ج ۱۳، ص ۶۳۹.

الْعِبادِ الطّاهِره مَواضِعَ نَظَرِاللهِ سُبحانَهَ، فَمَنْ طَهُرَ قَلْبَه نَظَر اِلَیْه».(۱)

## ۴. ثمره های سلوکی معرفتِ نفس

### اشاره

۴. ثمره های سلوکی معرفتِ نفس

چون مبدأ و مقصد سیر و سلوک، همانا «خدا» و مدار حرکت نیز بر «محور نفسِ انسان» تعیین می گردد و جان انسان، «جام جهان‌نما» قرار می گیرد، «صراطِ سلوک از خدا به خدا»، روح و گوهر سلوک است. به همین دلیل، از ثمرات بسیار مهم معرفتِ نفس، «خداشناسی» است. چنان‌که معرفت نفس، انفع المعارف است، معرفهالله نیز اعلی المعارف است و خودشناسی شهودی، خداشناسی شهودی را در پی دارد. هرگاه چنین معرفتی از خدا شامل حال انسان شود، انسان به عرفان حقیقی دست می‌یازد و همه چیز خویش را در «صراط خدا» قرار می‌دهد. در این صورت، نتایج و رهاوردهای بسیار گران سنگی فراروی سالک صائر قرار می گیرد که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

### الف) معرفت توحیدی به خدا

الف) معرفت توحیدی به خدا

«توحید» غایت سیر و سلوک و عامل حیات نفس و سرچشمه همه فضایل، مکارم و معالی اخلاقی ــ عرفانی است که «مَنْ عرف‌الله توَّحَد.»(۲)

### ب) خوف و خشیت الهی

ب) خوف و خشیت الهی

بر اثر معرفت به نفس و معرفتِ به رب، خوف و خشیت الهی پدید می آید و از رهاوردهای بسیار مهم و ماندگار است که از ویژگی‌های «عالمان ربانی» است: «إِنَّمَا یخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ.»(۳) امام صادق علیه السلام نیز فرمود: «مَنْ عَرَفَ‌الله وَ مَنْ خافَ‌الله وَ مَنْ خافَ‌الله سَخَت نَفْسَهُ عَنِ الدّنیا»(۴).

### ج) کناره‌گیری از دنیا و دنیاگریزی

ج) کناره گیری از دنیا و دنیاگریزی

۱- میزان‌الحکمه، ج ۱۳، ص ۶۳۹۲.

۲- میزان‌الحکمه، ج ۸، ص ۳۵۸۸، ح ۱۲۲۵۳.

۳- نک: فاطر: ۲۸.

۴- میزان الحکمه، ج ۸، ص ۳۵۸۶، ح ۱۲۲۴۶.

امام علی علیه السلام فرمود: «ثمره المعرفه الغروف عن دارالفناء»(۱) و «عَجِبْتُ لِمَن عرف‌الله کیف لایسعی لِدارالبقاء؟!»(۲) که گریز از دارالفناء و گرایش به دارالبقاء، بر اثر معرفتِ به خدا شامل حال انسان خواهد شد و این گرایش و گریز، در سیر و سلوك بسیار مهم است که «عشق به خدا» قرین و همراه انقطاع از «دنیا» خواهد شد. همان‌گونه که فرمود: «عَجِبْتُ لِمَنْ عرف نفسه کیف یأنس بدارالفناء؟!»(۳) تا نسبت تعاملی خودشناسی و خداشناسی را در رهیدن از دنیا و رسیدن به خدا نشان دهد.

## د) خویشتن‌یابی و خودنگه داری نفس بر اثر معرفتِ به خدا

د) خویشتن‌یابی و خودنگه داری نفس بر اثر معرفتِ به خدا

امام علی علیه السلام فرمود: «مَنْ عَرَفَ کَفَّ»(۴) یا فرمود: «من عرف‌الله و عَظَّمه مَنَع فاه من الکلام و بَطْنه من الطّعام و عنّی نفسه و بالصیام و القیام»؛(۵) یعنی خداشناسی و معرفت به عظمت الهی، انسان را تربیت می‌کند و کم‌گفتن، کم‌خوردن، روزه گرفتن و سحرخیزی و شب‌زنده‌داری را ملکه وجودش می‌سازد و صَمْت و صوم و سَحَر، در سیر و سلوك تأثیر بسزایی دارد.

## هـ) بصیرت نفس و روشن‌بینی درونی

هـ) بصیرت نفس و روشن‌بینی درونی

بصیرت، تقوای الهی را نیز به دنبال دارد و چشم و گوش دل انسان را باز می‌کند تا انسان آنچه را نادیدنی است، ببیند. پیامبراکرم صلی الله علیه و آله نیز فرمود: «لکل شئ معدن و معدن التّقوی قلوب العارفین.»(۶) نورانیت درونی و فرقان پیدا کردن روحی و باطنی، تا حق را از باطل و خیر را از شر تفکیك و تمیز دهد، بر اثر معرفتِ به نفس و معرفتِ به رب حاصل می‌شود.

## و) روزی‌های مادی و معنوی

و) روزی‌های مادی و معنوی

---

۱- میزان الحکمه، ج ۸، ص ۳۵۸۶، ح ۱۲۲۴۷.
۲- میزان الحکمه، ج ۸، ص ۳۵۸۶، ح ۱۲۲۴۹.
۳- میزان الحکمه، ج ۸، ص ۳۵۸۶، ح ۱۲۲۵۱.
۴- میزان الحکمه، ج ۸، ص ۳۵۸۶، ح ۱۲۲۵۴.
۵- میزان الحکمه، ج ۸، ص ۳۵۸۶، ح ۱۲۲۵۶.
۶- میزان الحکمه، ج ۸، ص ۳۵۸۶، ح ۱۲۲۸۰.

بر اثر تهـذیب و طهـارت نفس و رعـایت تقوای الهی، انسـان به وادی‌هـای ناشـناخته معـارف الهی گـام می نهـد و قله‌های بلند فتح‌ناشـده معرفتی ـ سلوکی را می پیماید و فتح می کند. آیه «وَمَن یتَّقِ اللَّهَ یجْعَل لَهُ مَخْرَجاً وَیرْزُقْهُ مِنْ حَیثُ لَا یحْتَسِبُ»،(۱) چنین حقـایقی را ارائه می‌دهـد که برای انسـان سالـکِ الهی، بـاب‌هـای جدیـدی گشوده خواهـد شـد و گره از کارهای او باز می‌شود و... .

## ز) حیات طیبه

ز) حیات طیبه

حیاتی که روح کلی آن را ایمان به خدا تشـکیل می‌دهد؛ آن هم ایمان با محتوای معرفتی و عمل صالح با پشـتوانه خداشناسـی عرفـانی ـ شـهودی برای عارف به دست می آیـد. انسان‌های مؤمن برخوردار از حُسن فاعلی و فعلی، خواه از مردان یا زنان، به چنین حیـاتی راه می‌یابنـد: «مَنْ عَمِلَ صَالِحاً مِن ذکرٍ أَوْ أُنثَی وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیینَّهُ حَیاةً طَیبَةً.»(۲) حیات طیبه‌ای که به تعبیر استاد جوادی آملی، چند اثر و نشانه دارد:

اول– نورانیت دل: «وَجَعَلْنَا لَهُ نُوراً یَمْشِی بِهِ فِی النَّاسِ»(۳) و «وَ یجْعَل لَکمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ».(۴)

دوم– تأیید الهی: «أُولئِک کتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمَانَ وَأَیدهُم بروحٍ مِنْهُ».(۵)

سوم– اسـتغراق در نعمت‌هـای معنوی: «وَ اَنْر اَبصـار قُلُوبِنا بِضـیاء نَظَرها اِلَیکْ، حَتّی تَخُرق اَبْصاُر القُلوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصلِ اِلی مَعْدَن الْعَظَمه».(۶)

چهارم ـ فرشـته معنوی شدن؛ یعنی انسان، فرشـته‌منش، فرشته‌روش و فرشته‌گرایش یا فرشته‌خو می‌شود، بلکه به جایی می‌رسد که ملک مقرب نیز به

---

۱– نک: طلاق: ۲ و ۳.

۲– نک: نحل: ۹۷.

۳– نک: انعام: ۱۲۲.

۴– نک: حدید: ۲۸.

۵– نک: مجادله: ۲۲.

۶– مفاتیح‌االجنان، مناجات شعبانیه.

آنجا راه ندارد.(۱)

### ح) شهود ملکوت

ح) شهود ملکوت

که از دستاوردهای سلوک الهی و حیات طیبه است و داستان ابراهیم علیه السلام و یوسف علیه السلام و معراج محمد صلی الله علیه و آله، از نمونه‌های آن به شمار می‌آید.(۲)

### ط) رؤیت خدا با چشم دل

ط) رؤیت خدا با چشم دل

که اصالت نیز با رؤیت قلبی خداست و در جریان معراج پیامبراعظم صلی الله علیه و آله رخ داد.(۳)

### ی) ادراک حقیقی ایمان و یقین

ی) ادراک حقیقی ایمان و یقین

معرفت نفس که سرچشمه معرفت به ربّ و سرانجام زندگی است انسان را به ایمان عقلی و قلبی نسبت به مبدأ و معاد و یقین و شهود در مراتب علم الیقین، عین الیقین و حق الیقین می رساند که ایمان در مراتب عالیه و یقین توحیدی رمز و راز تکاملِ وجودی انسان است.

### ک) گشایش راه معرفت به خدا از خدا

ک) گشایش راه معرفت به خدا از خدا

عالی‌ترین و راقی‌ترین نوعِ معرفت به شمار می‌رود و از ثمرات سلوکی مبتنی بر معرفتِ نفس و معرفت رب است: «یا مَنْ دَلَّ علی ذاته بذاته»(۴) که راه شناخت، منحصر به همین راه است: «لاتدرک معرفه‌الله الّا بالله.»(۵) در چنین راهی، امتیازهایی در مقایسه دیگر با راه هاست که عبارتند از:

الف) وحدت راه و هدف؛

---

۱- تفسیرموضوعی قرآن مجید، ج ۲، صص ۱۶۲ و ۱۶۳.

۲- نک: انعام: ۷۵؛ یوسف: ۲۴؛ نجم: ۷ - ۱۸.

۳- نک: نجم: ۱۷ و ۱۸.

۴- مفاتیح‌الجنان، دعای صباح.

۵- شیخ صدوق، توحید، ص ۱۴۳، باب ۱۱، ح ۷.

ب) کوتاه‌ترین راه؛

ج) عمیق و امن است و در قرآن کریم نیز آیـاتی دال بر چنین راهی وجود دارد: «شَـهِد اللَّهُ أَنَّهُ لاَ إِلهَ إِلَّا هُوَ...»(۱)، «أَوَلَمْ یکفِ بِرَبِّک أَنَّهُ عَلَی کلِّ شَی ءٍ شَهِید»(۲)، «اللَّهُ نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ»(۳) و... .

## ل) معرفت به پیامبراعظم صلی الله علیه و آله و پیشوایان هدایت و نور

ل) معرفت به پیامبراعظم صلی الله علیه و آله و پیشوایان هدایت و نور

بر اثر معرفتِ به نفس، آن هم معرفت شـهودی که راه‌یـابی به حقـایق فطری است، به دست می‌آیـد؛ چرا که انسـان، به «کمـال مطلق» و «انسان کامل» گرایش فطری دارد تا او را به کمال مطلق، قرب وجودی دهد. انسان بیدار و بینا، تنها در پرتو ارشادها و اشارات انسان‌های کامل و هادی، صـلاحیت و ظرفیت سـلوک الی‌الله، آن هم سـلوک در صـراط مستقیم الهی را دارد تا از هر آفت و آسیبی مصون بماند و هیچ کژی در ساحت علم و عمل او را تهدید نکند امام صادق علیه السلام در این زمینه فرمود:

اَللهُـمَّ عَرِّفْنی نَفْسَـکَ فَـاِنَّکَ اِنْ لَـمْ تَعْرِفنی نَفْسَـکَ لَـمْ اَعْرِفْ نَـبِیَّک، اللهُمَّ عَرِّفنی نَـبِیَّکَ فَـاِنَّک اَنْ لَمْ تَعْرِفنی نَـبِیَّک لَمْ اَعْرِفُ حُجَّتَکَ اَللهُمَّ عَرِّفنی حُجَّتَکَ فَاِنَّک اِنْ لَمْ تَعْرِفنی حُجَّتَک ضَلَلْتُ عَنْ دِینی.(۴)

نـاگفته نمانـد که مـا فقط به برخی از ثمرات سـلوکی رهاورد عرفان به نفس و عرفان به رب پرداختیم. رهاوردهای دیگر را نیز می‌توان از راه آیات و احادیث یافت.

---

۱- نک: آل‌عمران: ۱۸.

۲- نک: فصلّت: ۵۳.

۳- نک: نور: ۳۵.

۴- بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۴۶.

## فصل دوم: عقلانیت و اعتدال در سیر و سلوکِ قرآنی

فصل دوم: عقلانیت و اعتدال در سیر و سلوکِ قرآنی

یکی از مبـادی مهـم سـلوک قرآنی، عقل‌پـذیر بـودن و ویژگی عقلانـیت و خردگرایی آن است که «عقـل فطری» و «عقل اسـتعلایافته» در پرتـو وحی، مبنـای صـیرورت و سـلوک الی‌الله اسـت. «عقـل» البتـه مراتـب و درجـات دارد و خـود در مراحل گونـاگون، تعـالی می‌یابـد و از عقـل هیولایی به عقل بالمسـتفاد می‌رسـد و سـپس مراحل مَحْو، طَمْس و مَحْق را طی می‌کنـد، چنان‌که عقل، محکم‌ترین پایه، مرکب دانایی، سامان‌بخش امور، شمشـیری برنده، فرسـتاده حق، بهترین ثروت و توانگری، مایه هشـیاری و احتیاط، زیور و زینت انسان، پشتوانه مؤمن و دوست هر انسان است.(۱) عقلی که با دین و دین‌داری کاملاً سازگار و در تعامـل همیشـگی است، درک و درد دین و ادب و تربیت الهی در پرتو آن صورت می‌گیرد. خِرَد الهی و عقـلِ رحمـانی، انسان را به سـیر و سـلوک الی‌الله وامی‌دارد و در مسـیر بنـدگی خـدا و اطاعت‌پذیری از خدا و رسولش می‌کشاند. این عقل در همه مراحل سیر و سلوک راه دارد و راهنمای انسان سائر و صائر الی الله است.

---

۱- نک: میزان الحکمه، ج ۸، صص ۳۸۶۸ – ۳۸۷۸.

از جمله رهاوردهای عقل عبارتند از:

۱. اعتدال و میانه‌روی یا دوری از افراط و تفریط در سیر و سلوک که از آسیب‌های جدی است؛

۲. شریعت‌گروی در همه اوضاع و احوال و مقامات و منازل سلوکی برای شهود حق سبحانه؛

۳. عبودیت و بندگی خدا در نهایت خلوص و صداقت و صلوح؛

۴. محبت به اولیاء الله و انسان‌های کامل مُکَمِّلِ معصوم علیهم السلام و سپس محبت و ارادت به شاگردان مکتب قرآن و اهل بیت علیهم السلام؛

۵. اطاعت‌پذیری و مرید محض انسان کامل معصوم علیهم السلام شدن و ارادت در آستان کسانی نهادن که در صراط مستقیم قرآن و عترت حرکت می‌کنند؛ چه اینکه عقل سلیم می‌گوید خط قرمز سیر و سلوک شریعت و مرید و مرادی، «عصمت» است و طهارت عقلی و قلبی، نزاهت علمی و عملی و لاغیر.

عقلی که حجت درونی و پیامبر باطنی است، نمی‌توانـد در بین راه وامانده و معزول باشد و کارآیی و کارکرد سلوکی نداشته باشد. عقلِ وحیانی و قرآنی، عقلِ حاضر و ظاهر در همه مراتب و مقامات سلوکی است و جنگ عقل و عشق، جنگِ بین عقلِ فلسفی، معاشی و حسابگرانه با عشق الهی و ربّانی است و عارفان، عاقلان را به استعلاء، استکمال و طی منازل عرفانی فرامی‌خوانند تا در منزل عقل برهانی و استدلالی نمانند و آن را نهایی‌ترین مقام انسانی به شمار نیاورند. عقل خالص و رها شده از شایبه‌های اوهام و پندارها، با شریعت، طریقت و حقیقت که مراتب و درجات یک «وجود» و «حقیقت» هستند، سازگار است. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود:

الا وانّ اعقل الناس عَبدٌ عَرَف ربَّه فَاَطاعَهُ و عَرَفَ عَدُوَّهُ وصاه، و عرف دار

اقامه فاصلحها و عرف سرعه وحیله فَتَزْوَّدلَها.(۱)

خردمنـدترین مردم، بنـده‌ای است که خـدایش را بشـناسد و فرمانش را بپـذیرد و دشـمن‌شـناس باشد و از آنها نافرمانی نکند و سرای مانـدن و ابـدیت را شـناسایی کنـد و برای آن ره توشه بردارد. حال آیا چنین خردمندانی، عارفان الهی نیسـتند؟ به همین وزان است که امام کاظم علیه السلام آیه «إِنَّ فِی ذلِک لَذکرَی لِمَن کانَ لَهُ قَلْبٌ»(۲) را به «عقل» و «آتَینَا لُقْمَانَ الْحِکمَهَ»(۳) را به «فهم و عقل» تفسیر می کند.(۴) بنـابراین، بایـد دانست که عقل و عقلانیت و اعتـدال و اقتصاد، یکی از مبانی مهم قرآنی ــ ولا‌یی در سیر و سلوک معنوی یـا معنویت‌گرایی است و هر عرفان و پدیـده نوظهور معناگرایی که با عقل و خرد در تعارض است یـا در جهت عقـل‌ستیزی و عقـل‌زدایی حرکت می‌کنـد و به نـام عشق، بـا عقـل سَـرِ ناسازگاری دارد، عرفان و معناگرایی صـائب و صـادق نیست؛ چه اینکه اوج عشق، عقـلِ بَرین است و نقطه نهایی کمالِ وجودی انسان، در عقلانیت رحمانی و الهی ظهور می‌کند. البته مراتب، قلمرو و گستره هر کدام محفوظ است، ولی در اوج عرفان، عقل به عِقال عشق درمی‌آید و صـبغه و سیاق عرفانی می‌یابد و هم‌گرایی دارند، نه واگرایی و نیز متعاضدند، نه متضاد.

---

۱- میزان الحکمه، ج ۸، ص ۳۹۰۰، ح ۱۴۹۶.

۲- نک: ق: ۳۷.

۳- نک: لقمان: ۱۲.

۴- الکافی، ج ۱، ص ۱۶، ح ۱۲؛ تحف‌العقول، ص ۳۸۵.

## فصل سوم: شریعت‌گرایی در سیر و سلوکِ قرآنی

فصل سوم: شریعت‌گرایی در سیر و سلوکِ قرآنی

عرفانِ قرآنی، عرفانی شریعت‌محور و شریعت‌مدار است که شریعت و التزام عملی به آن، ریاضت تدریجی و همیشگی در مبارزه با نفس و میدان جهاد اکبر است. به تعبیر علامه طباطبایی رحمه الله : «اَنَّ حَظّ کل امری من الکمال بمقدار متابعه للشرع»(۱) و چون کمال تشکیک‌پذیر است و شریعت نیز دارای آداب و اسرار و مراتب و ساحت‌های گوناگون، انسانِ متکامل نیز به مقدار اطاعت پذیری از شریعت، به درک و دریافت کمالِ وجودی و نوعی خویش می‌رسد و هر چه معرفت سالِك بیشتر باشد، تبعیت او از شریعت بیشتر خواهد شد و هر چه به عالی‌ترین درجات وجودی و قرب راه یابد، التزام عملی و عینی‌اش به دستورهای واجب و مستحب و ترک او در حوزه حرام، مباح و مکروه بیشتر می گردد. به تعبیری، عارف و سالک به دو حکم محکومند: انجام واجب و ترك حرام؛ زیرا مستحب را به حوزه وجوب سلوکی، و مباح و مکروه را به ساحت حرام سلوکی می کشاند.

بر اساس آموزه‌های قرآنی و سنت و سیره علمی و عملی معصومان علیه السلام ، اگر تهذیب و تزکیه برخلاف مسیر شرع و صراط شریعت باشد، ریاضتی باطل است و

---

۱- رساله الولایه، فصل چهارم، ص ۱۸۶ (طریق عرفان).

بازدهی سلوکی نیز نخواهد داشت. ازاین‌رو، اندیشه و انگیزه صائب و صادق و گرایش و کوشش و کشش صالح و خالص، انسان را به غایت قصوای سیر و سلوک عرفانی می‌رساند. شریعت‌گرایی، در قرآن کریم به صورت شفّاف و روشن مطرح شده است که به برخی از آنها اشاره و استناد می‌کنیم.

الف) «یاأَیهَا الَّذینَ آمَنُوا اسْتَجِیبُوا لِلّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذا دعَاکمْ لِمَا یحْییکمْ.»(۱) در این آیه، نیل به حیات عقلانی، روحانی و حقیقی که حیاتی جاودانه است، در گرو استجابت دعوت خدا و رسولش قرار گرفت.

ب) «یاأَیهَا الَّذینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنْکمْ»(۲) که نسبت اطاعت‌پذیری از خدا، پیامبر و امام؛ یا توحید، نبوت و امامت را تعیین می‌کند.

ج) «قُلْ إِن کنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی یحْبِبْکمُ اللَّهُ»(۳) تا عشق و محبت الهی را به اطاعت و پیروی از پیامبراعظم صلی الله علیه و آله گره زند و هندسه محبت الهی و التزام عملی به سنت و سیره پیامبر را ترسیم و تصویر کند و عشق بدون ولایت و محبت بدون اطاعت را محکوم و باطل کند و مدعیان بدون معرفت، محبت و اطاعت را رُسوا سازد.

د) «وَمَا آتَاکمُ الرَّسُولُ فَخُذوهُ وَمَا نَهَاکمْ عَنْهُ فَانتَهُوا»(۴) تا بایدها و نبایدهای سلوکی را در پرتو شریعت بر حق محمدی تبیین کند: «والشریعه ریاضه النّفس.»(۵) مرحوم شاه‌آبادی بزرگ، استاد عرفان حضرت امام خمینی رحمه الله نیز فرمود: «طریق وصول به حقیقت، شریعت است...»(۶) استاد جوادی آملی نیز نوشته است:

تبعیت از شریعت و ولایت اهل بیت علیه السلام ، راه صحیح سلوک برای شهود است و

---

۱- نک: انفال: ۲۴.

۲- نک: نساء: ۵۹.

۳- نک: آل‌عمران: ۳۱.

۴- نک: حشر: ۷.

۵- شرح الغرر الحکم و الدرر الکلم، ج ۱، ص ۱۴۵.

۶- محمدعلی شاه آبادی، شذرات المعارف، ص ۱۴۴.

قشر از لُب، و شریعت و طریقت تفکیک‌ناپذیرند.(۱)

هـ) «وَاعْبُدْ رَبَّک حَتَّی یأْتِیک الْیقِینُ»(۲) که به تعبیر علامه جوادی آملی، حتی تحدید است، نه تفدیه؛ زیرا عبودیت، عامل حجاب‌زدایی و کشف پرده‌ها شد تا انسان به مقام یقین و شهود حق برسد(۳) و «سقوط تکلیف» هرگز در هیچ مرحله‌ای راه ندارد، بلکه در مراحل بالاتر و والاتر، بندگی و عمل به شریعت و انجام تکلیف با مراتب وُجودی آن بیشتر، و البته با عرفان و عشق و لذت های روحانی و شهودی همراه است. به تعبیر امام خمینی رحمه الله، نماز سالک تا در مقام سیر و سلوک است و قبل از وصول، بُراق عروج و رفرف وصول است و پس از وصول، نمازش نقشه تجلیات و صورت مشاهدات جمال محبوب است.(۴) حتی میزان و معیار سنجش تجربه‌های اتحادی، باطنی، دینی و عرفانی و مواجید و اذواق یا کشف و شهودها نیز شریعت است تا انسان در دام وسوسه‌های نفسانی و تلبیات ابلیسی و القائات شیطان قرار نگیرد و صراط سلوک و شهود ناب و زُلال باقی بماند و تجربه‌های عرفانی از گزند آفت‌ها و آسیب‌های درونی و بیرونی در اَمان باشد. ازاین‌رو، طرح سقوط تکلیف، از جهل و غفلت یا بیماری روحی و روانی است و البته ریشه‌های روان‌شناختی، معرفت‌شناختی و جامعه‌شناختی دارد.(۵) انسان تا زنده است و سیر و سلوک دارد، عبادت خدا برای او تکلیف است و هرگز از او ساقط نمی‌شود.(۶)

---

۱- نک: دین‌شناسی، صص ۲۴۸ و ۶۹ و ۷۰.

۲- نک: حجر: ۹۹.

۳- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، صص ۱۳۷ و ۱۳۸، و ج ۱۵، صص ۲۲۷ و ۲۲۸.

۴- سرّالصلوه، صص ۱۰ و ۱۱.

۵- نک: صحیفه عرفان، دفتر سوم، شهود و شریعت، صص ۲۶ - ۳۹.

۶- نک: شیعه، صص ۲۴۲ - ۲۶۴.

## فصل چهارم: ایمان‌گروی و عمل صالح‌گرایی

### اشاره

فصل چهارم: ایمان گروی و عمل صالح گرایی

عرفان قرآنی، عرفانی بر پایه ایمان به خدا و آخرت و عمل گرایی، آن هم بر مبنای خداباوری و خلوص است. عرفانِ منهای ایمان به مبدأ و معاد و عملِ صالح، عرفان نیست و انسانِ بدون ایمان به خدا و عمل صالح، به جای «صعود»، «هبوط» می کند؛ چه اینکه ایمان توحیدی و عمل توحیدی، عامل تصعید تکاملی انسان است: «إِلَيهِ يصْعَد الْكلِمُ الطَّيبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يرْفَعُهُ.»(۱) عمل صالح، عامل سلوک برای شهود است: «فَمَن كانَ يرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيعْمَلْ عَمَلاً صَالِحاً وَلَا يشْرِك بِعِبَادهِ رَبِّهِ أَحَداً».(۲)

عملِ بالابرنده و تعالی‌بخش، دارای دو جنبه اعتقادی و رفتاری است:

الف) جنبه توحیدی داشتن (ایجابی)؛

ب) جنبه شرک‌آلود نداشتن (سلبی).

ازاین‌رو، انگیزه و اندیشه در ساحت بینش و دانش، و اخلاق و عمل در ساحت گرایش و کشش‌های وجودی انسان، «روح حاکم» بر «عمل» را تعیین می کند؛ عملی که با عامل پیوند وجودی دارد و «اتحاد عمل و عامل و معمول»

---

۱- نک: فاطر: ۱۰.

۲- نک: کهف: ۱۱۰.

است.

انسان در حقیقت به سوی عمل خویش در حرکت است تا «باطن اعمال» برایش ظهور کند. قاعده تجسّم و رؤیت عمل، حکایتی از مرتبه معرفتی و رفتاری انسان است و «ایمان و عمل صالح» در قرآن کریم جدایی‌ناپذیرند و قرآن، سالکِ عمل‌گرا می‌طلبد، ولی در عمل مبتنی بر «ایمان به خدا» و عوالم غیب، ایمان، ریشه آن و عمل صالح، ثمره و میوه آن است و سلامت و صالح بودن عمل، گویای سلامت و صالح بودن ریشه یا حقیقت وجودی انسان است. پس انسانِ سالک با دو بال ایمان و عمل صالح، قابلیت پرواز به سوی ملکوت و مافوق ملکوت را دارد. به تعبیر قرآن کریم، فقط چنین انسان‌هایی هستند که خویشتن را از سقوط و خسران رهایی می‌بخشند: «إِنَّ الْإِنسَانَ لَفِی خُسْر إِلَّا الَّذینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ.»(۱) به تعبیر تفسیر نمونه،(۲) خدای سبحان، قانون کلی تجارت را تنها در ایمان خالص و عمل صالح جست وجو می‌کند: «إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَالَّذینَ هَادوا وَالنَّصَاری وَالصَّابِئِینَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحاً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِند رَبِّهِمْ وَلاَ خَوْفٌ عَلَیهِمْ وَلاَ هُمْ یحْزَنُونَ».(۳)

پس در طریق تکامل و صراط سلوک الهی، تنها در پرتو ایمان خالص و عمل صالح، امکان توفیق و حرکت نتیجه‌بخش وجود دارد و اساساً مبنای خلافت الهی نیز این دو گوهر گران بها شمرده شده است: «وَعَد اللَّهُ الَّذینَ آمَنُوا مِنکمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَیسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ.»(۴) چون معیار سیر و سلوک قرآنی ایمان و عمل صالح است، بین زن و مرد در مسیر و سلوک فرقی نیست و راه سلوک تا شهود و نیل به مقام ولایت به روی همگان گشوده است: «مَنْ عَمِلَ

---

۱- نک: عصر: ۲ و ۳.

۲- نک: تفسیرنمونه، ج ۱، ص ۲۸۲.

۳- نک: بقره: ۶۲.

۴- نک: نور: ۵۵.

صَالِحاً مِن ذکرٍ أَوْ أُنثَی وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیاهً طَیبَهً»(۱).

ازاین‌رو، قرآن با تفکر انحرافی جنسیت‌گرایی در امر عرفان و سیر و سلوک، مخالف است و با چنین اندیشه‌های خرافی و انحرافی و متحجرانه و قشری گرایانه مبارزه می‌کند. در اینجا لازم است به چند حدیث در عرصه ایمان و عمل صالح و ارزش وجودی حسن عمل و عامل که به حسن فعلی و فاعلی شهره است، بپردازیم. در قرآن کریم، سخن از «لِیبْلُوَکمْ أَیکمْ أَحْسَنُ عَمَلاً»(۲) رفته است، نه «لِیبْلُوَکمْ أَیکمْ اَکْثَر عَمَلاً»، تا سمت و هویت و ماهیت «عمل» کاملاً روشن شود و درجه‌پذیری اعمال، بر اساس درجات وجودی عامل در حوزه اعتقادات و ملکات اخلاقی و انگیزه‌ها رقم بخورد که انسان صالح دارای عمل صالح، از مقام «لَهُمْ درَجَاتٌ»(۳) به منزلت «هُمْ درَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ»(۴) ارتقا یابد تا نظریه پراگماتیسم، نقد معرفت‌شناختی و عرفان‌شناختی گردد.

### نمونه‌هایی از احادیث درباره ایمان و عمل صالح

نمونه‌هایی از احادیث درباره ایمان و عمل صالح

الف) امام علی علیه السلام فرمود: «اَلعَمَلُ شِعارُ الْمؤمن»(۵) و «اَلْعَمَلُ رَفیقُ المُؤمِن»؛(۶) چه اینکه عمل و کار، شعار مؤمن و انسان برخوردار از یقین است.

ب) حضرت علی علیه السلام فرمود: «ثَمره الْعَمَل الصّالِح کَاَصله»(۷) تا نشان دهد عمل صالح از ذات و قرارگاه اصلی خویش، یعنی عامِل صالح حکایت می‌کند.

ج) امام صادق علیه السلام فرمود: «اَلْعَمل الدایم الْقَلیلِ عَلَی الْیقینِ، اَفْضَلَ عِنْدَاللهِ مِنَ الْعَملِ

---

۱- نک: نحل: ۹۷.

۲- نک: ملک: ۲.

۳- نک: انفال: ۴.

۴- نک: آل‌عمران: ۱۶۳.

۵- میزان‌الحکمه، ج ۹، ص ۴۰۵۰، ح ۱۴۲۶۴ و ۱۴۲۶۵.

۶- میزان‌الحکمه، ج ۹، ص ۴۰۵۴، ح ۱۴۲۸۲.

۷- میزان‌الحکمه، ج ۹، ص ۴۰۵۴، ح ۱۴۲۸۲.

الْكَثير عَلی غَيْرِ يَقينِ»(۱) تا بر دو اصلِ استمرار و مداومت در عمل و عمل مبتنی بر یقین دلالت کند. اگر از نظر معرفتی، عمل از یقین سرچشمه بگیرد و از حیث کارکردی استمرار و ثبات داشته باشد، در سیر و سلوک که بر تدریج و تداوم مبتنی است، نقش‌آفرینی بنیادین و سرنوشت‌ساز خواهد داشت.

د) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اَفْضَلَ الْاَعْمالِ اَحْمَزها»(۲) یا امام علی علیه السلام فرمود: «اَفْضَل الاَعْمال مااِکرَهت عَلَیه نَفْسُکَ»(۳) که بر ریاضت و مجاهدت‌های درونی در انجام کاری شایسته دلالت می‌کند. هر چه کار سخت‌تر و استوارتر و نفس در انجام دادن آن دچار فشار و ریاضت بیشتری شود، برای تربیت نفس و تهذیب، اثر بیشتر و بهتری دارد.

ه_) امام علی علیه السلام فرمود: «اَفْضَل الْعَمَل مااُرید بِهِ وجه الله»(۴) یا فرمود: «اَفْضَل الاَعْمال لُزوم الحقّ»؛(۵) زیرا عمل صالح، عملی است که برای تحصیل رضایت الهی و ابتغای وجه الله انجام شود و در آن اعمال، پایبندی و التزام به حق وجود دارد.

و) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ثلاثٌ مَنْ لم یکنَّ فیه لم یقُمْ له عملٌ: ورعٌ یحجزه عَنْ مَعاصِی الله عَزّوَجَلّ، وَ عِلمٌ یرُدُّ بِهِ جَهْل الْسَّفیه و عَقْلُ یُداری بِهِ النّاس.»(۶) در این حدیث، سه مؤلّفه مهم وجود دارد که در سیر و سلوک نیز دارای اثر وجودی است؛ چه در حدوث، چه در استمرار و چه در بقای سیر و سلوک:

۱. وَرَع که سالک را از شریعت‌گریزی و نافرمانی خدا بازدارد؛

۲. دانشی که با آن به رفع نیازهای جاهلانه نابخردانه بپردازد؛

۳. خرد و عقلانیتی که به آن با مردم به مدارا برخیزد؛ یعنی حدیث، کیفیت

---

۱- میزان‌الحکمه، ج ۹، ص ۴۰۶۰، ح ۱۴۲۹۴.

۲- میزان‌الحکمه، ج ۹، ص ۴۰۶۴، ح ۱۴۳۱۲.

۳- میزان‌الحکمه، ج ۹، ص ۴۰۶۴، ح ۱۴۳۱۳.

۴- میزان‌الحکمه، ج ۹، ص ۴۰۶۴، ح ۱۴۳۱۴ و ۱۴۳۱۵.

۵- میزان‌الحکمه، ج ۹، ص ۴۰۶۸، ح ۱۴۳۳۸.

۶- میزان‌الحکمه، ج ۹، ص ۴۰۶۸، ح ۱۴۳۳۸.

رابطه انسان با خدا و مردم را تبیین می‌کند.

ز) امام علی علیه السلام فرمود: «اِنّکَ لَنْ یَتقبَّل مِنْ عَمَلک اِلّا مااَخْلَصتَ فیه»؛(۱) چرا که شرط پذیرش عمل، اخلاص است و اخلاص، مراتب و درجات دارد و به خلوص فعلی و ذاتی تقسیم می‌شود که در قرآن کریم به مقام مُخلِصین و مُخْلَصین ارتباط پیدا می‌کند. سالک الی‌الله باید دوره‌های اخلاص را بگذراند و از مُخْلِص به مُخْلَص راه یابد که جز با مجاهدات ممکن نخواهد بود تا از فنای فعلی به فنای ذاتی و از توحید افعالی و صفاتی به توحید ذاتی انتقال نیابد، توان نیل به مقام شهود رب و لقاءالله را ندارد. به تعبیر علامه تهرانی:

مُخْلَصین از بندگان حضرت حق در طی راه سلوک، به جایی رسیدند که فانی در ذات حق شدند و اسم و رسم آنها فانی شد و از آنها هیچ باقی نماند. صفات آنها در صفات حق و ذات آنها در ذات حق فانی شد. آنها از خود اراده و اختیاری و فعلی و عملی ندارند. خداست که در وجود آنان صاحب اراده و اختیار و فعل است. موجودیت خود را به خدا سپردند و خداوند در وجود آنان موجودیت دارد... .(۲)

اینک به چند آیه در تلفیق «ایمان و عمل صالح» اشاره می‌کنیم که هر کدام بارهای معرفتی دارند و نشانی از مقامات معنوی اصحاب سیر و سلوک هستند:

یک ــ «الَّذینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَی لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ»(۳) (داشتن قرارگاه پاک و حسن عاقبت)؛

دو ــ «وَمَن یؤْمِن بِاللَّهِ وَیعْمَلْ صَالِحاًیدخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدینَ فِیهَا أَبَداً»(۴) (بهشت نعمت)؛

سه ــ «إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ یهْدیهِمْ رَبُّهُم بِإِیمَانِهِمْ تَجْرِی مِن تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِی

---

۱- میزان‌الحکمه، ج ۹، ص ۴۰۶۸، ح ۱۴۳۳۷.

۲- سیدمحمدحسین حسینی تهرانی، معادشناسی، ج ۷، صص ۵۷ و ۵۸.

۳- نک: رعد: ۲۹.

۴- نک: طلاق: ۱۱.

جَنَّاتِ النَّعِیمِ»(۱) (هدایت الهی)؛

چهار ـ «لِیخْرِجَ الَّذینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّورِ»(۲) (خروج از ظلمات به نور)؛

پنج ـ «إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَیجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُداً»(۳) (محبوب زمینیان و آسمانیان)؛

شش ـ «إِلَّا الَّذینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَیرُ مَمْنُونٍ»(۴) (پاداش مستمر و مداوم و تمام ناشدنی)؛

هفت ـ «إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولئِک هُمْ خَیرُ الْبَرِیهِ»(۵) (بهترین مردمان)؛

هشت ـ «فَالَّذینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُم مَّغْفِرَهٌ وَ رِزْقٌ کرِیمٌ»(۶) (رزق کریم)؛

نه ـ «إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَی رَبِّهِمْ»(۷) (اِخْبات در برابر پروردگار)؛

ده ـ «وَیسْتَجِیبُ الَّذینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»(۸) (استجابت دعا و خواسته ها) و... .

---

۱- نک: یونس: ۹.

۲- نک: طلاق: ۱۱.

۳- نک: مریم: ۹۶.

۴- نک: انشقاق: ۲۵.

۵- نک: بینه: ۷.

۶- نک: حج: ۵۰.

۷- نک: هود: ۲۳.

۸- نک: شوری: ۲۶.

## فصل پنجم: انسان و شدن

فصل پنجم: انسان و شدن

از دیدگاه قرآن کریم، انسان ظرفیت‌های والایی برای گردیدن وجودی و تحوّل نهادی و جوهری دارد و می‌تواند از فرشته‌ها نیز گوی سبقت بُرُباید و به مرتبه فوق مَلَک راه یابد و همراه با انسان کامل معصوم علیه السلام که پیر طریقت و خضر راه است، عوالم هستی را در قوس صعود، یکی پس از دیگری پشت سر بگذارد.

این مسئله ممکن نیست، مگر بر اساس:

الف) معرفهالله؛

ب) معرفت به جایگاه و منزلت خویشتن، یعنی خلیفهالله شدن؛

ج) طهارت برون و درون یا ظاهر و باطن؛

د) محبت الهی و حب به انسان‌های کامل الهی؛

هـ) عبودیت و بندگی همه‌جانبه در برابر پروردگار عالَم.

انسان که هنگام «ولادت طبیعی» و «تولد تکوینی» حیوان بالفعل و انسان بالقوّه است و از نظر هویت فطری و گفتمان فطرتِ حاکم بر هستی اش، «حی متّأله» به شمار می‌رود، می‌تواند تولد طیبه و تشریعی یابد و به سوی ملکوت عالم سیر کند. پس به عکس سیر نخست که سیر نزولی از عالم ملکوت به ملک و از نشئه عقل به نشئه ماده است، سیر صعودی را از ملک به ملکوت و

از ماده به عقل آغاز می‌کند که وجود انسان‌های هادی و کامل و کتاب هدایت و جامع الهی، برای تکامل وجودی انسان در ساحت علم و عمل است. ازاین‌رو، استعداد استکمال و شدن در متن وجود آدمیان به ودیعه نهاده شد، تا قوای تحریکی را تعدیل کند و قوای ادراکی را تعالی بخشد و با رهزنان راه تکامل، مبارزه کند و همواره متذکر باشد و از هر غفلت و نسیان و سهوی درباره حقیقت وجودی خویشتن و محبوب فطری‌اش رهایی یابد و به آزادی و آزادگی برسد. از همه تعلّقات و تعنّیات بگذرد تا به «موت اکبر» و فناء فی الله و فنای از این فنا راه یابد. در قرآن کریم از این شدن‌های مستمر و طی مقامات، به «صیرورت» تعبیر شده است. صیرورت، یعنی تحول جوهری و گردیدن‌های درونی و وجودی که از منزلتی به منزلت دیگر و از مرحله‌ای به مرحله دیگر درآمده که ناظر به «اطوار» وجودی انسان است. البته صیرورت دو نوع است:

الف) صیرورت تکوینی و همگانی: «وَالی الله الْمَصِیرُ»؛(۱)

ب) صیرورت تکاملی و خصوصی: «رَبَّنَا وَإِلَیک الْمَصِیرُ»(۲) و «رَبَّنَا عَلَیک تَوَکلْنَاوَإِلَیک أَنَبْنَا وَإِلَیک الْمَصِیرُ».(۳)

به تعبیر استاد جوادی آملی: «آیاتی که در آنها تعبیر صیرورت به معنای متحول گردیدن آمده است، حرکت نفسانی و درونی را صیر می‌گویند»(۴) که ناظر به دو بخش از «شدن» است: شدنی که مربوط به همه هستی از جمله انسان است «أَلاَـ الی الله تَصِیرُ الْأُمُورُ»(۵) و بخشی که ناظر به شدنِ انسان بر اثر آگاهی، آزادی، انتخاب و عمل برای رسیدن به هویت وجودی خویش و

---

۱- نک: آل‌عمران: ۲۸.

۲- نک: بقره: ۲۸۵.

۳- نک: ممتحنه: ۴.

۴- تفسیرموضوعی قرآن مجید، ج ۲، ص ۱۵۱.

۵- نک: شوری: ۵۳.

بازگشت به خویشتن است تا فاصله بین خود و خدا را بردارد و خدایی یا خداگونه شود. ازاین‌رو، صیرورت به «الی الله» و «إِلَیهِ الْمَصِیرُ»، یعنی از عمومیت و تعیین اسمی، به هویت ضمیری می‌رسد، تا مراحل تکاملی و مراتب شدن انسان را ترسیم و تصویر کند.(۱)

اهل معرفت و محبت می‌تواند آرام آرام و به تدریج به رفیع الدرجات راه یابد و «حرکت مکانتی» و سیر عمودی‌اش را در هندسه الهی که سیری وجودی است، آغاز کند و به بزم وصال و جنت لقا برسد. قرآن کریم، «راه‌های عملی» وصول به چنین مقام و منزلتی را فراروی انسانِ صائر الی‌الله می‌نَهَد و همه زمینه‌ها، شرایط، مقدمات و عوامل و علل راه یابی اش را به داراللّقاء معرفی و فراهم می‌کند تا حجت بر او تمام شود. به همین دلیل، او را از «عصمت فطری» بهره‌مند ساخت و در سایه‌سار شجره طیبه هدایت‌های معرفتی ـ معنویتی انسان کامل معصوم علیه السلام قرارش داد و عقل و وحی را برای شدن و شکفتن استعدادهای او آفرید، تا به اراده و اختیار خویش راه صعود یا سقوط و هدایت یا هبوط را برگزینند و رحمانی یا شیطانی گردد. انسانِ دل‌آگاه و خردمند و فرزانه، راه فطرت، هدایت و صعود را در پرتو انسان کامل و هدایت‌های تشریعی و وحیانی برمی‌گزینند و راهیِ کوی دوست و لقای محبوب می‌شود.

---

۱- نک: سید علی طباطبایی، حضور و مراقبه، صص ۴۶ - ۴۹.

## فصل ششم: عبودیت گرایی

فصل ششم: عبودیت گرایی

در عرفان قرآنی، «عبودیت» اصالت دارد و سالک هرگز به دنبال کشف و کرامات و خوارق عادات نمی‌رود؛ چه اینکه امتیازطلبی و برتری‌جویی او با انانیتِ تورّم‌یافته و پنهانِ زیرلایه‌های عرفان، خطرناک است و چنین عرفانی، «حجاب اکبر» است. این عرفان، «عرفان منفی» و آلوده به «شرک» است که انسان بیدارِ قرآنی دور آن را خط می‌کشد و خویش را در ورطه ضلالت و زلّت و ذلّت چنین عرفانی قرار نمی‌دهد. ازاین‌رو، «وجه الله»، رضوان‌الله و «لقاءالله»، جهت‌های اصلی عرفان قرآنی، آن هم از رهگذر «عبدالله شدن» است که انسانِ عبدالله، صبغه‌الله می‌یابد و با رنگ و رایحه الهی به سیر و سلوکش ادامه می‌دهد و با عبد شدن، دلش را نورانی می‌کند و به شهود جمال و جلال الهی می‌نشیند و خود، به تدریج، مَظْهر اسمای مِهْر و قهر الهی می گردد. به تعبیر علامه جعفری:

اساسی‌ترین شرط وصول به مقصد اعلا در سیر و سلوک عرفانی، این است که در هیچ لحظه‌ای از لحظات این حرکت بزرگ ــ که به‌طور یقینی عالی ترین و پرمعناترین حرکت انسانی در عالم هستی است ــ احساس هیچ گونه امتیاز و وصول و برتری ننماید. آفت مُهْلِک حرکت عرفانی، همین است و بس.(۱)

---

۱- عرفان اسلامی، ص ۵۸.

عرفان، وسیله است، نه هدف. بندگی خدا و رسیدن به مقام عبودیت که خود رهاوردهای سلوکی فراوانی دارد، گوهر عرفان و جوهر سلوک و روح حاکم بر سیر الی‌الله و گفتمان مسلط بر سلوک تا شهود است. به تعبیری دیگر، از علامه جعفری:

... همچنین است خود عرفان که حتی در بالاـترین درجات سلوک نیز، اگر به عنوان امتیاز و وسیله آرایش ذات تلقّی شود، حجابی ضخیم می‌شود که دیده دل را از شهودِ وجه الله اعظم می‌پوشاند... .(۱)

به تعبیر بسیار عمیق و انیق ابن‌سینا: «من اثر العرفان فقد قال بالثانی ومن وَجَد العرفان کَاَنَّه لایجِدْهُ بَلْ یجد المعروف بِهِ فقد خاضَ لُجَّهِ الوصول»؛(۲) یعنی عرفان برای عرفان، حجاب و توجه به مَن و خود است، ولی اگر در عرفان، «معروف» را ببینند و عرفان و عارف به تدریج رخت بربندند، در دریای وصول غوطه‌ور و در بحر وصال و وحدت مستغرق است. سالک با عبادت کردن خالصانه، به مقام و منزلت «عبد» شدن و سپس موقعیت «عبودیت» می‌رسد که کمال جامع و جامع کمال است که عبادت‌ها، گام‌های سلوکی به سوی تکامل وجودی و نیل به مقام «عبد» و عبودیت خواهند بود و عبادت‌ها هر چه با پشتوانه معرفتِ به خدا، آن هم معرفت حضوری و شهودی همراه باشند، لذت‌های روحانی بندگی و شکوه عبودیت بیشتر و شدیدتر خواهد شد. عبودیت در برابر حق تعالی میوه‌هایی دارد، به شرح زیر:

الف) علم لدنّی و معرفت افاضی و غیایی: «فَوَجَدا عَبْداً مِنْ عِبَادِنَا آتَیْنَاهُ رَحْمَهً مِنْ

---

۱- عرفان اسلامی، ص ۱۵۴.

۲- ۳.اشارات و تنبیهات، ج ۳، تنبیه ۴ خط نهم.

عِندنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِن لَّدنَّا عِلْماً».(۱)

ب) سیر و عروج به سوی عوالم برتر هستی: «سُبْحَانَ الَّذی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لَیلاً مِنَ الْمَسْجِد الْحَرَامِ إِلَی الْمَسْجِد الْأَقْصَی الَّذی بَارَکنَا حَوْلَهُ».(۲)

ج) قرارگرفتن در بهشت دیدار با خدا: «فَادخُلِی فِی عِبَادی وَادخُلِی جَنَّتِی».(۳)

د) رهایی از وسوسه‌هایی شیطانی و تیرهای سهمگین و مرگبار ابلیسی: «إِلَّا عِبَادک مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ».(۴)

ه ) بهترین مخلوق الهی در اثر عبودیت: «إِنَّا وَجَدنَاهُ صَابِراً نِعْمَ الْعَبْد إِنَّهُ أَوَّابٌ».(۵)

عبادت و عبودیت، یکی از مهم‌ترین رسالت‌های پیامبران بود که در راستای هدایت انسان به دنبالش بودند:

_ «یاأَیهَا النَّاسُ اعْبُدوا رَبَّکمُ الَّذی خَلَقَکمْ وَالَّذینَ مِنْ قَبْلِکمْ».(۶)

_ «وَقَالَ الْمَسِیحُ یابَنِی إِسْرَائِیلَ اعْبُدوا اللَّهَ رَبِّی وَرَبَّکمْ...».(۷)

_ «وَإِلَی عَاد أَخَاهُمْ هُوداً قَالَ یاقَوْمِ اعْبُدوا اللَّهَ».(۸)

_ «وَإِلَی ثَمُود أَخَاهُمْ صَالِحاً قَالَ یا قَوْمِ اعْبُدوا اللَّهَ».(۹)

_ «وَإِلَی مَدینَ أَخَاهُمْ شُعَیباً قَالَ یاقَوْمِ اعْبُدوا اللَّهَ».(۱۰)

_ «وَلَقَد بَعَثْنَا فِی کلِّ أُمَّهٍ رَسُولاً أَنِ اعْبُدوا اللَّهَ...».(۱۱)

«عبادت» انسان سالک، در ابتدا، وسط و انتها، معانی و مدارج خاصی دارد

---

۱- نک: کهف: ۶۵.

۲- نک: اسراء: ۱.

۳- نک: فجر: ۲۹ - ۳۰.

۴- نک: ص: ۸۳.

۵- نک: ص: ۴۴.

۶- نک: بقره: ۲۱.

۷- نک: مائده: ۷۲.

۸- نک: اعراف: ۶۵.

۹- نک: اعراف: ۷۳.

۱۰- نک: اعراف: ۸۵.

۱۱- نک: نحل: ۳۶.

که طبق شاکله و شخصیت وجودی او تعیین و درجه‌بندی می‌شود؛ زیرا هر چه معرفت به «معبود» بیشتر و از عمق و ژرفای خاصی بهره‌مند باشد، عبادت شیرین‌تر و لذت‌بخش‌تر خواهد بود. «عابد» ابتدا در امر عبادت باید «صبور» باشد و مشکلات بندگی را تحمل کند. به همین دلیل، در روایات آمده است: «فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ.»(۱) یا نماز را امر بزرگ و سنگین دانسته‌اند، مگر برای کسانی که از ویژگی «خشوع» برخوردارند: «وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ.»(۲) اما در «اواسط»، امر عبادت هموارتر و لذیذ خواهد شد تا برسد به مراحل انتهایی که درجه معرفتِ عابد، به درجه شهودی می رسد و می‌فرماید: «جَعِلْتَ قَره عَيْنِى فِى الصَّلاه»(۳) و تا جایی که انسان بزرگی چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگام نماز به مؤذن مخصوص خود، بلال حبشی می‌فرماید: «أَرِحْنا یا بِلال».(۴)

پس «عبادت» بر اساس معرفت عامیانه، معرفت عالمانه و معرفت عارفانه تقسیم می‌شود. ازاین‌رو، اینکه «عبادت» را وسیله رسیدن به بهشت و رهیدن از جهنم قرارداده‌اند یا از رهگذر عشق و شیدایی، با معبودِ محبوب و محبوبِ معبود خویش با او به معانقه و معاشقه می‌پردازند، درجات و مراتب دارد. به تعبیر علامه جوادی آملی:

عبادت سه رکن دارد: «معبود»، «عابد» و «عمل عبادی»، و رکن اصیل از این ارکان سه‌گانه، «معبود» است. عابد اگر هم خود را دید و هم عبادت و هم معبود را، گرفتار تثلیث است و از توحید ناب که مقام فنای محض است، بهره‌ای نبرده، و اگر عبادت و معبود را دید و خود را ندید، گرفتار «ثنویت» و دوگرایی است و به مرحله فنا نایل نیامده است و در هر صورت، موحّد ناب و فانی نیست، ولی اگر خود و عبادت خود را ندید و تنها معبود را مشاهده کرد،

---

۱- نهج‌البلاغه، خطبه ۸۲، بند ۳.

۲- نک: بقره: ۴۵.

۳- بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۱۹۳.

۴- بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۱۹۳.

فانی و موحد ناب است.(۱)

حال سیر و سلوك باید عبادت‌محور باشد و با انگیزه «برای خدا» (لله، لِوَجْهِ اللَّهِ، لاَبْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ) صورت پذیرد و انسان از مدار عبادت، به «عبد» و سپس «عبودیت» برسد و «توحید عبادی» را درك و تجربه كند؛ چون «ذلِکمُ اللَّهُ رَبُّکمْ لآَإِلهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ کلِّ شَیءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَی کلِّ شَیءٍ وَکیلٌ»؛(۲) یعنی از توحید خالقی، توحید ربوبی و توحید الوهی، به «توحید عبودی» راه یابد. پس «عبودیت محض» و تسلیم صِرف خدا و منقاد تام و كامل الهی شدن، او را به عالی‌ترین درجه های كمال نوعیِ وجودی‌اش می‌رساند.(۳) ادب عبودیت، ادب عنداللهی و ادب مع‌اللهی اقتضا می كند انسان با آزادگی تام و تمام، جز در برابر معبود راستین سَرِ تسلیم و بندگی فرود نیاورد.

این بندگی، فواید زیر را دارد:

یک _ انسان «عبد»، انسان آزاده و به حریت رسیده است.

دو _ انسان «عبد»، اهل عزت نفس و كرامت خواهد بود.

سه _ انسان «عبد»، در امنیت روحی و آرامش همه‌جانبه قرار دارد.

چهار _ انسان «عبد»، عدالت‌خواه، عدالت‌گستر، ظلم‌گریز و ظلم‌ستیز است.

پنج _ انسان «عبد»، اهل ولایت در درون و برون است: «العُبُودیهُ جُوهَرهُ کُنْهُهَا الرّبُوبیه».(۴)

شش _ انسان «عبد»، اهل «یقین» و سپس «ثبات و قرار» است: «وَاعْبُد رَبَّک حَتَّی یأْتِیک الْیقِینُ».(۵)

---

۱- تسنیم، ج ۱، ص ۴۲۴.

۲- نک: انعام: ۱۰۲.

۳- نک: تفسیرموضوعی قرآن مجید، ج ۲، صص ۵۱۸ - ۵۶۸ و ج ۱۷، صص ۱۷۴ - ۱۸۵.

۴- مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، الباب المأته فی حقیقه العبودیه؛ نک: مجموعه آثار، ج ۲۳، صص۴۶۸ - ۴۹۸.

۵- نک: حجر: ۹۹.

هفت ـ انسان «عبد»، هدف حیات را یافته و «زندگی معنادار» را درک و تجربه کرده است. ازاین‌رو، «عبودیت» به زندگی انسان سالکِ عابِد، «معنای حقیقی» می‌بخشد و حیات دنیوی را برای او شیرین و دل نشین می کند. او از روحانیِت و معنویت ویژه‌ای بهره‌مند است؛ زیرا انسان با عبودیت از عالم کثرت و جسمانیت، به عالم وحدت و روحانیت منتقل می‌شود و معرفهالله و اُنس با خدا برای او حاصل می گردد.(۱)

هشت ـ انسان «عبد»، روح عبادت، یعنی «یاد خدا» و تجربه حضور در محضر الهی را حس کرده و با آن روح ریحانی و حیات‌بخش و جان‌فزا زندگی می کند.(۲)

---

۱- نک: میرزاجوادآقا ملکی‌تبریزی، المراقبات، ج ۲، صص ۲۰۲ و ۲۰۳.

۲- برای فهم عبادت، حقیقت عبودیت، درجات عبادت و پرستش و عبادت و زندگی انسان، نک: میزان‌الحکمه، ج ۷، صص ۳۴۱۰ - ۳۴۲۳.

## فصل هفتم: ولایت‌محوری

فصل هفتم: ولایت‌محوری

از دیدگاه قرآن کریم، سیر و سلوکِ منهای «ولایت»، معنایی ندارد. ازاین رو، استجابت دعوت خدا و رسولش و داشتن «ولایت» اهل‌بیت عصمت و طهارت علیه السلام که همراه با معرفت به حق آنان و مودّت و محبت حقیقی و واقعی به آنهاست، اصالت و موضوعیت دارد؛ زیرا سالک راه به جایی نمی برد، مگر از رهگذر کوی وِلای چنین انسان‌هایی که حجت خدا، خلیفه الهی، صراط مستقیم، وجه رب و کلمه تامه حق هستند. امام سجاد علیه السلام فرمود: «نحن ابواب الله و نحن الصراط المستقیم.»(۱) صراطی که به تعبیر پیامبراعظم صلی الله علیه و آله : «ادّق من الشعر و احدّ مِنَ السیف و اَظْلَم من اللیل»(۲) است و از نظر مفهومی و مصداقی در سنت و سیره علمی و عملی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و عترت طاهره‌اش تجلی می یابد. نیز در حدیثی از امام حسین علیه السلام آمده است:

ایها الناس! انّ الله ماخلق الخلق الّا لیعرفوه، فاذا عرفوه عبدوه و اذا عبدوه استغنوا بعبادته عن عباده ماسواه، فقیل رجل، یابن رسول‌الله! مامعرفهالله عزّوجل؟ فقال: معرفه اهل کل زمان امامه الذّی یجب علیهم طاعته.(۳)

در این حدیث، عرفان به خدا، با عرفان به امام و امامت و اطاعت از آنها

---

۱- عروسی حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۲۲.

۲- علم‌الیقین، ص ۹۶۹.

۳- بحرالمناقب، ص ۱۲۸؛ سیدمحمدحسین حسینی تهرانی، لمعات الحسین (ع)، ص ۲.

معنا شـده و مبنا یافته است. این است که امام صادق علیه السـلام فرمودند: «بنا عرف الله و بنا عبدالله لولاتا ماعرف الله.»(۱) پس عرفانِ بی‌ولایت، عرفان نیست و انسان را به مقصد اعلی نمی‌رساند و در میان عبادت‌ها و آموزه‌های اسلامی، چیزی مهم‌تر و با ارزش‌تر از «ولـایت» نیست، چنان‌که فرمود: «ومانودی شیءٍ من الولایه.»(۲) مَثَل اهـل بیت علیه السلام ، مثل کشتی نوح علیه السـلام معرفی شـد که هرکس سـوار آن شـد، نجـات می‌یابـد و هرکس از آن غفلت کرد و واردش نشـد، غرق و نـابود می‌شود.(۳)

در تفسـیرالمیزان آمـده است که امـام صـادق علیه السـلام فرمود: آیه «یـا أَیهَا الَّذینَ آمَنُوا اسْـتَجِیبُوا لِلّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذا دَعَاکمْ لِمَا یحْییکمْ»،(۴) درباره ولایت علی علیه السـلام نازل شـده است.(۵) پس اسـلامِ مبتنی بر نبوت و امـامت، عرفـانِ متکی بر نبوت و امامت را ارائه می‌دهـد و «ولایت»، نقش کلیـدی در سیر و سـلوک اسـلامی یا قرآنی دارد، چنان‌که در تفسـیر «اهْـدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْـتَقِیمَ» از ابن‌عبـاس نقـل شـده که پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله فرمود: «قولوا ــ معاشـر العبـاد ــ اهـدنا الی حبّ النّبی و اهل بیته».(۶)

پس هنـدسه عرفـان عملی و سـیر و سـلوک وحیانی بر اساس معرفت، محبت و پیروی از پیامبراسـلام و عترت طاهره‌اش ترسـیم شـده است؛ چه اینکه «محبت» به انسان کاملِ معصوم علیه السلام ، اگر از سَـرِ معرفت حقیقی و اطاعت پـذیری خالصانه باشد، سالـک را به غـایت عارفـان و نهـایت آمال مشـتاقان می‌رسانـد و هرگز کژی، انحراف، التقاط، تحریف، تحجر و تجـددگرایی محض که از آسیب‌هـای عرفان‌های صوفیانه، مـدرنیستی، نوپدیـد، تک‌بُعـدی و یک سونگرانه است، به چنین عرفانِ قرآنی ــ ولایی و سلوک وحیانی ــ عترتی راه نمی‌یابد و

---

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۴۴.

۲- کافی، ج ۲، ص ۱۱.

۳- بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۱۰۵، ح ۳.

۴- نک: انفال: ۲۴.

۵- تفسیرالمیزان، ج ۹، ص ۷۸.

۶- شواهد التنزیل، ج ۱، ح ۸۷؛ نک: ناصر مکارم‌شیرازی، پیام قرآن، ج ۹، ص ۴۱۰.

سلوک محمدی _ ولوی، سلوکی صائب، صادق، صالح و ثاقب خواهد بود.

در عرفان ولایی، درون گرایی و برون گرایی، درد خدا و خلق، عبادت خدا و خدمت به خلق، اعتدال و دوری از دام افراط و درّه تفریط، عقلانیت و خردگرایی، عبودیت حقیقی در برابر خدای سبحان، آزادگی و آرامش پایدار، آشکار است و عارف سالک، رقیقه‌ای از حقیقت وجودی انسان کامل است؛ چه اینکه پیر طریق و شیخ راه و مُراد آنان، خلفای الهی و حجج بالغه حق هستند. چنین سالکانی هرگز از صراط شریعت حقه محمدی صلی الله علیه و آله منحرف نمی‌شوند و عرفان را وسیله‌ای برای دکان‌داری و تورم نفس شیطانی خویش و فریب مردم قرار نمی‌دهند. پس معنویت و قربِ حاصل از چنین سیر و سلوکی، بوی محمدی صلی الله علیه و آله، علوی و ولوی می‌دهد. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، امام علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام ، محور اصلی و قرارگاه نهایی چنین عارفان و سالکانی هستند و فرزندان فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام ، عهده‌دار هدایت و حمایت و ارشاد و اشارت این دسته از اصحاب سلوک و جذبه یا جذبه و سلوک قرار خواهند گرفت و آنان را از هدایت‌های ویژه ولایی بهره‌مند خواهند ساخت. بنابراین، عرفان قرآنی و سلوکِ وحیانی، مبتنی بر عنصر «ولایت‌گرایی» است و مهندسی و سازوکار چنین سیر و سلوکی بر مدار ولایت می‌گردد و دیگر هیچ. «... بِکُم یُسْلُکُ اِلیَ الّرِضوان».(۱)

---

۱- مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

## فصل هشتم: سلوکِ زندگی‌ساز

فصل هشتم: سلوکِ زندگی‌ساز

قرآن کریم، کتاب زندگی و حیات معنادار و معقول است. قرآن، پیوستگی حیات انسان را در دست‌کم سه مرحله کلی:

الف) حیات پیشین یا حیات عالم جنین با همه مناسبات و اقتضائاتش؛

ب) حیات پسین یا حیات عالم دنیا با همه ویژگی‌ها و مختصاتش؛

ج) حیات واپسین یا حیات عالم آخرت که حیاتی جاودانه و ابدی است؛ کاملاً طرح و تبیین کرده است. بررسی و تحلیل رابطه‌های تکوینی و تربیتی هر کدام، سرشت پیشین را با سرنوشت پسین و واپسین گِره زده است تا انسان، دارای حیاتی شناسنامه‌دار و هویتی کاملاً معلوم و مشخص باشد و تاریخ و جغرافیای معرفتی و ماورایی‌اش روشن گردد. آنگاه از عالم ذر یا جهان اَلَست سخن می‌گوید (وَإِذ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِى آدمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذرِّيَتَهُمْ وَأَشْهَدهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكمْ قَالُوا بَلَى...)(۱) و از شهود و دیدار نخست با محبوب سخن به میان می‌آورد که مواجهه در عالم ارواح است و از خلقت روح پیش از بدن به معنای وجودی‌اش حکایت می‌کند. سپس از عالم دنیا و طبیعت به جهان مادیت می‌گوید و به نسیان پیمان الست و عهد نخست بر اثر اشتغال به زندگی روزمره و فرورفتگی در جهات مادّی اشاره می‌کند و هشدار می‌دهد: «أَلَمْ أَعْهَد

---

۱- نک: اعراف: ۱۷۲.

إِلَيكمْ يا بَنِي آدمَ أَن لاَّ تَعْبُدوا الشَّيطَانَ إِنَّهُ لَكمْ عَدوٌ مُّبِينٌ»(۱) تا انسان‌ها از حجاب مادیت و انیت به دَر آیند و با تحمل ریاضت‌های مشروع و معتدل و معقول که به سبب عمل به تکالیف الهی ــ انسانی، حاصل شدنی است، متذکر عالم پیش از دنیا شوند و به شهود دوم یا دیدار دوم بر اثر تولد دوباره برسند که سیر از ملک به ملکوت است. عرفان و معرفت، در حقیقت، ناظر به همین یادکرد عهد نخست و دیدار دوم است. پس سرآغاز عرفان اسلامی و سلوک قرآنی، از خودآگاهی و بیداری درباره حقیقت وجودی آدمی است و استمرار و استکمال این خودآگاهی، به صورت اشتدادی و فزاینده است تا انسان، صلاحیت «شهود دوم» را بیابد.

قرآن کریم، اصل «مجاهدت» را در دو جبهه جهاد با شیطان درون و نفسانیات و تمنیات یا هوای نفسانی و جهاد با شیطان برون و وسوسه‌ها و تسویلات و تزییناتش پیشنهاد می‌کند؛ جهادی که بر محور عقل و وحی و بر مدار دستورالعمل‌های شرعی صورت پذیرد تا آن شهود قلبی و معرفت حضوری را که اینک در پیچ و خم‌ها و لایه‌های گوناگون زندگی به فراموشی سپرده شده است، به یاد آورد و در جست وجوی آن برآید و هم در عالم دنیا و هم در عالم آخرت به آن دست یابد که مرحله ظهور تام و کامل رؤیت باطنی و شهود جمال و جلال الهی است.

ازاین‌رو، قرآن کریم با پیوند زدن زندگی‌های سه‌گانه پیش از دنیا، در دنیا و پس از دنیا، به سالک کوی حق بینش و بصیرتی ویژه می‌بخشد تا زندگی هدف‌دار و معنامندی را داشته باشد و «توحید» را لُب و مغزای حیات عقلانی و روحانی‌اش قرار دهد و از حیات طبیعی، به حیات طیّبه ارتقا یابد. پس اینکه فرمود: «یا أَیهَا الَّذینَ آمَنُوا اسْتَجِیبُوا لِلّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذا دعَاکمْ لِمَا یحْییکمْ»،(۲) با همین هدف

---

۱- نک: یس: ۶۰.

۲- نک: انفال: ۲۴.

بود تا در پرتو لبیک‌گویی به ندای خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله، «حیات حقیقی» را که حیات علمی و عملی صائب و صادق و زندگی مبتنی بر مبدأ و معادباوری و خویشتن‌شناسانه است، به دست آورد. شاید طرح آیات «فطرت» در قرآن، آن هم در هفت گروهِ آیات تذکره،(۱) آیات نسیان،(۲) آیات میثاق،(۳) آیات فطری بودن مجموعه معارف دین،(۴) آیات توجه به خدا هنگام احساس خطر،(۵) آیات توجه به خدا هنگام سفر(۶) و آیات تبیین فطرت از راه محبت،(۷) همه برای زندگی‌سازی و حیات‌بخشی واقعی و شیرین بوده است تا زندگی در پرتو «توحید فطری» که جامع توحید خالقی، ربوبی، الوهی و عبادی است، در دو بُعد بینش‌ها و گرایش‌ها شکل گیرد و ساخته و پرداخته شود و معناداری زندگی بر «اصالت فطرت» قرار گیرد. همین فطرتِ خداشناسِ خداگرا و کمال‌گرایی مطلق، مبنای سیر و سلوکِ قرآنی است و تصدیق می‌کند که:

اگر تو دیده‌ای حق را در آغاز

در اینجا هم توانی دیدنش باز(۸)

سلوکی که به رفع حجاب‌های ظلمانی و نورانی بینجامد و انسان، هویت حقیقی‌اش را در «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي»(۹) بیابد و به حکمت «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»(۱۰) راه یابد و بر اثر بازگشت به خویشتن و فطرت به سوی فاطر السموات و الارض حرکت کند، با احیای عقل، اماته نَفْس، فقرشناسی و

---

۱- نک: غاشیه: ۲۱ و ۲۲؛ مدثّر: ۴۹ - ۵۴؛ ذاریات: ۵۵؛ فاطر: ۳؛ انعام: ۴۲ - ۴۴.

۲- نک: حشر: ۱۹؛ توبه: ۶۷؛ یس: ۷۸؛ طه: ۱۲۸.

۳- نک: آل‌عمران: ۱۹ و ۸۵؛ روم: ۳۰؛ مائده: ۱۰۵؛ بقره: ۱۳۸؛ شمس: ۷ و ۸؛ اسراء: ۸۴.

۴- نک: نحل: ۵۳ و ۵۴؛ انعام: ۴۰ و ۴۱.

۵- نک: عنکبوت: ۶۵.

۶- نک: حجرات: ۷؛ بقره: ۱۶۵؛ انعام: ۷۶ - ۷۹؛ مجادله: ۲۲؛ توبه: ۲۴ و ... .

۷- نک: انعام: ۷۵ - ۷۹؛ آل عمران: ۳۱ و... .

۸- گلشن راز، ص ۳۸.

۹- نک: حجر: ۲۹.

۱۰- نک: انفال: ۲۴.

فقرباوری وجودی، دریافت راز بنـدگی و حـدوث دلبردگی و عشق و مستی حاصل‌شدنی است. در این صورت، عرفان در متن زنـدگی سـاری و جـاری می‌شود و فیض جـذبات الهیه و جَلَوات ربـانیه در همه ابعـاد زنـدگی جوشان می‌گردد و این در پرتو قرآن و عترت ممکن است که:

به یـاد آور مقـام حـال فطرت الست ربکم ایزد که را گفت؟ در آن روزی که گـل‌هـا می سرشـتند اگر آن نـامه را در یـک ره بخوانی تو بستی عهدِ عقد بندگی دوش کلام حق بدان گشت مُنْزَل اگر تو دیده‌ای حق را در آغاز صفاتش را ببین امروز اینجا وگرنه رنج خود ضایع مگردان

کز آنجـا باز دانی اصل فطرت که بود آخر که آن ساعت بلی گفت؟ بِه دِل در قصه ایمان نوشـتند هر آن چیزی که می‌خواهی بـدانی ولی کردی به نادانی فراموش که تا یادت دهـد آن عهـد اول در اینجا هم توانی دیدنش باز که تا ذاتش توانی دید فردا برو بنیوش لاتهدی ز قرآن(۱)

بنابراین، عرفانِ قرآنی، زنـدگی‌ای به انسان هـدیه می‌کنـد که در متن و بطن آن، درک و دریافت وجودی خـدا و شـهود قلبی حضـرت حق سـبحانه قرار دارد. حیـاتی که رهاورد «حضور» و «شـهود» باشـد، حیاتی دِلْرُبا و روح‌افزاست و عارف از طمأنینه و سکونت نفس، برخوردار و سـرمست نوشـیدن شـراب طهور الهی و تسـنیم ربوبی است. در قرآن کریم، آیـاتی مطرح است که عوامل شهود حق و موانع آن را بیان کرده است؛ مثلاً:

یک ـ «فَمَن كانَ يرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيعْمَلْ عَمَلاً صَالِحاً وَلَا يشْرِك بِعِبَادهِ رَبِّهِ أَحَداً».(۲)

---

۱- گلشن راز، ص ۳۸.

۲- نک: کهف: ۱۱۰.

دو _ «... رَبِّ أَرِنِی أَنْظُرْ إِلَیک قَالَ لَنْ تَرَانِی وَلکنِ انْظُرْ إِلَی الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَکانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِی».(۱)

سه _ «کلَّا إِنَّهُمْ عَن رَبِّهِمْ یوْمَئِذ لَمَحْجُوبُونَ».(۲)

دست یابی به چنین شهود و رؤیت قلبی، مدیون و مرهون عوامل و شروطی است که عبارتند از:

اول _ قلب سلیم و دل پاک که مانعِ آن، گناه و خودبینی و خودپرستی است؛

دوم _ مراقبت همیشگی و مناسب در هر منزل و مقام سلوکی که مراقبه صغرا و کبرا نام دارد؛

سوم _ ایمان به خدا و عمل صالح یا ایمان توحیدی و عمل توحیدی؛

چهارم _ حجاب‌زدایی، اعم از حجاب‌های مادی و معنوی و ظلمانی و نورانی، به ویژه حجاب انیت و خودی یا رسیدن به آزادگی یا آزادی معنوی؛ آزادی از هر تعلّق و تعیّنی که موسی‌بن‌جعفر علیه السلام فرمود: «لَیسَ بَینِهَ وَ بَیْنَ خَلْقه حِجابُ غَیْرَخَلْقه، اِحْتَجَب بِغَیْرِحِجاب مَحْجوُب وَ اسْتَتَر بِغَیْر سِتْر مَسْتَور، لااِلهالّاهُوَ الْکَبیرَ الْمُتُعَال».(۳)

البته شهود کامل برای کسانی ممکن است که از دنیا و آخرت عبور کرده و اعتلای کامل یافته و انقطاع کامل، شامل حال آنان شده باشد که پیامبراعظم صلی الله علیه و آله، امام علی علیه السلام و اولیای طاهرین علیه السلام هستند. بنا بر روایتی از امام رضا علیه السلام ، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

لمّا اُسرِیَ بی اِلی السَماء بَلَغَ بی جَبْرَئیل مَکاناً لَمْ یطَأهُ جِبْرَئیل قَطُّ فَکَشفَ لی فأرانی الله عَزَوجَلّ مِنْ نُور عَظَمَته مَااُحِبّ.(۴)

---

۱- نک: اعراف: ۱۴۳.

۲- نک: مطففین: ۱۵.

۳- توحید صدوق، ص ۱۷۹، باب ۲۸، ح ۱۲.

۴- توحید صدوق، ص ۱۰۸، باب ۸، ح ۴.

امام علی علیه السلام نیز در پاسخ به دانشمندان یهودی که از شهود خدا هنگام عبادت پرسیدند، فرمود:

فَقالَ وَ یَلْکَ ماکُنْتُ اَعْبُدُ رَبّاً لَمْ اَرَه! قالَ: وَکَیْفَ رأیْتَهُ؟ قالَ و یلکَ لاتُدْرِکُهُ الْعُیُون فی مُشاهِـده الْابْصَار وَلکن رَأتْه القُلُوب بحَقایِق الایمان.(۱)

ناگفته نماند همان گونه گذشت، شهود حق و دیدار دوم برای مؤمنان در همین حیات دنیوی ممکن است، چنان‌که در روایات ابی‌بصیر آمده است:

عن ابی‌بصیر، عن ابی‌عبدالله صلی الله علیه و آله قال قلتُ له اخبرنی عن‌الله عزوجل هَل یراه المؤمنون یوم القیامه؟ قال: نعم و قد رأوه قبل یوم القیامه... و لیست للرؤیه بالقلب کالرّویه بالعین، تعالی الله عمّا یصفه المشبّهون و الملحدون.(۲)

پس شهود ممکن است، نه ممتنع. سازوکار شهود، طهارت ظاهری و باطنی و ریاضت بر پایه شریعت و مجاهدت‌های درونی و برونی است، تا انسان قابلیت رؤیت قلبی و شهود باطنی حق سبحانه را بیابد و چنین شهودی، با چشم دل تحقق می‌یابد. حال آیا سلوکِ قرآنی، انسان را تعالی و ارتقای وجودی نمی‌بخشد که زندگی را با چشم مادی ننگرد و دنیا و زندگی این جهان را پل عبور و مزرعه حیات جاودانه و بستری برای استکمال وجودی از خود تا خدا قرار دهد و خداشناس خدابین گردد و با قرب فرایض و نوافل،(۳) به حیات عقلی و عرفانی برسد و مصداق: «رِجَالٌ لاَّ تُلْهِیهِمْ تِجَارَةٌ وَلاَ بَیْعٌ عَن ذِکرِ اللَّهِ»(۴) شود؟

عرفان قرآنی؛ ریاضت افراطی، رهبانیت محض، انزواگرایی از جامعه یا

---

۱- توحید صدوق، ص ۱۰۹، باب ۸ ح ۶؛ اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۶.

۲- توحید صدوق، ص ۱۱۷، باب ۸، ح ۲.

۳- نک: سِرّ سلوک (شرح رساله الولایه مرحوم میرزا احمد آشتیانی)، صص ۱۵۱- ۱۵۵.

۴- نک: نور: ۳۷.

جامعه‌گریزی ندارد، بلکه در سلوکِ قرآنی که حیات طیبه الهی است، انسان روابط چهارگانه‌اش را بر اساس عقل سلیم و فطرت توحیدی و وحی آسمانی و سنت قولی و فعلی انسان کامل و حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله و مظاهر آن تنظیم می‌کند و ادامه حیات می‌دهد. او در رابطه خود با خدا، خود، جامعه و جهان، چنان‌که بزرگان اهل معرفت رفتند، سیر و سلوک می‌کند که: «راه چنان روید که رهروان رفتند».

در این نوع زندگی، جهاد، هجرت، امر به معروف و نهی از منکر، احیاگری و اصلاح‌طلبی، صبر و شکیبایی، تعلیم و تربیت، سیاست و تجارت و... معنادار می‌شود و انسان به جایی می‌رسد که به جز خدا نمی‌بیند و جز زیبایی مشاهده نمی‌کند و رنگ و بوی رحمانی می‌یابد و توجه پیامبراعظم صلی الله علیه و آله و عترت طاهره‌اش علیه السلام ، به ویژه امام عصر و زمان، مهدی موجودِ موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف را به خویشتن جَلْب می‌کند، چنان‌که سلمان، ابوذر، اویس قرنی، کمیل بن زیاد نخعی و... کردند که: «اَلْعارِفُ شَخْصُهُ مَعَ الْخَلْق وَ قَلْبُه مَعَ‌الله لَو سَهی قَلْبُهُ عَنِ الله طَرْفَه عَیْنٍ لَمات شُوقَ اِلَیْه...».(۱)

---

۱- بحارالانوار، ج ۳، ص ۱۴، ح ۳۵.

## فصل نهم: برخورداری از شرایط سیر و سلوک

### اشاره

فصل نهم: برخورداری از شرایط سیر و سلوک

سیر و سلوک، فرع بر دارا بودن ظرفیت‌ها و استعدادهای بالقوه و بالفعل است و شرایطی دارد که به شرایط وجوبی و وجودی و شرایط صحت و قبول به وِزان بسیاری از احکام شرعی نیز موصوف و مرسوم است؛ زیرا «سفر معنوی» و سیر و صیر اَنْفُسی نیز مقدمات، مقارنات و مؤّخراتی را لازم دارد و تا تمهیدات و آمادگی‌هایی در انسان ایجاد نشود، سلوک معنا نخواهد داشت.

همه انسان‌ها بالفطره و بر اساس نفسِ قدسیه الهیه که خدای سبحان به آنها بخشیده، آمادگی و توان مندی بر سیر و سلوک را دارند، ولی فعلیت بخشیدن و واقعی کردن چنین زمینه‌های تکوینی و فطری، لوازمی دارد که از حدوث تا بقای سیر و سلوک بایـد حضور، بلکه ظهور داشته باشد. پس شرایط سلوک، شرایطی است که بدون آنها، نه می‌توان سلوک را آغاز کرد و نه می‌توان آن را ادامه داد تا به سرمنزل مقصود برسد.

در این نوشتار، به برخی از آنها و البته با اصطیاد یا استنباط از قرآن کریم، فهرست‌وار اشاره می‌کنیم:

### ۱. داشتن انگیزه و اراده جدّی

۱. داشتن انگیزه و اراده جدّی

جزم علمی و عزم عملی، لازمه سیر و سلوک است. امام علی علیه السلام فرمود: «لاَ

تَجْعَلُوا عِلْمَکمْ جَهْلاً وَ یقِینَکمْ شَکاً إِذَا عَلِمْتُمْ فَاعْمَلُوا وَ إِذَا تَیقَّنْتُمْ فَأَقْدِمُوا»؛(۱) زیرا انگیزه یابی و اراده‌مندی نیز فرع بر درک خویشتن و معرفت به منزلت وجودی و شناخت خداست. قرآن کریم نیز بر علم و معرفت، عقلانیت و خِرَد و سپس یقین و باورهای وجودی برای تقویت انگیزه‌های الهی و اراده حرکت به سوی کمال مطلق تأکید می‌ورزد. از امام حسین علیه السلام نیز نقل شده است که فرمود: «قَد عَلِمْتُ اِنْ اَفْضَل الزّاد الرّاحِلَ اِلَیْک عَزْمُ ارادهٍ یَخْتارُکَ بِها.»(۲) پس عزم و اراده، بر اثر بیداری و بینایی یا همان یقظه حاصل می‌شود که اصحاب معرفت و معنویت از آن سخن به میان آورده‌اند.

## ۲. بصیرت حقیقی و معرفت یقینی

۲. بصیرت حقیقی و معرفت یقینی

سالک، عقلِ بصیر و دلِ بینا و بیداری می‌طلبد تا هرگز سکون و توقف را بر سلوک و تعالی ترجیح ندهد و «حدّ یقف» نشناسد و سیر ارتقایی را بر سیر ارتجاعی ترجیح دهد، آن را مهم بشمارد تا زنده، بالنده، پویا و پایا پیش به سوی محبوب و لقای رب حرکت کند. امام صادق علیه السلام فرمود: «العامل علی غیربصیرهٍ کالسائر علی غیرطریق لایزیده سرعه السیر الّا بُعداً»(۳) و قرآن کریم به پیامبراکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «قُلْ هذهِ سَبِیلی أَدعُوا الی الله عَلَی بَصِیرَهٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِی»(۴) تا «سیرالی‌الله» بر محور بصیرت و روشن‌بینی درونی یا دانش و بینشِ به هم آمیخته، استوار گردد. بصیرتی که به تعبیر عارفان، قوه قدسیه‌ای است که به واسطه آن، سالک، حقایق و ملکوت هستی و عالم و آدم را می‌بینند و به راه و رسم منزل‌ها و سیر و سلوک معرفت دارد.(۵)

---

۱- نهج‌البلاغه، نامه ۲۷۴.

۲- مفاتیح‌الجنان، دعای عرفه.

۳- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴.

۴- نک: یوسف: ۱۰۸.

۵- نک: خواجه عبدالله انصاری، منازل السائرین، صص ۱۴۵ - ۱۴۸.

به تعبیر ملامحسن فیض کاشانی، همان‌گونه که در سفر صوری «راه‌بلد» لازم است، در سفر معنوی، «بصیرت» ضروری است تا راه گم نشود و انسان به مقصد برسد؛(۱) چه اینکه فقدان بصیرت، او را محدود می‌سازد و گرفتار خودبینی یا مناظرِ منازل سلوك و متوقف می‌کند و شخصیت موهوم به او می‌بخشد که سحرخیزی و عبادت‌های بدون «بصیرت»، آفت‌های بی شماری را فراروی انسان قرار می‌دهد. به همین دلیل، ما در هر صبح «بصیرت» می‌طلبیم: «وَاجْعَلِ النّور فی بَصَری والبَصیرةَ فی دینی وَالْیَقین فی قَلْبی...».(۲)

## ۳. شکر و شکیبایی

۳. شکر و شکیبایی

یکی از لوازم سیر و سلوك و شرایط «قیام لله»، شکر به نعمت‌های ظاهری و باطنی خداست که بر اثر نعمت‌شناسی و به کارگیری نعمت‌های الهی در جایگاه و موضع خود تحقق‌پذیر است، همچنین شکیبایی در همه دشواری‌های راه به سوی خدا؛ چه اینکه این راه دشوار که بر سر آن مهالك بی‌شماری است، استواری و صبر و استقامت می‌خواهد: «الَّذینَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیهِمُ الْمَلَائِکهُ...»(۳) یا «لَئِن شَکرْتُمْ لَأَزِیدنَّکمْ.»(۴) تعبیر «لَأَزِیدنَّکمْ»، تعبیری شیرین و دل نشین است؛ زیرا زیادت به اصل وجود انسان تعلّق گرفته است، نه نعمت‌افزایی، که البته از آثار شکر است. ازدیاد و بسط وجودی و تعالی وجودی و توسعه‌یافتگی در متن وجود سالك، چیز دیگری است. شکر و شرح صدر، قرین هم‌اند و در سیر و سلوك از ضروریات اجتناب‌ناپذیر است.(۵) «شکیبایی» نیز عامل بسیار سرنوشت‌ساز در استمرار سیر و سلوك بر صراط مستقیم الهی و بهره

---

۱- نک: ملامحسن فیض کاشانی، ده رساله، زادالسالك، ص ۸۱.

۲- مفاتیح‌الجنان، تعقیبات نماز صبح و... .

۳- نک: فصلت: ۳۰.

۴- نک: ابراهیم: ۷.

۵- ۳نک: تفسیرموضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، ص ۳۱۱.

گیری از فیض و فضل‌های الهیه است. انسانِ صبور و شکیبا، با دلی محکم و استوار، آرام آرام منزل به منزل سلوک می‌کند و شتاب زدگی و جزع و فزع کردن را به کناری می‌نهد تا گرفتار سطحی‌زدگی و قشری‌گرایی در سیر و سلوک علمی و عملی نشود. سلوکی که بزرگان در وصفِ آن فرمودند: «با مژه کوه کندن است»، صبر لازم دارد. به تعبیر علامه حسن‌زاده آملی:

رُباید دلبر از تو دل ولی آهسته آهسته

مراد تو شود حاصل ولی آهسته آهسته(۱)

صبر بر سه مرتبه است: صبر عوامان، صبر سالکان، صبر واصلان، و شکر نیز مربوط به شکر نعمت و شکر مُنْعِم یا خود حقّ سبحانه است.

### ۴. تمرین و تداوم

یکی از شرایط سیر و سلوک، تحمل ریاضت‌های سلوکی است. در اطاعت‌پذیری از خداوند و التزام عملی به شریعت حقه و گناه‌گریزی، اعم از گناهان صغیره و کبیره، گناهان اخلاقی و شأنی و شرعی، «ریاضت» تنها با شریعت‌محوری و رعایت حدود الهی یا «تقوا» ممکن است. امام علی علیه السلام فرمود: «وَ إِنَّمَا هِیَ نَفْسِی أَرُوضُهَا بِالتَّقْوَی...».(۲)

پس تمرین دادن نفس در حرکت بر مدار بایدها و نبایدهای شرعی و تمرین ایثار و نثار، تمرین سکوت و سلوک، تمرین رازیابی و رازداری، تمرین در خرابات بودن و خدمت به خلق کردن، تمرین انقطاع الی‌الله و اهتمام به امور مسلمانان و جامعه بشری داشتن، تمرین رهایی از هر آلودگی درونی و بیرونی و...، ضرورتی در سیر و سلوک است.

سپس «تداوم» این تمرین‌ها لازم است که هرچه انسان پیش‌تر می‌رود، خطرات بیشتری او را تهدید می‌کند؛ خطرات پیدا و پنهان، و تداوم ریاضت‌ها

---

۱- دیوان اشعار حسن زاده آملی، ص ۱۳۸.

۲- نهج‌البلاغه، نامه ۴۵.

طبق مراتب و درجات سیر و سلوکی نیز اجتناب‌ناپذیر است. پس تمرین تزکیه نفس و تداوم این تمرین، با حفظ مراتب تزکیه، لازم و از شرایط سیر و سلوک الی‌الله است: «وَالَّذینَ جَاهَدوا فِینَا لَنَهْدِینَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ».(۱)

## ۵. توجّه و تسلّط بر نفس داشتن

۵. توجّه و تسلّط بر نفس داشتن

توجه که به «مراقبه» موصوف است، کلید کمال، راه رهایی، سِرّ سلوک و بذر عرفان عملی است؛ مراقبت عقلی تا در دام شبهه نیفتد و مراقبت قلبی، تا گرفتار عُجب و ریا نشود. مراقبه، یعنی خویشتن‌یابی و نگه داری در همه شرایط و اوضاع و احوال سلوکی. مراقبه، یعنی هشیاری و بیداری همه‌جانبه. مراقبه، یعنی نظارت مستمر بر فعالیت‌های سلوکی. مراقبه، یعنی کشیک نفس کشیدن و حرامیان را به حرم دل راه ندادن که امام صادق علیه السلام فرمود: «القلب حرم الله فلاـ تسکن فی حرم الله غیرالله.»(۲) مراقبت در قول و فعل و مراقبه در احوال و مقامات، عامل مستی و مستوری و رعایت اعتدال در قبض و بسط‌های روحی و درونی و شفافیت در تمثّلات روحی و منشآت درونی است. مراقبه نفس، همان «جهاد اکبر» است که عَزْم و حَزْم می‌خواهد. به تعبیر امام علی علیه السلام : «اصل العزم الحزم و ثمرتُه الظّفر»(۳) که آیات کریمه: «أَلَمْ یعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ یرَی»(۴) و «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوَی»(۵) و... بر آن دلالت می‌کند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، نغز و پرمغز فرمود: «لولاـ تکثیر فی کلامکم و تمریح فی قلوبکم لِرَأیتم ماارى و لسمعتم مااسمع»(۶) که به تعبیر لسان الغیب شیراز: «ره نشینی» باید تا انسان با ساکنانِ حرمِ ستر و عفاف

---

۱- نک: عنکبوت: ۶۹.

۲- بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۲۵.

۳- غررالحکم، ج ۲ ش ۳۰۹۵.

۴- نک: علق: ۱۴.

۵- نک: نازعات: ۴۰.

۶- المیزان، ج ۶، ذیل بحث روایی مائده: ۱۰۵.

ملکوت، «باده مستانه» زند و به شهود شنیداری و دیداری رسد:

دوش دیدم که ملائک دَرِ میخانه زدند ساکنان حرم ستر و عفافِ ملکوت

گِل آدم بِسرشتند و به پیمانه زدند با من «راه‌نشین» باده مستانه زدند

مراقبت سلوکی در سه مرحله مراقبت قبل از عمل، مراقبت حین عمل و مراقبت پس از عمل، لازم است. امام باقر علیه السلام فرمود: «الاـ بقاء علی العمل اشدّ من العمل»؛(۱) چه اینکه اگر «عمل» دشوار است، مراقبت از عمل دشوارتر است تا عمل، از حدوث تا بقا برای خدا صورت گیرد و بازدهی معنوی و بازخوردهای سلوکی خاص به خود را داشته باشد. به تعبیر علامه جوادی آملی:

... این است که انسان کاملاً «رقیب» باشد. «رقیب»، یعنی کسی که «رقبه» (گردن) می‌کشد تا اوضاع را زیر نظر داشته باشد. انسان باید رقیب و مراقب خود باشد و بر اعمال خود، اشراف داشته باشد که چه می‌کند.(۲)

مراقبت از «خود»، معلول دریافت جایگاه حقیقی و مقام خلافهاللّهی خود و گران‌سنگ بودن استعدادهای وجودی است؛ معلول یقین و باور به این است که خدای سبحان، احاطه و اشراف مطلق بر انسان دارد و شاهد، حاضر و ناظر بر انسان است. به تعبیر علامه حسن‌زاده آملی:

دایماً طاهر باش. به حال خویش ناظر باش و عیوب دیگران را ساتر باش. با همه مهربان باش و از همه گریزان باش؛ یعنی با همه باش و بی‌همه باش. خداشناس باش و در هر لباس باش.(۳)

## ۶. داشتن مربّی و پیر راه

۶. داشتن مربّی و پیر راه

عرفان عملی و سیر و سلوک، بدون راهنما و راهبر ممکن نیست. «عرفا از انسان کاملی که ضرورتاً باید همراه نوسفران باشد، گاهی به طایر قدس و

---

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۲۹۷.

۲- تفسیرموضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، ص ۱۹۵.

۳- هزار و یک کلمه، ج ۱، ص ۴۲۰، کلمه ۱۹۶۰.

گاهی به خِضْـر تعبیر می‌کنند که البته همه مراحل و منازل راه باید با اشراف و مراقبت آن انسان کامل و پخته که راه طی کرده است، صورت پذیرد.»(۱) به قول علامه شعرانی رحمه الله : «حق آن است که سالک، احتیاج به استاد عارف دارد...»(۲) و به تعبیر امام خمینی رحمه الله : «استاد اخلاق برای خود معیّن نمایید...».

در قرآن کریم، آیاتی مطرح شده که ضرورت «پیر راه» و «مربّی» را یادآور می‌شود: «یا أَبَتِ إِنِّی قَد جَاءَنِی مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ یأْتِک فَاتَّبِعْنِی أَهْدِک صِرَاطاً سَوِیاً»(۳) یا جریان موسی علیه السلام و حضرت شعیب علیه السلام و سپس قرارگرفتن در وادی جذبات و جلوات هدایت‌های باطنی جناب خضر علیه السلام .(۴) پرورش و تربیت همه‌جانبه امام علی علیه السلام در آغوش پرمهر و معرفت پیامبراعظم صلی الله علیه و آله نیز،(۵) گویای نقش مربی و هادی و پیر طریق است که:

سالک نرسد بی‌مدد پیر به جایی بی پیر مرو تو در خرابات

بی‌زور کمان، ره نبرد تیر به جایی هر چند سکندر زمانی

و به تعبیر حافظ شیرازی:

به کوی عشق مَنِه بی‌دلیلِ راه قدم

که من به خویش نمودم صد اهتمام و نشد

البته باید بدانیم و بیابیم که استاد دو قسم است: استاد عام و استاد خاص که حضرت، انسان کاملِ معصوم علیه السلام و در عصر ما وجود مقدس و نازنین امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است. استاد سلوکی عام نیز باید از شرایطی بهره‌مند باشد، چون: جامعیت، راه رفته و به مقام فناءفی‌الله و بقاءبالله بار یافته، صاحب نَظَر و بَصَر و دارای ولایت باطنیه بودن که می‌توان آن را از راه‌هایی مانند بررسی شخصی،

---

۱- نک: مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲۳، صص ۲۶ و ۲۷.

۲- «اندیشه و حیات شعرانی»، کیهان اندیشه، ش ۴۵.

۳- نک: مریم: ۴۳.

۴- نک: کهف: ۶۵.

۵- نهج‌البلاغه، خطبه قاصعه.

رجوع به اهل خُبره یا معرفی استاد شناخت و در محضر او استفاضه و استضائه کرد.(۱)

این حقیر در رساله‌ای جداگانه، مسئله پیر راه و ضرورتِ داشتن استاد، نسبت‌شناسی استاد و شاگرد و آسیب‌های نظری و عملی را که در این زمینه وجود دارد، کوتاه بررسی کرده‌ام.(۲)

پس به تعبیر پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله : «الرّفیق ثم السّفر.»(۳) در سفر معنوی، وجود یک راهنمای کامل و پخته، ضرورت عقلی و سلوکی است و مرحوم مولی عبدالصمد همدانی در بحرالمعارف(۴) و ملامحسن فیض کاشانی در رساله زادالسالک(۵) و...، ضرورت، ویژگی‌ها، شرایط مرید و مراد و... را به خوبی بررسی کرده‌اند.

### ۷. دوستان سلوکی

۷. دوستان سلوکی

یکی از شرایط سیر و سلوکِ قرآنی، داشتن دوستانی است که از معرفت و بصیرت قرآنی و معنویت و عرفان وحیانی برخوردار و هم نشینانی باصفا و باوفا باشند. وجود چنین یاران خراباتی و هواداران کوی حق و یک‌رنگان و اصحاب میخانه و میکده، می‌تواند نقش بسزای سلوکی ــ معنوی در طی طریق الهی و پیمایش مقامات معنوی داشته باشد. کسانی که اهل تهذیب روح و تزکیه جان هستند، مصداق «یاد خدا» و «یاد معاد» هستند و مصاحبت و معاشرت با آنان، بر دانش انسان می‌افزاید و قول و فعل آنها، متذکر سالک و حرارت‌بخش و حرکت‌آفرین است. ایشان از صراحت و صداقت همراه با ادب

---

۱- نک: رساله لب‌الباب، ص ۱۳۵؛ رساله سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم، صص ۱۲۴ - ۱۶۴.

۲- نک: صحیفه عرفان دفتر دوم، طائر قدس.

۳- فقیه، ج ۲، ص ۱۸۲.

۴- نک: عبدالصمد همدانی، بحرالمعارف، تحقیق و ترجمه: حسین استاد ولی، ج ۱، صص ۳۳۹-۳۸۹.

۵- نک: ده رساله، رساله زادالسالک، صص ۸۰ - ۸۵.

برخوردارند و عیوب، ضعف‌ها و نقصان سالک را مستقیم و غیرمستقیم در گفتار و رفتارشان یادآور می‌شوند و معاون بسیار خوبی در نیکی و سیر ابرارانه و قرب وجودی‌اند.

### ۸. طهارت درون و برون

۸. طهارت درون و برون

یکی از لوازم و شرایط سلوک، طهارت ظاهری و باطنی یا برونی و درونی است؛ طهارتی که از آغاز تا انجامِ سیر و سلوک، ضرورت است. اگر انسان طهارت را تداوم بخشد، این دوام طهارت، سرچشمه روزی‌های فراوان علمی و معنوی خواهد شد. پیامبراکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «دُم علی الطهاره یوسع علیک فی الرزق»(۱) یا فرمود: «اَدِمِ الطّهاره یُدیم علیك الرّزق»(۲) که طهارت در تعلیم و تربیت، سلوک و سیاست، تجارت و کسب، رفتار با مردم و... ظهور و حضور دارد و سرمایه اصلی توسعه و تداوم رزق الهی می‌شود. ازاین‌رو، صیانت از طهارت و عصمت فطری، یا اگر آلودگی هایی حاصل شد، تحصیل و تداوم طهارت آن، از راه توبه و اِنابه لازم است و کارهای خوب، گناه‌زدایی و سیئه‌زدایی می‌کند: «إِنَّ الْحَسَنَاتِ یذهِبْنَ السَّیئاتِ»(۳) و باقی بدی‌ها را از بین می‌برد: «فَأُولئِک یبَدلُ اللَّهُ سَیئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ.»(۴) پس طهارت عقلی، اخلاقی و سلوکی لازم است(۵) تا انسان بتواند سلوک را آغاز کند و ادامه دهد و به سرانجامِ مقصود برساند.

### ۹. تفکر و تذکر

۹. تفکر و تذکر

یکی از لوازم حتمی و شرایط ضروری برای سالک، فِکر و ذِکر داشتن است؛ زیرا تفکر، تعقل و تفقّه از یک سو، و تذکّر، تعبّد و تبصّر از سوی دیگر، پایه و

---

۱- کنزالعّمال، ح ۴۴۱۵۴.

۲- بحارالانوار، ج ۱۰۵، ص ۱۶.

۳- نک: هود: ۱۱۴.

۴- نک: فرقان: ۷۰.

۵- نک: تفسیرموضوعی قرآن مجید، ج ۱۰، صص ۱۸۹ - ۲۴۰.

اساس سیر و سلوک قرآنی‌اند. به همین دلیل، قرآن کریم در بسیاری از مواضع بر تفکر، تدبّر و تعقل تکیه می‌کند و «یاد خدا» را، عامل حیات دل، روشنایی دیده و ضامنِ بودن و ماندن در صراط مستقیم الهی و روح عبادت و عبودیت برمی‌شمارد.(۱)

سرمایه سلوک، داشتن اندیشه و تفکر عمیق و ذِکْر حقیقی و علمی و عملی است که دانش‌افزا و بینش‌آفرین است و انسان را در همه مراحل سیر و سلوکی همراهی می‌کند، چنان‌که فرمود: «إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَاحِدَةٍ أَن تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا...»؛(۲) زیرا فکر الهی، خود ذکر و ذکر واقعی، خود فِکر است و سالک بایسته است بار و بال فکر و ذکر یا تعقل و تعبد را از هر تعلق و تعینی رها کند و راهی کوی دوست شود.

تفکر در خلوت و تنهایی و یاد خدا در همه شرایط، بهترین یاور سالک الی‌الله خواهد بود. به همین دلیل، تفکر عبادت شمرده شد و یک ساعت فکر کردن، بهتر از هفتاد سال عبادت است. ذکر نیز محدود به هیچ حدی نشده است که هر چیزی حدی دارد، جز ذکر، و سالک باید از ذکر و ذاکر و مذکور، به مذکور برسد و ذکر و ذاکر را رها کند تا از هر حجابی رهایی یابد و مذکور، معروف و مشهود حقیقی را ببیند، و لاغیر.(۳)

---

۱- نک: اعراف: ۵۵؛ طه: ۱۲۴؛ زخرف: ۴۳؛ بقره: ۱۵۲؛ آل‌عمران: ۱۸۹ - ۱۹۱؛ محمّد: ۲۴؛ رعد: ۳؛ غافر: ۱۳.

۲- نک: سبأ: ۴۶.

۳- نک: تفسیرموضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، صص ۲۷۰ - ۲۷۸.

## فصل دهم: برداشتن گام عملی سیر و سلوک

فصل دهم: برداشتن گام عملی سیر و سلوک

عارفان الهی با استفاده و استمداد از آموزه‌های قرآنی و روایی، برای سالکان و مجاهدان فی سبیل الله اموری را لازم دانسته‌اند. غزالی آن را شش گام عملی می‌داند(۱) که ملامحسن فیض کاشانی همان را در محجه البیضاء مطرح می‌کند،(۲) ولی در کتاب الحقایق آن را دو گام برمی‌شمارد.(۳) همان‌گونه که خواجه نصیرالدین طوسی نیز آن را دو گام اساسی دانسته است.(۴) علامه بحرالعلوم، غیر از محاسبه و مراقبه، مؤاخذه را نیز بر آن می‌افزاید(۵) و امام خمینی رحمه الله نیز به سه گام اشاره می‌کند که بر اساس بیان این سالک کوی اخلاق و عرفان و پیر راه عقل و عشق و مُراد ارباب معرفت و شهود، مطالبی را تقدیم می‌داریم:

یک ــ مشارطه: سالک اول صبح با خود شرط کند که برخلاف فرموده خداوند عمل نکند؛ یعنی با نفس خویش عهد و پیمان ببندد و تصمیم بگیرد و بر آن پایدار بماند و بر وسوسه‌های شیطان و تلبیسات ابلیس پیروز گردد.

دو ــ مراقبه: سالک پس از عهد و پیمان بر انجام فرمان خدا و دوری از

---

۱- احیاء علوم الدین، ج ۴، صص ۳۶۱ – ۳۸۸.

۲- محجه‌البیضاء، ج ۸، صص ۱۴۹ – ۱۹۱.

۳- الحقایق فی محاسن الاخلاق، صص ۳۰۰ – ۳۰۴.

۴- اوصاف الاشراف، صص ۸۷ – ۸۹.

۵- رساله سیر و سلوک بحرالعلوم، با مقدمه و شرح علامه سیدمحمدحسین حسینی تهرانی، صص ۱۵۰–۱۵۱.

نافرمانی حضرت حق سبحانه، بایـد عَزْمِ خویش را جَزْم کنـد و در تمـام مـدت شـرط، متوجه و مراقب عمـل خویش باشـد و خویش را ملتزم به عمل آن شـروط بدانـد و البته این مراقبت هرگز با هیـچ کار دیگر از سـفر و تحصـیل و کسب و کار منافات ندارد. پس تسلط بر خود، توجه به پیمانی که با خود و خدا بسته و شروطی که گذاشته، [داشته باشد] تا عمل به عهد و پیمان و شروط استمرار یابد و نقض نگردد. پس در جمیع احوال باید مراقب خود باشد تا غفلت گریبان انسان را نگیرد.(۱)

سه ـ محاسـبه: شبآنگاهان که امور روزانه تمام شد، خویشـتن را به حساب بکشد تا ببیند آیا بر سَـرِ عهد و پیمان بوده است یا احیانـاً نقض و نقصـی رخ داده است؟ آیا با ولی نعمت خود در این عهـد و پیمان خیانت نکرده است؟ اگر وفای به عهـد کرد، شکر نمایـد و اگر سـستی و فتوری رخ داد، عذرخواهی نماید و بنا بگذارد که فردا، مردانه به عمل شـرط اقدام و قیام نماید که محاسـبه نقـاط قوّت و ضـعفش را به او نشـان دهـد و ثمره آن، اصـلاح نفس و تربیت معنوی‌اش خواهـد شـد که: «لَیْسَ مِنّا لَمْ یُحاسِبْ نَفْسَه کُل الْیَوم».(۲)

بنابراین، سالک هشـیار و بیـدار در «گام عملی» نیز اهل تـداوم و اسـتمرار است؛ زیرا تا چنین نباشـد و عمل نکنـد و در بین راه گرفتـار رَخْوَت یـا نقض عهـد و پیمـان و توجه به آنهـا و محاسـبه گردد، راه به جـایی نمی‌برد. ابو جعفر علیه السـلام به زراره فرمود: «اَحَبّ الاَعْمالِ اِلیالله مادَاوَمَ عَلَیْه الْعَبـد وَ اِنْ قَلَّ»؛(۳) چه اینکه سـیر و سلوک، ماهیت تدریجی دارد و ریاضت مبتنی بر شریعت نیز همه زمانی، همه زمینی و همه زمینه‌ای است؛ یعنی مقید به هیچ قیدی نمی شود. به همین دلیل،

---

۱- چهل حدیث، صص ۹ و ۱۰.

۲- الحقایق، ص ۳۰۳؛ کافی، ج ۲، ص ۴۵۳.

۳- کافی، ج ۲، ص ۸۲.

علامه طباطبایی رحمه الله گریز از شریعت و گرایش به برخی ریاضت‌های جسمانی از سوی برخی آیین‌های معناگرا و حتی صوفیه را، فرار از اشقّ به اَسْهل نامیده و مرقوم داشته است: «فَاِنَّ مُتابِعَه الشَرع قَتْلٌ مُسْتَمّر لِلْنَفسِ دایمی مادَامَتْ مُوجُودَهً...»(۱).
در قرآن کریم نیز برای مثال، محافظت بر صلوات و مداومت بر عبادات تأکید شده است.(۲) پس حضور و مراقبه لازم است: «یاأَیهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنظُرْ نَفْسٌ مَا قَدمَتْ لِغَد وَاتَّقُوااللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»(۳) یا امیرمؤمنان، علی علیه السلام فرمود: «عِبَادَاللَّهِ زِنُوا أَنْفُسَکمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُوزَنُوا وَ حَاسِبُوهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تُحَاسَبُوا».(۴)

توجه و تدّبر در آیات ذیل، ما را به لزوم محاسبه و مراقبه دعوت می کند:

اول _ «وَإِن تُبْدوا مَا فِی أَنْفُسِکمْ أَوْ تُخْفُوهُ یحَاسِبَکم بِهِ اللَّهُ»(۵).

دوم _ «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یعْلَمُ مَا فِی أَنْفُسِکمْ فَاحْذرُوهُ»(۶).

«انسانی که سالک طریق حق است، باید اهل محاسبه بوده، خود را بیازماید که آیا در مسیر و مَصْعَد خیر و سعادت خویش حرکت می کند، یا در مَهْوای شرّ و شقاوت....»(۷) بنابراین، انسان باید گام‌های نخستین و عملی را در تحصیل معنویت و تمهید روحی و اخلاقی بردارد، تا توان گام نهادن در جاده پرپیچ‌وخم سیر و سلوک را بیابد و عقبات و کُتَلَ‌ها را پشت سر بگذارد، که راه عشق و عرفان، استواری و استقامت و صبر و صلابت می‌خواهد و بودن، ماندن و مراقبت کردن از سیر و سلوک الهی، مجاهدت و ریاضت می‌طلبد. البته کسی که برای خدا این راه را آغاز کند، همراه عنایت و حمایت الهی شامل حال او خواهد شد که بی‌عنایات، هیچ کاری از پیش نمی‌رود: «وَلَوْلاَ فَضْلُ

---

۱- رسالهالولایه، فصل چهارم.

۲- نک: مؤمنون: ۹.

۳- نک: حشر: ۱۸.

۴- نهج‌البلاغه، خطبه ۹۰، بند ۸.

۵- نک: بقره: ۲۸۴.

۶- نک: بقره: ۲۳۵.

۷- تفسیرموضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، ص ۱۱۷.

اللَّهِ عَلَيكمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكى مِنكم مِن أَحَد أَبَداً وَلكنَّ اللَّهَ يزَكى مَن يشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»(۱).

به همین دلایل بسیار مهم، عارفان، برنامه‌های سلوکی را در تمام شبانه‌روز ترسیم و تعیین کرده‌اند که سالك، صبح، عصر، شب و سحرگاهان، چه برنامه‌های فکری، ذکری و عبادی داشته باشد و رابطه‌اش با خدا و مردم را چگونه تنظیم کند، خلوت و جلوتش را چگونه مدیریت نماید، محافظت بر فرایض و مراقبت بر نوافل را چگونه جامه عمل بپوشاند و به بیان دیگر، وظایف خویش را بشناسد و عمل کند و اصالت را به وظیفه‌گرایی با انگیزه های الهی دهد.(۲)

اکنون به نمونه‌هایی از دستورالعمل‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. نماز اول وقت و اهمیت به حضور قلب و خلوص در نماز دادن؛

۲. خدمت به والدین و رعایت احترام آنها در همه شرایط؛

۳. مهربانی و شفقت بر مردم و با گشاده‌رویی با آنان سلوک داشتن؛

۴. مراعات حقوق معلمان و عالمان دینی و اولیای مؤمن و وظیفه شناس در مقام ولایت و رهبری جامعه؛

۵. توکل بر خدا در همه امور و توسل بر اهل‌بیت علیه السلام؛

۶. دایم‌الوضو بودن و رعایت طهارت ظاهری و باطنی؛

۷. سحرخیزی و شب‌زنده‌داری و راز و نیاز با خدا؛

۸. تلاوت یک جزء قرآن در روز و اگر نشد، دست‌کم پنجاه آیه؛

۹. تلاوت سوره یس در هر صبح؛

۱۰. خواندن «دعای عهد» و توجه به مضامین بلند و معنویت‌بخش آنها؛

۱۱. هدایت و ارشاد مردم از راه حکمت، موعظه و جدال احسن؛

۱۲. کم گفتن و کم خُفْتن و کم خوردن و ضرورت‌ها را تشخیص دادن و

---

۱- نک: نور: ۲۱.

۲- مثلًا مرحوم میرزاجوادآقا ملکی‌تبریزی در المراقبات؛ ملامحسن فیض کاشانی در المحجّه البیضاء و زادالسّالك و ... .

حفظ کردن؛

۱۳. خویشتن را کوچک شمردن، البته با حفظ کرامت نفس و دیگران را از خود بهتر دانستن؛

۱۴. درک و دریافت حضور و ظهور امام مهدی موجود موعودِ عجل الله تعالی فرجه الشریف و مترنّم به ذکر: «اَللّهُم عَرَّفنی نَفْسک فانک ان لم تعرّفنی نفسک لَمْ اَعرف نبیک، اللَّهُم عَرَّفْنی رَسُولَک فَانَّک اِن لَمْ تُعَرِفنی رَسُولَکَ لَم اَعْرِف حُجَّتَکَ، اللّهم عَرّفنی حُجَّتک فَاِنَّکَ اَنْ لَمْ تَعرِفنی حُجَّتِکَ ضَلَلْتُ عَنْ دینی» بودن و مداومت بر صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله داشتن.

## بخش سوم: ماهیت سیر و سلوک قرآنی

### اشاره

ماهیت سیر و سلوک قرآنی

زیر فصل ها

## فصل اول: چیستی سیر و سلوکِ قرآنی

فصل اول: چیستی سیر و سلوکِ قرآنی

هرگاه انسان، بیدار و بینا گردد و با حقیقت وجودی خود، عارف و آشنا شود و هستی و چیستی خود را بیابد و به خودآگاهی حقیقی برسد، می‌یابد که «جام جهان‌نما» در درون اوست و از پدیده گران‌سنگ «مِن رُّوحِی» در «وَنَفَخْتُ فِیهِ مِن رُّوحِی»(۱) تعبیر به «از روح خدا» نه «روح خدا» شده است تا «مِن رُّوحِی» نه عینیت با خدا و نه «غیریت» با خدا را برساند و انسان را الهی و خدایی نموده است تا انسان صورت نازله و تجلی‌ای از خداوند باشد و هرگاه ادراک کرد «مسافری» است که در دامگه حادثه و دیر خراب‌آباد چند صباحی مسکن گزیده و از این خانه مَجاز و موقّت باید به خانه قرار و ابدی رحل اقامت افکند، یعنی به «مَنِ ایدئال» و «خودِ حقیقی» خویش راه یابد، قطعاً حرکت به سوی محبوب و «دارالّلقاء» را که «دارالقرار» او نیز هست، آغاز خواهد کرد. عرفان، یعنی خودآگاهی و حرکت نهادی و جوهری یا «شدن» به سوی محبوب و معبود. در این صورت است که به تعبیر علامه جعفری، رهایی را در سه مرحله:

الف) رهایی انسان از دردها، تنش‌ها و اضطراب‌های ناشی از زندگی، مانند: شادی و غم، غنا و فقر، شکست و پیروزی، خنده و گریه، جوانی و میان‌سالی و پیری و ...؛

---

۱- نک: حجر: ۲۹.

ب) درک عظمت آزادی و پا گذاشتن بر حیطه‌ها، علت‌ها و اشراف بر آنها و درک حلقه‌های زنجیری روابط میان آنها و معلولات آنها و رهایی «مَنْ» از همه عوامل بیرونی و بیرون آمدن از محدودیت‌ها؛

ج) قرارگرفتن در جاذبیت نهایی کمال مطلق با توفیق رها شدن از درک «ذات» یا «من» تعین یافته که خود حقیقی اوست و نورگیری از فروغ ربانی و رسیدن به ابتهاج و شکوفایی.(۱)

درک و دریافت می‌کند و آهنگ حرکت به سوی خدا را می‌نوازد و به سیر و سلوک می‌پردازد. در چنین موقعیت‌هایی، جذبه الهی و جلوه ربوبی، او را چون مغناطیسی می‌رباید و نسیمی دلربا، مهرانگیز و جان‌بخش، حیاتی دیگر در او ایجاد می‌کند: «انّ لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها و لاتعرضوا عنها.»(۲) پس با کششی به کوششی کشیده می‌شود و این کشش و جذبه، او را به کوی دوست می‌کشاند. به تعبیر علامه تهرانی:

... در این موقع، سالک به سوی خدا، جانی گرفته و از تأثیر همان جذبه الهی تصمیم می‌گیرد که از عالم کثرت عبور کند و به این ترتیب که میسور است، بار سفر بربندد و از این غوغای پر دغدغه و مُولِم، خود را خلاص کند. این سفر را در عرف و اصطلاح عرفا سیر و سلوک نامند. سلوک یعنی پیمودن راه، و سیر یعنی تماشای آثار و خصوصیات منازل و مراحل در بین راه. زاد و توشه این سفر روحانی، مجاهده و ریاضت روحانی است و ... .(۳)

به تعبیر علامه جعفری:

«مَن» انسان به وسیله تکامل عقلی و قلبی، از «خودِ طبیعی» می‌گذرد و به «مَنِ ملکوتی» راه می‌یابد. «مَنِ ملکوتی» است که شایستگی اشراف واقعی به جهان

---

۱- عرفان اسلامی، صص ۱۴ و ۱۵.

۲- بحارالانوار، ج ۶۸، باب ۶۶.

۳- رساله لب اللباب در سیروسلوک اولی الالباب، ص ۲۵.

هستی را نصیب شخص می‌سازد ... .(۱)

سیر و سلوک «صالحانه»، عناصری دارد که عبارتند از:

۱. معرفت صائب؛

۲. معرفت صادق؛

۳. عمل صالح.

لوازم و شرایط ثابت و پایدار آن نیز سه چیز است:

الف) خودآگاهی (معرفت نفس)؛

ب) خودنقدی (محاسبه نفس)؛

ج) خودنگه داری (مراقبه نفس).

استاد شهید مطهری در بحث عرفان و تصوف، عرفان را فرهنگی و تصوف را اجتماعی می داند، می‌نویسد:

عرفان به عنوان یک دستگاه عملی و فرهنگی دارای دو بخش است: بخش عملی عبارت است از آن قسمت که روابط و وظایف انسان را با خودش و با جهان و با خدا بیان می‌کند و توضیح می‌دهد. عرفان در این بخش، مانند اخلاق است؛ یعنی یک «علم» عملی است، با تفاوتی که بعداً بیان می‌شود. این بخش از عرفان، علم «سیر و سلوک» نامیده می‌شود. در این بخش از عرفان، توضیح داده می‌شود که سالک برای اینکه به قلّه منیع انسانیت، یعنی توحید برسد، از کجا باید آغاز کند و چه منازل و مراحلی را باید به ترتیب طی کند و در منازل بین راه چه احوالی برای او رخ می‌دهد و چه وارداتی برای او وارد می‌شود و البته همه این منازل و مراحل، باید با اشراف و مراقبت یک انسان کامل و پخته که قبلاً این راه را طی کرده و از راه و رسم منزل‌ها آگاه است، صورت گیرد ... .(۲)

پس سیر و سلوک، همان عرفان عملی است و در آن، سازوکارهای سلوک

---

۱- عرفان اسلامی، ص ۲۷.

۲- نک: مجموعه آثار، ج ۲۳، صص ۲۶ و ۲۷.

الی‌الله با ترسیم بدایت و نهایت حرکت به سوی حق تعالی روشن می گردد. البته «سلوک الی‌الله» و «سلوک فی‌الله»، اقتضائات خاص خود را دارد.(۱) به تعبیر استاد جوادی آملی: «سیر و سلوک به سوی خدا، سیری عمودی است، نه سیری افقی.»(۲) در تعابیر دیگری نیز سیر و سلوک به «سفر» موسوم و موصوف گشته که گفته‌اند: سفر توجه القلب الی الحقّ(۳) است و سفری معنوی و درونی از عالم کثرت به جهان وحدت خواهد بود. سفر معنوی، به آمادگی نیاز دارد که «آمادگی اخلاقی» است. انسان تا در میدان جهاد اوسط که جنگ فضایل و رذایل در درون جان و نفس است، پیروز نشود، توانایی سفر عرفانی و سلوک عرفانی را ندارد. به تعبیر استاد شهید مطهری: «تا انسان از نظر روحی پاک و منزّه نباشد، نمی‌تواند از یک برنامه روحی بهره معنوی ببرد.»(۴) در سفر معنوی حج نیز دو استطاعت لازم است:

الف) استطاعت مالی و سپس بدنی و طریقی (شرط وجوب و وجودی)؛

ب) استطاعت روحی و اخلاقی (شرط وجود).

به تعبیر شهید مطهری: «استطاعت اخلاقی و روحی، شرط وجود است ...؛ یعنی شرط مقبولیت و مفید بودن ... است.»(۵) در تعریف «سفر» آمده است که سفر از ماده «سفور» است به معنای برداشتن پرده از روی یک چیز. انسان در حالت عادی، حکم آب راکد را دارد که در حوض جمع است. به واسطه رکورد، مخلوط‌های آب ته‌نشین می‌شود و آب بسیار صاف و زلال مشاهده می گردد، ولی همین که یک چوب داخل آب ببرید و آب را تکان بدهید و زیر و رو کنید، آن وقت می‌بینید چقدر کثافت داخل این آب است. در سفر،

---

۱- نک: عبدالله جوادی آملی، بنیان مرصوص، صص ۵۸ و ۵۹.

۲- تفسیرموضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، ص ۲۲۳.

۳- عبدالرزاق کاشانی، اصطلاحات الصوفیه، ص ۸۳.

۴- مجموعه آثار، ج ۲۵، ص ۵۲.

۵- نک: مجموعه آثار، ج ۲۵، صص ۵۳ و ۵۴.

ماهیت هرکس برای خودش روشن می‌شود.

پس در سفر معنوی نیز انسان مثل سفر ظاهری و مادی می‌تواند به جوهره وجودی خود پی ببرد و خویشتن‌شناسی کند و سرمایه‌های خود را بشناسد و نقاط قوّت و ضعف خود را بیابد؛ چه اینکه سفر، پرده از روی پنهانی‌ها برمی‌دارد و لایه‌های باطنی‌تر وجود آدمی را آشکار می‌سازد. حال وقتی در سفرهای ظاهری و آفاقی شرایط، آداب، زاد و توشه، رعایت اصول و قوانینی لازم است، در سفرهای باطنی و اَنْفُسی، به مراتب چنین لوازم و تمهیداتی ضرورت اجتناب‌ناپذیر است. در سفرهای ظاهری، دعاها و دستورالعمل‌هایی هست که مایه خیر و برکت، صحّت جسمی و روحی و لذت‌های معنوی و مادی است.(۱) برای سفرهای معنوی نیز بایدها و نبایدهایی وجود دارد که در عالم سیر و سلوک و فرایند شکل‌گیری آن، ضرورت عقلی و معنوی است.

از دیدگاه علامه طباطبایی رحمه الله، پویندگان راه خدا و سالکان الهی، سائران و مسافران کوی دوست، چهار دسته‌اند:

الف) مجذوب محض (در تمام مسیر سلوک از جذبه الهی بهره مندند)؛

ب) سالک محض (از جذبه محرومند و از آغاز تا انجام راه، به صور ذهنیه و تفهیم و تفهم از راه کتاب و درس و بحث مشغول هستند)؛

ج) مجذوب سالک (نخست بارقه الهی جانشان را روشن و شوقی در آنها ایجاد کرده و ادامه راه را با سلوک می‌پیمایند)؛

د) سالک مجذوب (ابتدا در مسیر سلوک قرار گرفته و سپس بارقه عشق الهی آنها را می‌رُباید و می‌برد).(۲)

---

۱- یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۵، صص ۴۳۸ - ۴۶۷ و ج ۴، صص ۴۲ و ۵۶؛ میزان الحکمه، ج۵، صص ۲۴۸۳ - ۲۴۹۳.

۲- عبدالله جوادی آملی، شمس الوحی تبریزی، صص ۲۹۹ - ۳۰۱.

در مجموع، «اهـل معرفت معتقدنـد سـلوک بر دو نوع است: محبوبیت و محبیت.» سـلوک محبوبیت، سـلوکی است که وصول، پیش از سـلوک تحقق یافته. در حقیقت این دسـته از سالکان، واصل‌انـد، نه سالک. ولی در سـلوک محبیت، سـلوک مقـدّم بر وصول است. در این مقام، سالک بایـد تلاش کنـد به مرتبه شـهود برسـد که انبیا و اولیای خاص خدا از گروه اول، و اصـحاب یمین و اصحاب میمنه از گروه دوم هستند.(۱)

در برخی از کتاب‌های عرفانی، راه‌های سیر و سلوک را جذبه، علم و عمل، ایثار، خدمت و صحبت دانسته و سیر سالکان را نیز سیر الی‌الله، سیر فی‌الله، سیر بالله، سیر من‌الله و سیر اجتماعی برشمرده‌اند.(۲) بنابراین، انسان دل آگاه و فرزانه که با درک و درد حقایق سلوکی و موقعیت خویش در نظام هستی صاحب‌نظر است، باید ببیند آیا اهل سـیر و سـلوک به سوی بالاست یا گرفتار ارتجاع و انحطاط به طرف پایین؟ حرکت ارتقایی دارد یا ارتجاعی، صعودی می‌رود یا سقوطی، درجه و درجات می‌پیماید یا دَرَکه و دَرَکات؟ امیر مؤمنان، علی علیه السلام فرمود: «فَلْيَنْظُرْ نَاظِرٌ أَ سَائِرٌ هُوَ أَمْ رَاجِعٌ.»(۳) بایـد بیابد در دام و دانه شـیطان زندگی می‌کند یا با نور و رنگ و رایحه رحمان ادامه حیات می دهد؟ آیا اساساً سالک الی‌الله است یا نه؟

نتیجه آنکه ماهیت سـیر و سلوک، ماهیتی علمی، کارکردی و عملیاتی است که در فرایند تعریف شده‌ای هویت‌یابی می‌کند یا با جذبه آغاز می‌شود و با سـلوک پایان می‌یابد و یا با سلوک شـروع شده، با جذبه به سرانجام می رسد. قرآن کریم در آیات فراوانی، به تبیین اصل سـیر و سـلوک و چگونگی و چرایی‌های آن پرداخته و در روایات تفصیل آنها بیان شده و عالمان ربّانی و

---

۱- درآمدی بر سیروسلوک، صص ۸۵ و ۸۶.

۲- نک: ام سلمه بیگم نیریزی، جامع الکلیات، صص ۱۸۳ - ۱۸۹.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۵۴.

عارفـان الهی برپایه آموزه‌های قرآنی و روایی، به ترسـیم و تصویر منازل سالکان و مقامات سائران حقیقی اهتمام ویژه داشـته و دارند.(۱)

در قرآن آمده است:

قَد جَاءَكم مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكتَابٌ مُبِينٌ، يهْدى بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ(۲)

پیش‌تر بحثی مطرح کردیم مبتنی بر اینکه قرآن کریم، آخرین و کامل‌ترین کتاب الهی بر اساس «اصل خاتمیت» عناصری چون «جامعیت و کمال» بوده و دربردارنده همه نیازهای ثابت و متغیر و انتظارهای بشـر است. یکی از نیازهای اصولی، ثابت و فطری انسان که زیربنای همه نیازهاست، «معنویت گرایی»؛ عرفان‌گروی، گرایش به لقاءالله، میل به تزکیه نفس و تهذیب درون اسـت که با عنوان سیر و سلوک به سوی محبوب و معبود از آن یاد می‌شود. قرآن کریم که هدف و رسالت اصلی‌اش «انسان‌سازی» است، مُحـال است در زمینه‌هـای تکامـل و تعـالی وجودی انسان، اصول و معیارها و شـرایط و دسـتورالعملی بیان نکرده باشـد. قرآنی که عصـاره پیـام‌هـا و آموزه‌هایش «توحیـد» و رسالتش تربیت توحیـدی انسان است و توحیـدخواهی و توحیـدگروی، از نیازهای پایدار فطرت انسان است و بلکه فطرت انسان بر توحید الهی قرارگرفته، نمی‌تواند در برابر چنین انتظارها، خواهش‌ها و گرایش‌هـای انسـان بی‌تفـاوت باشـد و آدمی را رهـا کنـد. قرآنی که نور الهی و هـدایت، بصـیرت، برهـان، حکمت، موعظه و شِفاست، جنبه هدایت‌گری و بصـیرت‌بخشی و اقامه برهان و طرح حکیمانه‌اش را در همه ابعاد وجودی انسان حفظ کرده است و این «بهترین سخن» (اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ

---

۱- نمونه‌هایی از آن را ابن سـینا در اشارات و تنبیهات نمط نهم، خواجه عبدالله انصاری در منازل السائرین و خواجه نصیرالدین طوسی در اوصاف الاشراف آورده است.

۲- نک: مائده: ۱۵و ۱۶.

الْحَدیثِ)،(۱) بهترین سخن‌ها و بهترین طریقه‌ها را برای هدایت معنوی و تربیت اخلاقی ــ عرفانی انسان دربردارد. قرآن که فرمود: «قَد جَاءَکم مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَکتَابٌ مُبِینٌ»، به صورت شفاف و روشن فرمود: «یهْدی بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلاَمِ وَیخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّورِ بِإِذنِهِ وَیهْدیهِمْ إِلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیم»؛ یعنی هر انسانی که در جست‌وجوی رضای الهی و لقای الهی باشد، خداوند او را از نعمت‌های خاص معنوی و هدایت‌های ویژه الهی بهره‌مند می‌سازد:

الف) هدایت به راه‌های امن؛

ب) خروج از تاریکی و ورود به نور به اذن خدا؛

ج) هدایت به راه راست.

سپس «طریق احسن» را چنین معرفی می کند: «وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلاً مِمَّن دعَا إِلَی‌اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحاً وَقَالَ إِنَّنِی مِنَ الْمُسْلِمِینَ»(۲) و مصداق بارز و کامل آن را، طریق پیامبراکرم صلی الله علیه و آله می‌داند: «قُلْ هذِهِ سَبِیلی أَدعُوا إِلَی‌اللَّهِ عَلَی بَصِیرَهٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِی»،(۳) چنان که در جای دیگر، پیامبراعظم صلی الله علیه و آله را در طریق و صراط مستقیم معرفی می کند: «وَادعُ إِلَی رَبِّک إِنَّک لَعَلَی هُدَی مُّسْتَقِیم»؛(۴) هدایتی که هم به خدای سبحان استناد دارد: «وَاللَّهُ یهْدی مَن یشَاءُ إِلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیم»(۵) و هم به خود قرآن نسبت داده شده: «إِنَّ هذا الْقُرْآنَ یهْدی لِلَّتی هِی أَقْوَمُ»(۶) و هم به رسول اکرم صلی الله علیه و آله استناد داده می‌شود: «وَإِنَّک لَتَهْدی إِلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیم.»(۷) «طریق احسن» و «صراط مستقیم» را نیز به «رفیق حسن» توصیف کرد تا با نشان دادن الگوهایی که سیر الی‌الله داشته‌اند، انسانِ خواهان معنا و حقیقت، راه را گم نکند: «وَمَن یطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولئِک مَعَ الَّذینَ

---

۱- نک: زمر: ۲۳.

۲- نک: فصلت: ۳۳.

۳- نک: یوسف: ۱۰۸.

۴- نک: حج: ۶۷.

۵- نک: بقره: ۲۱۳

۶- نک: اسراء: ۹.

۷- نک: شوری: ۵۲.

أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیهِم مِنَ النَّبِیینَ وَالصِّدیقِینَ وَالشُّهَداءِ وَالصَّالِحِینَ وَحَسُنَ أُولئِک رَفِیقاً».(۱)

همچنین قرآن کریم، صراط مستقیم را همان «دین» معرفی می کند: «قُلْ إِنَّنِی هَدانِی رَبِّی إِلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیم دیناً قِیماً»(۲) و سپس اهل‌بیت عصمت و طهارت علیه السلام صراط مستقیم معرفی شده‌اند: «وَالله نَحْنُ الصِراطِ المُستَقیم»(۳) تا مفهوم و مصداق و راه و روند و صراط و مسالک صراط که عین صراط مستقیم است، معرفی شوند و انسان، گرفتار خَبْط و خطاهایی مفهومی یا مصداقی در راه‌شناسی، روندشناسی و راهنماشناسی نشود که فرمود: «وَأَنَّ هذا صِرَاطِی مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ وَلَاتَتَّبِعُوا السُّبُلَ.»(۴) به تعبیر علامه جوادی آملی:

صراط مستقیم، بزرگ راهی است که ورود به آن، ورود به حوزه امنیت، سلامت و هدایت است و ازاین رو، در روایات بر قرآن کریم و امام معصوم علیه السلام تطبیق شده است و همچنین در زبان عربی از بزرگ راه به این جهت که رهرو در آن از گم شدن مصون است، به «امام» تعبیر می‌شود: «وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِینٍ.»(۵) حرکت به دنبال قرآن و امام معصوم علیه السلام نیز، گام نهادن در بزرگ راهی است که یقیناً به مقصد منتهی می‌شود و صراط همین بزرگ راه است.(۶)

بنابراین، «وَنَزَّلْنَا عَلَیک الْکتَابَ تِبْیاناً لِکلِّ شَیءٍ وَهُدی وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَی لِلْمُسْلِمِینَ»،(۷) معنای حقیقی خویش را دارد و راه تکامل به سوی خدا را به صورت جامع و کامل نشان می‌دهد و آداب و اسرار «سیر الی‌الله» و ابعاد و اضلاع و لایه‌های مختلف آن را نیز روشن می کند و بحر عمیق و ناپیداکرانه‌ای است که هر

---

۱- نک: نساء: ۶۹.

۲- نک: انعام: ۱۶۱.

۳- نورالثقلین، ج ۱، ص ۲۲.

۴- نک: انعام: ۱۵۳.

۵- نک: حجر: ۷۹ (یعنی دو شهری که در حادثه هلاکت انطاکیه ویران شد، بر سر بزرگراه مکه به شام بود.)

۶- تفسیرتسنیم، ج ۱، ص ۴۶۷.

۷- نک: نحل: ۸۹.

انسانی به قـدر اسـتعداد علمی و عملی‌اش، می‌تواند در هر زمان و زمین و زمینه‌ای از آن بهره‌مند گردد. باید دانست راه‌های به سوی خداونـد، از جهت کمـال و نقصان و از نظر پرارزش و کم‌ارزش بودن با توجه به نزدیکی آنها به منبع حقیقت، گوناگون است، ولی صراط مستقیم، مثل اسلام و ایمان و عبادت و اخلاص و اِخْبات است... .

۱. همـان گونه که صـراط مسـتقیم، هیمنه و سـیطره و احـاطه بر جمع راه‌ها دارد، صاحبان صـراط مسـتقیم نیز که دارای ولایت الهیه‌اند و ولایت امر مردم نیز به آنها سپرده شده است، بر جمع مردمان هیمنه و سیطره دارند.

۲. هـدایت به صـراط به حسب تعین معنای صـراط، معنای خود را به دست می‌دهد؛ زیرا هدایت عبارت است از دلالت و نشان دادن غایت، به واسـطه ارائه طریق که همان، به گونه‌ای ایصال به مطلوب است. همچنان که سُبُل خدا مختلف است، هدایت به سـوی راه‌هـایی کـه بـه خـدا نسـبت داده می‌شـود، نیز اختلاـف دارد. بر این اسـاس، هر سـبیلی، هـدایت مخصـوص دارد که از مختصات آن است: «وَالَّذینَ جَاهَدوا فِینَا لَنَهْدینَّهُمْ سُبُلَنَا...».(۱)

صراط مسـتقیم، امری است که در جمیع سبیل‌های خداونـد تعالی محفوظ است و در عین آنکه با سُـبُل در درجات و مراتبشان اختلاف دارند، صراط مستقیم در همه آنها و با همه آنهاست.(۲)

به همین دلیل، خـدای سـبحان در قرآن می‌فرماید: «وَأَنَّ هذا صِـرَاطِی مُسْـتَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ وَلَاتَتَّبِعُوا السُّبُلَ»؛(۳) یعنی مصـداق عینی سبیل‌الله را که صراط مستقیم الهی و تحت اِشراف صراط مستقیم است و مصداق آن انسان کامل و معصوم است،

---

۱- نک: عنکبوت: ۶۹.

۲- نک: سیدمحمدحسین حسینی تهرانی، نور ملکوت قرآن، ج ۱، صص ۲۳۴ - ۲۳۸.

۳- نک: انعام: ۱۵۳.

معرفی می کنـد و پیروی از آن را می‌خواهـد و می‌فرماید: «وَلَاتَتَّبِعُوا السُّبُلَ»؛ زیرا سبیل‌الطاغوت و «سبیلِ الغّی»، در برابر سبیل‌الله و سبیل الرّشـد وجود دارد. البته در عین حال، وعـده هـدایت کسانی را که اهل مجاهـدت و دارای انـدیشه و انگیزه و اخلاق و اعمال توحیـدی و پاک هسـتند، می‌دهـد: «وَالَّذینَ جَاهَـدوا فِینَا لَنَهْدینَّهُمْ سُـبُلَنَا.»(۱) تـا از طریق سبیـل الله که راه‌هـای کوچک اسـت، به «صـراط الله» که بزرگ راه است، بپیونـدد و سبیـل به صـراط منتهی شـود. در آیه مـورد بحث، «یهْـدی بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ»(۲) را مطرح کرد و به تعبیر علامه جوادی آملی: «سُـبُلَ السَّلَام، همان سـلامت در نشئه‌های سه‌گانه میلاد، موت و مبعث است.»(۳) «هدایت به سُبُل سلام که با سلامت به مقصد رساندن است و ویژه طالبان رضوان الهی است...».(۴)

حال آیا این کتاب هدایت الهی که کتاب توحیدی، معرفت و ولایت است، انسان را در صـراط سـلوک الی‌الله هدایت نمی کند و سُـبُل سـلام را نشانِ او نمی‌دهـد؟ کتابی که «نور» است و «تبیان»، نمی‌توانـد درخصوص مقصـد عالیه انسانی، یعنی توحیـد و لقـای رب بی توجه باشـد و انسـان‌هـا را به حال خود واگـذارد و دردهای آنها را درمان نکنـد و نیازهای آنها را تأمین ننمایـد. اگرچـه سُبُل و راه‌هـای بـه سـوی خـدا فراوان اسـت و پیـامبراکرم صـلی الله علیـه و آله نیز فرمـود: «اَلطّرُق اِلیَ‌الله بِعَـدَد اَنْفـاسِ الْخَلائِقِ»،(۵) صـراط مستقیم را بر همه آنهـا هیمنه و احـاطه می‌بخشـد و همه راه‌هـای گوناگون را جهت می‌دهـد و به صـراط منتهی می سازد، تا از رهگذر کثرت به وحدت تبدیل شود: راه نماز، راه خدمت به خلق، راه حج،

---

۱- نک: عنکبوت: ۶۹.

۲- نک: مائده: ۱۶.

۳- تفسیرتسنیم، ج ۱، ص ۴۷۳.

۴- تفسیرتسنیم، ج ۱، ص ۴۷۴.

۵- نک: سیدحیدر آملی، جامع الاسرار، صص ۸، ۹۵ و ۱۲۱.

خمس و زکات، راه امر به معروف و نهی از منکر، راه گِره گشایی از مشکلات مردم، راه خدمت به والدین، احترام به رهبر، معلم و همه صاحبان حقوق معنوی و...، راه تجارت مشروع، سیاست عادلانه، عبادت خالصانه، تعلیم و تربیت الهی و... .

ازاین‌رو، همه احکام و حکمت‌های الهی، مصداق «یهْدی بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ» است(۱) و از نظر مصداقی و کارکردگرایانه نیز «نور» و «صراط مستقیم»، به وجود مقدس پیامبراکرم صلی الله علیه و آله، امام علی علیه السلام یا همه پیشوایان معصوم علیه السلام تفسیر شده است(۲) که ذکر بطون آیات است تا رونده راه خدا، نشانه‌های محکم و اسوه‌های حسنه را در طریق اَحْسن الهی مشاهده کند و با آنها از نظر عقیدتی، اخلاقی و عملی تشابه یابد و سنت و سیره علمی و عملی آنان را چراغ هدایت و معیارهای قول و فعل خویش قرار دهد.

البته چنان‌که اشاره شد، «یهْدی بِهِ اللَّهُ» به جمله «مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ» مقید شده است تا شرط هدایت‌پذیری و شمول عنایت خدا گردد. به تعبیر علامه طباطبایی رحمه الله :

وقتی هدایت بالقوّه‌اش فعلیت پیدا می‌کند که مکلّف، پیرو رضوان و خشنودی او باشد، پس مراد از «هدایت» در اینجا، هدایت به معنای رساندن به مقصد است، نه هدایت به معنای نشان دادن راه، و آن این است که پیرو رضوان خود را در راهی از راه‌های سلام خود یا در همه راه‌های سلام خود کند و یا وارد در بیشتر آن راه‌ها، یکی پس از دیگری بسازد... .(۳)

بنابراین، معلوم می‌شود کسانی که خواهان سیر و سلوک برای خدا هستند، نه کشف و کرامات و خوارق عادات، کسانی که با صدق و صفا خواهان راهی

---

۱- نک: نور ملکوت قرآن، ج ۱، صص ۱۲۸ - ۲۳۴.

۲- نک: تفسیرنمونه، ج ۴، ص ۳۲۲.

۳- تفسیرالمیزان، ج ۵، ص ۴۰۰.

هستند که به تکامل حقیقی برسند و سلوک تا شهود را بپیمایند، هدایت‌های ویژه الهی شامل حال آنها می‌شود و «راه سَلام» که راه «عافیت و امنیت»، هدایت و استقامت است و آنها را به «رشد»، فَلاح، فوز و فیض الهی می‌رساند، پیش روی آنها قرار می گیرد.

قرآن کریم، حامل همه «راه‌های سلام» از حیث نظری و عملی است و مصداق روشن راهِ خدا را نیز، پیامبراعظم صلی الله علیه و آله و اهل‌بیت عصمت و طهارت علیه السلام معرفی می کند. به همین دلیل، «وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» را نیز ذکر کرد تا بفهماند صراط مستقیم، «راهی است مهیمن و سرآمد بر همه راه های دیگر خدای تعالی. قهراً هدایت به سوی صراط مستقیم نیز، هدایتی مهیمن بر دیگر اقسام هدایت است؛ هدایت‌هایی که مربوط به سُبُل جزئی است.»(۱) البته پیوند وجودی و اتحادِ صراط و سالک نیز روشن شده است.(۲)

قرآن کریم که «هدایت اقوم» انسانِ در «أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» را به عهده گرفت؛ یعنی شریعت با فطرت، هم گرایی حقیقی دارد، ضمن اینکه راه‌های اصلی و فرعی را در رفتن به سوی خدای سبحان نشان داده، عوامل و موانع تکامل و سیر و سلوک را نیز معرفی کرده، راهزن‌های این راه نیز را نشان داده و آفت ها و آسیب‌های این راه را نیز به خوبی تبیین کرده است و شیطان بیرونی و وسوسه‌های درونی را که در کمین انسان هستند تا صراط مستقیم و سبیل سَلام را نپیماید، دشمن آشکار انسانِ سالک الی‌الله معرفی کرد و از مؤمن آل فرعون، شهید سوره یس و آسیه همسر فرعون، و در برابر آنان از بَلْعم باعورا، ابی‌لهب و همسر لوط سخن به میان آورد تا همه حجت را بر انسان تمام کند و سخن

---

۱- تفسیرالمیزان، ج ۵، ص ۴۰۲.

۲- نک: تفسیر تسنیم، ج ۱، صص ۴۹۴ - ۵۰۲.

ناگفته‌ای باقی نگذاشته باشد.

## فصل دوم: درجات و مراتب سیر و سلوک در قرآن کریم

فصل دوم: درجات و مراتب سیر و سلوک در قرآن کریم

اگرچه انسان‌ها بر فطرت الهی آفریده شده‌اند و در برابر هدایت تشریعی خدا یکسان و از هدایت تکوینی نیز بهره‌مند هستند، ولی در پذیرش هدایت تشریعی و چگونگی و میزان استفاده از هدایت تکوینی، یکسان نیستند؛ برخی هدایت‌پذیر و صاعدند و برخی هدایت‌ناپذیر و ساقط.

کسانی که در صراط هدایت قرار گرفتند، با توجه به عوامل و زمینه‌های گوناگون تربیتی و تعلیمی، درجات و مراتب دارند. از این دسته نیز «اصحاب سلوک الی‌الله» با توجه به طبع و مزاج، استعداد و ظرفیت، میزان مجاهدت و ریاضت، خلوص و معنویت، و بهره‌گیری از راهنمایان راه، دارای مراتب و درجاتند.

از سوی دیگر، میزان معرفت و عبودیت هر کدام در بُعد اندیشه و عمل یا ساحت بینش‌ها و گرایش‌ها، مَحْمِل و مفسِّری برای ذومراتب بودن و تشکیک‌پذیری سیر و سلوک است. در قرآن کریم نیز فراوان با واژه‌ها و مفاهیمی برخورد می‌کنیم که از مرتبه‌پذیری سیر و سلوک حکایت دارد؛ مثل «یا أَیهَا الَّذینَ آمَنُوا امِنوا...»(۱)، «وَالَّذینَ اهْتَدوْا زَادهُمْ هُدی وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ»(۲)، «وَإِذا تُلِیتْ عَلَیهِمْ آیاتُهُ زَادتْهُمْ

---

۱- نک: نساء: ۱۳۶.

۲- نک: محمد: ۱۷.

إِيمَاناً...»[(۱)] و ... . یا آیاتی که بحث «دَرَجه» را مطرح فرمود؛ مثل «يرْفَعِ اللَّهُ الَّذينَ آمَنُوا مِنكمْ وَالَّذينَ أُوتُوا الْعِلْمَ درَجَاتٍ»[(۲)]، «تِلْک الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَ هُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُم مَن كلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَ هُمْ درَجَاتٍ...»[(۳)]، «درَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً»[(۴)]، «وَتِلْک حُجَّتُنَا آتَينَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ درَجَاتٍ مَن نَشَاءُ إِنَّ رَبَّک حَكيمٌ عَلِيمٌ»[(۵)] و «وَهُوَ الَّذِى جَعَلَكمْ خَلاَئِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكمْ فَوْقَ بَعْضٍ درَجَاتٍ لِيبْلُوَكمْ فِى مَاآتَاكمْ ....»[(۶)] همچنین در آیاتی، دو مرحله تکاملی انسان سالک الی‌الله را مطرح فرمود که بسیار آموزنده و ارزشمند است:

الف) «لهم درجات ...»؛[(۷)]

ب) «هُمْ درَجَاتٌ عِنْد اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يعْمَلُونَ.»[(۸)]

سپس در تفسیر درجه‌پذیر بودن و درجه‌دار شدن انسان‌ها در سیر و سلوک الی‌الله می‌فرماید: «وَلِكلٍّ درَجَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا وَمَا رَبُّک بِغَافِلٍ عَمَّا يعْمَلُونَ»[(۹)] یا فرمود: «وَلِكلٍّ درَجَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا وَلِيوَفِّيهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَهُمْ لاَ يظْلَمُونَ.»[(۱۰)] چنان‌که معرفت و علم را امتیاز و درجه برای انسان معرفی کرد،[(۱۱)] مجاهدت در راه خدا را نیز عامل امتیاز و برتری و درجه‌آفرین معرفی فرمود: «فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرَاً عَظِيماً»[(۱۲)] یا «الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدوا فِى سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنداللَّهِ وَأُولئِک هُمُ الْفَائِزُونَ»[(۱۳)] و ... .

---

۱- نک: انفال: ۲.

۲- نک: مجادله: ۱۱.

۳- نک: بقره: ۲۵۳.

۴- نک: نساء: ۹۶.

۵- نک: انعام: ۸۳.

۶- نک: انعام: ۱۶۵.

۷- نک: انفال: ۴.

۸- نک: آل عمران: ۱۶۳.

۹- نک: انعام: ۱۳۲.

۱۰- نک: احقاف: ۱۹.

۱۱- نک: مجادله: ۱۱.

۱۲- نک: نساء: ۹۵.

۱۳- نک: توبه: ۲۰.

در روایات نیز بحث درجه‌پذیری و مراتب‌برداری ایمان، اسلام و ... مطرح شده است:

الف) رسول‌الله صلی الله علیه و آله :

إنَّ اَعَلی منازل الایمان درجهٌ واحدهٌ من بَلَغ الیها فقد فازو ظَفَر، و هُوَ اَنْ ینْتَهی بسریرته فی الصّلاح اِلی اَنْ لایبالِی لَها اِذا ظَهَرَتْ و لایخاف عِقابِها اذا اشتَتَرتْ.(۱)

ب) امام صادق علیه السلام :

اِنَّ الایمانَ عَشْرُ دَرجاتٍ بمنزله السُّلَّم، یصْعَد مِنهُ مِرْقاهٌ بَعْدَ مِرْقاهٍ، فَلایَقوُلَنَّ صاحِبَ الْاِثْنَینْ لِصاحِبِ الواحِد: لَسْتُ عَلی شَئیٍ، حَتّی ینْتَهیالعاشر، تُسقِطِ مَنْ هو دوُنَک فَیسَقْطُکَ مَنْ هُوَ فَوْقَکَ، وَ اذا رأیت مَنْ هو اَسْفَلُ مِنْکَ بِدَرَجهٍ فَاْرْفَعْهُ اِلَیْکَ بِرِفقٍ، و لاتَحْمِلَنَّ عَلَیْهِ ما لایَطیقُ فَتَکْسِرَهُ، فاِن من کَسَرَ مؤمناً فَعَلَیْه جَبْرُهُ.(۲)

ج) امام صادق علیه السلام :

اَلْمؤمِنوُنَ عَلی سَبْع دَرَجاتٍ، صاحِبَ دَرَجهٍ مِنْهُمْ فی مَزید مِنَ‌اللهِ عَزَّوَجَل.(۳)

د) امام علی علیه السلام :

الیقین علی اَرْبعَ شُعَبٍ: علی غایه الفهم، و غمره العلم، و زُهْرَه الحُکْمُ، و روضه الحلم، فَمَن فَهِمَ فَسَّرَ جُمَل العلم، و مَنْ فَسَّر جُمَل العلم عَرَفَ شَرایع الحُکم، و مَنْ شرایع الحکمِ حَلُمَ وَ لَمْ یَفْرُطْ فی اَرَه و عاشَ فی النّاس ....(۴)

ه ) امام رضا علیه السلام :

الایمان فوق الاسلام بدرجه و التقوی فوق الایمان بدرجه و الیقین فوق التقوی بدرجه و لو یقَسِّم بینِ العِباد شئی اهل من الیقین.(۵)

---

۱- بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۶۹، ح ۱۹؛ میزان الحکمه، ج ۱، ص ۳۷۶.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۴۵، ح ۲؛ میزان الحکمه، ج ۱، ص ۳۷۴.

۳- میزان الحکمه، ج ۱، ص ۳۷۶، ح ۱۳۴۰.

۴- میزان الحکمه، ج ۱۴، ص ۷۱۸۸، ح ۲۳۰۲۲.

۵- کافی، ج ۲، صص ۵۱ و ۵۲؛ تحف العقول، ص ۴۴۵.

بـا توجه به اینکه هم سـیر و سـلوک از نظر هویت و ماهیت و هم مراتب سـیر و سـلوک و اقسام و درجات آنها را با اسـتفاده از آموزه‌های اسـلامی مطرح کردیم، معلوم شد منطق اسلام، برترین و کامل‌ترین منطق در طرح آموزه‌های معنوی و سلوکی است و تربیت اسـلامی از رهگـذر اسـلام، تربیتی جامع‌الابعاد است. پس سالک، نه اهل درون‌گرایی صـرف و نه برون‌گرایی محض خواهد بود، بلکه جامع درون‌گرایی و برون‌گرایی است.

عرفـان اسـلامی نیز عرفانی جامع و کامل است و عارفِ مسـلمان نیز عارفی است که درد خـدا و خلق و از نظر معرفت‌شـناختی، عقل و عشق را به هم می پیونـدد و از دیـدگاه جامعه‌شـناختی، رسالت و مسـئولیت هدایت مردم و سازندگی اجتماعی و تحقق عدالت اجتماعی دارد و از بعد روان‌شـناختی، انسانی اهل عاطفه، مهرورزی و شفقت بر خلق است. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود: «اَلْاِسْـلامُ یَزیدُ وَ لایَنْقُص»؛(۱) چه اینکه عرفان، با فطرت انسان‌ها، عقلانیت دینی و ابزاری، سیاست‌ورزی، مـدیریت علمی بر جامعه بشـری و عمران و آبادانی منافات نـدارد. ازاین‌رو فرمود: «اَلْاِسْـلامُ یَعلوُا وَ لایُعْلی علیه»؛(۲) چه اینکه فرهنگ و معـارف اسـلامی، از جامعیتی برخوردار است که عرفان و سـیر و سـلوکش نیز «همه‌جانبه» و همه سونگرانه است و پیامبراسـلام صلی الله علیه و آله فرمود: «اِنَّ دینَ‌اللهِ تَعالی لَنْ یَنْصُرَهُ الّا مَنْ حاطَهُ مِنْ جَمیع جَوانِبِه.»(۳) پس «لاشَرفٌ اَعْلی مِنَ الْاِسْلام».(۴)

حال عرفانی که در بعد معرفتی علمی و جنبه معنویتی و عملی از چنین اسـلامی که اسلام نبوت و امامت و اسلام قرآن و عترت است، تغـذیه کنـد، عرفـانی کارآمـد، پویـا و پایـا، جـامع و کامـل، و عرفـان فرد و جـامعه، و عرفان دنیا و آخرت است و انسان خدایی، الهی و رحمانی تربیت می‌کند، چنان‌که امام رضا علیه السلام فرمود:

---

۱- کافی، ج ۶، ص ۲۵۴۰، ح ۸۷۶۳.

۲- کافی، ج ۶، ص ۲۵۴۰، ح ۸۷۶۲.

۳- کنزالعمّال، ج ۱۰، ص ۱۷۱، ح ۲۸۸۸۶.

۴- بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۶۱۱.

لایَکوُن مَؤْمِناً حَتّی یَکُونُ فیه ثَلاثُ خصالٍ: سنه من ربّهُ سُنَّه مِن نَبیه صلی الله علیه و آله وَ سُنّه مِن وَلیّه علیه السلام . فامّا السُنّه من ربّه فکتمان السّرِ و امّا السنّه مِنْ نبیه صلی الله علیه و آله فَمَدارَاه النَاسِ وَ امّا السنّه مِنْ وَلیه علیه السلام فَالْصَبرِ فی البأساء و الضرّاء.(۱)

عارف مؤمن و مؤمن عارف، ویژگی‌های الهی، نبوی و ولوی دارد و در دستگاه اسلام ناب، به گونه‌ای تربیت می‌یابد که رابطه خود را با خدا، خود، جامعه و جهان، بر محور قرآن و سنت و با محوریت رابطه خود با انسان کامل، هدایت، تعدیل و تنسیق و تنضید و تنظیم می‌کند.

پس جوهر و روح عرفان اسلامی، «عبودیت» است و مغزای سلوک قرآنی، «بندگی خدا»ست که تنها در سایه ایمان به خدا و عمل صالح حاصل شدنی است، چنان‌که امام صادق علیه السلام در حدیثی، درباره پیوند و تناسب میان حروف و معانی پیرامون کلمه «عبد» می‌فرماید:

عبد، مرکب از سه حرف «عین، باء و دال» است. «عین» اشاره به علم بنده به پروردگار خویش، «باء» دلالت بر «بون»، یعنی دوری قلب از خدا و «دال» دلالت بر «دنّو» یعنی نزدیکی بنده به پروردگار دارد.(۲)

البته عبودیت، از رهگذر عبادت و عبد شدن به دست می‌آید و هر کدام نیز مراتب و درجاتی دارد.

---

۱- تحف العقول، ص ۳۲۵.

۲- مصباح الشریعه، باب سلام، حقیقت بندگی؛ نک: تفسیرموضوعی قرآن مجید، ج ۱۷، ص ۱۸۴.

## فصل سوم: انسان در مسیر شدن(تکامل انسان)

فصل سوم: انسان در مسیر شدن(تکامل انسان)

قال الله تعالی: «اللَّهُ یجْتَبِی إِلَیهِ مَن یشَاءُ وَیهْدِی إِلَیهِ مَن ینِیبُ».(۱)

راز اصلی «تکامل انسان»، خودآگاهی و خودباوری است. آگاهی به اینکه من کیستم؟ چیستم؟ چه سرمایه‌هایی در خویشتن نهفته دارم؟ عوامل و موانع درون‌ذات و برون‌ذات تکامل وجودی‌ام چه چیزهایی است؟ و باور به اینکه بایسته و شایسته است همواره رو به تکامل باشم و با ایستایی وجود، فاصله گیرم و پویایی و جهش و جنبش تعالی‌بخش را تجربه کنم. باور به اینکه من «خلیفه‌الله» و «امانتدار» الهی هستم.

ازاین‌رو، آگاهی و گواهی به اینکه مخاطب «إِنِّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً»(۲) من نیز هستم، که مصداقی از نوع انسان هستم، و معرفت و باور به اینکه «وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ» در «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ»(۳) من نیز هستم، درک و درد خلیفه شدن و امین الهی گشتن، قدرت و نیرویی به انسان می‌بخشد و حرارت و حرکتی می آفریند که آدمی را در مسیر گردیدن و شدن قرار می‌دهد و «حدّ یقف» و نهایتی برای آن تصور نمی‌شود. پس به تعبیر امیرمؤمنان علی علیه السلام ، این انسان کامل مُکَمِّل: «وَ

---

۱- نک: شوری: ۱۳.

۲- نک:بقره: ۳۰.

۳- نک:احزاب: ۷۲.

کفَی بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَلاَّ یعْرِفَ قَدْرَهُ».(۱)

ازاین رو، خویشتن‌شناسی، خویشتن‌یابی و خویشتن‌باوری، از اسرار سیر و سلوک و رازهای روندگی به سوی خداست که «کمال مطلق» است و در این «شدن»، «با خود یگانگی» و آشنایی با آشنای درون، در حقیقت به استخدام درآوردن همه زمینه‌ها و شرایط تعالی و توسعه وجودی و تسخیر همه موانع رشد و فلاح و غلبه بر آنهاست؛ زیرا «با خود یگانگی»، از بزرگ‌ترین «بیماری» گردیدن و شدن و بازدارنده معنویت حقیقی است و «با خود یگانگی»، درمان همه دردها و شِفای همه بیماری‌هاست که «دَائَکَ فیکَ وَ دَوائَک فیکَ».(۲)

پس در گردیدن‌های تکاملی، باید به خویشتن خویش برگردیم که این نقطه عطف و سرآغاز حرکت حقیقی از قوّه به فعل است. بصیرت به نفس و بیداری درونی و هشیاری قلبی به صورت دایمی، ضامن اجرایی حرکت تعالی‌بخش از حدوث تا بقاست و تبدیل دانستن‌ها به داشتن‌ها و دانایی به دارایی، درک‌های عقلانی به درک‌های وجدانی و تعبیرها به تجربه‌ها و تفسیرها به تصبیرها و تغییرهای نهادی و جوهری پی‌درپی و فزاینده و کوثرگونه است که انسان بیدار و پایدار در مسیر شدن، هرگز با سکون رابطه ای ندارد و همواره در سلوک زندگی می‌کند تا لحظه به لحظه در حال نوشوندگی و تجدید حیات باشد و «خلق جدید» را در درون خویش تجربه کند و آفرینش‌گری را در زایش‌ها و پویش‌های پایان‌ناپذیرش احساس و ادراک نماید. به همین دلیل، سالکِ عارف هرگز «پیر» نمی‌شود و همواره «جوان» است و کهنه نمی‌گردد و «نو» می‌ماند و هر روزش «عید» است؛ زیرا از مرحله‌ای به مرحله بالاتر و از طوری به طوری والاتر در گردیدن و شدن است «و هر دَم از این باغ بری می‌رسد و تازه‌تر از

---

۱- نهج‌البلاغه، خطبه ۱۶.

۲- غررالحکم و دررالکلم، ص ۲۴۸.

تازه‌تری می‌رسد» را با دیده دل می‌بیند و با همه وجودش شهود می‌کند.

آری، چنین انسان‌های تکاپوگرِ عرصه معرفت و معنویت و عبودیت، روزهای تکراری و شب‌های شبیه به هم ندارند و با روزمرّگی بیگانه‌اند، بلکه در هر آن و لحظه‌ای، «چیز دیگری» غیر از آن و لحظه قبل هستند و در شکار دایم با شدن دایم به سر می‌برند و... .

## فصل چهارم: شواهِدِ قرآنی

### اشاره

فصل چهارم: شواهِدِ قرآنی

زیر فصل ها

۱. خلق مدام و تجدد امثال

۲. انسان کادح

۳. فقر وجودی

۴. پرسش از دانایان

۵. زینت دل ها

### ۱. خلق مدام و تجدد امثال

۱. خلق مدام و تجدد امثال

«أَفَعَيِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِی لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدید».(۱)

اصحاب حکمت از آیه یاد شده، «خَلْق مُدام» و «تجدّد امثال» را که از بنیادی‌ترین اندیشه‌ها و فرمول‌های عرفانی است، برداشت و اصطیاد کرده‌اند. این مطلب، بر نوعی جهان‌بینی عرفانی، ولی برگرفته از قرآن کریم دلالت می کند که شاهد بر فیض همیشگی حق سبحانه و تداوم وجودات امکانی است. پس هستی مخلوق، ممکن و رابط، هر لحظه در تبدیل و تبدّل است و از عنایت و افاضت الهی بهره‌ور است. به تعبیر شیخ محمود شبستری:

دگر باره شود پیدا جهانی به «کل من علیها فان» بیان کرد

به هر لحظه زمین و آسمانی «لفی خلقٍ جدید» هم عیان کرد(۲)

این حقیقت اگر در نظام تکوین از حدوث تا بقا ساری و جاری است، در تکامل تشریعی انسانِ سالکِ الی‌الله نیز که هر لحظه در تبدیل و تحویل است، جریان دارد؛ زیرا انسانِ دارای فطرت توحیدی و کمالِ مطلق‌گرا، هرگاه بیدار

۱- نک: ق: ۱۵.

۲- گلشن راز، ص ۶۰.

شـد، در «تحوّل دایمی» و «خَلْق مُـِدام» وجودی است: «وَقَد خَلَقَکمْ أَطْوَاراً.»(۱) پس انسان صائِرِ الی‌الله و سائر به سوی حضـرت دوست، از طوری به طوری و از مقامی به مقامی دیگر در حال دگرگونی نهادی و حرکت جوهری اشـتدادی است که «معرفت به کمال» و «عشق به کمال» او را ناآرام و بی‌قرار ساخته و رفتن، شـدن، نماندن و نبودن را لازمه جدای‌ناپذیر زندگی‌اش کرده است. «وَلِمـا یُحْییکُمْ» که بر اثر اسـتجابت فرمـان خـدا و فراخـوان رسول خـدا صـلی الله علیه و آله، اجـازه توقف و تحجر به او نمی‌دهد، همان گونه که استاد شهید مطهری درباره فلسفه اعتقادی خلق جدید عارفان می‌نویسد: «در هر آن، جهان موجود می شود و معدوم می گردد. عالم، آن به آن معدوم می‌شود و خلق می‌شود».(۲) به تعبیر مولانا:

هر نفس نو می‌شود دنیا و ما صورت از بی‌صورتی آمد برون در وجود آدمی جان و روان هر زمان از غیب نو نو می‌رسد

بی‌خبر از نو شدن اندر بقا باز شد کِنّا الیه راجعون می‌رسد از غیب چون آب روان وز درون جان، تن برون‌شو می‌رسد

چنان‌که در فصوص الحکم آمده است:

و اما اهل الکشف فانّهم یرون ان الله یتجلّی فی کُلّ نَفَسٍ ولاتیکرّر التّجی. و یرون ایضاً شـهوداً انّ کلّ تجلّی تَعْطی خلقاً جدیداً و یذهب بخلق. فَذَهابُه هو عین الفناء عند التجلّی و البقاء لِما یعْضیه و التجلّی الآخر فافهم.(۳)

به تعبیر بسیار شیرین و دل نشین و راه‌گشای شیخ شبستری:

از آن جانب بود ایجاد و تکمیل

وزین جانب بود هر لحظه تبدیل

بنابراین، انسانِ به عقلِ سلیم رسیده و دارای قلبِ سلیم و شائق شهود

---

۱- نک: نوح: ۱۴.

۲- نک: مرتضی مطهری، شرح مبسوط منظومه، ج ۱، ص ۱۴۳.

۳- فصوص الحکم شرح خوارزمی، ص ۴۴۸.

اسـمای جمال و جلال الهی، هر آینه در تبدیل و تحویل وجودی خویش است و فیض و فضل الهی را در سیر و سلوکش حسّ می‌کنـد و جـذبه و جلوه حق را می‌بینـد: «عَلَی أَن نُّبَـدلَ أَمْثَالَکمْ وَنُنشِأَکمْ فِی مَا لَا تَعْلَمُونَ»(۱) و «إِن یشَأْ یـذهِبْکمْ وَیأْتِ بِخَلْقٍ جَدید.»(۲) پس همـان گونه که فیض الهی، دم به دَم اعطـای وجود می‌کنـد و از باب «رحمانیت»، همه هستی را دربرمی‌گیرد، برای سالکان که اهل ایمان، ایقان و تقوا هستند نیز لحظه به لحظه افاضه می‌گردد: «فَسَأَکتُبُهَا لِلَّذینَ یتَّقُونَ».(۳)

هر سالکی به طباق طبیعت وجودی و وِزان مزاج خویش و اسـتعداد و قابلیتی که دارد، می‌تواند اسـمی از اسماءالله یا اسمایی از آن اسـماءالله را بخواند و رو به پیش حرکت کند: «وَلِلّهِ الْأَسْـماءُ الْحُسْـنَی فَادعُوهُ بِهَا»(۴) تا خدای سـبحان بر او تجلی نماید که این تجلی بر سه نوع است: تجلی افعالی، تجلی صفاتی و تجلی ذاتی. در تجلی ذاتی، سالک به طور مطلق در حق فانی می شود یا در تجلی رحمانی، از فیض عام و در تجلی رحیمی از فیض خاصی که افاضه کمالات معنوی است، بهره می گیرد.

## ۲. انسان کادح

۲. انسان کادح

«یاأَیهَا الْإِنسَانُ إِنَّک کادحٌ إِلَی رَبِّک کدحاً فَمُلَاقِیهِ»(۵)

معارف فراوانی در آیه یاد شـده وجود دارد. انسان، در حال رفتن و سـعی و تلاش عمیق و همه‌جانبه به سوی خـداست: «کادحٌ إِلَی رَبِّک.» و این حرکت دایمی، دایم‌السـفر بودن را نشان می‌دهد. سالک تکوینی، زمانی که نشسته، خوابیده یا ایستاده است، می‌رود و مصداق «کادحٌ» است. حال اگر تفطن به

---

۱- نک: واقعه: ۶۱.

۲- نک: فاطر: ۱۶.

۳- نک: اعراف: ۱۵۶.

۴- نک: اعراف: ۱۸۰.

۵- نک: انشقاق: ۶.

چنین معنایی دست یابد، به نشستن، ایستادن، خوابیدن و رفتن خود جهت الهی و نشانِ آن بی‌نشان می‌بخشد و بر محور آگاهی، آزادی، انتخاب و مسئولیت می‌رود و به هدایت تشریعی، حرکت تشریعی را عمق می‌بخشد و معنامند می‌کند که هدفِ حیاتِ معقول چنین است. پس آیه «الَّذینَ یذکرُونَ اللَّهَ قِیاماً وَقُعُوداً وَعَلَی جُنُوبِهِمْ وَیتَفَکرُونَ فِی خَلْقِ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هذا بَاطِلًا سُبْحَانَک فَقِنَا عَذابَ النَّارِ»،(۱) یعنی حرکتی مبدأ و معادباورانه و سلوکی هدفدار و جهت‌دار در همه حالات و آنات، که سفر عشق و عرفان و سلوک معرفت و محبت و صیرورت عقلانی و عبودی پایان‌ناپذیر است و انسان در عالی‌ترین مرحله، مخاطب به خطاب «ارجعی» خواهد شد؛ یعنی از «یاأَیهَا الْإِنسَانُ إِنَّک کادحٌ إِلَی رَبِّک»، به «یا أَیتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ ارْجِعِی إِلَی رَبِّک رَاضِیهً مَرْضِیهً»(۲) تحول و تکامل می‌یابد؛ زیرا به آیه «یا أَیهَا الَّذینَ آمَنُوا اسْتَجِیبُوا لِلّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذا دعَاکمْ لِمَا یحْییکمْ»(۳) لباس عمل پوشانده و از رهگذر ایمانِ آگاهانه و استجابت عاشقانه و عمل صالحِ مبتنی بر شریعت و ولایت، به میخانه عشق و لقا و بهشت دیدار و رضوان الهی فراخوانده می‌شود.

ازاین رو، نمازها، روزه‌ها، سکوت‌ها و سخن‌های چنین انسان‌هایی، که هویت بشری را به هویت انسانی و سپس هویت الهی تبدیل کردند و از حیات طبیعی به حیات طیبه رسیدند، هر روز و شب با روز و شب‌های گذشته فرق دارد و چنین نمازهایی است که معراج، نردبان تکامل، تقرب بخش و تکامل‌آفرین است.

اگر عرفان و عشق و عقل و دل در چنین حرکتی دست به دست هم دهند و معاضد هم باشند، شور و شیدایی ویژه‌ای را می‌آفرینند و سالک را به سوی

---

۱- نک: آل‌عمران: ۱۹۱.

۲- نک: فجر: ۲۷ و ۲۸.

۳- نک: انفال: ۲۴.

ابدیت سیر می‌دهند تا بدایت و نهایت سیر و سلوک را بپیماید و راه بی‌نهایت را در پیش گیرد که:

روز اول که سَرِزلف تو دیدم گفتم

که پریشانی این سلسله را آخر نیست

### ۳. فقر وجودی

۳. فقر وجودی

«یا أَیهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ الی الله وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِی الْحَمِید».(۱)

ره‌توشه رونده راه خدا، درک وجدانی و دریافت وجودی «فقر ذاتی» و «نیاز نَفْسی» است؛ یعنی رسیدن به «أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ» در این‌سو که عَبْدِ سالِک است، و شهود «وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِی الْحَمِید» در آن‌سو که معبودِ آن سالک است، و همه این حقایق در جام جانِ او نمایان شده است: «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یحُولُ بَینَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ».(۲)

سایه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد

ما به او محتاج بودیم و او به ما مشتاق بود

سالکِ عارفِ عاشق، «با فقرشناسی و فقریابی»، در هیچ مرحله‌ای «خود» را نمی‌بینند تا به مرحله «فناء تام» می‌رسد؛ زیرا «فقر» نشانه وجودی سالک الی‌الله است و او با «درک حقیقی فقر، همواره در حال رفتن به سوی غنی محض است و این «فقریابی» در همه مراحل و مقامات، به سلوکی سخت نیاز دارد: «رَبِّ إِنِّی لِمَا أَنزَلْتَ إِلَی مِنْ خَیرٍ فَقِیرٌ».(۳)

چنین انسانی، از «لَهُمْ درَجَاتٌ عِند رَبِّهِمْ»(۴) به مرتبه «هُمْ درَجَاتٌ عِنْد اللَّهِ»(۵) می رسد، چنان‌که «رَوْحٌ وَرَیحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِیمٍ.»(۶) پس اگر کسی داخل «فقر وجودی» شد،

---

۱- نک: فاطر: ۱۵.

۲- نک: انفال: ۲۴.

۳- نک: قصص: ۲۴.

۴- نک: انفال: ۴.

۵- نک: آل‌عمران: ۱۶۳.

۶- نک: واقعه: ۸۹.

مصداق «وَمَن دخَلَهُ كانَ آمِناً»(۱) خواهد شد که «اَلْفَقرُ فَخْری و بِهِ اِفْتَخر»،(۲) از نشانه‌های سلوک محمدی صلی الله علیه و آله است که او را به «دنَا فَتَدلَّی»(۳) صعود و ارتقا داده است. پس راه الهی و سلوک الی‌الله، راهی به سوی بالا رفتن، تصعید یافتن و توسعه وجودی پیدا کردن از خاک تا خداست. ازاین رو، باید پله پله، آرام آرام و با صبوری و بصیرت رفت که راهی پر خطر و خطیر است و مَهالِک بی‌شماری در صراط مستقیم سلوک وجود دارد و هشیاری و بیداری و عنایت و حمایت حضرت حق را می‌طلبد. پس: «اللّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَینَا مَائِدةً مِنَ السَّمَاءِ تَکونَ لَنَا عِیداً لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا».(۴)

نتیجه آنکه، سلوک، پیمایشِ فاصله سلوک تا شهود و برداشتن فاصله فراق و وصال، و از بین بردن حجاب فصل و وصل است. ولی سالک در سلوک به سوی مسلوک الیه باید بداند که اگر اندیشه و انگیزه صائب و صواب را صادق و صالح بپیماید، مصداق «یحِبُّهُمْ وَیحِبُّونَهُ»(۵) و «رَاضِیةً مَرْضِیةً»(۶) می‌شود و راه دشوار، آسان، و تلخی‌ها، شیرین خواهد شد. پس «اِلهی اَنَا الْفَقیرُ فی غَنایَ فَکَیْفَ لَاَکوُن فَقیراً فی فَقْری».(۷)

## ۴. پرسش از دانایان

۴. پرسش از دانایان

«فَسْأَلُوا أَهْلَ الذکرِ إِن کنتُم لَا تَعْلَمُونَ».(۸)

سالکِ پویا و پایا، محتاج انسان‌های «هادی» است تا از «هبوط» برهد و

---

۱- نک: آل‌عمران: ۹۷.

۲- میزان الحکمه، ج ۷، ص ۵۰۶.

۳- نک: نجم: ۸.

۴- نک: مائده: ۱۱۴.

۵- نک: مائده: ۵۴.

۶- نک: فجر: ۲۸.

۷- تتمه دعای عرفه.

۸- نک: نحل: ۴۳.

هرگز در آن گرفتار نشود و این، نوعی «خودشناسی و خودسازی» می‌خواهد. اینکه در آیه یاد شده، «إِن کنتُم لاَ تَعْلَمُونَ» آمده است، شاید ناظر به این معنا باشد که اگر به خود برگردد و حجاب‌ها را کنار بزند و به اعماق وجود خویش راه یابد، بسیاری از معارف الهی و حقایق امکانی را درمی‌یابد: «یا أَیهَا الَّذینَ آمَنُوا عَلَیکمْ أَنْفُسَکمْ....»(۱)

یکی از لطایف و رقایقی که دارد، همین است به تعبیر علامه حسن‌زاده آملی: «انسان، بزرگ‌ترین جدول بحر وجود، جامع‌ترین دفتر غیب و شهود و کامل‌ترین مظهر واجب‌الوجود است.»(۲) حال چنین مَظهر الهی که صلاحیت جانشین شدن خدا و امانتداری او را یافته است، می‌تواند لایه‌های وجودی و ساحت‌های باطنی‌تر هستی خویش را به دست آورد و حقایق را از خویشتن خویش بگیرد و در عین حال، به انسان کامل معصوم علیه السلام که «امام مبین»، «کتاب مبین»، «لوح محفوظ» و « رَقّ منشور» خدا هستند، برسد؛ زیرا علوم و معارف نزد آنهاست و آن انسان‌هایی که «خلیفه‌الله» و «حجه‌الله» و «صراط‌الله» هستند، پیران طریق و راهنمایان و راهبران سالکان کوی حقند و سلوک منهای ولایت آنها، سقوط است نه صعود.

پس نخست: از خود بطلبیم هر آنچه خواهیم؛ که ما هر چه داریم، از حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله و علویه و ولویه است.(۳) همچنین خویش را در پرتو شعاع وجودی و انوار معارف و هدایت‌های انسان‌های کامل الهی قرار دهیم تا از انحراف و کژراهه‌رفتن مصون و محفوظ باشیم و بمانیم؛ که طی راه حس به عقل، و از عقل به قلب، مخاطرات فراوان دارد و با شفیع و وسیله رفتن که مصداق کامل آنها اهل‌بیت علیه السلام هستند، انسان را از هر گزند حفظ می‌کند: «اِلهی

---

۱- نک: مائده: ۱۰۵.

۲- حسن حسن‌زاده آملی، ولایت تکوینی، ص ۵۷.

۳- بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۱۰۵.

اَقمِنْی فی اَهْـِل وِلایَتِـکُ مُقامَ رَجاَ الزّیاده مِنْ مَحَبّتکَ»(۱) که پیـامبر اعظم صـلی الله علیه و آله فرمود: «اِنمَّا مَثَـلُ اَهْلَ بَیْتی فیکُمَ کَسَفینهُ نوحٍ مَن رکبها نجی و تخلّف عنها غَرِق».

## ۵. زینت دل ها

۵. زینت دل ها

«حَبَّبَ إِلَیکمُ الْإِیمَانَ وَزَینَهُ فِی قُلُوبِکمْ».(۲)

ایمـان، زینت دل و محبوب قلب صـاحب دلاـن است؛ زیرا ایمـان به خـدا، از قلب به زبان و سـپس عمل که در اعضا و جوارح مؤمنان است، ظهور می‌یابد و «ایمان» علت محدثه، جهت دهنده و مبقیه سـلوک سالکان است؛ ایمان به خدا، اولیای خدا صلی الله علیه و آله، آخرت و دارالجنّه، دارالشهود و سرای جاودانگی و ابدیت.

دل سالک، سرچشـمه جوشـش ایمان و غلیان عشق و ایقان است و همواره خورشید ایمان بر مشرق هستی سالک می‌درخشد و شعاع‌های آن، همه آفاق زندگی و گستره هستی‌اش را دربرمی گیرد و نورافشانی و حرارت‌زایی و تعهدآفرینی می کند.

سالـکِ هشـیار، «ایمـان» را نیز صـیانت می کنـد و بـه صـورت اشـتدادی بـه بالاـتر و والاـتر می کشانـد و ایمـانِ درجـه‌پـذیر و تشـکیک‌بردار را، در عـالی‌ترین درجه اش جست وجو می‌نمایـد. ازاین رو، هرگز مؤمنِ سالـک و سالـکِ مؤمن، قرار و ثبـات نـدارد و همواره در حرکت و پویش و زایش است و تولیـد ایمـانی ورای ایمـانی می‌نمایـد که درون او محل جوشـش «ایمان» است و او «الَّذینَ آمَنُوا وَلَمْ یلْبِسُوا إِیمَانَهُم بِظُلْم أُوْلَئِک لَهُمُ الْأَمْنُ وَ...»(۳) را تجربه در تجربه می کند و قرارگاه سیر و سلوکش را «ایمان» قرار داده است و بر محور «یرْفَعِ اللَّهُ الَّذینَ آمَنُوا

---

۱- مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.

۲- نک: حجرات: ۷.

۳- نک: انعام: ۸۲.

مِنكمْ وَالَّذينَ أُوتُوا الْعِلْمَ درَجَاتٍ»(۱) می گردد.

سالـك در پرتو ایمـانِ آگاهـانه و مبتنی بر آگـاهی مؤمنـانه یـا به تعـبیر دیگر، علم و ایمـان، رفعتِ وجودی می‌یابـد و راه‌هـای آسـمان را می‌پیمایـد و چون ادریس پیـامبر علیه السـلام ، «وَرَفَعْنَاهُ مَکاناً عَلِیاً»،(۲) «مکـانت» و «علو» در مـاورای جهـان ماده و طبیعت تحصـیل می کنـد. بر این اساس، رونده‌ای است «بَرَنده» دیگران و رهروی است که راهبر سالکان دیگر نیز خواهد شد و صیرورت (گردیدن) و تصـیر (گرداندن) را با هم جمع کرده یا «سـیر من الخلق الی الحق» را با «سیر من الحق الی الخلق بالحق» با هم پیوست داده و در حیات نورانی‌اش متبلور ساخته است.

بنـابراین، کسـانی که ایمان، زینت و زیبایی خانه خرد و منزلِ دل آنها شـده است، نزول هر آیه‌ای از قرآن و تلاوت و تـدبّر هر آیه‌ای از قرآن، مایه زیادت و فزونی ایمان آنها می‌شود: «وَإِذا مَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُم مَن یقُولُ أَیکمْ زَادتْهُ هذهِ إِیمَاناً فَأَمَّا الَّذینَ آمَنُوا فَزَادتْهُمْ إِیمَاناً وَهُمْ یسْتَبْشِرُونَ»(۳) و در درون به ابتهاج و سـرور می‌رسند و یاد خدا، دل‌های آنان را به جوشش و جنبش درمی‌آورد و ایمـان فزاینـده می‌یابنـد و بر خـدا توکل و راه الهی را طریقت می کننـد: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذینَ إِذا ذکرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذا تُلِیتْ عَلَیهِمْ آیاتُهُ زَادتْهُمْ إِیمَاناً وَعَلی رَبِّهِمْ یتَوَکلُونَ».(۴)

چنین انسان‌هایی، برگزیـدگان الهی برای مجاهـده و هجرت در راه خـدا، و هدایت‌یافتگانی برای «انابه» به درگاه الهی هسـتند: «اللَّهُ یجْتَبِی إِلَیهِ مَن یشَاءُ وَیهْدِی إِلَیهِ مَن ینِیبُ»؛(۵) زیرا کسانی که فطرت و سـریره سـلیم دارند و معصومیت فطری خویش را صیانت کرده، استعدادهای سلوکی خویش را در پرتو هدایت‌های عقلانی و

---

۱- نک: مجادله: ۱۱.

۲- نک: مریم: ۵۷.

۳- نک: توبه: ۱۲۴.

۴- نک: انفال: ۲.

۵- نک: شوری: ۱۳.

وحیـانی پرورش دادهانـد و در این مسـیر، از انگیزه، انـدیشه، اخلاـق، اعمـال و همه مناسـبات وجودی خود مراقبت نمودهانـد و خویشـتن را تحت تربیت «انسـان کامـل» نهـاده و شـاگرد مکتب معرفتی و معنویتی آنـان گشـتهانـد، «اجتبـاء» و «اهتـداء» شـامل حالشـان میشود. پس، یا مجـذوب سالک و یا سالک مجـذوب میگردنـد و در صـراط مسـتقیم سـلوک، بانشاط و پرطراوت، مقامات معنوی را یکی پس از دیگری پشت سـر می گذارنـد تا به سـرمنزل مقصود، که قرب و لقای رب است، برسـند و «عِند مَلِیک مُقْتَدرٍ»،(۱) منزل و مسکن آنها شده است.

چنین انسانهایی نشانههای خدا، متخلق به اخلاق الهی و پرچمهای هدایت و معنویت هستند و حجتهای حضرت حق در میان خلق در هر عصـر و زمـانی شـمرده میشونـد تا کسانی از انسانهای مادیتزده و دچار بحران معنویت و هویت گشـته، بهانهای نداشـته باشـند. پس اینان بر همه حجابهای درون و برون غلبه کرده و در عمل راه «رفتن»، «شـدن» و معنویتگرایی فزاینده و پیش برنـده را فراروی دیگران نهادهانـد و از همین «دامگه حادثه» و «دیر خراب آباد» و زنـدان طبیعت، خراباتی شـده و به دیار حقیقت سرسپرده شده و منزل و مقام یافتهاند: «طُوبَی لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ»(۲) و «وَفِی ذلِک فَلْیَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ».(۳)

---

۱- نک: قمر: ۵۵.

۲- نک: رعد: ۲۹.

۳- نک: مطففین: ۲۶.

# فصل پنجم: عرفان در منطق قرآن

## اشاره

فصل پنجم: عرفان در منطق قرآن

«رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ.»(۱)

عرفان اسلامی، برگرفته از کتاب و سنت است و قرآن کریم، قرارگاه و سرچشمه اصیل آن به شمار می‌رود؛ زیرا «سنت» که اعم از قول، فعل و تقریر معصوم علیه السلام یا سنت عملی و علمی است، تفسیر قرآن و معارف و آموزه‌های وحیانی شمرده می‌شود. ازاین رو، عرفان قرآنی، منطق و معیارهای خاص خود را دارد که در دیگر عرفان‌ها و دیگر منطق‌های معنویت‌گرایی دیگر به این صورت دیده نمی‌شود؛ زیرا کمال و جامعیتی دارد که ویژگی‌های ذیل را به خود اختصاص داده است:

الف) تطابق با فطرت یا فطری بودن؛

ب) عقلانی بودن و خردپذیری؛

ج) همه‌جانبه و جامع‌الابعاد بودن؛

د) اعتدال‌پذیری یا معتدل بودن؛

ه ) شریعت‌محوری یا مطابقت با شریعت حقّه محمّدیه صلی الله علیه و آله داشتن.

بنابراین، یکی از آیاتی که در آن، منطق کامل و جامع عرفان قرآنی به ظهور رسیده، همین آیه «رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ»(۲) است؛ زیرا عرفان که

---

۱- نور: ۳۷.

۲- نور: ۳۷.

معرفت به خدا و اسما و اوصاف الهی و سیر و سلوک یا پیمودن مقامات و قطع مسافات و منازل است، برای این است که انسان سالک در پرتو شناخت و بندگی خدا، به مقام توحید، آن هم توحید معرفتی و توحید صمدی برسد و خداگرایی، خداباوری، خداجویی و خداخویی، همه هستی او را پوشش دهد و معنا بخشد و انسان در حقیقت «الهی و خدایی» گردد و مظهری از اسمای جمال و جلال و جلوه‌ای از حق سبحانه یا «وجه الله» شود.

پس یاد خدا و توجه قلبی و همه‌جانبه به خدا، روح و مغزای عرفان اسلامی است که به «ذکرالله» موسوم و موصوف است، اعم از ذکر لفظی و ذکر قلبی که هر کدام در مرتبه خود، کارآمد و مثبت خواهد بود. ذکر لفظی، یا باید مقدمه ذکر قلبی گردد یا خود نشانه‌ای و معلولی از ذکر قلبی و باطنی باشد. به بیان دیگر، این دو، باید لازم و ملزوم هم قرار گیرند و مکمّل باشند تا سالک در هیچ لحظه‌ای از خدا غافل نشود و این یاد خدا، او را به کمال انقطاع و «الهی هب لی کمال الانقطاع الیک ...»(۱) برساند. ازاین رو، قرآن کریم مراتب و اقسام ذکرِ معرفتی را ارائه می‌دهد که از هر افراط و تفریطی به دور است؛ ذکری که معنا و قلمرو وسیع دارد. ذکر فقط به الفاظ و عبارات بسنده کردن و به آنها محدود نشده، بلکه حقیقت ذکر منظور گردیده است. به همین دلیل، «ذکر» و «ذاکر» بودن با جنگ و جهاد، تجارت و بازرگانی، تعلیم و تربیت، فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی و ... سازگار است و تابع جمع و اعم از ذکر لفظی، قلبی و عملی است. مثلاًـ در آیه «یا أَیهَا الَّذینَ آمَنُوا إِذا لَقِیتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذکرُوا اللَّهَ کثِیراً لَعَلَّکمْ تُفْلِحُونَ»،(۲) جهاد با دشمن بیرونی و جنگ در میدان کارزار را با ثبات و استقامت در آن و سپس «وَاذکرُوا اللَّهَ کثِیراً» جمع کرده است؛ یعنی در عین حال که با

---

۱- مفاتیح‌الجنان، مناجات شعبانیه.

۲- نک: انفال: ۴۵.

دشمن می‌جنگید، زیاد خدا را یاد کنید و خدا را فراموش ننمایید. این مسئله، چند معنا دارد:

الف) جنگ و جهاد نیز باید برای خدا باشد، نه قدرت، ثروت و ... که این نوعی یاد خدا است.

ب) اصل جهاد در راه خدا، مصداقی از ذکرالله است؛ یعنی ذکر عملی است.

ج) یاد خدا، مایه آرامش دل و قوّت قلب و ایمان و همان تضمین ثبات و پایداری در جنگ با دشمنان خدا و دین و مکتب الهی است. پس یاد خدا، یاری‌خواهی از قدرت الهی است.

د) یاد خدا و جنگ با دشمن خدا، مانعه الجمع نیستند، بلکه انسان مجاهد درعین حال که می‌جنگد، می‌تواند به یاد خدا هم باشد. «واو» در «وَاذکرُوا اللَّهَ کثِیراً»، «واو» استیناف و ابتداییت نیست که مستقل از ماقبل و بریده از جنگ و جهاد باشد؛ به این معنا که پس از آسوده خاطر شدن از جنگ، به یاد خدا باشید، بلکه در همان حال که می جنگید، از خدا غافل نباشید و یاد خدا در زبان و دل شما جریان داشته باشد؛ زیرا حقیقت ذکر، ذکر قلبی است و حتی الفاظ و عبارات نیز بایدِ ما را به چنین حقیقتی رهنمون شود.

ذکر خدا فقط در خلوتِ خانه، گوشه مسجد و چلّه‌نشینی نیست، بلکه در میدان عمل، از باغ و راغ گرفته تا میدان جنگ و جهاد، از بازار و مغازه تا خیابان و مزرعه، در خلوت و جلوت، شب و روز، و خوشی و ناخوشی و جنگ و صلح، قیام و قعود و ... می‌تواند تجلی یابد؛ زیرا ذکر، زمان، مکان و حتی قید عدد و اندازه ندارد. از ولادت تا مرگ را دربرمی‌گیرد و از گهواره تا گور حضور دارد و همه شئون و ساحت‌های زندگی انسان را شامل است. ازاین رو، چنین نیست که انسان فقط وقتی با مشکلی روبه رو شود یا هنگام سختی و شدت به «یاد خدا» بیفتد «فَإِذا رَکبُوا فِی الْفُلْک دعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدینَ

فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذا هُمْ يشْرِكونَ»(۱) یا برای جلب منفعت، خدا را یاد کند و عبادت نماید «وَمِنَ النَّاسِ مَن يعْبُد اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدنْيا وَالْآخِرَةَ ذلِك هُوَالْخُسْرَانُ الْمُبِينُ»(۲) یا در بیکاری و خلوت‌ها یاد خدا باشد و در سرگرمی و مشغول بودن خدا را فراموش کند: «يا أَيهَا الَّذينَ آمَنُوا لاَ تُلْهِكمْ أَمْوَالُكمْ وَلاَ أَوْلاَدكمْ عَن ذكرِ اللَّهِ وَمَن يفْعَلْ ذلِك فَأُولئِك هُمُ الْخَاسِرُونَ».(۳)

برخی از انسان‌ها گاهی به یاد خدا هستند و گاهی نیستند. زمانی برای نجات خود و منافع خویش به یاد خدا هستند و در غیر آن نیستند. در مسجد و حرم‌های معصومان علیه السلام و امامزادگان به یاد خدا و اهل دعا و راز و نیاز هستند، ولی در مغازه، مزرعه، مدرسه، دانشگاه و ...، از یاد خدا خبری نیست. برخی نیز به نام صوفی و درویش و عارف، تنها در کنج خلوت‌ها با الفاظ و عباراتی از یاد خدا بسنده می‌کنند و یاد خدا را با هرگونه تلاش و کوششی در تعارض می‌بینند و اگر کسانی دنبال علم، تجارت، سیاست و یا ... باشند، آنها را غافلان از یاد خدا برمی‌شمارند، درحالی که خدای سبحان می‌فرماید: «يا أَيهَا الَّذينَ آمَنُوا اذكرُوا اللَّهَ ذكراً كثِيراً وَسَبِّحُوهُ بُكرَةً وَأَصِيلًا»(۴) تا اولاً: ذکر خدا همه شب و روز و صبح و شام را دربرگیرد و ثانیاً: در دل، کار و حرکت و تلاش برای هر صنف و طبقه‌ای نیز حضور داشته باشد؛ چه اینکه یاد خدا در همه شبانه روز است و به معنای در خانه، مسجد، صومعه و خانقاه نشستن و یاد خدا بودن نیست؛ چون اسلام، دین انزواگرایی، عزلت‌پیشگی، رهبانیت محض و دست شستن از کار و تلاش در هر رشته، حرفه و فنی نخواهد بود.

اساساً خدا انسان بیکار را دوست ندارد و کار را عبادت برشمرده و تلاش

---

۱- نک: عنکبوت: ۶۵.

۲- نک: حج: ۱۱.

۳- نک: منافقون: ۹.

۴- نک: احزاب: ۴۱ و ۴۲.

برای امرار معاش و تأمین نیازهای زندگی خانوادگی را «جهاد» نامیده و پیامبرِ چنین دینی بر دست کارگر بوسه زده است. ازاین رو، یاد حقیقی خدا هم معنای گسترده‌ای دارد تا همه فعالیت‌های انسان را دربرگیرد، و هم کار برای خدا، به یاری خدا و به نام خداست و انسانی که از حرام می‌پرهیزد و به مواسات، مساوات و عدالت رفتار می‌کند و با مردم با شفقت و مدارا عمل می‌نماید و همه اینها را برای رضای خدا انجام می‌دهد، به یاد خداست. اکنون به این حدیث بسیار گویا و جامع که تفسیر «یاد خدا» در همه شرایط، احوال و مناسبات است، توجه کنیم که امام صادق علیه السلام فرمود:

ما مِنْ شئی اِلّا وَ لَهُ حدٌّ یُنْتَهی الیه الّا الذِّکرَ فَلَیس لَهُ حدٌّ یُنْتَهی اَلَیْه. فَرَضَ الله عزّوجلّ الفرائض فَمَنْ اَدّاهُنَّ فَهُوَ حدٌّ هُنَّ، و شهر رمضان فَمَنْ صافه فهو حدُّهُ، والحجّ فَمَن حجّ فَهُوَ حدّهُ، الّا الذِّکْرِ فَاِن الله عزوجل لم یرْضَ مِنْه بالقلیل و لم یجعل له حدّاً ینتهی الیه. ثمَّ عَلی هذه الآیه: «یا أَیهَا الَّذینَ آمَنُوا اذکرُوا اللَّهَ ذکراً کثِیراً وَسَبِّحُوهُ بُکرَهً وَأَصِیلًا» فقال: لم یجعل له حدّاً ینتهی الیه. قال: و کان اَبی علیه السلام کثیرالذکر، لقد کُنْتُ اَمشی معه و انّه لیذکرُالله، و آکُلُ معه الطعام و انّه لیذکرُالله. و لقد کان یحَدِّث الْقَوْمَ و مایشْغَلُهُ ذلک عن ذکرالله، و کُنْتَ اَری لسانَهُ لازقاً بَحَنکِه یقول لااله‌الاالله و کان یجْمَعُنا فَیأمُرَنا بالذکْرِ حتّی تَطْلُعَ الشَّمس و یأمر بالقرائهِ مَنْ کانّ یقْرَأُ نِنّا و مَنْ کان لایقْرَأ مِنّا اَمْرَهُ بالذکْر ... .(۱)

هیچ چیز نیست، جز آنکه برای آن حد و اندازه‌ای است که به آن پایان می یابد، مگر ذکر خدا که برای آن اندازه و نهایتی نیست. خدای متعال نمازهای پنج‌گانه را واجب کرده است. کسی که آنها را به جا آورد، حد آنها همان است و حد و اندازه ماه رمضان، روزه گرفتن یک ماه است و حج را هرکس (یک بار) انجام دهد، حد آن همان است، مگر ذکر که خدای متعال، به مقدار کم آن راضی نشده و برای آن حدی که به آن خاتمه پذیرد، قرار

---

۱- اصول کافی، ج ۲، کتاب الدعاء، رب الذکرالله عزوجل کثیراً، ح ۱.

نداده است. سپس آن حضرت این آیه را تلاوت فرمود: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را یاد کنید، یادی بسیار، و صبح و شام او را به نیکی بستایید.» سپس فرمود: خداوند در آیه، حدی که ذکر به آن منتهی شود، قرار نداده است. همچنین فرمود: «پدرم (امام باقر علیه السلام ) بسیار ذکر می‌گفت. من پیاده همراهش می‌رفتم و او پیوسته ذکر خدا می‌گفت. من با او غذا می‌خوردم و او ذکر خدا می‌گفت و در حالی که مشغول گفت‌وگوی با مردم بود، این امر او را از ذکر خدا بازنمی‌داشت و من در آن حال، زبانش را می‌دیدم که به سقف دهانش چسبیده و «لااله‌الّاالله» می‌گوید. پدرم ما را جمع می‌کرد و امرمان می‌فرمود ذکر بگوییم، تا هنگامی که خورشید طلوع کند و به هر یک از ما که قرآن می‌خواند، دستور می‌داد قرآن بخواند و به آن کس که از ما قرآن نمی‌خواند، می‌فرمود ذکر بگوید... .

بنابراین، «واو» در «إِذا لَقِیتُمْ فِئَهً فَاثْبُتُوا وَاذکرُوا اللَّهَ کثِیراً»، «واو» عطف است.(۱) اسلام نمی‌گوید یا کار کن یا ذکر خدا بگو، یا معامله کن یا ذکر خدا بگو، یا درس و بحث و تعلیم و تعلم یا ذکر خدا یا...، بلکه در عرفان اسلامی و آموزه‌های قرآنی، کار و ذکر خدا، معامله و ذکر خدا، تعلیم و تعلم و ذکر خدا، با هم جمع‌شدنی هستند و انسانِ بیدار و ذاکر الهی، می‌تواند درعین حال که کار، معامله، تعلیم و تعلّم دارد، به «یاد خدا» هم باشد. افزون بر اینکه اگر همه این امور و فعالیت‌های فیزیکی، احساسی، عاطفی و علمی برای خدا باشد، خود مصداق یاد خداست و عبادت الهی شمرده می‌شود و در هر میدان و جبهه‌ای، چنین انسانی به رستگاری می‌رسد: «لَعَلَّکمْ تُفْلِحُونَ».(۲) به همین دلیل است که آیه «رِجَالٌ لاَّ تُلْهِیهِمْ تِجَارَهٌ وَلاَ بَیْعٌ عَن ذِکرِ اللَّهِ» به تعبیر استاد شهید مطهری: «تفاوت منطق عرفانی قرآن را با خیلی از عرفان‌ها روشن می‌کند».(۳)

---

۱- نک: مجموعه آثار، ج ۲۶، صص ۲۶۸ - ۲۷۲.

۲- نک: انفال: ۴۵.

۳- مجموعه آثار، ج ۲۶، ص ۴۷۷.

پس انسان‌های الهی و سالک را، نه کسب و کار معاملاتی (تجارت) و نه فروش منزل، ماشین یا... (بیع) که موردی است و شغل او شمرده نمی‌شود، از «یاد خدا» بازنمی‌دارد(۱) و مردان خدا و اولیای الهی، اعم از انسان‌های کامل یا غیرکامل، در هیچ شرایطی، از یاد خدا غفلت نمی‌ورزند. پس در آیه ۳۷ سوره نور نیز نکاتی ظریف نهفته است که در عرفان اسلامی و سیر و سلوکِ قرآنی می‌تواند جزو ویژگی‌ها قرارگیرد.

## ۱. ویژگی های عرفان قرآنی

۱. ویژگی های عرفان قرآنی

الف) عرفان اسلامی، طبقه‌گرا و صنف‌گرا نیست. به بیان دیگر، «فراجنسیتی» و «فراطبقاتی» است؛ یعنی چنین نیست که طبقه خاصی، مثلاً- روحانیت را فقط دربرگیرد، بلکه شامل همه انسان‌ها، اعم از عالم و عامی، حوزوی و دانشگاهی، تاجر و سیاستمدار و... می‌شود؛ زیرا سخن از مردان خدا و اولیای الهی است. مقصود از «رِجَالٌ» این نیست که «نه زن‌ها»، بلکه به اصطلاح، «الغای خصوصیت» می‌شود؛ یعنی «باهمّتان.»(۲) ازاین رو، قید مذکر و مؤنث برداشته می‌شود؛ چون عرفان و سیر و سلوک، فطری است و فطرت، نه مرد است، نه زن. سیر و سلوک، امری ارزشی، معنایی و ماورایی است که به روح و حقیقت انسان برمی‌گردد و ارزش‌ها و روح، مقید به قید ذکور و اُناث نیست. به تعبیر قرآن، ایمان، عمل صالح، یاد خدا، تقوا، خلوص، عبادت و عبودیت که کمالات وجودی انسان هستند و علم، معرفت، یقین، شهود، لقای رب و... نیز که از درجات علمی و عملی انسانِ سالک و صائر الهی حکایت می‌کند، از زنجیر و قید و بندهای مرد و زن بودن آزاد است و راه عبودیت، معرفت، ولایت الهیه و لقاءالله بر روی همه انسان‌ها، از هر جنس و صنف و طبقه اجتماعی باز است،

---

۱- تفسیرالمیزان، ج ۱۵، ص ۱۷۶.

۲- مجموعه آثار، ج ۲۶، ص ۴۷۶.

نه بسته که: «مَنْ عَمِلَ صَالِحاً مِن ذکرٍ أَوْ أُنثَی وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیاةً طَیبَةً....»(۱)

ب) «ذکرالله» در آیه یـاد شـده، چون در برابر «وَإِقَامَ الصَّلاَهِ وَإِیتَاءَ الزَّکاهِ» قرار گرفته، در حالی که «نماز» از مصادیق ذکر خـدا شمرده می‌شود، بیانگر این نکته است که ذکرالله، «قلبی» است که در برابر فراموشی و غفلت از یاد خدا قرار می گیرد و مراد از آن، «ذکر علمی» و مراد از نماز و زکات، «ذکر عملی» است.(۲)

ج) چون آیه «رِجَالٌ لَّا تُلْهِیهِمْ...» به قبل خود «فِی بُیوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ وَیـذکرَ فِیهَا اسْـمُهُ...»(۳) وصل شده است، بیانگر این معناست که اهل این خانه‌ها، از یاد همیشگی خدا در دل‌هایشان و ذکر موقت به اعمالشان از نماز و زکات منصرف نمی‌شوند و به هیـچ چیز دیگری نمی‌پردازند.(۴) به تعبیر اسـتاد شـهید مطهری: «منظور از بیوت، خانه‌های سنگی نیست؛ خانه‌های انسانی است که خانه اکابر معنوی‌انـد و خانه هدایت و وحی و بدن و جسم آنها، مسـجد روح آنهاست و آنان همواره به یاد خدا و در بندگی و عبودیت هستند»(۵) که خانه پیامبر و خانه فاطمه‌زهرا علیها السـلام و اهل‌بیت پیامبراسلام صلی الله علیه و آله هستند و این خانه، به بیت انبیا علیه السلام ، بیت علی علیه السلام ، بیت فاطمه علیها السلام و... تفسیر شده است.(۶)

د) بـا توجه به تفسـیر «بیوت» و «ذکرالله»، انسـان‌هـای کامـل معصوم علیه السـلام ، در حقیقت نشانه‌های خـدا و اُسوه‌های انسان سالک و عارف الهی‌اند. در عرفان اسلامی، چنین مردان خدا و موحّدان کامل، «اُسوه حسنه» معرفی شده‌اند: «لَقَد کانَ لَکمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن کانَ یرْجُوا اللَّهَ وَالْیوْمَ الْآخِرَ وَذکرَ اللَّهَ کثِیراً و....»(۷)

---

۱- نک: نحل: ۹۷.

۲- نک: تفسیرالمیزان، ج ۵، ص ۱۷۷.

۳- نک: نور: ۳۶.

۴- تفسیرالمیزان، ج ۱۵، ص ۱۷۷.

۵- مجموعه آثار، ج ۲۶، صص ۴۷۴ - ۴۷۷.

۶- تفسیرنمونه، ج ۱۴، صص ۵۱۵ و ۵۱۶؛ تفسیرالمیزان، ج ۱۵، ص ۱۹۶.

۷- نک: احزاب: ۲۱.

بنابراین، عارفِ مسلمان، سرمشق و الگو دارد و همه افکار، اعمال و احوال خود را با او مطابقت می دهد، او را معیار سنجش و ارزیابی خویش می داند.

ه_) جامعیت یا همه‌بُعدی بودن عرفان قرآنی، از آیه یاد شده فهمیده می شود؛ چه اینکه در این عرفان، برای ذکر خدا، نه افراط قابل قبول است و نه تفریط، بلکه ذکر خدا از نظر لفظ و معنا و کمیت و کیفیت، دارای معانی و مبانی‌ای است که می‌تواند همه زندگی انسان را دربرگیرد و سالک در هیچ مرحله‌ای از یاد خدا غافل نباشد و یاد خدا نیز او را از دیگر وظایف در ابعاد فردی، خانوادگی و اجتماعی بازندارد و... .(۱)

از سوی دیگر، تفسیر آیه از زبانِ امیرمؤمنان، علی علیه السلام بسیار خواندنی، شنیدنی و درس‌آموز است که همه جنبه های ذکر و ذاکر و اوصاف آنها که اولیای الهی و عارفان حقیقی‌اند، مطرح شده است.

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَی جَعَلَ الذِّکرَ جِلاءً لِلْقُلُوبِ تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْرَهِ وَ تُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوَهِ وَ تَنْقَادُ بِهِ بَعْدَ الْمُعَانَدَهِ وَ مَا بَرِحَ لِلَّهِ عَزَّتْ آلاؤُهُ فِی الْبُرْهَهِ بَعْدَ الْبُرْهَهِ وَ فِی أَزْمَانِ الْفَتَرَاتِ عِبَادٌ نَاجَاهُمْ فِی فِکرِهِمْ وَ کلَّمَهُمْ فِی ذَاتِ عُقُولِهِمْ فَاسْتَصْبَحُوا بِنُورِ یقَظَهٍ فِی الْأَبْصَارِ وَ الْأَسْمَاعِ وَ الْأَفْئِدَهِ یذَکرُونَ بِأَیامِ اللَّهِ وَ یخَوِّفُونَ مَقَامَهُ بِمَنْزِلَهِ الْأَدِلَّهِ فِی الْفَلَوَاتِ مَنْ أَخَذَ الْقَصْدَ حَمِدُوا إِلَیهِ طَرِیقَهُ وَ بَشَّرُوهُ بِالنَّجَاهِ وَ مَنْ أَخَذَ یمِیناً وَ شِمَالاً ذَمُّوا إِلَیهِ الطَّرِیقَ وَ حَذَّرُوهُ مِنَ الْهَلَکهِ وَ کانُوا کذَلِک مَصَابِیحَ تِلْک الظُّلُمَاتِ وَ أَدِلَّهَ تِلْک الشُّبُهَاتِ وَ إِنَّ لِلذِّکرِ لَأَهْلاً أَخَذُوهُ مِنَ الدُّنْیا بَدَلاً فَلَمْ تَشْغَلْهُمْ تِجَارَهٌ وَ لَا بَیعٌ عَنْهُ یقْطَعُونَ بِهِ أَیامَ الْحَیاهِ وَ یهْتِفُونَ بِالزَّوَاجِرِ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ فِی أَسْمَاعِ الْغَافِلِینَ وَ یأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ وَ یأْتَمِرُونَ بِهِ وَ ینْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکرِ وَ یتَنَاهَوْنَ عَنْهُ فَکأَنَّمَا قَطَعُوا الدُّنْیا إِلَی الْ آخِرَهِ وَ هُمْ فِیهَا فَشَاهَدُوا مَا وَرَاءَ ذَلِک فَکأَنَّمَا اطَّلَعُوا غُیوبَ أَهْلِ الْبَرْزَخِ فِی طُولِ

---

۱- نک: محمدتقی مصباح یزدی، در جست‌وجوی عرفان اسلامی، صص ۲۴۹ - ۲۷۹.

الْإِقَامَهِ فِيهِ وَ حَقَّقَتِ الْقِيَامَهُ عَلَيهِمْ عِدَاتِهَا فَكَشَفُوا غِطَاءَ ذَلِكَ لِأَهْلِ الدُّنْيا حَتَّى كَأَنَّهُمْ يرَوْنَ مَا لاَ يرَى النَّاسُ وَ يسْمَعُونَ مَا لاَ يسْمَعُونَ فَلَوْ مَثَّلْتَهُمْ لِعَقْلِك فِی مَقَاوِمِهِمُ الْمحْمُودَهِ وَ مَجَالِسِهِمُ الْمَشْهُودَهِ وَ قَدْ نَشَرُوا دَوَاوِينَ أَعْمَالِهِمْ وَ فَرَغُوا لِمحَاسَبَهِ أَنْفُسِهِمْ عَلَى كلِّ صَغِيرَهٍ وَ كبِيرَهٍ أُمِرُوا بِهَا فَقَصَّرُوا عَنْهَا أَوْ نُهُوا عَنْهَا فَفَرَّطُوا فيهَا وَ حَمَّلُوا ثِقَلَ أَوْزَارِهِمْ ظُهُورَهُمْ فَضَعُفُوا عَنِ الِاسْتِقْلَالِ بِهَا فَنَشَجُوا نَشِيجاً وَ تَجَاوَبُوا نَحِيباً يعِجُّونَ إِلَى رَبِّهِمْ مِنْ مَقَامِ نَدَمٍ وَ اعْتِرَافٍ لَرَأَيتَ أَعْلاَمَ هُدًى وَ مَصَابِيحَ دُجًى قَدْ حَفَّتْ بِهِمُ الْمَلاَئِكهُ وَ تَنَزَّلَتْ عَلَيهِمُ السَّكينَهُ وَ فُتِحَتْ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ أُعِدَّتْ لَهُمْ مَقَاعِدُ الْكرَامَاتِ فِی مَقْعَدٍ اطَّلَعَ اللَّهُ عَلَيهِمْ فِيهِ فَرَضِیَ سَعْيهُمْ وَ حَمِدَ مَقَامَهُمْ يتَنَسَّمُونَ بِدُعَائِهِ رَوْحَ التَّجَاوُزِ رَهَائِنُ فَاقَهٍ إِلَى فَضْلِهِ وَ أُسَارَى ذِلَّهٍ لِعَظَمَتِهِ جَرَحَ طُولُ الْأَسَى قُلُوبَهُمْ وَ طُولُ الْبُكاءِ عُيونَهُمْ لِكلِّ بَابِ رَغْبَهٍ الی الله مِنْهُمْ يدٌ قَارِعَهٌ يسْأَلُونَ مَنْ لاَ تَضِيقُ لَدَيهِ الْمَنَادِحُ وَ لاَ يخِيبُ عَلَيهِ الرَّاغِبُونَ فَحَاسِبْ نَفْسَك لِنَفْسِك فَإِنَّ غَيرَهَا مِنَ الْأَنْفُسِ لَهَا حَسِيبٌ غَيرُك (۱).

## ۲. ارزش یاد خدا

۲. ارزش یاد خدا

همانا خدای سبحان، یاد خود را روشنی‌بخش دل‌ها قرارداد تا گوش، پس از ناشنوایی بشنود و چشم، پس از کم‌نوری بنگرد و انسان پس از دشمنی، رام گردد. خداوند که نعمت‌های او گران قدر است، در دوره‌های گوناگون روزگار و در دوران جدایی از رسالت، «تا آمدن پیامبری پس از پیامبر دیگر»، بندگانی داشت که با آنان در گوش جانشان زمزمه می‌کرد و در درون عقلشان با آنان سخن می‌گفت. آنان چراغ هدایت را با نور بیداری، در گوش‌ها و دیده‌ها و دل‌ها برمی‌افروختند، روزهای خدایی را به یاد می‌آوردند و مردم را

---

۱- نهج البلاغه، ترجمه: فیض الاسلام، خ ۲۱۳.

از جلال و بزرگی خدا می‌ترساندند. آنان نشانه‌های روشن خدا در بیابان‌هایند، آن را که راه میانه در پیش گرفت، می‌ستودند و به رستگاری بشارت می‌دادند و روش آن را که به طرف چپ یا راست کشانده می‌شد، زشت می‌شمردند و از نابودی هشدار می‌دادند. همچنان چراغ تاریکی‌ها و راهنمای پرتگاه‌ها بودند.

### ۳. صفات یادکنندگان خدا (اهل ذکر)

۳. صفات یادکنندگان خدا (اهل ذکر)

همانا مردمی هستند که ذکر خدا را به جای دنیا برگزیدند، که هیچ تجارتی یا خرید و فروشی، آنها را از یاد خدا بازنمی‌دارد. با یاد خدا روزگار می‌گذرانند و غافلان را با هشدارهای خود، از کیفرهای الهی می‌ترسانند. به عدالت فرمان می‌دهند و خود، عدالت گسترند. از بدی‌ها نهی می‌کنند و خود از آن پرهیز دارند. با اینکه در دنیا زندگی می‌کنند، گویا آن را رها کرده، به آخرت پیوسته‌اند. سرای دیگر را مشاهده می کنند، گویا از مسائل پنهانِ برزخیان و مدت طولانی اقامتشان آگاهی دارند و گویا قیامت، وعده‌های خود را برای آنان تحقق بخشیده است.

آنان پرده‌ها (پرده‌های آن جهان) را برای مردم دنیا برداشته‌اند. می‌بینند آنچه را مردم نمی‌نگرند و می‌شنوند، آنچه را مردم نمی‌شنوند. اگر اهل ذکر را در اندیشه خود آوری و مقامات ستوده آنان و مجالس آشکارشان بنگری، می بینی آنان نامه‌های اعمال خود را گشوده و برای حساب‌رسی آماده‌اند، که همه را جبران کنند. نیز در اندیشه‌اند در کدام‌یک از اعمال کوچک و بزرگی که بر آنان فرمان داده شده، کوتاهی کرده‌اند، یا چه اعمالی که از آنها نهی شده بودند، مرتکب گردیده‌اند. بار سنگین گناهان خویش را بر دوش نهادند و در برداشتن آن ناتوان شدند، گریه در گلویشان می شکند، و با ناله و فریاد می گریند و با

یکدیگر گفت‌وگو دارند. در پیشگاه پروردگار خویش به پشیمانی اعتراف دارند.

آنان نشانه‌های هدایت و چراغ‌های روشنگر تاریکی‌ها هستند. فرشتگان آنان را در میان می گیرند، آرامش بر آنان می‌بارند. درهای آسمان را به رویشان گشوده و مقام ارزشمندی برای آنان آماده کرده‌اند؛ مقامی که خداوند با نظر رحمت به آن می‌نگرد و از تلاش آنان خشنود است و منزلت آنان را می‌ستاید. دست به دعا برداشته، آمرزش الهی می‌طلبند. در گرو نیازمندی فضل خدا اسیران بزرگیِ او هستند. غم و اندوه طولانی، دل‌هایشان را مجروح ساخته و گریه‌های پیاپی، چشم‌هایشان را آزرده است. دست آنان به طرف تمام درهای امیدواری خدا دراز است. از کسی درخواست می‌کنند که بخششِ او را کاستی، و درخواست‌کنندگان او را نومیدی نیست. پس اکنون برای خودت، حساب خویش را بررسی کن؛ زیرا دیگران حساب رسی غیر از تو دارند.

بنابراین، «ذکرالله» آثاری در ساحت‌های عقلانی، نفسانی و تربیتی دارد که روشنایی‌دهنده دل‌ها و بردارنده حجاب‌ها و پرده‌ها از آیینه گوش و چشم است، تا انسان حقایق را ببیند و بشنود و تنها فرمانبردار خدا باشد. انسان‌هایی که ملکوت عالم را دیده و با معارف ناپیداکرانه الهی آشنایی دارند، خدای سبحان آنها را برگزیده تا حقایق را از راه گوش جان و درون عقل‌هایشان به مردمان آموزش دهد؛ یعنی به مرتبه «علم لدنّی» رسیده و ولایت مقامی و استعدادی یافته‌اند و با سیر از کثرت به وحدت، و سیر از وحدت در وحدت و آشنایی با عوالم اسما و اوصاف الهی، سیر از وحدت به کثرت با وحدت می‌نمایند و زمام هدایت مردم را به دست می‌گیرند و انسان‌های مستعدی را به کمالات برتر و امکانی آنها می‌رسانند. چنین انسان‌هایی، نشانه صراط مستقیم الهی‌اند و سالکان را نیز از افراط و تفریط بازمی‌دارند؛ به این معنا که وظیفه

آنها، تنها بنـدگی و عروج در مقامات الهی نیست، بلکه درباره دیگران نیز وظیفه دارنـد. به بیان دیگر، پس از ارتباط با خدا به معنـای واقعی کلمه و دریـافت وجودیِ کمالات علمی و عملی، درباره ارتباط با دیگران و هـدایت و ارشادشان وظیفه دارنـد و در تحقق «عدالت» اجتماعی مسئولند.

نشانه‌ها و اوصاف این افراد، بر اساس بیان قلب عرفان و قدوه سالکان و امیرمؤمنان و واصلان عبارتند از:

الف) دریافت نور از سرچشمه نور و افاضه و اِضائه آنها به انسان‌ها؛

ب) راه اقتصاد و اعتدال را به دور از هرگونه افراط و تفریط نشان دادن؛

ج) یـاد خـدا را به جـای دنیا برگزیـده و هیـچ چیزی آنها را از یاد خـدا بازنمی‌دارد و وجود آنها، مایه رهایی دیگران از غفلت است؛

د) عادل، عدالت‌خواه و عدالت‌گستر بودن؛

ه ) در دنیا هستند و نیستند. در میان خلق به گونه‌ای زندگی می‌کنند که گویا در میان آنها نیستند؛

و) امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند؛

ز) الگوهای عملی و جامع سلوک و سعادت و کمال و جمال الهی اند؛

ح) اهل مراقبه و محاسبه‌اند و دیگران را نیز به مراقبه و محاسبه نفس دعوت می‌کنند؛

ط) اهل ناله و لابه و نیایش و توبه و انابه‌اند؛

ی) تنها به خدا مراجعه می کنند و خواسته‌هایشان را از او می‌طلبند؛ یعنی توحید را در همه ابعاد تجربه کرده اند.

عرفـان اسـلامی بر اسـاس معـارف قرآنی و آموزه‌هـای نبوی و علوی عبـارت از: شـناخت خـدا از راه دل که تجلی‌گـاه الهی و قرارگاه شهود خداست و در فطرت و سرشت انسان ریشه دارد و به وسیله تزکیه نفس و طهارت درون،

تقویت می‌شود و ظهور می‌یابـد و با خرد و عقلانیت سازگار است و هم خوانی دارد: «إِنَّمَا يتَـذَكرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ»(۱) و صاحبان علم الهی و عالمـان ربـانی نیز از آن بهره‌های فراوانی دارنـد: «إِنَّمَا يخْشَـی اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ.»(۲) زبـان عرفان، زبان فطرت، دل، عشق و محبت است؛ چه اینکه عرفان شنیدنی نیست، دیدنی است. از نوع مشافهه و گفت‌وگو نیست، از نوع مشاهده است: «إِنَّ فِی ذلِـک لَـذِكرَی لِمَن كانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَی السَّمْعَ وَهُوَ شَـهِيد»(۳) و همه هستی، رصـدگاه دریافت جَلَوات و جـذبات حق برای عارفـان و جلوه‌گـاه جمـال و جلال الهی است و کتـاب سیر و سلوکشان، قرآن کریم و دسـتورالعمل‌های سلوکی آنها، شریعت حقّه محمّدی صـلی الله علیه و آله است و پیران راه و اسـتادان سلوکی آنها، پیامبراعظم صـلی الله علیه و آله و اهل‌بیت علیه السلام و شاگردان مکتب وحی و عترتند که راه رفته گان بصیر و واصلان از خود فنا یافته و به آزادگی حقیقی رسیده‌اند؛ اسـتادانی که کلام و کردارشـان، وحی است و شـاگردان آنها نیز ذره‌ای از راه وحی و شـریعت خارج نشـده‌انـد که فرمودنـد: «بُمَوالاتِکُم عَلَمَنا الله مَعالِمِ دَینِنا.»(۴)

چنین است که عـارف قرآنی و سالـك ولایی، خط خِرد و اعتـدال را رها نمی‌کنـد و عقل و عشق را با توجه به قلمرو و مرتبه وجودی هر کدام در یک مسیر دارد و دل به دلدار سپرده، مصداق این جملات معصومان علیه السلام است:

الف) «صَحِبُوا الدُّنْیا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَی»؛(۵) یعنی در دنیا با بدن‌هایشان هستند و روح و حقیقت وجودشان در ملکوت اَعْلا سیر می‌کند.

ب) «اَلْعَارِفُ شَخْصُهُ مَعَ الْخَلْقِ وَ قَلْبُه مَعَ اللهِ، کَوْسَهُا قَلْبه عَنالله طَرَفَهُ عین لمات شوقاً

---

۱- نک: رعد: ۱۹.

۲- نک: فاطر: ۲۸.

۳- نک: ق: ۳۷.

۴- مفاتیح‌الجنان، زیارت جامعه کبیره.

۵- نهج‌البلاغه، ح ۱۴۷.

الیه»(۱) که بیانگر این نکته مهم است که جسم و شخص او در میان خلق است، و دل و شخصیتش با خداست. چنین سالکان و عارفانی، در همه احوال و شرایط، با خدا به سر می‌برند و روزگار می‌گذرانند و هرگز از معبود، محبوب و معشوق خویش جدا نیستند و در حقیقت، زندگی متناقض‌گونه دارند. هستند و نیستند و بودن و نبودن، ماندن و نماندن را تجربه کرده‌اند. از نظر جسمانی هستند و از نظر روحانی نیستند:

آشنایان ره عشق در این بحر عمیق

غرقه گشتند و نگشتند به آب آلوده

«رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ»(۲) که به تعبیر امام علی علیه السلام : «وَ هَمْهَمَتْ بِذِكْرِ رَبِّهِمْ شِفَاهُهُمْ.»(۳) همواره لب‌های ایشان به ذکر پروردگارشان مترنّم است و همه این ذکرها و یاد خدا از دو چیز حکایت می‌کند:

یک ــ عبودیت و عشق چنین انسان‌هایی در برابر معبود و لقای رب؛

دو ــ توحید محض و محض توحید، یعنی از خدا جز خدا نمی‌خواهند.

و بدانیم و باور کنیم: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»(۴) و «إِنَّا لِلّهِ وإِنّا إِلَيهِ رَاجِعُونَ»؛(۵) زیرا:

جزءها را روی‌ها سوی کل است

بلبلان را عشق با روی گل است

---

۱- بحارالانوار، ج ۳، ص ۱۴؛

۲- نک: نور: ۳۷.

۳- نهج‌البلاغه، نامه ۴۵.

۴- نک: رعد: ۲۸.

۵- نک: بقره: ۱۵۶.

## فصل ششم: تجارت نجات‌بخش و جاودانه

فصل ششم: تجارت نجات‌بخش و جاودانه

یـا أَیهَـا الَّذینَ آمَنُوا هَـلْ أَدلُّکمْ عَلَى تِجَـارَهٍ تُنجِیکم مِنْ عَـذابٍ أَلِیمٍ، تُؤْمِنُونَ بِـاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَتُجاهِـدونَ فِی سَبِیـلِ اللَّهِ بَأَمْوَالِکمْ وَأَنفُسِکمْ ذلِکمْ خَیرٌ لَکمْ إِن کنتُمْ تَعْلَمُونَ.(۱)

دنیا، به بازاری تشبیه شده که برخی در آن سود می‌برند و برخی زیان می کنند. از سوی دیگر، دنیا تجارت‌خانه اولیاءالله نامیده شده،(۲) چنـان‌که در تشبیه دیگری «دنیـا» به «مزرعه» برای آخرت نیز معرفی گردیـده است. اینها همه حکایت از این معنا دارد که انسـان، بصـیرت و معرفت یابـد که اولاً: دنیا جایگاه «قرار» و «مانـدن» و «بودن» نیست، بلکه برای «عبور» و «رفتن» و «شـدن» است. ثانیاً: در این بازار و تجارتگاه، باید با تدبیر، همت بلند، پشتکار، آینده‌نگری، صداقت و صفا کار و تلاش کرد و از فَشَل شدن و کسالت و تنبلی پرهیز نمود. ثالثاً: در بازار کار و میدان تجارت، هماره آفت‌ها، خطرها، رهزنی‌ها، ورشکسـته شدن و از دایره تجارت خارج شدن وجود دارد و انسانِ تاجِر دانا و توانا، همواره باید آگاهی لازم از شـرایط، مراقبت و هوشیاری، دانش لازم برای

---

۱- نک: صف: ۱۰ و ۱۱.

۲- امام علی (ع) فرمود: «إِنَّ الـدُّنْیا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا وَ دَارُ عَافِیه لِمَنْ فَهِمَ عَنْهَا وَ دَارُ غِنًی لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا وَ دَارُ مَوْعِظَه لِمَنِ اتَّعَظَ بِهَا مَسْجِد أَحِبَّاءِ اللَّهِ وَ مُصَلَّی مَلَائِکه اللَّهِ وَ مَهْبِطُ وَحْی اللَّهِ وَ مَتْجَرُ أَوْلِیاءِ اللَّهِ». (نهج‌البلاغه، ح ۱۳۱)

تجارت سالم و ... را به تناسب زمان و زمینه‌ها داشته باشد که کوچک‌ترین غفلتی، مایه خسران و ضرر و زیان است. پس دنیا برای انسان‌های بیدار و آگاه، فرصت بسیار مناسب و طبیعت، گهواره تکامل تکوینی و تشریعی آنهاست.

از سوی دیگر، تعبیر به «تجارت»، آن هم تجارتی که نجات‌دهنده و رهایی‌بخش از «عذاب الیم» است، تعبیری انگیزه‌زا، روحیه‌دهنده و حرکت آفرین است تا انسان برای جلب منفعت و رفع مضرت و رهایی از دردها و رنج‌ها، تلاش مضاعف کند.

حال به چند نکته تفسیری توجه کنیم تا زمینه بحثی معرفتی ـ سلوکی فراهم آید و از آیات یاد شده، بهره‌های لازم و کافی ببریم:

الف) استفهام در این آیه «هَلْ أَدلُّكمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنجِيكم مِنْ عَذابٍ أَلِيمٍ»، جنبه پیشنهادی دارد و در معنای «امر» خواهد بود.(۱)

ب) «تجاره» چنان که راغب گفته، به معنای تصرف در سرمایه، به منظور به دست آوردن سود است.(۲)

ج) در آیه شریفه، «ایمان» و «جهاد»، تجارت به حساب آمده که سرمایه اش جان «آدمی» است. به تعبیر تفسیر نمونه: اگر «جهاد با مال» مقدّم بر «جهاد با جان» ذکر شده است، به خاطر این است که مقدمه جهاد با جان محسوب می‌شود(۳) و سود حاصله از چنین جهادی نیز رهایی و نجات از «عذاب دردناك» است.

د) در معنای آیه یاد شده، آیه دیگری نیز آمده است: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ

---

۱- تفسیرالمیزان، ج ۱۹، ص۴۳۶.

۲- راغب اصفهانی، مفردات راغب، ماده «تِجَارَه».

۳- تفسیرنمونه، ج ۲۴، ص ۸۸.

الْمُؤْمِنِینَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّهَ یقَاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَیقْتُلُونَ وَیقْتَلُونَ ....»(۱)

ه ) «تجاره» و «عذاب»، نکره آمده است تا آن را بزرگ، مهم و والا به شمار آورد و مصداق «نجات» و نیز «معرفت و جنت» است که دنباله آیه آمده: «یغْفِرْ لَکمْ ذُنُوبَکمْ وَیدخِلْکمْ جَنَّاتٍ ....»(۲)

و) در آیه مربوط به «تجارت»، چهار رکن بیان شده است:

یک ــ خریدار، خداست؛

دو ــ فروشنده، انسان‌های باایمان هستند؛

سه ــ مورد معامله و متاع، جان و اموال مؤمنان است؛

چهار ــ بهای این معامله، رهایی از عذاب الیم است.

ز) شاخه‌های ایمان نیز ایمان به خدا و ایمان به رسول خداست. شاخه های جهاد نیز جهاد با مال و جهاد با جان است. شاخه‌های پاداش اُخروی نیز آمرزش گناهان و داخل شدن در بهشت جاودان است. البته یاری خدا و پیروزی نیز از شاخه‌های دیگر در همین دنیاست که شامل حال مؤمنان تاجر می‌شود.(۳)

ح) تجارت پُرسود و رهایی‌بخش، برای کسانی کارآمدی لازم دارد و به ظهور می‌رسد که اهل علم و فهم باشند؛ یعنی انسان‌های بصیر، دانا و فهیم، خیر بودن چنین تجارتی را درک می‌کنند و به سوی آن می‌شتابند.

حال باید توجه داشت یکی از مصادیق تجارت بزرگ با همه اصول و ارکانش، تجارت در عرفان عملی و سیر و سلوک است، چنان‌که امام علی علیه السلام

---

۱- نک: توبه: ۱۱۱.

۲- تفسیرالمیزان، ج ۱۹، ص ۴۳۷.

۳- نک: تفسیرنمونه، ج ۲۴، صص ۸۹ و ۹۰.

فرمود: دنیا، محل تجارت دوستان خداست: «مَتْجَرُ أَوْلِیاءِ اللَّهِ»؛(۱) زیرا اسباب سلوک و ارباب معرفت و معنویت، از جوانی، عمر و سرمایه‌های مادی و معنوی خود برای تکامل و تعالی خویش استفاده می‌کنند و سلوکی که در چنین تجارتی متصوّر است، نتیجه‌بخش و رونده است و رهاورد حقیقی و ابدی به دست می‌آورد، چنان‌که فرمود: «یا أَیهَا الَّذینَ آمَنُوا ...»؛ زیرا مؤمنان، سلوکِ حقیقی را در پرتو ایمان به خدا و ایمان به رسول خدا صلی الله علیه و آله آغاز می کنند. ازاین رو فرمود: «تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولُهُ»؛ زیرا به تعبیر علامه طباطبایی: «این آیه شریفه، جمله استینافی و جدید است که می‌خواهد کلمه تجارت را که در آیه قبلی پیشنهاد کرده بود، برای آنها تفسیر کند.» گویا شخصی پرسیده این تجارت چیست؟ و در پاسخ فرمود: این «تجارت، ایمان به خدا و رسولش و جهاد با مال و جان در راه خداست. اگر ایمان به رسول را با ایمان به خدا ذکر کرد، برای این بود که بفهماند اطاعت رسول در آنچه دستور می دهد، واجب است، وگرنه ایمان به خدا بدون ایمان به رسول، معنا ندارد».(۲)

بر این اساس، سلوکی معتبر است که در متن و حقیقت آن، ایمان به خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، یعنی سلوکی الهی ــ ولا-یی، و لا-غیر. عرفانِ منهای پیامبرخاتم الهی صلی الله علیه و آله و پیروی از پیامبراعظم صلی الله علیه و آله، عرفان نیست و نتیجه‌ای ندارد، چنان‌که در جایی دیگر نیز فرمود: «مَن یطِعِ الرَّسُولَ فَقَد أَطَاعَ اللَّهَ»،(۳) «یاأَیهَا الَّذینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنْکمْ»(۴) و «قُلْ إِن کنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی یحْبِبْکمُ اللَّهُ ...».(۵)

---

۱- نهج‌البلاغه، خطبه ۱۳۱.

۲- تفسیرالمیزان، ج ۱۹، ص ۴۳۷.

۳- نک: نساء: ۸۰.

۴- نک: نساء: ۵۹.

۵- نک: آل‌عمران: ۳۱.

به راستی کدام تجارت، سودبخش‌تر از سلوک الی الله است که سلوکی جهادی به شمار می‌آید. اساساً سیر و سلوک، مجاهدت و مجاهد می‌طلبد. مجاهدی که از همه چیز خود و مواهب دنیایی بگذرد و راه زهد و ساده زیستی و دل نبستن به دنیا را در پیش گیرد؛ زیرا دنیادوستی، بت بزرگ و راهزن اصلی سیر و سلوک و زهدورزی حقیقی، و در مقابل، خارج کردن محبت دنیا از دل، رمز ورود در میان سالکان الهی است. لازمه گذر از دنیا و ماسوای الهی، «جهاد با نفس» و پیروزی در میدان «جهاد اکبر» است؛ زیرا راه عشق و عرفان نیز «اسقاط الاضافات» و خراباتی شدن و گذشتن از همه قیود و اعتبارات است که:

نشانی داده‌اند اهل خرابات

التوحید اسقاط الاضافات

رندان و عاشقان و خراباتیان، هیچ وابستگی ای به خود و منِ طبیعی و ماسوای الهی ندارند. ازاین رو، افرادی مثل عماریاسر، ابوذر غفاری، سلمان فارسی و همه مجاهدان راه خدا، اولیای الهی و سالکان کوی حق بودند.

چنین جهاد معناداری است که «فتوحات غیبی» را به همراه دارد و جز با یاری و عنایت و نصرت الهی نیز روی نمی‌دهد و آیه «وَأُخْرَى تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ»،(۱) می‌تواند الهام‌بخش فتح، فتح قریب و فتح مبین در عرصه مقامات معنوی و طریقت الهی باشد.

پس ایمان و جهاد، از واجبات وجودی عرفان عملی و سیر و سلوکِ مبتنی بر شریعت است تا انسان سالک بداند و بیابد که سلوک مبدأباورانه و خداگرایانه و جهاد مستمر و همه‌جانبه در آن، می‌تواند عامل آزادگی و رهایی از هر تعلق و تعینی باشد و او را از خاک تا افلاک، و از خود تا خدا سیر دهد.

---

۱- نک: صف: ۱۳.

نـاگفته نمانـد چنـان‌که امام علی علیه السـلام درباره تجارت فرمود: «یا مَعْشَـر التُّجار، الْفِقه ثُمَ الْمَتْجَر، الفِقه ثمّ الْمَتْجَر، الفِقه ثُم الْمَتْجَر»(۱) یـا «مَـن اَرادَ التّجـاره فَلْیَتَفِقّـه فی دینـهِ لِیعْلم بـذِلِکَ مایَحـلُّ له ممّـا یُحْرُم عَلَیْه، وَ مَن لَم یَتَفَقّه فی دینه ثُمَّ اتّجر تَـوَرّطَ الشّبهات»،(۲) که در تجارت اقتصادی و بازرگانی، دانسـتن احکام داد و سـتد، ضرورت است و ندانستن چنین احکامی، آدمی را به کام شـبهات فرو می‌برد؛ در تجارت معنوی و اَنْفُسـی نیز که تجارتی عمیق‌تر، مهم‌تر و ظریف‌تر است، سالک حتماً باید به بایدها و نبایدهای سلوکی و تجارت باطنی آگاهی داشته باشد و به همه شرایط ظاهری و باطنی و احکام سلوکی آگاه شود، تا گرفتار شک و شبهه و کژاندیشی و کژراهه نگردد که عرفان عملی، بسی خطیر و خطرخیز است.

پس: اول ــ معرفت به راه و احکام و قوانین راه؛ دوم ــ پیروی از خـدا و رسول خدا صـلی الله علیه و آله در همه حالات، آنات و مقامات سـلوکی؛ سوم ــ شـریعت‌گروی قبل، حین و بعـد از وصول؛ چهارم ــ خلوص همه‌جانبه و صدق و صـفای باطنی، از ضروریات سیر و سلوک و تجارت معنوی است.

در تجـارت معنوی که رهـایی‌بخش از زنـدان تن و طبیعت و محـدودیت هـای جسم و مـادیت، و رهـایی از خودهای طبیعی و پنـداری و ورود به عوالم مـاوراءالطبیعه است، انسـان بایـد همه هستی‌اش را در طَبَق اخلاـص بگـذارد و در میـدان معـامله، تنها «خـدا» را که خریـدار هستی سالـک است، هـدف قرار دهـد. در راه عشق، جانبـازی نیز لاـزم است تا عاشق سالک، به معشوق برسـد. انسان در تجارت سودمنـد ایمانی و سـلوکی، خودسـتانی می کند؛ چه اینکه خود خدایی و مَنِ اید ئال و بَرین یا الهی و ملکوتی‌اش را در هندسه الهیِ سیر و صعود یا

---

۱- میزان الحکمه، ج ۲، ص ۶۱۲، ح ۲۰۳۴.
۲- میزان الحکمه، ج ۲، ص ۶۱۲، ح ۲۰۳۵.

شـدن و شـهود دریـافت می‌دارد. ازاین رو، در این تجارت، دل و جان بایـد داده شود و انسان، دلباخته دوست و دلـداده دلبر و دلـدار گردد تا حقیقت وجودی‌اش را که با «نَفَخْتُ فِیهِ مِن رُّوحِی»(۱) هِبه و هـدیه شده است، در تجارت عبودی «فَادخُلِی فِی عِبَادی، وَادخُلِی جَنَّتِی»(۲) دریـافت کنـد. پس فصل از «خودِ خاکی» و وَصل به «خودِ خـدایی» را به ارمغان می‌آورد و عبور از همه هویت و هستی خویش و رسیدن به «فناءفی الله»، هویت جدید و هستی الهی را ـ که رنگ و رایحه رحمانی دارد ـ نتیجه می دهد.

پس این تجـارت، مبـارزه بـا خودزیـانی، خودبـاختگی، خودبیگـانگی، خودفراموشـی، خودفروشـی، خودکم‌بینی و خودکشـی تـدریجی است؛ زیرا خودِ حقیقی، با وصل به مبدأ وجودش ظهور یافته، تکامل خود فطری با «فاطِر السَّموات وَ الْاَرْض» صورت پذیرفته و فاصله میان «من» و «او» برداشته شده است.

سید نعمت الله جزایری در زهرالرّبیع از حضـرت موسـی علیه السـلام نقل کرده است که روزی آن حضـرت در حال مناجات با خـدا چنین عرض کرد: یارَبّ کَیْفَ اَصْلُ اِلَیْکَ؟ خداونـد سـبحان فرمود: قَصْدُکَ لی وَصْلُکَ اِلیَّ؛ زیرا خداوند سبحان، قرب معنایی به ما دارد و ما از او دور شده‌ایم. اگر حجاب بین خود و او را که جز ما چیز دیگری نیست، برداریم، «او» را می‌بینیم. ما را هر لحظه از کنگره عرش صـدا می‌زننـد و غریو «قرب» و صـلای «وصل» را بر گوش جانمان نواخته‌اند و تارهای فطرت الهی ما را به نوازش درآورده‌اند؛ پس باید بیدار شویم و حرکت تکاملی و تصـعیدی را در پیش گیریم و از این دامگه حادثه خارج شویم و در فضای عالم قـدس، طوافگر تجلیات جمالی و جلالی حضـرت حق باشـیم تا به شبسـتان شـهود او و بزم دیدارش راه یابیم.

---

۱- نک: حجر: ۲۹.

۲- نک: فجر: ۲۹ و ۳۰.

حـال انسان دورمانـده از اصل خویش و وانهاده در زنـدان «من» و «ما» و دچار درد فراق و رنـج هجران شـده، چگونه است که «عذاب الیم» او، دوری از محبوب و هجران از معشوق است و تجارت با «جهاد مال و جان»، او را از چنین درد هجر و زَهْر فراق رهـایی می‌دهـد و عـذاب را به عـذب وصـال تبـدیل می‌سـازد. پس «هَلْ أَدلُّكُمْ عَلَی تِجَارَهٍ تُنجِیکم مِنْ عَـذابٍ أَلِیم؟»(۱) همه انسان‌های بیدار را فراخوانده و به «تجاره» بسیار عظیم و گران سنگ ترغیب و تشویق کرده است؛ تجارتی که در همه زمان‌ها و مکـان‌هـا ممکن است انجـام گیرد و راه آن به روی همگان باز است. اشتیاق لقاءالله، باب «جهاد» را که تنها به روی «اولیاءالله»، آن هم خاصان از اولیای خـدا گشوده می‌شود،(۲) روزی انسـان هـای بی‌قرار و ناآرام می‌کنـد تا تنها در سایه لقای رب قرار و آرام گیرنـد. سـرلوحه و سـرآمد چنین عالمان و عارفان ربّانی و اولیای خـدا، امام علی علیه السـلام است که فرمود: «وَ إِنِّی إِلَی لِقَاءِ اللَّهِ لَمُشْتَاقٌ.»(۳) انسـانی که زمزمه او «الهی فهبنی صبرت علی حرّ نـارک فکیف اصبر علی فراقـک»(۴) است و عبـادت و عبودیتش، تنها برای دیدار با محبوب و از سـر «عشق» بود. «دنیا» از دیدگاه، چنین انسان کاملی، «مسـجد دوستان خدا، نمازگاه فرشـتگان الهی، محـل نزول وحی و تجارتگـاه اولیـاء الله است»(۵) و این، عرفـان حقیقی و سـلوک صـائب و صـادقی است که پیامبراعظم صـلی الله علیه و آله در علم و عمل و سـنت و سـیره‌اش آموخت و امام علی علیه السـلام آن را با عقلانیت و عدالت تجلی داد و سلمان‌ها، ابوذرها، مالک اشترها، اویس قرنی‌ها، حجربن عدی‌ها، رشید

---

۱- نک: صف: ۱۰.

۲- نهج‌البلاغه، خطبه ۲۷.

۳- نهج‌البلاغه، نامه ۶۲.

۴- مفاتیح‌الجنان، دعای کمیل.

۵- نهج‌البلاغه، حکمت ۱۳۱.

هجری‌ها، عماریاسرها و ...، تا قاضی طباطبایی‌ها، ملاحسینقلی همدانی‌ها، علامه طباطبایی‌ها و امام خمینی‌ها و... را پرورش داد و به مکتب انسانیت معرفی کرد و آنها از تجارت رهایی‌بخش الهی بهره بردند.

## بخش چهارم: راه های معرفت الله و مراتب سیر و سلوک در قرآن

### اشاره

مراتب سیر و سلوك در قرآن

زیر فصل ها

## فصل اول: راه های معرفت الله

فصل اول: راه های معرفت الله

سَنُرِيهِمْ آياتِنَا فِی الْآفَاقِ وَفِی أَنفُسِـهِمْ حَتَّی يتَبَينَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يكفِ بِرَبِّک أَنَّهُ عَلَی كلِّ شَی ءٍ شَهِید، أَلَاَ إِنَّهُمْ فِی مِرْيةٍ مِن لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَاَ إِنَّهُ بِكلِّ شَی ءٍ مُحِيطٌ.(۱)

یکی از آیاتی که دو راه کلی آفاقی و انفسی، و رسیدن به خداشناسی و معرفه الله را پیش روی انسان نهاده و از «لقاءالله» سخن به میان آورده، همین آیه شریفه است.

راه انفسی، را به دو صورت می توان تحلیل کرد:

الف) راه حصولی معرفتِ نفس در معرفت ربّ؛

ب) راه حضوری و شهودی معرفت نفس در معرفتِ رب؛

حالِ عارفان، شناخت ذات حق و اسما و صفات و تجلیات ذات الهی از حیث نظری، و سیر و سلوک و پیمودن منازل و مقامات تا رسیدن به مقام فناء تام است از حیث عملی. به تعبیر شیخ الرئیس ابوعلی سینا: «وَالْمُنْصرف بِفِکْرِهِ اِلی قُدْسِ الْجَبَرُوتِ مسندریماً لِشُروق نُورالحَقِّ فی سِرِّه.»(۲) تفکر در قدس عالم جبروت بر اثر رهایی از عالم ماده و انقطاع از جهان ناسوت و مداومت اشراق

---

۱- نک: فصلت: ۵۳ و ۵۴.

۲- اشارات و تنبیهات، ج ۳، ص ۴۰۰.

نور حق در باطن و سرّ سالک را، در جمع‌بندی بسیار زیبا (قدجمع الشیخ جمیع مقامات العارفین فی هذا الفصل)(۱) چنین مطرح می کند: «اَلْعِرفان مُبْتَدءٌ من تَفْریق وَ نَفْضَ وَ تَرْکٍ وَ رَفْضٍ مُمْعِن فِی جَمْعٍ هُوَ جَمْع صِفاتِ الْحَقّ للّذات الْمُریدَه بِالصِّدْقِ مُنْتَه إِلَی الواحِدِ ثُمَّ وُقُوف» تا مراتب «تَخلیه» عرفانی را در چهار رتبه:

اول ــ تفریق یا جداسازی عارف از غیرحق؛

دوم ــ نفض یا تکاندن دامن سالک از آلودگی اشتغال به غیرحق و گرد و غبارزدایی؛

سوم ــ ترک یا تحصیل کمال، نه برای خود عارف یا رسیدن به فنای از خود؛

چهارم ــ رفض یا فنای کلی که فنای از فناست؛

مطرح کند، تا به جایی برسد که «وحدت صرف» است و عارف و معروف یا سالک و مسلک از میان برچیده می‌شود و جز خدا و تجلیاتش یا معروف و مسلوکٌ الیه، باقی نمی‌ماند که: «هُوَ کلُّ شَیْ ءٍ هَالِک إِلَّا وَجْهَه».(۲) سپس عارف «قرار» و آرام می‌گیرد. پس سیر عارفان تا جایی است که عارف از خود نیز غایب و فانی می‌شود و به آرامگاه و قرارگاه اصلی یا «توحید محض» واصل می‌گردد و «لقاءالله»، ثمره و رهاورد سلوکی او خواهد شد.

اگر در آیه ۵۳ و ۵۴ سوره فصلت ــ که از عرفان به آفاق هستی و انفس انسانی برای عرفان به خدا استدلال شده است ــ بنگریم، می‌بینیم نکات بسیار عمیق معرفتی وجود دارد که جریان عرفان علمی و عملی را می‌توان طبق آن استفاده و استخراج کرد:

---

۱- تعلیقه و تصحیح الاشارات و التبیهات، ج ۳، ص ۱۰۷۴.

۲- نک: قصص: ۸۳.

نکته اول: در اینکه ضمیر «انه الحق» به چه چیزی برمی گردد؛ قرآن، خدا یا چیز دیگر، اختلاف نظر وجود دارد. مرحوم علامه طباطبایی رحمه الله در تفسیرالمیزان ضمیر را به قرآن(۱) و در رساله الولایه به خدا بازگردانده است.(۲) علامه تهرانی، ضمیر را به مقدر مستفاد از فعل «نُرِی» که عبارت است از «مُرَی» (آیه از لحاظ آیه و مرآت بودن برای ضمیر «نا»). مُرَی چیست؟ آیات حق که نشان‌دهنده حق هستند؛(۳) زیرا معتقدند این گونه ارجاع در لغت عرب شیوع دارد و در قرآن مجید هم در «اِعْدلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَی»؛(۴) ضمیر «هو» مرجع لفظی ندارد و به لفظ تقدیری مستفاد از «اِعْدلُوا» ــ که فعل امر جمع مذکر است ــ ارجاع داد و آن لفظ «عدل» است. دوم اینکه در آیه مورد بحث که می‌فرماید: ما آیاتمان را در آفاق و انفس به آنها نشان می‌دهیم تا بر ایشان مبین شود که آن است حق، فوراً به ذهن می‌آید که نشان داده شده، حق می باشد و آن عبارت است از لفظ «مُرَی»، اسم مفعول از فعل «نُرِی»، یعنی ایاتنا.

نکته دوم: حق در جمیع ماسوای الهی که آیات خدا هستند، ظهور یافت و آیه به خودی خود، فقط برای ارائه صاحب آیه است و نشانی از آن بی نشان است و «خدا» را می‌نمایاند، نه خود را. ازاین‌رو، همه هستی، جلوه یا تجلیات حق تبارک و تعالی هستند. پس هر چه هست، خود خداست و مابقی، نمودهای او هستند و اینکه در عرفان گفته‌اند موضوع آن، بود و نمود است یا وحدت شخصی وجود، در آیات یاد شده به خوبی قابل استفاده است. پس عالم، «عالم توحید» است و «لاموجود سوی‌الله» و به تعبیر دیگر عرفانی، «لیس فی‌الّدار غیره‌الدیار».

---

۱- المیزان، ج ۱۷، صص ۴۰۴ – ۴۰۵.

۲- رساله الولایه، فصل سوم.

۳- الله‌شناسی، ج ۱، ص ۸۰.

۴- نک: مائده: ۸.

نکته سوم: مراد از «شهید» در «أَوَلَمْ یکفِ بِرَبِّک أَنَّهُ عَلَی کلِّ شَی ءٍ شَهِید»، «مشهود» است، نه شاهد؛(۱) زیرا هرکس به هر چه بنگرد، نخست خدا را می‌بیند و خدایی که اول، آخر، ظاهر و باطن است، مگر می‌شود مشهود هر چیزی قبل از خود آن چیز نباشد که امام صادق علیه السلام فرمود: «لایدرِک مَخلوقٌ شیئاً الّا بالله و لاتُدرِک معرفه‌الله الّا بالله.»(۲) پس به هر جهت توجه شود، «او» دیده خواهد شد؛ چه اینکه هر جهت «وَجْهُ اللَّهِ» است: «فَأَینَما تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ.»(۳) به تعبیر علامه جوادی آملی:

احاطه کامل خدای سبحان بر درون و برون همه هستی، انسان را در معرفت او از واسطه بی‌نیاز می‌کند؛ چون هرچه بخواهد واسطه معرفت خدا شود، محاط اوست و محیط، قبل از محاط خود دیده و شناخته می‌شود. با این بینش، دید انسان نسبت به جهان تغییر می‌کند. به هر چه نظر می‌افکند، نخست خدا را می‌بیند، سپس دیگری را. با سیر در عالم، به خداییِ خدا پی نمی‌برد، بلکه با سیر در حقیقت هستی و معرفت خدای سبحان و صفات جمال و جلال او، عالم و آدم را می‌شناسد؛ یعنی وجود علمی، هماهنگ با وجود عینی است، همان‌گونه که وجود خداوند قبل از وجود هر چیزی است و همه اشیا متوقف بر وجود الهی‌اند. معرفت خداوند نیز قبل از هر چیزی معلوم است و همه علوم و معارف، متوقف بر معرفت خداوند است.(۴)

نکته چهارم: در آیه یاد شده، با توجه به تفصیل بحث تفسیری، از چهار راه خداشناسی سخن به میان آمده است:

۱. راه آفاقی یا بیرونی که تفکر و تدبر و نظر کردن به موجودات آفاقی و خارج از نفس انسان است؛ مثل پدیده‌ها و مصنوعات الهی که نشانه‌های خداوند متعال در آسمان و زمین هستند و موجب یقین به خدا و اسما و

---

۱- تفسیرالمیزان، ج ۱۷، ص ۴۰۵؛ رساله الولایه، فصل سوم.

۲- توحید صدوق، ص ۱۴۳، باب ۱۱، ح ۷.

۳- نک: بقره: ۱۱۵.

۴- تفسیرموضوعی قرآن مجید، ج ۲، ص ۱۹۱.

صفات و افعال الهی برای اهل تفکر و اصحاب خردورزی می‌شوند؛ زیرا علم به دلیل، ضرورتاً موجب علم به مدلول است و موجودات عالمِ وجود، دلایل خداشناسی‌اند.

۲. راه انفسی که خود به دو صورت تحقق‌پذیر است:

الف) به صورت حصولی و مفهومی که انسان با بازگشت به نفس و خویشتن، به شناخت خدای سبحان برسد و نفس که از نظر وجودی به طور کامل و محض نامستقل است، شناخت موجود مستقلی که مقوِّم وجودی اوست، از او تفکیک‌پذیر نیست؛ زیرا نفس، عین ربط به خدا و راه فهم رابط و مستقل که در فلسفه اسلامی و حکمت الهی مطرح شده است، در جریان شناخت نفس برای شناخت خدا ساری و جاری است.

ب) به صورت شهودی و حضوری که انسان اگر به شهود حقیقت خود برسد، جز خدا را نخواهد دید و شهود نفس، همانا شهود رب است: «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يحُولُ بَينَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ.»(۱) کافی است انسانِ خودشناسِ خودیاب، حجاب‌های خویشتن را کنار زند و حجاب‌زدایی و پرده‌برداری کند. اگر از راه «برهان لمّ» معیّنی از علت به معلول که در حکمت متعالیه مطرح شده است، وارد شویم، وجود انسان و البته دیگر موجودات امکانی، وجود رابط است، نه رابطی؛ چه رسد به نفسی و شهودی، و وجود رابط، مسبوق به شهود مربوط الیه است؛ زیرا مربوط الیه، مقوّم رابط است و شناخت متقوّم، به شناخت مقوّم و معرفت به رابط، متوقف به معرفت «مربوط الیه» است و خدای سبحان، مقوّم و مربوط الیه وجود انسان است و تا او شناخته نشود، نفس نیز شناخته نمی شود. ازاین رو، طبق این اصل، خداشناسی، مقدم بر نفس‌شناسی است و یکی از

---

۱- نک: انفال: ۲۴.

معانی عمیق و دقیق «من عرف نفسه فقد عرف ربّه»،(۱) همین است و این نوع شناخت، شناخت شهودی نفس است.(۲)

۳. معرفت خـدا به خدا که از باب «یا مَنْ دَلَّ عَلی ذاتِهِ بِذاتِهِ»(۳) و «وَ اَعْرِفُواللّهَ باللّه»(۴) است. می‌توان این راه چهارم را ـ که با عـدد سه نشـان دادیـم؛ زیرا راه دوم را بـه دو قسـم مطرح کردیم ـ از بنـد پایـانی آیه «أَوَلَمْ یکـفِ بِرَبِّک أَنَّهُ عَلَی کـلِّ شَـی ءٍ شَهِید... أَلَا إِنَّهُ بِکلِّ شَی ءٍ مُحِیطٌ» استفاده کرد. در این راه چهارم، امتیازهایی وجود دارد که عبارتند از:

الف) وحدت راه و هدف؛ یا مسلک و مسلوک الیه که در خارج، عین همند، اگرچه از نظر مفهوم متغایرند.

ب) کوتاه‌ترین راه است؛ زیرا راه عین هدف است و واسطه‌ای وجود ندارد.

ج) نزدیکی هـدف؛ در این راه، «ندا» از راه بعید نبوده، و به آن نیازی نیست، بلکه بین سالک و معبود نجواست. نجوای بنده با خدا: «واقبل علی اذا ناجیتک»، و نجوای خدا با بنده: «فصعق لجلاک فناجیته سرّاً».(۵)

د) عمیق و امن؛ زیرا در این سـیر، حقیقت (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ)(۶) برای سلوک آشکار می‌شود که عمیق‌ترین و امن‌ترین راه معرفت خداست.(۷)

تبصره:

یک ـ در سیر آفاقی با سه عنصرِ سالک (رونده)، مسـلک (راه) و مسـلوک الیه (هدف)، و در سیر انفسی با دو عنصر سالک (رونده) و مسلوک الیه (هدف) و

---

۱- بحارالانوار، ج ۲، ص ۳۲.

۲- نک: تفسیرموضوعی قرآن مجید، ج ۲، صص ۱۷۸ و ۱۷۹ (پاورقی)؛ رساله الولایه، فصل چهارم.

۳- مفاتیح‌الجنان، دعای صباح امیرالمؤمنین (ع).

۴- اصول کافی، ج ۱، ص ۸۵.

۵- مفاتیح‌الجنان، مناجات شعبانیه.

۶- نک: حدید: ۳.

۷- نک: تفسیرموضوعی قرآن مجید، ج ۲، ص ۱۸۵.

در از مقصد به مقصود یا سیر در حقیقت هستی با وحدت راه و هدف یا مسلک و مسلوک الیه از حیث عینی و خارجی مواجه هستیم. پس ممتازترین راه، راه از خدا به خدا و سیر در حقیقت هستی است که «مشهود هر چیزی، قبل از خود آن چیز است».

دو_ «هر چند سیر آفاقی، به تفاوت سالک و مسلک شناخته می‌شود، ولی معلوم بالذات که حاکی از آفاق است، پیوند وجودی با سالک دارد و در محور اتحاد عالم و معلوم بالذات، می‌توان سیر آفاقی را در قلمرو سیر انفسی قرار داد، اگرچه با سیر انفسی حقیقی، فرق‌های زیادی دارد. چنان که در سیر انفسی، تا زمانی که در مفاهیم حصولی و صور ذهنی محض شود و بحث اتحاد عالم و معلوم بالذات هم در قلمرو هستی مطرح نباشد، می‌توان سیر انفسی را در منطقه سیر آفاقی محسوب داشت».(۱)

سه _ دستاوردهای «راه انفسی» عبارتند از:

اول _ بصیرت باطن؛

دوم _ گشایش راه‌های جدید برای تحصیل معارف الهیه و روزی‌های معنوی؛

سوم _ فرقان پیدا کردن؛

چهارم _ حیات طیبه که در آن نورانیت دل، تأیید الهی، استغراق در نعم الهی و فرشته معنوی شدن وجود دارد؛

پنجم _ مشاهده ملکوت هستی؛

ششم _ رؤیت خدا با چشمِ دل؛

هفتم _ ادراک حقیقت ایمان و یقین.(۲)

علامه طباطبایی پس از تعیین راه آفاقی و انفسی، در جریان عمل و رسیدن

---

۱- تفسیرموضوعی قرآن مجید، ج ۲، پاورقی ص ۱۵۰.

۲- نک: تفسیرموضوعی قرآن مجید، ج ۲، پاورقی صص ۱۶۱ - ۱۶۸.

به مقام تصعید وجودی برای درک راه محبت الهی و دیدار حق سبحانه می‌فرماید:

سیر آفاقی، به تنهایی موجب دستیابی به معرفت حقیقی و عبادت حقیقی نمی‌گردد؛ زیرا همانا شناخت موجودات آفاقی، از آن لحاظ که آثار و نشانه های خداوند هستند، فقط سبب علم حصولی به وجود آفریدگار و صفات او می‌گردد و این چنین علمی، متعلّق به قضیه‌ای است که دارای موضوع و محمول باشد و این هر دو از مفاهیم به شمار می‌آیند و... . اما راه معرفت نفس، نتیجه آن معرفت حقیقی است و مقصود از آن این است که انسان فقط توجه به خداوند سبحان نماید و همه موانع توجه به خدا را بردارد، تا به معرفت نفس پرداخته و نیاز ذاتی آن را مشاهده نماید و مشاهده او، از مشاهده مقوّمش جدا نیست و با شناخت خدا، به شناخت نفس و خویشتن خویش خواهد رسید. (۱)

البته منظور علامه، معرفت شهودی نفس است، نه معرفت مفهومی آن، که خود داخل در معرفت آفاقی است. ازاین‌رو، معرفت نفس شهودی، به «عمل» و سیر وجودی و از خویشتن فانی شدن نیاز دارد و اگر چنین معرفتی حاصل آمد، انسان به مقام عبودیت الهی دست می‌یابد و عبادتش نیز از نوع عبادت عارفه خواهد شد؛ یعنی عبادت توحیدی و البته همه اینها بر اساس فیض و فضل الهی حاصل شدنی است.

بنابراین، اگر انسان به معرفت خدا از راه خدا یا معرفت شهودی نفس راه یافت که از طریق عملی و با تهذیب و طهارت نفس ممکن است، خدا را پیش از هر چیزی شهود می‌کند؛ زیرا خداوند متعال، احاطه وجودیّه با همه آیات آفاقی و انفسی دارد. او سابق است و مسبوق غیر اوست. او ظاهر است و ظهور اشیا به واسطه او خواهد بود که خدای سبحان فرمود: «فَأَیْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ

---

۱- رساله الولایه، فصل چهارم، ترجمه و شرح: صادق حسن‌زاده، صص ۸۸ – ۹۶.

اللَّهِ»(۱) یا فرمود: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِکلِّ شَی ءٍ عَلِیمٌ»(۲) یا فرمود: «أَوَلَمْ یکفِ بِرَبِّک أَنَّهُ عَلَی کلِّ شَی ءٍ شَهِید... أَلَا إِنَّهُمْ فِی مِرْیةٍ مِن لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِکلِّ شَی ءٍ مُحِیطٌ».(۳)

پس در دار وجود، جز خدا نیست و عرفان نیز «جز خدا، هیچ ندیدن» است و رسیدن به قله والای توحید حقیقی. اگر انسانِ سالکِ عارف به چنین موقف و مرتبه‌ای رسید، به زبان حقیقت و عمل و با تمام وجود می‌گوید: «إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِی لِلَّذی فَطَرَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِیفاً وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِکینَ»(۴) یا سروده سرّ او چنین خواهد شد: «قُلْ إِنَّ صَلَاتِی وَنُسُکی وَمَحْیای وَمَمَاتِی لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ، لَا شَرِیک لَهُ وَبِذلِک أُمِرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِینَ.»(۵) چنین انسان موحّدی است که سیر از کثرت به وحدت می‌نماید و در عالم وحدت اسمایی و صفاتی نیز تفرّج و سلوک نموده، سپس با تمام بینش و نگاه وحدت‌گرایانه، سیر از کثرت به وحدت می‌کند، تا دست انسان‌های مستعد را بگیرد و مقام هدایت و ارشاد را محقق کند که دل چنین انسان‌هایی، سرشار از نور خدا و حیات و هستی آنها، تجلی‌گاه بندگی خدا و عبودیت الهی است. پس آنان عبدالله و عندالله هستند و جایگاه ایشان، «فِی مَقْعَد صِدقٍ عِند مَلِیک مُقْتَدرٍ».(۶)

نتیجه آنکه، آیات سوره فصلت، راه‌های شناخت و شهود خدای سبحان را فراروی انسان قرار می‌دهد و از لب و مغزای عرفان و عارفان الهی حکایت می‌کند؛ که معرفت شهودی، محبت شهودی و این دو، عبودیت شهودی را به همراه خواهند داشت و در عبادت و بندگی شاهدانه و عارفانه، «جز خدا»

---

۱- نک: بقره: ۱۱۵.

۲- نک: حدید: ۳.

۳- نک: فصّلت: ۵۳ و ۵۴.

۴- نک: انعام: ۷۹.

۵- تفسیر موضوعی قرآن مجید، صص ۱۶۲ و ۱۶۳.

۶- نک: قمر: ۵۵.

پرستیده نشده و از خدا، جز خدا مطالبه نمی‌شود که در حقیقت، عبادت آزادگان و احرار است.(۱)

البته نهایت این عرفان حقیقی، اعتراف به جهل به شناخت همه‌جانبه خدای سبحان است: «ماعرفناك حق معرفتک»،(۲) و اعتراف و اقرار به «عجز» از بندگی حقیقی خداوند متعال است: «ماعبدناك حق عبادتک»(۳) و مهم این است که انسان، بنده خالص و مخلص خدا شود و به مرتبه: «لک عرفتك و انت دللتنی علیك و دعوتنی الیک»(۴) برسد؛ زیرا شناخت هویت مطلقه غیبیه، مقدور کسی نخواهد بود. ازاین رو، بایسته و شایسته است انسان، سعه وجودی خویش را ارتقا بخشد و قدرت دید معنایی و معرفتی‌اش را عمق و ژرفا و گسترش دهد و حجاب‌های ظلمانی و نورانی را از بین ببرد که: «... لیس بینه و بین خلقه حجاب غیرخلقه...».(۵)

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز(۶)

یا:

بگذر از خویش اگر عاشق دلباخته‌ای

که میان نور او جز تو کسی حائل نیست

پس سیر در حقیقت هستی، که سفر «بالله فی‌الله» است، بسیار دشوار خواهد بود که امثال امیر سالکان و امام عارفان، علی علیه السلام فرمود: «آهِ مِنْ قِلَّهِ الزَّادِ وَ طُولِ الطَّرِیقِ وَ بُعْدِ السَّفَرِ وَ عَظِیمِ الْمَوْرِدِ»(۷) و اهل معرفت فرمودند: «ناله علی علیه السلام از

---

۱- نک: الله‌شناسی، ج ۱، صص ۸۴ - ۱۳۰.

۲- بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۲۳.

۳- بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۲۳.

۴- مفاتیح‌الجنان، دعای ابوحمزه ثمالی از امام سجاد(ع).

۵- توحید صدوق، باب ۲۸، ص ۱۷۹، ح ۱۲.

۶- دیوان حافظ، غزل ۲۶۶.

۷- نهج‌البلاغه، حکمت ۷۷.

سفر دوم است، نه سفر اول...».(۱)

البته برای اولیای الهی و عارفان حقیقی، چهار سفر (اسفار اربعه عرفانی) وجود دارد که عبارتند از:

«۱. سیر از خلق به حق؛

۲. سیر از حق به حق، که سیرالله فی‌الله است؛

۳. سیر از حق به خلق با حق؛

۴. سیر در خلق ــ از خلق به خلق ــ به حق».(۲)

آری، باید از مقام مُخْلِصین که فنای فعلی است، به «مقام مُخْلَصین» که «فنای ذاتی» است رسید، تا سالك الی‌الله همه هستی را با دید الهی و بینش توحیدی و شهودی مشاهده کند و «رسد آدمی که به جز خدا نبیند».

---

۱- تفسیرموضوعی قرآن مجید، ج ۲، ص ۱۹۷.

۲- نک: ملاصدرای شیرازی، اسفار الاربعه، ج ۱، ص ۱۳.

## فصل دوم: ویژگی‌های سالکان الهی در قرآن

فصل دوم: ویژگی‌های سالکان الهی در قرآن

۱. «وَاصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذینَ یدعُونَ رَبَّهُم بِالْغَداهِ وَالْعَشِی یرِیدونَ وَجْهَهُ وَ لاَ تَعْد عَینَاکَ عَنْهُمْ تُرِید زِینَهَ الْحَیاهِ الدنْیا وَلاَ تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذکرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَکانَ أَمْرُهُ فُرُطاً».(۱)

در شأن نزول این آیات چنین آمده است: جمعی از ثروتمندان مستکبر و اشراف از خود راضی عرب، به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدند و در حالی که اشاره به مردان باایمانی چون: «سلمان، ابوذر، صهیب، خباب و مانند آنها می کردند، گفتند: ای محمد! اگر تو در صدر مجلس بنشینی و این گونه افراد را که بوی آنها انسان را آزار می‌دهد و لباس‌های خشن و پشمینه در تن دارند، از خود دور سازی، نزد تو خواهیم آمد، در جلسه‌ات حاضر می‌شویم و از سخنانت بهره می گیریم. در این هنگام، آیات فوق نازل شد به رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد: هرگز تسلیم این سخنان فریبنده توخالی نشود و همواره در دوران زندگی، با افراد باایمان و پاکدلی چون سلمان‌ها و ابوذرها باش، هر چند دستشان از ثروت دنیا تُهی است».(۲)

عارفان به خدا و بندگان شایسته الهی، صفات و ملکاتِ وجودی دارند که هر کدام از آنها، خود نشانه‌هایی برای حرکت، سازندگی، معنویت گرایی، تحوّل‌زایی، بازسازی و نوسازی شخصیت مشتاقان کوی کمال است. صفاتی

---

۱- نک: کهف: ۲۸.

۲- تفسیرنمونه، ج ۱۲، ص ۴۵۴.

که در این آیات بیان شده، عبارت است از:

الف) کسانی که در همه حال به یاد خدا هستند و همه زندگی آنها را خداگرایی، خداباوری و یاد خدا دربرگرفته است: «الَّذینَ یدعُونَ رَبَّهُم بِالْغَداهِ وَالْعَشِی».

ب) تنها ذات حق را می‌خواهند و لقاءالله را جست‌وجو می کند و به وجه‌الله نظر دارند: «یرِیدونَ وَجْهَهُ».

ج) کسانی که تنها موعظه الهی را با دل و جان پذیرفتند که فرمود: «إِنَّمَا أَعِظُکم بِوَاحِدهٍ أَن تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَی وَفُرَادی ثُمَّ تَتَفَکرُوا...».(۱) همه هدف خود را «خدا» قرار داده و همیشه بیداردل و هوشیارند تا «لله»، لوجه‌الله، فی سبیل‌الله، لابتغاء مرضات‌الله و... را از یاد نبرند. کسانی چون سلمان و ابوذری که انگیزه، اندیشه، اخلاق و اعمالشان رنگ و بوی الهی گرفته و «صبغهالله» یافتند و چشم در چشم پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام دوخته و از چشمه زُلال وحی و معارف نبوی و علوی نوشیدند و «نُطْعِمُکمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لاَـ نُرِیـد مِنکمْ جَزَاءً وَلاَـ شُکوراً»(۲) را از خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله و عترت طاهره‌اش علیه السلام آموختند و درس عملی سلوک الی‌الله و قیام لله را از علی علیه السلام در لیله المبیت گرفتند که: «وَمِنَ النَّاسِ مَن یشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَاد».(۳)

چنین مردان خدایی، به جایی رسیدند که «منّا اهل‌البیت»(۴) شدند و محرم اسرار وجودی پیامبراکرم صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش علیه السلام گشتند. به مرتبه‌ای نایل شدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات یاد شده (گویا آنان با شنیدن سخنان ناراحت‌کننده جمعی از ثروتمندان و اشراف عرب ناراحت شدند و به گوشه‌ای

---

۱- نک: سبأ: ۴۶.

۲- نک: انسان: ۹.

۳- نک: بقره: ۲۰۷.

۴- الکافی، ج ۱، ص ۴۰۱، ح ۲؛ بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۹۱، ح ۲۵.

از مسجد رفتند و به عبادت پروردگار پرداختند) به دنبال آنها رفت و فرمود:

حمد خدا را که نَمُرْدَم تا اینکه او چنین دستوری به من داد که با امثال شما باشم. معکم المحیا و معکم الممات، زندگی با شما و مرگ هم با شما خوش است.(۱)

این معنای عمیق «وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذینَ یدعُونَ رَبَّهُم بِالْغَداهِ وَالْعَشِیِّ یریدونَ وَجْهَهُ» است. آری، معیّت حقیقی و حشر متافیزیکی و عقلانی ــ روحانی چنین انسان‌هایی با پیامبراسلام صلی الله علیه و آله، معیّت پیامبراکرم صلی الله علیه و آله را با آنان به دنبال داشت: «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ».(۲)

عارفان، تنها «خدا» را اراده کردند و بس: «العارف یرید الحق الاول لالشئ غیره، و لایؤثر شیئاً علی عرفانه، و تعبّده له فقط، لانّه مستحقّ العباده و لانها نسبهٌ شریفهٌ الیه، لا لرغبهٍ اورهبهٍ...».(۳) ازاین‌رو، هدف عارف، تنها خدا و وجه‌الله است و او حق را نیز برای حق می‌خواهد و این مطلوب را بر هر مطلوب دیگری ترجیح می‌دهد و عبادت عارف برای خود حق است، نه وسیله جلب منفعت یا دفع مضرّت.(۴)

کسانی که عشق و عرفان را در پرستش معشوق و محبوب در هم آمیخته و غیر اویی نمی‌بینند و نمی‌شناسند که در برابر آن سر فرود آورند و البته چنین بندگان عارف و عاشق بسیار اندکند: «وَقَلِیلٌ مِنْ عِبَادِی الشَّکورُ»،(۵) اینان حتی خود عرفان را نمی‌خواهند و عرفان برای عرفان را شرک و دوگانه‌پرستی می‌دانند و لذت‌های روحانی آنها در «فَادخُلِی فِی عِبَادی، وَادخُلِی جَنَّتِی»(۶) تحقق و تعیّن می یابد

---

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۴۵۵.

۲- نک: الرحمن: ۶۰.

۳- اشارات و تنبیهات، (شرح خواجه نصیر طوسی و قطب الدین رازی)، تصحیح و تحقیق: کریم فیض، ج ۳، ص ۴۰۵.

۴- نک: مجموعه آثار، ج ۷، صص ۱۱۱ - ۱۳۳.

۵- نک: سبأ: ۱۳.

۶- نک: فجر: ۲۹ و ۳۰.

که لـذت دیـدار با دوست و بهشت لقای الهی است. البته «وجه خـدای تبارک و تعالی، همان اسـمای حسـنی و صـفات علیایی است که متوجهان به درگاهش، با آنها متوجه می‌شوند و به وسیله آنها خدا را می خوانند و عبادت می کنند».(۱)

از سوی دیگر، وقتی معیّت با انسان‌های الهی و متـذکّران خدا و متوجهان به اسـما و اوصاف خداوند را مطرح کردند، به عنوان تأکیـد فرمودنـد: «وَلاَ تَعْد عَینَاك عَنْهُمْ تُرِید زِینَهَ الْحَیاهِ الدنْیا.» هرگز چشم خود را از این گروه باایمان، ولی ظاهراً فقیر برمدار و به خاطر دنیا به این مسـتکبران از خدا بی‌خبر دیده میفکن، که خود، دسـتوری سازنده برای دوسـتداران سـیر و سـلوك است که: بـا انسان‌هایی که دارای کمالات معنوی و علوم و معارف الهی‌انـد و با خـدا اُنس و الفت دارنـد و از مطیعان شـریعت حقّه هسـتند، ارتبـاط داشـته باشـند و به ثروت و ثروتمنـدان بـا چشم طمع و اصـالت‌بینی هرگز نگـاه نکننـد. یـا فرمود: «وَلاَـ تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَاقَلْبَهُ عَن ذِکرِنَا». از آنها که دلشان غافل از یاد خداست، نباید اطاعت و پیروی کرد. «وَاتَّبَعَ هَوَاهُ» و گرفتار هواپرستان نباید شد؛ آنهایی که دچار آفت افراط و اسراف‌کاری شده‌اند «وَکانَ أَمْرُهُ فُرُطاً».

پس درس بزرگ این است که ممکن است کسـانی ظاهراً فقیر و تهیـدست باشـند یا فقر مادّی و مالی داشـته باشـند، ولی غنای معنوی دارنـد و عاشق خـدا هسـتند و کسانی هم فقر اقتصادی ندارند، ولی گرفتار فقر اعتقادی، معنوی و معرفتی هسـتند. انسان بیدار باید با ارباب معرفت و معنویت معیت و حشرونشـر داشـته باشد، گرچه از هر قشـر و طبقه‌ای باشـند. مهم با خدا و دوستان خدا بودن است که کمال محسوب می‌شود. به این اشعار علامه حسن‌زاده آملی توجه کنیم:

من این دنیای فانی را نمی‌خواهم، نمی‌خواهم

---

۱- تفسیرالمیزان، ج ۱۳، ص ۴۱۷.

من این لذات آنی را نمی‌خواهم، نمی‌خواهم

به جز محبوب یکتایم نمی‌دانم، نمی‌دانم

به جز آن یار جانی را نمی‌خواهم، نمی‌خواهم

به جز راه وصالش را نمی‌پویم، نمی‌پویم

جز این ره کامرانی را نمی‌خواهم، نمی خواهم

به جز قرآنی کتابی را نمی‌خوانم، نمی‌خوانم

به جز سبع المثانی را نمی‌خواهم،نمی خواهم

علی و آل پاکش را پذیرفتم، پذیرفتم

فلانی و فلانی را نمی‌خواهم، نمی‌خواهم(۱)

۲. «وَعِبَاد الرَّحْمنِ الَّذینَ یمْشُونَ عَلَی الْأَرضِ هَوْناً وَإِذا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَاماً، وَالَّذینَ یبِیتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَقِیاماً، وَالَّذینَ یقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذابَهَا کانَ غَرَاماً، إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرّاً وَمُقَاماً، وَالَّذینَ إِذا أَنفَقُوا لَمْ یسْرِفُوا وَلَمْ یقْتُرُوا وَکانَ بَینَ ذلِک قَوَاماً».(۲)

«عِبَاد الرَّحْمنِ»، عنوان دیگری از عارفان و سالکان الهی و اولیای خداست که دو دسته صفات ثبوتی و سلبی دارند؛ چرا که انسان‌های الهی، هم به آراستن و تحلیه و تجلیه می‌پردازند، و هم به پیراستن و تخلیه و تنزیه خویش اهتمام دارند. این آراستگی و پیراستگی را، در ساحت‌های اعتقادی، اخلاقی ــ معنوی و احکام عملی تعمیم می‌دهند و همه این ساحت‌ها را در هندسه‌ای الهی به هم مرتبط و پیوسته می‌دانند، نه از هم جدا و گسیخته. ازاین‌رو، صفات ثبوتیه، ایجابی و آرایشی آنها عبارتند از:

الف) تواضع و فروتنی؛

---

۱- دیوان اشعار، ج ۱، صص ۱۰۸ و ۱۰۹.

۲- نک: فرقان: ۶۳ - ۶۷.

ب) مدارا با جاهلان و نادانان؛

ج) عبادت های شب‌آنگاهی، به ویژه سحرخیزی و شب‌زنده‌داری؛

د) ترس از خداوند و عذاب الهی؛

هـ) ترک از افراط و تفریط در مسائل گوناگون زندگی؛

و) تحقیق و تفکر و اندیشیدن در کارها؛

ز) توجه به تربیت اولاد و تحویل فرزندان صالح به جامعه؛

ح) اُسوه و الگوی دیگران بودن؛

ط) صبر در برابر مشکلات ناخوشایند زندگی.

با توجه به این آیات:

وَالَّذینَ إِذا ذکرُوا بِآیاتِ رَبِّهِمْ لَمْ یخِرُّوا عَلَیهَا صُمّاً وَعُمْیاناً، وَالَّذینَ یقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذرِّیاتِنَا قُرَّهَ أَعْینٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِینَ إِمَاماً، أُولئِک یجْزَوْنَ الْغُرْفَهَ بِمَا صَبَرُوا وَیلَقَّوْنَ فِیهَا تَحِیهً وَسَلَاماً.(۱)

از سوی دیگر، با توجه به آیات: «وَالَّذینَ لاَ یدعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ وَلاَ یقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلاَ یزْنُونَ وَمَن یفْعَلْ ذلِک یلْقَ أَثَاماً، یضَاعَفْ لَهُ الْعَذابُ یوْمَ الْقِیامَهِ وَیخْلُد فِیهِ مُهَاناً، إِلَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحاً فَأُولئِک یبَدلُ اللَّهُ سَیئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَکانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیماً، وَمَن تَابَ وَعَمِلَ صَالِحاً فَإِنَّهُ یتُوبُ إِلَی اللَّهِ مَتَاباً، وَالَّذینَ لاَ یشْهَدونَ الزُّورَ وَإِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا کرَاماً»(۲) از صفات سلبیه به دور هستند؛ مثل این موارد:

الف) دست شستن از هرگونه شرک به خدا؛

ب) احترام به خون افراد بی‌گناه؛

ج) ترک بی‌عفّتی و آلوده نشدن به زنا؛

د) حاضر نشدن به مجالس آلوده و باطل؛

---

۱- نک: فرقان: ۷۳ – ۷۵.

۲- نک: فرقان: ۶۸ – ۷۲.

ه‍ـ) پرهیز از کارهای لغو و بیهوده(۱).

بنابراین، در آیات ۶۳ تا ۷۶ سوره فرقان، با ویژگی‌هایی از عبادالرحمان و اولیای الهی آشنا می‌شویم که بر چند نکته مهم و سازنده دلالت می‌کند:

اول ــ سلوک عرفانی و عالی، از راه سلوک اخلاقی که اکتساب فضایل و پرهیز از رذایل است، حاصل‌شدنی است؛ زیرا انسانی که حُسن سلوکِ اخلاقی ندارد، چگونه می‌تواند در وادی سیر و سلوکِ عرفانی گام بگذارد. پس اخلاق، مقدم و مقدمه عرفان است.

دوم ــ انسان‌های وارسته، از ویژگی‌هایی برخوردارند که رابطه آنها را در ساحت‌های چهارگانه ساحت رابطه انسان با خدا، خود، جامعه و با جهان، درست، معقول و مبتنی بر دستورالعمل‌های الهی تنظیم کند و در همه حوزه های عبادت، سحرخیزی، مدارا با مردم، اعتدال ورزی، دوری از گناهان فردی و اجتماعی موفق باشد.

سوم ــ انسان سالک الهی درباره خود، خانواده و جامعه‌اش احساس مسئولیت می‌کند. ازاین رو، امامِ انسان‌های پرهیزگار و پارسا خواهد شد. انسانِ اُسوه، در همه زمینه‌ها اُسوه می‌گردد و رشد هماهنگ و متوازن دارد؛ یعنی همه استعدادها و قابلیت‌هایش پرورش می‌یابد، نه اینکه رشد ناقص و نامتوازن و کاریکاتوری بیابد. به همین دلیل، انسان کاملِ اسلام، انسانِ رشدیافته در همه ابعاد و ساحت‌های وجودی است.(۲)

چهارم ــ به تعبیر استاد جوادی آملی، انسان سائر و صائر الی‌الله، از شرایط و آداب و ویژگی‌هایی برخوردار است که عبارتند از: ۱. معرفت همه‌جانبه به خدا، (معرفت عقلی و شهودی)، ۲.هجرت و دوری از هر پلیدی و رجز و

---

۱- نک: ناصر مکارم شیرازی، والاترین بندگان، تهیه و تنظیم: ابوالقاسم علیان نژادی، صص ۱۴ ــ ۲۵۴.

۲- نک: مجموعه آثار، ج ۲۲، ص ۵۵۷ - ۵۵۹، ۷۱۹ و ج ۲۳، صص ۱۳۹، ۱۴۲، ۲۲۰، ۲۴۰ و... .

رجس و گناه و گرفتاری، ۳. سرعت در سیر و سلوک، ۴. سبقت در سرعت به سوی خدا تا از شمار «السابقون» قرارگیرد که مقامی بالاتر و والاتر از «ابرار» دارند، ۵. امامت. سپس فرمود: «لِاَنَّ العارف اذا هاجَرَ اِلی رَبِّهِ وَ سارِعَ فی هِجْرَتِهِ وَ اَسْبَقَ الْخَیْراتِ وَ سابِقَ غَیْرِه فیها صَارَ اِماماً یأتّمُ بِهِ غَیْرَه مِنْ اَهْل التّقی، لانَّه یَهْدِیِ المتّقین کَما اَنَ القُرآن هُدَی للمتقین، فَیصیرُ بِمَنْزِلَهِ القرآنِ النَّاطِقِ حَسَبَ سَعه و جَودِهِ».(۱) بنابراین، سالکان، درجات و مقاماتی را می‌پیمایند که از معرفت یقینی به خدا آغاز شده و هجرت انفسی نموده و سرعت و سبقت در هجرت به سوی خدا گرفته و در نهایت، الگوهای عینی انسان‌های اهل تقوی می‌شوند و به تعبیری، «قرآن ناطق» در مرتبه وجودی خود خواهند شد.

پنجم - «مُحَمَّد رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذینَ مَعَهُ أَشِداءُ عَلَی الْکفَّارِ رُحَماءُ بَینَهُمْ تَرَاهُمْ رُکعاً سُجَّداً یبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَاناً سِیماهُمْ فِی وُجُوهِهِم مِنْ أَثَرِ السُّجُود ذلِک مَثَلُهُمْ فِی التَّوْرَاهِ وَمَثَلُهُمْ فِی الْإِنجِیلِ کزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَی عَلَی سُوقِهِ یعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِیغِیظَبِهِمُ الْکفَّارَ وَعَد اللَّهُ الَّذینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُم مَغْفِرَهً وَأَجْراً عَظِیماً».(۲)

آیه بسیار روشن و افتخارآمیزی که برای اصحاب بیدار و پایدار پیامبر والامقام اسلام نازل شده، تا تصویر زیبایی از آنها را از زبان «تورات» و «انجیل» بیان کند، با واژه «معیّت» که معیّت معنایی و معرفتی است و حشر و نشر متافیزیکی و ماورایی را دربرمی‌گیرد، آغاز می‌شود: «مُحَمَّد رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذینَ مَعَهُ».

کسانی را که هم‌رأی و همراه پیامبر هستند، با ده ویژگی، که پنج ویژگی از تورات و پنج ویژگی دیگر از انجیل است، معرفی کرد. این ویژگی‌ها عبارتند

---

۱- نک: سرچشمه اندیشه، ج ۶، صص ۲۳۳ - ۲۳۵.

۲- نک: فتح: ۲۹.

از اوصاف مهر و قهر، ظاهر و باطن، عقیدتی، اخلاقی و اجتماعی:

۱. در برابر دشمن محکم، استوار و شدید هستند؛ یعنی اهل مسامحه و مصالحه و سازشکاری نیستند و هرگز بر سَرِ اصول و ارزش های اسلامی _ انسانی، با دشمن کنار نمی‌آیند، اگرچه مشکلات فراوانی برای آنها داشته باشد: «أَشِداءُ عَلَی الْکفَّارِ».

۲. با خودی‌ها، مؤمنان، هم‌کیشان و دین‌داران، رئوف و مهربان هستند و تسامح و تساهل و مدارا را در چنین موضعی کاملاً مراعات می‌کنند: «رُحَمَاءُ بَینَهُمْ» تا مهر و عاطفه و وحدت و همدلی داشته باشند.

۳. همواره تسلیم خدا و بنده حق هستند: «تَرَاهُمْ رُکعاً سُجَّداً»؛ یعنی بنده خدا هستند.

۴. تنها به دنبال رضایت الهی و فضل خدا و رضوان حقّ هستند. «یبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَاناً»؛ یعنی از انگیزه الهی، توحیدی و خالصانه برخوردارند و فقر و نقص خویش را می‌شناسند و در جست‌وجوی فضل و عنایت الهی‌اند.

۵. چهره این مردان الهی نورانی، حاکی از عبودیت الهی و زیبایی خاصی است که به دلیل بندگی، خلوص، یاد خدا، شب‌زنده‌داری‌ها و سحرخیزی‌ها به دست آورده‌اند: «سِیماهُمْ فِی وُجُوهِهِم مِنْ أَثَرِ السُّجُود».

۶. دوره جوانه و نهاله نشانی آنان، در سرزمین طیّبه وحی و معیّت با پیامبراعظم صلی الله علیه و آله بوده است؛ یعنی دوره شکل‌گیری شخصیت آنها از نظر عقیدتی، اخلاقی و عملی، در معیّت با پیامبر و در بُستان وحی و آموزه‌های نبوی بوده است. «شَطْأَهُ» به معنای جوانه است؛ جوانه‌هایی که از پایین ساقه و کنار ریشه‌ها بیرون می‌آید. «آزَرَهُ» از ماده «موارزه»، به معنی معاونت است.

۷. رویش و پویش‌یافته و از مرحله‌ای به مرحله‌ای بالاتر سیر یافتند و جوانه وجودشان پرورش یافته، بر همه حجاب‌های خود و خاک پیروز شده و

غلبه کردند و با وجود مشکلات، شکفته شدند. «فَآزَرَهُ»؛ یعنی دوران رشد و بالندگی را نیز سپری کردند.

۸. استحکام و قدرت و دقّت یافته، از نظر فکری، معنوی، عقیدتی و اخلاقی، به گونه‌ای در مکتب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله رشد یافتند که «پایداری» را با «بیداری» گِره زدند و مصداق «الَّذینَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا»(۱) گشتند و عهد بلوغ و شکوفایی و عقلانیت و قدرت معنوی را نیز پشت سر گذاشته، محکم و استوار شدند.

۹. استقلال و دوره باروری و مبارک شدن در هر زمان و زمینی نیز در همراهی با پیامبراکرم صلی الله علیه و آله شامل حال آنها شد. «فَاسْتَوَی عَلَی سُوقِهِ»؛ یعنی با ریشه دوانیدن در سرزمین وحی و نبوّت و از شمار مردان مدینهالنّبی صلی الله علیه و آله شدن، از نظر معرفتی، معنویت و رفتاری، پا بر جا و خودباور شدند و دیگر تشدید و تردیدزایی‌ها و شبهه‌افکنی‌ها و پرسیدن‌ها آنها را متزلزل نکرد و از دین و دین‌داری خارج نساخت و درک و درد دینی یافته، خود دین‌شناسِ دین‌دار شدند و دین‌دار دین‌شناس گشتند و به دفاع عقلانی و قاطع از مرزهای عقیدتی و دینی پرداختند. علاوه بر اینکه منشأ تبلیغ دین، گسترش ارزش‌های اسلامی ــ توحیدی و عدالت‌ورزی و عدالت‌گستری شدند و جهاد با مال و جان و زبان را سرلوحه فعالیت‌های خویش کردند. پس: «کشَجَرَهٍ طَیبَهٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِی السَّماءِ، تُؤْتِی أُکلَهَا کلَّ حِینٍ بِإِذنِ رَبِّهَا».(۲) درخت تناور و بارور شده و ثمربخش شدند.

۱۰. خار چشم دشمنان دین و دین‌داری شدند؛ یعنی حرکت تعالی جویانه و رشد و رستگاری یافتند که کافران از آنها به خشم آمدند. ازاین‌رو، اینان همواره

---

۱- نک: فصلت: ۳۰.

۲- نک: ابراهیم: ۲۴ ــ ۲۵.

در حال حرکت، پویش و رویش، تعالی وجودی و توسعه در ساحت هستی خود هستند و «مَنِ ایدئال» و «خودِ برتر» خویش را در پرتو «هدایت تشریعی» و آموزه‌های اسلامی پرورش می‌دهند. طرح «وَعَدَ اللّهُ الَّذینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الْصّالِحاتِ لَهُم مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِیمٌ» در پایان آیه، نشان از این دارد که تنها کسانی که در حرکت و سلوک معنایی ماندند و از همه خطرات عبور کردند و جان سالم به در بردند و در خط نبوت، شریعت و امامت و ولایت باقی ماندند و «ایمان و عمل صالح» _ که روح و گوهر سیر و سلوک تکامل یابنده است – را تداوم بخشیدند، همواره مشمول عنایات الهی‌اند.

بنابراین، این آیه، از ویژگی‌هایی یاد می‌کند که عرفان مثبت، عرفان جهادی و حماسی، عرفانِ عقل و عشق، عرفان درد خدا و خلق، عرفان درون‌گرایی و برون‌گرایی، و عرفان کامل و جامع را معرفی کند؛ زیرا عرفان قرآن و عترت، و عرفان نبوّت و امامت، چنین است. چنان‌که در آیه «التّائِبُونَ الْعابِدونَ الْحامِدونَ السّائِحُونَ الرّاکِعُونَ السّاجِدونَ الآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنّاهُونَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَالْحافِظُونَ لِحُدود اللّهِ وَبَشِّرِالْمُؤْمِنِینَ»(۱) نیز اوصاف فردی و اجتماعی یا معنویات و اجتماعات را طرح نموده است. همچنین در بسیاری از آیات قرآن، از جمله مؤمنون: ۱_ ۱۰، یونس: ۷_ ۹، محمّد: ۲_ ۷، حدید: ۲۵_ ۲۹ و... نیز نشانی از آن انسان‌های الهی ارائه فرمود که برای خردمندان و فرزانگان و فرهیختگان در سلوک عرفانی، بسیار گِره‌گشا و بصیرت‌بخش خواهد بود.

---

۱– نک: توبه: ۱۱۲.

## فصل سوم: عرفان به نفس، قرارگاه مرکزی سیر و سلوک الی الله

فصل سوم: عرفان به نفس، قرارگاه مرکزی سیر و سلوک الی الله

«یا أَیهَا الَّذینَ آمَنُوا عَلَیکمْ أَنْفُسَکمْ لاَ یضُرُّکم مَن ضَلَّ إِذا اهْتَدیتُمْ الی الله مَرْجِعُکمْ جَمِیعاً فَینَبِّئُکمْ بِمَا کنتُمْ تَعْمَلُونَ».(۱)

نقطه مرکزی حرکت تکاملی و صیرورت انسان، درون جان و نَفْس است که قرآن کریم یا قرآن صامت، و پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و اهل‌بیت علیه السلام یا قرآن ناطق، به شناخت و تهذیب آن ترغیب کردند و عوامل اصلاح و افساد و ریشه‌های رشد و غی آن را معرفی و کلید کمال را تهذیب و تجرید نفس عنوان نمودند. قرآن کریم فرمود: «قَد أَفْلَحَ مَن زَکاهَا.»(۲) پس ریاضت نفس برای رهایی از هر تعلق و تعینی است تا انسان به کوی حق راه یابد و بارگاه قرب و لقا را تجربه کند.

آیه یاد شده، از کلیدی‌ترین معارف عرفانی ــ شهودی است که چند نکته بنیادین در آن نهفته است:

الف) نفس و جان انسان، مدار و محور اصلی سیر و سلوک است؛ یعنی سالک در «مسلک» که نفسِ خود اوست، به سوی مسلوکٌ الیه در حرکت است.

ب) سالک اگر تفطن داشته باشد و جامِ جان خویش را نیک بنگرد، می یابد که

---

۱- نک: مائده: ۱۰۵.

۲- نک: شمس: ۹.

«مسلوکٌ الیه» نیز در درون خود اوست: «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یحُولُ بَینَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ.»(۱)

ج) سالک اگر ریاضت معقول، مشروع و معتدل را بر اساس آموزه های قرآن کریم و انسان کاملِ معصوم علیه السلام متحمل شود، به تدریج و منزل به منزل به مرتبه فنای افعالی، صفاتی و ذاتی می‌رسد و «فنای تامّ» شامل حال او می گردد. پس سالک و مسلک، استهلاک و اندکاک در مسلوکٌ الیه می‌یابد و به تجلّی تهذیبی و شهودی حق از میان می‌رود و تنها «مسلوکٌ الیه» می‌ماند که هرچه هست، اوست.

د) بنابراین، هیچ غایتی برای سالک نیست، مگر لقای پروردگارش که با فناء فی الله و بقای بالله حاصل‌شدنی است. با «الی الله مَرْجِعُکمْ جَمِیعاً» و «أَلَا الی الله تَصِیرُ الْأُمُورُ»(۲)، «وَإِلَیهِ الْمَصِیرُ»(۳) از خویشتن خویش قصد و آهنگ دیدار دوست می کند. پس خود را بشناسیم و خود را بسازیم که هیچ کاری مهم‌تر از این نداریم و اَبَد در پیش داریم و سکون و توقف معنایی ندارد. ازاین رو، سالک سر از پاشناخته، همواره رو به پیش در حال رفتن و شدن است؛ شدنی که او را به شهود واصل کند.

ه ) یکی از آموزه‌های آیه «عَلَیکمْ أَنْفُسَکمْ»، مراقبت، خویشتن‌یابی و خودنگه داری است؛ چنان که خودنقدی و نظارت همه‌جانبه و حساب رسی از همه مناسبات وجودی و فعالیت‌های علمی و عملی خودمان هست تا چنین مراقبه و محاسبه‌ای ملکه حیات سالک نشود، او راه به جایی نمی‌برد و لذت عرفانی و روحانی «لقاء الله» را نمی‌چشد.

و) حرکت سالک از «درون» به سوی «محبوب و معبود» است، نه از «برون.»

---

۱- نک: انفال: ۲۴.

۲- نک: شوری: ۵۳.

۳- مائده: ۱۸؛ شوری: ۱۵؛ تغابن: ۳.

ازاین رو، سالک قرآنی همواره درون‌گراست. حتی در برون گرایی هایش نیز درون‌گراست؛ چه اینکه سیر در آفاق و مجاهدت‌های اجتماعی‌اش نیز، در حقیقت سیری اَنْفُسی و درونی است و او در حال تکامل وجودی و حرکت جوهری اشتدادی و نهادی است و خویشتن را پرورش می‌دهد. حتی در سیاست‌ورزی، تجارت‌پیشگی، تعلیم و تربیت، رابطه با جامعه و جهان نیز سیر درونی دارد و خویشتن را بر فعلیت می‌رساند و اینکه در درون او درباره خدا و عوالم غیب چه می‌گذرد و شوق شهود، او را به خدمت به خلق هدایت می کند و درد دیدار دلبر و دلدار، او را به درد و درک خلق خدا می کشاند و اهتمام او به مسلمانان و جامعه بشری، او را به عدالت‌ورزی، مهرورزی و... سوق می‌دهد، برای این است که رضوان الهی و شهود وجه خدا و سپس شهود در جنّت‌اللقا برای او حاصل گردد.

ز) قرآن کریم تحریص و ترغیب می‌کند: «عَلَیکمْ أَنْفُسَکمْ»؛ یعنی جان خود را بشناسیم و قدر آن را بدانیم و از آن صیانت کنیم که دزدان و رهزنان فراوان هستند. مراقب باشیم به حریم حَرَم جان، اغیار و نامحرمان وارد نشوند و دشمنان جان، جانمان را نکشند و ما را از بین نبرند. پس مواظب باشیم گرفتار تهاجم و شبیخون دشمن درون یا نفس امّاره و نفس مسوِّله نشویم و دشمن برون (شیطان که دشمن آشکار انسان است) بر کشور وجود انسان سلطه نیابد؛ که راه اصلی مراقبت از خودِ حقیقی و مَنِ فطری و خدایی، همانا عبودیت محض خداست.

حال برای اینکه طریق نفس که طریق اولیای الهی و مسلک شاگردان مکتب قرآن در سیر و سلوک عرفانی است، برای ما روشن شود، تا ببینیم در چه وضعیتی هستیم و در کجا سیر می‌کنیم یا به بیان دیگر، خویشتن را توزین کنیم

و قدر و منزلت خویش را بشناسیم، پرسش‌هایی را مطرح می‌کنیم تا بیابیم حال و روز و روزگار ما چگونه است. این پرسش‌های سازنده، هشداردهنده و بیدارگر را بسیار خودمانی و روان مطرح می‌کنیم. پس:

ای عزیز! آیا در اینکه از کجا آمده‌ای، در کجا هستی و به کجا می‌روی، اندیشیده‌ای و پاسخی برای فلسفه حیات خویش یافتی؟

ای عزیز! آیا دانستی و یافتی که قرآن کریم، کتاب انسان‌شناختی و انسان سازی است و همه ابعاد و ساحت‌های ما در آن تبیین گردیده و سعادت و شقاوت، کمال و نقصان، خوشبختی و بدبختی ما در آن نوشته شده است؟

ای عزیز! تا چه اندازه در جهت شناختِ خود، استعدادهای خویشتن، و ساختن و پرداختن خود برآمده‌ای؟ مگر نیافتی که اشتغال به تهذیب نفس و خودسازی، بهترین، سودمندترین، و نجات‌بخش‌ترین کار ممکن و سودآورترین نوع تجارت است؟

ای عزیز! آیا تاکنون با خویشتن خلوت کرده و به درون خود رفته‌ای، تا از فطرت توحیدی و الهی خود معارف و حقایق را بشنوی و همه چیز را از درون خود بخواهی و در ذلت خویش جست‌وجو کنی؟

ای عزیز! چرا در بیرون وجود خود کوشیده‌ای و به درون خویش برنگشته‌ای و سعی کرده‌ای همه چیز را بشناسی غیر از خویشتن را؟ در جست‌وجوی هر چیزی غیر از خود هستی و «خود» را گم کرده‌ای و در پی آن نیستی که پیدایش کنی؟ آیا به راستی خود را یافته‌ای و خویشتن را پیدا کرده‌ای؟

ای عزیز! آیا اندیشیده‌ای که جوانی و عمر خود را در چه راه و برای چه چیزی صرف کرده‌ای؟

ای عزیز! آیا چنان‌که به درمان بیماری‌ها و دردهای جسمانی توجه داشته و

درمانش کرده‌ای، به دنبال درمان دردها و معالجه بیماری‌های درونی خود برآمده‌ای؟ آیا اساساً فکر کرده‌ای چه‌بسا سلامت جسمانی داری و بیمار روحی هستی؟

ای عزیز! در همه زندگی خود آیا به حرام و حلال، ارزش و ضدارزش، بایدها و نبایدهای خداوند که نسخه سعادت انسان است، توجه کرده‌ای؟

ای عزیز! آیا در تصدیق و تکذیب‌ها، و دوستی و دشمنی‌ها، ملاک را «خدا» و «دین خدا» قرار داده‌ای یا محور همه داوری‌ها و نفی و اثبات‌ها و حب و بغض‌ها، نفس امّاره، مسوِّله و زینت‌بخش تو بود؟

ای عزیز! آیا در دل خود «یاد خدا» را ملکه کرده و سپس در همه زمان‌ها و مکان‌ها آن را در نظر گرفته‌ای؟ آیا با کسانی که به یاد خدا هستند و گفتار و رفتارشان حکایت از «یاد خدا»ست، رابطه دوستی برقرار کرده‌ای؟

ای عزیز! آیا تنها به فکر مأکولات بوده‌ای یا به «معقولات» نیز اهتمام ورزیده‌ای؟

ای عزیز! در وفای به عهد، صدق در گفتار و رفتار و امانتداری چگونه بوده‌ای؟

ای عزیز! آیا به «نماز» که یاد خدا، ستون دین، پرچم اسلام، نور چشم خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله و چشمه زلال طهارت و طراوت است، عشق ورزیده و آن را در متن زندگی‌ات نهاده‌ای و به آن اهمیت بسزا داده‌ای؟

ای عزیز! با مؤمنان و عالمان که برادران ایمانی و پدران روحانی ما هستند، چگونه معامله کرده‌ایم؟ چه نوع رابطه‌ای را با آنها برای خویشتن تعریف کرده‌ایم؟

ای عزیز! در برابر گناه دیگران چه موضعی داشته و گناهان خود را چگونه دیده‌ایم؟

ای عزیز! آیـا کوچـک‌ترهـا و همسن‌وسالاـن و بزرگ‌ترهای خود را بهتر و برتر از خویش دانسـته‌ایم و آنان را احترام و تکریم کرده‌ایم؟

ای عزیز! در «دل» خویش به کدام دسـته تعلق خاطر داریم؛ به مؤمنان یا فاسـقان، به عادلان یا ظالمان، به صالحان یا طالحان، به تقواپیشـگان یـا طغیـان گران، به کسـانی که خیر و سـعادت مـا را می‌خواهنـد یـا کسـانی که افسارگسـیختگی و لاقیـدی مـا را می‌پسندند؟

ای عزیز! آیا تا به حال سـحرخیزی و شب‌زنـده‌داری معنامنـد، جهت‌دار و هـدف‌دار که «خدا»، عقلانیت، معنویت و معرفت در آن باشـد، داشـته‌ای؟ راستی چه شب‌ها که برای این و آن نخوابیدی و چه شب‌ها که در گیرودار اوهام و خیالات پریشان خود قـدرت استراحت و خواب نـداشتی! حال آیا شده است «خیال خدا» و خاطر الهی خواب را یک شب از تو ربوده باشد و خوف از آتش الهی و عشق به بهشت و نعمت‌های حضرت دوست نیز آرام و قرار را از تو گرفته باشد؟

ای عزیز! تـا چه انـدازه به شـریعت الهی و رساله‌های علمیه توجه عملی داشـته‌ای و معیار زنـدگی‌ات در همه جا و همه زمان‌ها بوده‌اند؟

ای عزیز! آیا از نمازها، دعاها و زیارت‌های خود راضـی هستی و بهره برداری کرده‌ای؟ آیا از توبه و اسـتغفار خویش خشنودی یا باید از توبه‌ات توبه کنی؟

ای عزیز! آیا راز دوستت و سرّ مردم را نگه داشتی؟

ای عزیز! در بلایا و مصائب چگونه بوده‌ای؛ صبرِ شاکرانه داشتی یا از کوره به در رفتی؟

ای عزیز! آیا حقوق والدین را پرداخته‌ای یا عقوق آنها شده‌ای؟ آیا حق پیامبر هدایت و امامان نور علیه السلام و عالمان دین و دیانت و معلمان دانش و بینش

خود را ادا کرده‌ای؟

ای عزیز! آیا حقوق همسر و فرزندان و همسایه و مردمان را مراقبت نموده و پرداخت کرده‌ای؟

ای عزیز! آیا «سکوت» را تجربه کرده و صبر و شکیبایی را لمس و باور نموده‌ای؟

ای عزیز! به راستی تاکنون سیر صعودی داشتی یا هبوطی، اهل عروج بودی یا نزول؟ آیا ملعون یا مغبون یا مغبوط بوده‌ای؟

ای عزیز! آیا از مال، جان و آبروی خود برای رضای خدا و حفظ دین و دین‌داری می‌گذری؟

ای عزیز! با «روزی حلال» چگونه‌ای؟

ای عزیز! آیا به طبیب عقل و دل، پزشک عقیده و اخلاق، حکیم روح و روان مراجعه کرده‌ای؟

ای عزیز! آیا شده «عیب دیگران» تو را به «عیب خودت» متوجه سازد و زندگی دیگران از جهت مثبت و منفی برای تو عبرت و بصیرت باشد؟

ای عزیز! آیا دعای کمیل، ندبه، مناجات شعبانیه، زیارت جامعه و... را تجربه کرده‌ای؟

ای عزیز! به راستی آیا لذت عبادت و بندگی خدا و اُنس و یاد او را چشیده‌ای؟ و آیا و آیا... .

این همه گفته‌ها و پرسیدنی‌ها و ناگفته‌ها و سؤال نشده‌ها، برای این است که بنا بر آیه کریمه: «بَلِ الْإِنسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ»،(۱) انسان خود را بیش از دیگران می‌شناسد و از حال و روز خویش باخبر است؛ برای این است که «وَفِي أَنفُسِكُمْ

---

۱- نک: قیامت: ۱۴.

أَفَلَا تُبْصِرُونَ.»(۱) برای این است «عَلَیکمْ أَنْفُسَکمْ» تحقق یابد و جواب «لَبَّیک اللّهُمَ لَبَّیک» را به «یا أَیهَا الَّذینَ آمَنُوا عَلَیکمْ أَنْفُسَکمْ»(۲) بدهیم و معرفت نفس را کلید کمالات علمیه و عملیه خود قرار دهیم. به تعبیر علامه حسن‌زاده آملی: «آن‌که از صحیفه نفس خود آگاهی ندارد، از کدام کتاب و رساله طرفی می‌بندد؟!»(۳) و «آن‌که با یاد خدا همدم نیست، آدم نیست»(۴) و «آن‌که را درد نیست، مرد نیست».(۵)

آری، معرفت نفس، مادر همه حکمت‌ها و فضیلت‌ها، و شاه‌کلید سیر و سلوک شهودی، و سرچشمه مکارم اخلاقی و معالی نفسانی است که نفس مجرد انسان به گونه‌ای ساخته و پرداخته شد و در نظام احسن آفرینش و بر صورت صاحب خویش قرار گرفت که امام علی علیه السلام فرمود: «کلُّ وِعَاءٍ یضِیقُ بِمَا جُعِلَ فِیهِ إِلاَّ وِعَاءَ الْعِلْمِ فَإِنَّهُ یتَّسِعُ بِهِ»؛(۶) زیرا نفس انسان، مجرد و از جنس ماورایی است. ازاین رو، هر چه معارف، حقایق و معانی در آن ریخته شود و «مظروف» نیز از جنس «ظرف»، یعنی مجردات باشد، انسان توسعه وجودی بیشتری می‌یابد و هر چه معرفت و معنویت بیشتر و عمیق‌تر شود، انسان صاحب آن معارف و معانی بیشتر و عمیق خواهد شد و مدارج کمال و معارج جمال را بهتر و بیشتر می‌پیماید. به تعبیر امام علی علیه السلام : «یا کمَیلَ إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِیةٌ فَخَیرُهَا أَوْعَاهَا».(۷)

پس دل و درون خود را بشناسیم و بسازیم و در مسیر علوم الهی و ظرف

---

۱- نک: الذاریات: ۲۱.

۲- نک: مائده: ۱۰۵.

۳- گنجینه گوهر روان، ص ۹.

۴- گنجینه گوهر روان، ص ۲۵.

۵- گنجینه گوهر روان، ص ۲۹.

۶- نهج‌البلاغه، ح ۲۰۵.

۷- نهج‌البلاغه، ح ۱۴۷.

حقـایق وجودیِ صـادر از قرآن کریم و لِسـان و صـدر انسـان کامـل قرار دهیم که انسـان تا بی‌نهایت پیش می‌رود و حـدّ یقف نـدارد. به تعبیر شـیوا و ژرف قرآن کریم: «قُـلْ کـلٌّ یعْمَلُ عَلَی شَاکلَتِهِ.»(۱) بنگریم که چگونه خویشـتن را سـاختیم و شـاکله و شخصـیت پیـدا کردیم که راه تحوّل و انقلاـب وجودی به روی انسـان گشوده است و توبه، یعنی جـبران و تـدارک «مافـات» و انقلابی بر ضـد وضع موجود برای رسـیدن به وضع مطلوب. توبه مراتب دارد و مطلوب‌ها درجه بنـدی‌انـد که انسان دل‌آگاه و خردمند از جهش و جنبش و کشش و کوشش باز نمی‌ماند و همواره در «حرکت» است که: «مَنْ عرف نفسه جاهدها».(۲)

اینـک گوهرهـایی از حکمـت علوی را در معرفت و تهـذیب نفس، که تفسـیری بر آیه «عَلَیکمْ أَنْفُسَـکمْ» و تصـویری عینی از «طریق عملی نفس» هستند، فراروی آن عزیز مشتاق کمال و سعادت قرار می‌دهیم:

۱. «اَلِاشْتِغال بِتَهْذیبِ الْنَّفْس اَصْلَح؛ شایسته‌ترین کار، سرگرم اصلاح و سازندگی نفس شدن است».(۳)

۲. «صَلاحُ النَّفْس مُجاهِده الهْوَی؛ صلاح نفس، جهاد با هوا و هوس هاست».(۴)

۳. «رَدْعُ النَّفْس عَن الْهَوی اَلْجَهادُ اَلاَکْبَر؛ بازداشتن نفس از هواپرستی، جهاد اکبر است».(۵)

۴. «عَجِبْتُ لِمَنْ عَرَفَ نَفْسَه، کَیْفَ یَأنِسْ بِدارِ الْفَناء؛ در شـگفتم از کسـی که خویشـتن را شـناخته و به خانه فناپذیر دنیا اُنس و الفت گرفته است؟!»(۶)

۵. «اَلْشَریعَهُ ریاضَه النَّفْس؛ شریعت، احکام و باید و نبایدهای الهی، ریاضت

---

۱- نک: اسراء: ۸۴.

۲- غررالحکم و دررالکلم، فصل ۷۸، ح ۲۱۲.

۳- غررالحکم و دررالکلم، فصل ۱، ح ۱۳۶۶.

۴- غررالحکم و دررالکلم، فصل ۴۳، ح ۱۴.

۵- غررالحکم و دررالکلم، فصل ۳۶، ح ۱۱.

۶- غررالحکم و دررالکلم، فصل، ح ۶.

نفس است».(۱)

۶. «اَفْضَلَ الْجِهادِ، جِهادُ النَّفْس عَنِ الْهَوی و فَطَمها عَنْ لَذّات الدُّنیا؛ برترین جهاد، جهاد با نفس یا هواها و خواهش‌های نفسانی و دور داشتن از لذت‌های دنیایی است یا انقطاع از لذت‌های دنیایی است».(۲)

۷. «سَبَبُ صَلاحُ الْنَفْس الْعَزوف عَن الدُنیا؛ وسیله صلاح نفس، دوری و بی‌رغبتی از دنیاست».(۳)

۸. «مَنْ عَرَف قَدْرَ نَفْسهِ لَمْ یَهِنُها بِالْفانیاتِ؛ کسی که خود را شناخت، آن را با امور فناپذیر حقیر و تحقیر نمی‌کند».(۴)

۹. «زَهُّوا اَنْفُسَکُم عَنْ دنس اللّذات و تَبَعات الشَّهَوات؛ نفس خود را از پلیدی‌های لذت‌پرستی و پی آمدهای شهوات‌خواهی پاک کنید».(۵)

۱۰. «اَلتّوحیدُ حیاةُ اَلْنَفْسِ؛ توحید، مایه زندگی و حیات نفس است».(۶)

۱۱. «لَیْسَ عَلَی وَجْهِ اَلاْرَضْ اَکْرَمُ عَلَی الله سُبْحانَهُ مِنَ النَّفْس المَطّیعه لأِمرِه؛ در روی زمین کریم‌تر از نفسی که مطیع فرمان خداست، وجود ندارد».(۷)

۱۲. «خَیْرُ الأَمراء مَنْ کان عَلی نَفْسِهِ اَمیراً؛ بهترین و برترین حاکمان کسانی هستند که بر نفس خویش امیر و حاکم‌اند».(۸)

۱۳. «بِالْعَقْل کَمالُ النَّفْس؛ به وسیله عقل و خِرَد است که نفس به کمال خویش می‌رسد یا عقل و خرد، کمال نفس است».(۹)

---

۱- غررالحکم و دررالکلم، فصل ۱، ح ۵۹۶.
۲- غررالحکم و دررالکلم، فصل ۸، ح ۴۰۸.
۳- غررالحکم و دررالکلم، فصل ۳۸، ح ۱۹.
۴- غررالحکم و دررالکلم، فصل ۷۸، ح ۰۷۳.
۵- غررالحکم و دررالکلم، فصل ۸۲، ح ۱۶.
۶- غررالحکم و دررالکلم، فصل ۱، ح ۵۹۳.
۷- غررالحکم و دررالکلم، فصل ۷۳، ح ۷۹.
۸- غررالحکم و دررالکلم، فصل ۲۹، ح ۵۲.
۹- غررالحکم و دررالکلم، فصل ۱۸، ح ۱۴۰.

۱۴. «مَنْ نَسِيَ اللَّهَ أَنْساهُ اللّهُ نَفْسَه وَ اَعمی قَلْبه؛ کسی که خدا را از یاد بُرد و گرفتار خدافراموشی شد، خدا نیز او را دچار خودفراموشی و کورباطنی می کند».(۱)

آیا واقعاً احادیث یادشده، تفسیری از «عَلَیکمْ أَنْفُسَکمْ» و راه‌های ایجابی و سلبی برای تکامل نفس و رقای وجودی انسان نیست؟ آیا چنین معارف علوی، انسان را به سیر و سلوک درون‌گرایانه و خودشناسانه بر اساس دستورالعمل‌های الهی و آسمانی فرانمی‌خواند و غیرمستقیم، عامل نقدِ خود و تأویل خویشتن نخواهد شد؟ پس بدانیم تحصیل معارف عقلی، اخلاقی ــ معنوی و فقهی ــ نقلی، کمک برای تهذیب نفس و آمادگی برای لقاء الله هستند و نماز، روزه، سحرخیزی، سکوت عاقلانه، تفکر معنادار و هدفمند، تلاوت قرآن، خلوت عالمانه داشتن و...، همه زمینه هایی هستند تا انسان، ظرفیت سلوکی برای پیمودن مقامات معنوی بیابد و به فتوحات غیبی دست یابد، تا به شهود و لقای رب برسد.

البته در عرفان قرآنی، که بر ایمان یقینی و عمل صالح و خالصانه مبتنی است، بندگی و عبودیت اصالت دارد و عبادت برای نورانیت دل، و عبودیت برای رسیدن به مقام «ولایت» است تا با موت اختیاری و مرگ ارادی که مقام فنای فعلی، صفاتی و ذاتی است، درک و دریافت شهودی «وجه‌الله» حاصل آید؛ زیرا قلب سلیم و مجرد از ماده و مادیات و رها شده از هر تعلق و تعینی، برای شهود ملکوت و دیدار روی یار، صالح است و از «رؤیت عکس رخ یار» به «رؤیت روی یار» ارتقا می‌یابد و معرفت و طهارت نفس، و صیانت و مداومت این طهارت از هر پلیدی و خودبینی، مقدمه واجب و وجودی بهره‌گیری از سیر و سلوک معنوی و ادراک ثمره شجره طیبه جهاد و هجرت برای

---

۱- غررالحکم و دررالکلم، فصل ۷۸، ح ۱۵۵.

خدا و به سوی خداست تا لقای رب حاصل گردد.(۱)

نتیجه آنکه، از «خود» تا «خدا» و از درون نفس تا دیدار رب، باید سلوک کرد. چنین سلوکی، از خودرهایی و حجاب نفس و خودیت‌زدایی است. مِهْر دیدار خدا، «خود ندیدن» است که «یک قدم بر خویشتن نه، وان دگر بر کوی دوست» یا «خود را مبین که رَسْتی» یا «عدم گردم عدم چون ارغنون، گویدم کانا الیه راجعون.» پس استجابت دعوت خدا و رسولش کنیم (یا أَیهَا الَّذینَ آمَنُوا اسْتَجِیبُوا لِلّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذا دعَاکمْ لِمَا یحْییکمْ)(۲) تا حیات شهودی شامل حال ما گردد.

---

۱- علی‌بن موسی الرضا (ع) و القرآن الحکیم، ج ۱، صص ۱۹۶ - ۲۲۰.

۲- نک: انفال: ۲۴.

## فصل چهارم: تزکیه نفس، زیربنای عرفان عملی

### اشاره

فصل چهارم: تزکیه نفس، زیربنای عرفان عملی

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا قَد أَفْلَحَ مَن زَکاهَا وَقَد خَابَ مَن دسَّاهَا».(۱)

سلوک الی‌الله، «سرمایه» می‌خواهد؛ سرمایه‌ای معنوی و تمام نشدنی در برابر فقرمعنوی، اعم از فقر معرفتی، فقر عقلانی و فقر روحی و باطنی که سقوط و هَبوط است. سالک، سرمایه‌دار است؛ سرمایه‌ای به نام معرفت، عقلانیت، معنویت و طهارت دارد. سرمایه‌هایی که رستگارکننده و سعادت بخش هستند و در همه زمان‌ها و زمین‌ها همراه انسان و مددکار او بوده، هرگز رهایش نمی‌کنند. این سرمایه‌های جاودانه، در حوزه‌های عقاید، اخلاق و اعمال حضور داشته، با مراقبت و محاسبت نفس که خود فرع بر معرفتِ نفس است، حاصل می‌گردد. پس بدانیم کیستیم؟ در کجا هستیم؟ چه شدیم؟ چه باید بشویم؟ و به تعبیر دیگر، هست‌ها و بایدهای خویش را بشناسیم و از «وضع موجود»، به سوی «وضع مطلوب» حرکت کنیم و در هیچ مرحله‌ای توقف نداشته باشیم. به تعبیر قرآن کریم «تَعَالَوْا»: «قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَاحَرَّمَ رَبُّکمْ عَلَیکمْ»(۲) که «تعال»، یعنی «بالا بیا». پس قرآن کریم که «عهدالله» است، ما را به سوی بالا رفتن، تعالی یافتن و تصعید فراخوانده است و پیامبراعظم صلی الله علیه و آله را

---

۱- نک: شمس ۷ _ ۱۰.

۲- نک: انعام: ۱۵۲.

که آورنـده قرآن کریم است و در اوج مقـام قرب الهی قرار گرفت، تـابلوی تمام‌نمای این حرکت تعالی یابنـده و تکامل‌بخش قرار داد و چنین انسـان کـاملی فرمود: «تعـال»؛ یعنی «مرا که پیغمبر شـما هسـتم، ببینیـد و بالاـ بیاییـد. ... بالا بیاییـد که خـداوند سبحـان، فیـاض علی الاطلاـق است و قابلیت و اسـتعداد هم به شـما داده است و کتاب بی‌نهایت قرآن حکیم را، که حافل تمام حکم و معارف و شامل جمیع کلمات نوریه وجودیه است، غـذای جان شـما قرار داده است. ببین که سـعه وجودی نفس ناطقه انسانِ به فعلیت رسیده، چقدر است که وعای حقایق قرآنی می گردد...».(۱)

حال می‌بینیم «سرمایه‌های درونی» و «سرمایه‌های بیرونی» که هم گرایی و هم خوانی مطلق با هم دارند؛ یعنی فطرت و شریعت، دل و دیـن، انسـان و اسـلام و قلب و قرآن، به انسـان تعلّـق دارد و سـرمایه‌هـای وجـودی است و تـا بـا چنین قـابلیت‌هـا و تـوان مندی‌های راه «إِلَیهِ یصْعَد الْکلِمُ الطَّیبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ یرْفَعُهُ»(۲) را بپیماید و در پرتو «ایمان و معرفت»، دَرَجات کمال را یکی پس از دیگری پشت سـر بگـذارد: «یرْفَعِ اللَّهُ الَّذینَ آمَنُوا مِنکمْ وَالَّذینَ أُوتُوا الْعِلْمَ درَجَـاتٍ.»(۳) هر انسـانی به قـدر آگاهی و گواهی‌های خویش و به انـدازه ایمان و عمل صالح خود، توان عبور از مراحل وجودی کمال علمی و عملی را دارد که فرمود: «وَلِکـلٍّ درَجَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا»؛(۴) چه اینکه انسـان به هر انـدازه که به اسـما و صـفات الهی راه یـافت و درك و دریافت وجودی درباره آنها داشت و تنها در محدوده الفاظ و عبارات و منطقه مفاهیم نماند و حقیقت اسـماءالله را چشـید، به همان مقدار تخلّق به اخلاق الهی و انصاف به اوصاف ربوبی می‌یابد و مظهر اسمای حسنا می شود

---

۱- حسن حسن‌زاده آملی، انسان و قرآن، صص ۱۰۱ و ۱۰۲.

۲- نک: فاطر: ۱۰.

۳- نک: مجادله: ۱۱.

۴- نک: انعام: ۱۳۲.

که فرمود: «جَزَاءً وِفَاقاً»(۱) یا «وَلاَ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا کنتُمْ تَعْمَلُونَ».(۲)

پس علم و عمـل در مسیر شـدن انسـان و توسـعه وجود و تکامـل حقیقی‌اش کارسـاز هسـتند و ایمان عالمانه و عارفانه و عمل خالصـانه و صالحـانه، رمز ورود به مقامـات آسـمانی و کمالات امکانی است. ازاین‌رو، قرآن کریم به مؤمنان فرمان پارسایی و پرواز داد: «یاأَیهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنظُرْ نَفْسٌ مَا قَدمَتْ لِغَد وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ.»(۳) به تعبیر علامه طباطبایی، «اتَّقُوا اللَّهَ» اول، ناظر به «مراقبه» و «اتَّقُوا اللَّهَ» دوم، دالّ بر «محاسبه» است(۴) و هر محاسبه‌ای، فرع بر مراقبه؛ چه اینکه انسان باید مراقب خویشتن باشد که چه می‌کند؟ در دفتر دل خویش چه می‌نویسد؟ در مزرعه دنیا چه می‌کارد؟ سپس محاسبه کنـد که چه کرده است؟ چه بایـد می‌کرد و نکرد و چه نباید می‌کرد و کرد؟ خویشـتن را به حساب و کتاب بکشد و تشویق و تنبیه در برابر خوب و بدهایش داشـته باشد تا نفسِ خود را تربیت کند. البته به «تقوای» هر مقامِ مراقبه و محاسـبه نیز ارج نهد و جامه عمل بپوشاند تا فرشـته‌خو شده، بلکه از فرشـته‌ها نیز بالاتر رود که فرمود: «طهروا انفسـکم من انس الشهوات تدرکوا رفیع الدرجات»؛(۵) زیرا تزکیه و طهـارت نفس، انسـان را به «رفیع الـدرجات» رسانـده، راه‌های آسـمان زمانی به روی انسانِ سالک گشـوده خواهـد شـد کـه خویشـتن را شـناخته و سـاخته باشـد، و خـود را تربیـت و تزکیـه کرده باشـد. «تزکیه نفس» که همـان انسـان‌سازی و تربیت و پرورش همه اسـتعدادها و قابلیت‌های انسان است هـدف اصـلی بعثت‌ها و رسالت‌ها بود: «هُوَ الَّذی بَعَثَ فِی الْأُمِّیینَ رَسُولاً مِنْهُمْ یتْلُوا عَلَیهِمْ آیاتِهِ وَیزَکیهِمْ وَیعَلِّمُهُمُ

---

۱- نک: نبأ: ۲۶.

۲- نک: یس: ۵۴.

۳- نک: حشر: ۱۸.

۴- نک: تفسیرالمیزان، ج ۱۹، صص ۲۱۷ و ۲۱۹.

۵- شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۴، ص ۲۵۷.

الْکتَابَ وَالْحِکمَهَ...»،(۱) چنان که فرمود: «قَد أَفْلَحَ مَن زَکاهَا»(۲) یا «قَد أَفْلَحَ مَن تَزَکی»(۳) و در روایتی آمده است: «کان رسول‌الله صلی الله علیه و آله اذا قرأ هذه الآیه «قَد أَفْلَحَ مَن زَکاهَا» وَقَف ثم قال: اللّهم آتِ نفسی تقواها، انت ولیها و مولاها و زکیها انت خیر و من زکّاها»(۴) تا دست کم چند نکته را به انسان تعالی‌طلب گوشزد کند:

۱. راه تعالی و تکامل، تنها «تزکیه نفس» است که با تقوای الهی به دست می آید.

۲. مزکّی و مربّی انسان، خداست؛ چه اینکه مولای انسان است. پس تنها باید از او تزکیه طلبید که درس «توحیدی» است و نشان از این حقیقت است که انسان در پناه و پرتو هدایت، عنایت و حمایت الهی، تزکیه‌شونده است که: «وَلَوْلاَـ فَضْلُ اللَّهِ عَلَیکمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَکی مِنکم مِن أَحَد أَبَداً»(۵) و به وسیله پاکی درون و تزکیه نفس است که انسان در راه سیر و سلوک، «صفا و وفا» را تجربه می‌کند و «تزکیه نفس» نیز در پرتو توحید و نبوّت و ولایت ممکن است. قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله : فی قوله «قَد أَفْلَحَ مَن تَزَکی»، مَنْ شهد ان لااله الّاالله وخلع الانداد و شهد انّی رسول‌الله.(۶)

## چند نکته درباره تزکیه نفس و رهاورد سلوکی آن

چند نکته درباره تزکیه نفس و رهاورد سلوکی آن

نکته اول: تزکیه از زکوه، زکی، یزکی، نه تنها معنای پاکی از هر آلودگی، اعم از آلودگی‌های عقیدتی، اخلاقی و عملی می‌دهد، بلکه توجه به زیبایی‌ها و کمالات را دربردارد؛ یعنی معنای ایجابی و سلبی می‌دهد، انجام همه بایدهای الهی و عدم انجام نبایدهای الهی، تا باید و نبایدها صحنه دل و نفس را نورانی و جلا دهد و سپس رقاء وجودی و توسعه در هستی خویش یابد و تنها به «زمین» ننگرد، بلکه به آسمان و سپس همه عوالم غیب و شهادت با نگاه

---

۱- نک: جمعه: ۲.

۲- نک: شمس: ۹.

۳- نک: اعلی: ۱۴.

۴- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۱۹۸، ح ۷۶۱۴.

۵- نک: نور: ۲۱.

۶- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۱۹۸، ح ۷۶۱۶.

عقلانی ــ عرفانی بنگرد و ملکوت عالم را مشاهده کند. انسان پاکدل می تواند با چشم و گوش قلبی، زیبایی‌های هستی را ببیند و حقایق را بشنود؛ یعنی به شهود دیداری و شنیداری برسد؛ زیرا انسان مزکی، «صاحبدل» است و خداوند فرمود: «إِنَّ فِی ذلِك لَذكرَی لِمَن كانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَی السَّمْعَ وَهُوَ شَهِید».(۱)

نکته دوم: اگر تزکیه نفس با تزکیه عقل همراه شد، کتاب الهی انسان را حکیم، عاقل، اولوالالباب، اوتوالعلم، اولوالعلم، و اولوالایدی و الابصار تربیت می کند. به تعبیر خواجه نصیرالدین طوسی در تفسیر سوره عصر:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ، وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنسَانَ لَفِی خُسْرٍ، ای الاشتغال بالامور الطبیعیه و الاستغراق بالنّفوس البهییه، إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا ــ ای الکاملین فی القوه النظریه ــ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ــ ای الکاملین فی القوه العلمیه ــ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ ــ ای الذّین یکمّلون عقول الخلائق بالمعارف النظریه ــ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ ــ ای الذین یکمّلون اخلاق الخلائق و یهذّبونها.(۲)

اگر تزکیه نفس با تزکیه عقل، یعنی معنویت و طهارت با عقلانیت و معرفت پیوند خورد و در سیر تکاملی به «تضحیه نفس»، یعنی قربانی شدن نفس و رسیدن نفس به مقام فناء فی‌الله بینجامد، سالك را به عالی‌ترین درجات وجودی‌اش می‌رساند که صرف عمر در تهذیب نفس و روح، بهترین و صالح‌ترین کار است. امام علی علیه السلام فرمود: «الاشتغال بتهذیب النّفس اصلح».(۳)

نکته سوم: یکی از راه‌های اساسی و ثمربخش برای شکوفایی فطرت توحیدی و کمال‌گرای انسان، «راه تهذیب نفس» و «تحصیل تقوا» است که ریاضت سلوکی نیز با همین حقایق تحققپذیر است، که امام علی علیه السلام در عرفان

---

۱- نک: ق: ۳۷.

۲- انسان و قرآن، صص ۳۸ و ۳۹.

۳- شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، ص ۳۴۸.

علوی و سلوک مبتنی بر سنت اسلامی فرمود: «وَ إِنَّمَا هِیَ نَفْسِی أَرُوضُهَا بِالتَّقْوَی».(۱)

نکته چهارم : انسان کامل اسلام، در مسیر تکاملی خود، از دو راه تفکر و تذکر، تعقل و تعبد و تزکیه نفس و تزکیه عقل بهره می‌جوید تا در همه جنبه‌های وجودی و استعدادهای ذاتی‌اش پرورش یابد. پس تزکیه و طهارت درونی او، به یک معنا هم شامل عقل و هم شامل روح او می‌شود و استعداد فکر و ذکر وی را شکوفا می‌سازد. در نتیجه، راه برهان و عرفان و عقل و عشق در انسان اهل تزکیه با هم جمع‌شدنی هستند و او خود را در هیچ‌یک از این دو کمال عقلی و قلبی، محروم نمی‌کند. این خود به دلیل این است که کنار سفره کتاب الهی قرآن کریم نشسته و تغذیه می‌کند و انسانِ قرآنی شده است. انسان قرآنی، با دو بال عقل و عشق و تزکیه نفس و تذکیه عقل پرواز می‌کند و رشد متعادل وجودی می‌یابد و گرفتار افراط و تفریط نمی‌شود.

نکته پنجم: تزکیه و تقوای درون، عامل رسیدن به معرفت‌های شهودی، علم لدنی و یقین می‌شود تا عبادت یقینی داشته باشد و با چشم سِرّ و بصیرت، غیب را در حد و مرتبه خویش شهود کند و مبدأشناسی شهودی، نبوت‌شناسی شهودی و معادشناسی شهودی، رهاورد تقوای درون و تزکیه نفس او گردد و با چنین یقین و شهودی، به ادامه و استمرار سیر و سلوک خویش بپردازد. در تزکیه نفس و یقین‌طلبی، عوامل ذیل بسیار سودمند و مؤثر است:

الف) عبادت و عبودیت الهی: «وَاعْبُد رَبَّک حَتَّی یأْتِیک الْیقِینُ».(۲)

ب) ریاضت مشروع و معقول: «وَ إِنَّمَا هِیَ نَفْسِی أَرُوضُهَا بِالتَّقْوَی»(۳) و «الشریعه

---

۱- نک: نهج‌البلاغه، نامه ۴۵.

۲- نک: حجر: ۹۹.

۳- نهج‌البلاغه، نامه ۴۵.

ریاضه النّفس».(۱)

ج) تحصیل علم و حکمت و معارف الهی برای رضای خدا، عامل تزکیه نفس است، چنان‌که تزکیه نفس، خود عامل مهمی برای حصول معارف الهیه خواهد شد. «وَيزَكيهِمْ وَيعَلِّمُهُمُ الْكتَابَ وَالْحِكمَةَ»(۲) لازم و ملزوم و مکمل هم هستند.

د) سحرخیزی و شب زنده‌داری: «إِنَّ نَاشِئَهَ اللَّيلِ هِی أَشَد وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلًا».(۳)

هـ) طهارت خیال و ضَبْط واردات و صادرات وجودی‌اش و مراقبت همه‌جانبه از آنها.

و) دوستی و رفاقت با انسان‌های اهل تزکیه نفس و صاحبدلان.

ز) تلاوت همراه با تدبر قرآن کریم.

ح) کسب روزی حلال که از ارکان مهم عبادت الهی است.

ط) ارتباط معنوی با انسان کاملِ معصوم علیه السلام .

ی) «نماز» و اهمیت همه‌جانبه به آن، که در حقیقت، عامل طهارت و تزکیه و قرب و عروج انسان است.

ک) توجه علمی و عملی به الگوهای عملی تزکیه.

ل) خلوص‌ورزی در همه کارها، به این معنا که مراقب باشد تا هر کاری را برای خدا انجام دهد.

نکته ششم: تزکیه، رهایی از هر تعلّق و تعیّن برای تکامل و تصعید وجودی است که با صیرورت و شدن، ممکن خواهد بود و انسان بیدار، مراحل این وارستگی و پیراستگی از هر چیزی غیرخدا را می‌پیماید و در فرجام و نهایت کار، از خود و توجه به خود نیز رها می‌شود و تنها توجه به «وجه‌الله» دارد و بس. عارف یعنی کسی که از «غیرخدا» رهیده و به «خدا» رسیده، از خودی،

---

۱- شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، ص ۱۴۵.
۲- نک: جمعه: ۲.
۳- نک: مزمل: ۶.

انانیت و تعلقات خودی پاک شده و به درگاه و سپس بارگاه قدس ربوبی راه یافته است.

نکته هفتم: پایه تکامل و بنیاد عرفان عملی، «تزکیه نفس» است که در همه مراحل و مقامات به تناسب آن مرحله و مقام حضور دارد. ازاین رو، تعبیر قرآنی «قَد أَفْلَحَ مَن زَکاهَا»،(۱) تعبیر اخلاقی محض نیست، اگرچه اخلاق و سلوک اخلاقی را دربرمی‌گیرد، بلکه تعبیری عرفانی است و تفسیری سلوکی نیز دارد. به همین دلیل، مهم‌ترین بعد رسالت و هدف نبوت و غایت بعثت انبیای الهی و پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله قرار گرفت(۲)که راه عرفان نیز از تنزیه و تزکیه نفس آغاز می‌شود و با تزکیه نفس استمرار می‌یابد؛ یعنی تزکیه نفس، علت حدوثی، استمراری و بقایی سیر و سلوک است. به تعبیر شیخ الرئیس:

«اَلعارِفُون الْمُتَنَزِّهون اِذا وُضِعَ عَنْهُمْ دنَس [دَرَنُ] مَقارَنَه الْبَدَن واتّفکوا عَنِ الشّواغِلِ خَلَصوا اِلی عالَم الْقُدْسِ وَالسّعادَه وَانْتَعشُوا بِالْکَمالِ الْاَعْلی وَحَصَلَتْ لَهُمْ اللَذّهِ الْعُلیا».(۳)

چه اینکه اگر انسان باید به عالم قدس و سعادت راه یابد و به کمال اعلی برسد، راهش وارستگی روحی و آزادگی معنوی و آزاده شدن و پالودگی از هر آلودگی جسمانی است و «تزکیه نفس» که روح حاکم بر آن «تقوا» است، دارای درجات و مراتب و مراحل است. به تعبیر علامه جعفری:

عرفان مثبت، آن حرکت روحی است که از مبدئی شروع و با پیمودن مسیری خاص، وارد هدف اعلای حیات می گردد... .(۴)

تزکیه نفس در مبدأ، مسیر صعودی و نیل به هدف، کارآمدی لازم و کارکردهای حقیقی خویش را دارد و هرگز سالک در هیچ مرحله‌ای بی‌نیاز از

---

۱- نک: شمس: ۹.

۲- نک: بقره: ۱۲۹ - ۱۵۱؛ آل‌عمران: ۶۱؛ جمعه: ۲.

۳- اشارات و تنبیهات، ج ۳، نمط هشتم.

۴- ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه، ج ۱۴، ص ۲۸۱.

آن نیست. پس حقیقتاً در عرفان عملی و سلوک معنوی: «قَد أَفْلَحَ مَن زَکاهَا.»(۱) درخشش دارد.

الگوی برتر و برترین الگوهای عرفانِ قرآنی، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، امام علی علیه السلام و شاگردان مکتب نبوی و علوی هستند که مظاهر کامل مکارم اخلاقی، سجایای اخلاقی و نشانه‌های کامل «تزکیه نفس»اند که به فیض و فوز عظیم «لقاءالله» رسیده‌اند.

امام علی علیه السلام بر جاده حق حرکت کرد: «فَوَالَّذِی لَا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ إِنِّی لَعَلَی جَادَّهِ الْحَقِّ»(۲) و مردم را از خدا می‌دانست و «وَنَفَخْتُ فِیهِ مِن رُّوحِی»(۳) و آنان را برای خدا می‌خواست: «إِنِّی أُرِیدُکمْ لِلَّهِ»(۴) و مردم را به سوی انسانیت آنها و دیدار با خدا حرکت می‌داد و می‌پروراند و خود به لقای رب رسید و این مسیر و صراط را چنان که فرمود، پیمود: «وَ إِنِّی لَعَلَی بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّی وَ مِنْهَاجٍ مِنْ نَبِیِی وَ إِنِّی لَعَلَی الطَّرِیقِ الْوَاضِحِ»(۵) و اشتیاقش به لقاءالله را چنین ابراز فرمود: «وَ إِنِّی إِلَی لِقَاءِ اللَّهِ لَمُشْتَاقٌ»(۶) و سپس ندای ملکوتی «فزتُ و رب الکعبه» را در مقام وصال و لقای محبوب بر گوش همه آسمانیان و زمینیان سَیر داد و صَلا بخشید.

پس راه علی علیه السلام که راه قرآن و محمد صلی الله علیه و آله و تزکیه نفس، لُب و مغزای آن در همه تذکیه نفس، تزکیه عقل و تضحیّه نفس بود، می‌تواند الگوی کامل و جامع عرفان اسلامی باشد که قرآن صامت و ناطق و کتاب تدوینی و تکوینی، همه منبع و سرچشمه ناب و زلال حرکت و شدن انسان در مسیر انسانیت و

---

۱- نک: شمس: ۹.

۲- نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۶.

۳- نک: حجر: ۲۹.

۴- نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۶.

۵- نهج‌البلاغه، خطبه ۹۷.

۶- نهج‌البلاغه، خطبه ۶۲.

تکامل علمیه و عملیه قرار گیرند: «إِنَّ هذا الْقُرْآنَ یهْدی لِلَّتی هِی أَقْوَمُ».(۱)

---

۱- نک: اسراء: ۹.

## فصل پنجم: اوصاف و اصول حاکم بر زندگی عرفانی از دیدگاه امام علی علیه السلام

فصل پنجم: اوصاف و اصول حاکم بر زندگی عرفانی از دیدگاه امام علی علیه السلام

در پایان این بخش، «اوصاف عارفان» را از نهج‌البلاغه، برای شناختن هر چه بهتر و بیشتر عرفان و عارفان تقدیم ارباب فضل و فضیلت و معرفت و معنویت می‌کنیم:

عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيهِ عَبْداً أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ فَاسْتَشْعَرَ الْحُزْنَ وَ تَجَلْبَبَ الْخَوْفَ فَزَهَرَ مِصْبَاحُ الْهُدَى فِی قَلْبِهِ وَ أَعَدَّ الْقِرَى لِيوْمِهِ النَّازِلِ بِهِ فَقَرَّبَ عَلَى نَفْسِهِ الْبَعِيدَ وَ هَوَّنَ الشَّدِيدَ نَظَرَ فَأَبْصَرَ وَ ذَكرَ فَاسْتَكثَرَ وَ ارْتَوَى مِنْ عَذْبٍ فُرَاتٍ سُهِّلَتْ لَهُ مَوَارِدُهُ فَشَرِبَ نَهَلاً وَ سَلَک سَبِيلاً جَدَداً قَدْ خَلَعَ سَرَابِيلَ الشَّهَوَاتِ وَ تَخَلَّى مِنَ الْهُمُوم إِلاَّ هَمّاً وَاحِداً انْفَرَدَ بِهِ فَخَرَجَ مِنْ صِفَةِ الْعَمَى وَ مُشَارَكهِ أَهْلِ الْهَوَى وَ صَارَ مِنْ مَفَاتِيحِ أَبْوَابِ الْهُدَى وَ مَغَالِيقِ أَبْوَابِ الرَّدَى قَدْ أَبْصَرَ طَرِيقَهُ وَ سَلَک سَبِيلَهُ وَ عَرَفَ مَنَارَهُ وَ قَطَعَ غِمَارَهُ وَ اسْتَمْسَک مِنَ الْعُرَى بِأَوْثَقِهَا وَ مِنَ الْحِبَالِ بِأَمْتَنِهَا فَهُوَ مِنَ الْيقِينِ عَلَى مِثْلِ ضَوْءِ الشَّمْسِ قَدْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ فِی أَرْفَعِ الْأُمُورِ مِنْ إِصْدَارِ كلِّ وَارِدٍ عَلَيهِ وَ تَصْيِيرِ كلِّ فَرْعٍ إِلَى أَصْلِهِ مِصْبَاحُ ظُلُمَاتٍ كشَّافُ عَشَوَاتٍ مِفْتَاحُ مُبْهَمَاتٍ دَفَّاعُ مُعْضِلاَتٍ دَلِيلُ فَلَوَاتٍ يقُولُ فَيفْهِمُ وَ يسْكتُ فَيسْلَمُ قَدْ أَخْلَصَ لِلَّهِ فَاسْتَخْلَصَهُ فَهُوَ مِنْ مَعَادِنِ دِينِهِ وَ أَوْتَادِ أَرْضِهِ قَدْ أَلْزَمَ نَفْسَهُ الْعَدْلَ فَكانَ أَوَّلَ عَدْلِهِ نَفْی الْهَوَى عَنْ نَفْسِهِ يصِفُ الْحَقَّ وَ يعْمَلُ بِهِ لاَ يدَعُ لِلْخَيرِ غَايةً إِلاَّ أَمَّهَا وَ لاَ مَظِنَّةً إِلاَّ قَصَدَهَا قَدْ أَمْكنَ الْكتَابَ مِنْ زِمَامِهِ فَهُوَ قَائِدُهُ وَ إِمَامُهُ يحُلُّ حَيثُ حَلَّ ثَقَلُهُ وَ ينْزِلُ حَيثُ

كانَ مَنْزِلُهُ.(۱)

ای بنـدگان خـدا! همانا بهترین و محبوب‌ترین بنـده نزد خـدا، بنده‌ای است که خدا او را در پیکار با نفس یاری داده است. آن کس که جامه زیرین او، انـدوه و لباس رویین او، ترس از خـداست. چراغ هـدایت در قلبش روشن شـده و وسایل لازم را برای روزی که در پیش دارد، فراهم کرده و دوری‌ها و دشواری‌ها را بر خود نزدیک و آسان ساخته است. حقایق دنیا را با چشم دل نگریسته، همواره به یاد خدا بوده و اعمال نیکو فراوان انجام داده است. از چشـمه گوارای حق، سـیراب گشته، چشمه‌ای که به آسـانی به آن رسـید و از آن نوشـیده، سـیراب گردیـد و در راه همـوار و راست، قـدم برداشـته، پیراهن شـهوات را از تن بیرون کرده، و جز یک غم، از تمام غم‌ها خود را می‌رهانـد. از صف کوردلان و مشارکت با هواپرسـتان خارج شـده، کلیـد بازکننده درهای هـدایت شـد و قفل درهای گمراهی و خواری گردیـد. راه هـدایت را با روشن ترین دسـتاویزها و محکم‌ترین طناب ها چنگ انـداخت. چنان به یقین و حقیقت رسـید که گویی نور خورشـید بر او تابیده، در برابر خداوند خود را به گونه‌ای تسـلیم کرد که هر فرمان او را انجام می‌دهـد و هر فرعی را به اصـلش بازمی‌گردانـد. چراغ تاریکی‌ها و روشـنی‌بخش تیرگی‌ها، کلید درهـای بسـته و برطرف کننـده دشـواری‌هـا، و راهنمـای گمراهـان در بیابـان‌هـای سـرگردانی اسـت. سـخن می‌گویـد، خـوب می‌فهماند. سکوت کرده، به سلامت می‌گذرد. برای خدا اعمال خویش را خالص کرده، چنان‌که خدا پذیرفته است، از گنجینه های آیین خدا و ارکان زمین است. خود را به عدالت واداشته و آغاز عدالت او آن‌که، هوای نفس را از دل بیرون رانده است. حق را می‌شـناساند و به آن عمل می‌کنـد. کار خیری نیست، مگر آنکه به آن قیام می‌کند و در هیچ جا گمان خیری نبرده، جز آنکه به سوی آن شـتافته اختیـار خود را به قرآن سپرده، و قرآن را راهبر و پیشوای خود قرارداده است. هر جـا قرآن بارانـدازد، فرود آید، و هر جا قرآن جای گیرد، مسکن گزیند.

علامه جعفری در تفسیر خطبه یاد شده، با مقدمه‌ای بسیار عالی و پرمعنا

---

۱- نهج‌البلاغه، خطبه ۸۷.

درباره ارتباط انسان با هستی، چهار بُعد اساسی را مطرح می کند که عبارتند از:

۱. شناخت هستی؛

۲. دریافت هستی؛

۳. صیرورت (گردیدن) در هستی؛

۴. تصیر (گرداندن) در هستی.

ایشان هر یک از چهار بعد یاد شده را با یک، چند یا همه هفت بُعد زیر که به فعلیت می‌رسد، در ارتباط می‌داند و ابعاد هفتگانه را، عوامل فعلیّت بخشی چهار بعد اساسی نام گذاری می کند که عبارتند از:

۱. بُعد علمی؛

۲. بُعد فلسفی؛

۳. بُعد شهودی؛

۴. بُعد اخلاقی؛

۵. بعد حکمی؛

۶. بعد عرفانی؛

۷. بعد مذهبی.(۱)

علامه طرح یک اصل بسیار مهم در گردیدن انسان یعنی تخلّق به اخلاق فاضله که مقدمه اخلاق الله است را، عامل ورود به عرفان اسلامی می‌داند و جهش پیش از گردیدن اخلاقی به گردیدن عرفانی را، «بلوغ زودرس» نامیده، این بلوغ نابهنگام را عامل رفتن به پرتگاه‌های نومیدی و افسردگی قلمداد کرده و نوشته است:

اگر ما عرفان اسلامی را به گردیدن تکاملی در جاذبه ربوبی تفسیر نماییم [و حتماً چنین است]، این گردیدن بدون آمادگی روح به هیچ وجه امکان‌پذیر

---

۱- نک: محمدتقی جعفری، ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه، ج ۱۴، صص ۱۳ - ۵۹.

نخواهد بود... .(۱)

آنگاه گردیـدن نفس انسان در پرتو معرفت منطقی و عمیق به هستی و گردیـدن در پرتو شـریعت، که از نقطه یقظه و بیـداری، انسـان را در موج حقیقت فرو می‌برد، آغـاز می‌شود و تـا حقیقت بی‌نهـایت و منطقه جـاذبه ربوبی می‌کشانـد. سـپس بر اسـاس خطبه بسـیار راه‌گشای آکنـده از معارف عمیق و پرجاذبه، ابعاد هفتگانه را در عرفان مثبت با آموزه‌های علوی تطبیق می‌دهـد و تفسیر می‌کند و «اصول بنیادین عرفان مثبت اسلامی» را مطرح می‌سازد که خلاصه آن چنین است:

عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَیهِ عَبْداً أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَی نَفْسِهِ فَاسْتَشْعَرَ الْحُزْنَ وَ تَجَلْبَبَ الْخَوْفَ فَزَهَرَ مِصْبَاحُ الْهُدَی فِی قَلْبِهِ وَ أَعَدَّ الْقِرَی لِیوْمِهِ النَّازِلِ بِهِ.

اصـل اول: خودشناسـی برای خودسـازی، نخسـتین گـام و اصـل در راه عرفـان اسـلامی است، تـا چراغ هـدایت در دل سـالکِ خودشناسـیِ خودسـاخته برافروخته و آماده روزی شود، کهماننـد میهمان بر او وارد خواهـد شـد که با معرفت به عنوان مقـدمه عمل و عمل مقـدمه، معرفت در گردیدن عرفانی و اسـتقامت در جریان معرفت و عمل و رابطه تلازمی آنها به تدریج به دست می‌آید.

اصـل دوم: مـدیریت بر زمـان و قرارگرفتن زمـان در تصـرف عـارف الهی یـا همـان «ابن الوقت» شـدن، تـا بر همه سـختی‌هـا و مشکلات چیره شود و تسلط یابد: «فقرّب علی نفسه البعیدَ وهَوَّن الشّدید».

اصل سوم: دیده عبرت و چشم، بصـیرت یافته و بسیار به یاد خدا می‌افتد: «نَظَر فَأبصَرو ذکر فاستکثر»؛ یعنی نگاه معنادار و مبتنی بر معرفت به هستی دارد، تا به ملکوت و باطن وجود راه یابد.

اصل چهارم: با دریافت درست راه و مسلک سیر و سلوک به سوی خدا،

---

۱- محمدتقی جعفری، ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه، ج ۱۴، ص ۵۹.

شربتی گوارا از عرفان را می‌چشد تا هم سیراب شود و هم برای کمالات برتر و مقامات والاتر تشنه‌تر گردد: «وَارْتَوی مِنْ عَذْبٍ فُراتٍ سُهِّلَتْ لَهُ مَوارِدَهُ فَشَرِب نَهَلًا و سَلَکَ سَبیلًا جَدَداً»، تا با نوشیدن شراب معرفت الهی، «راه‌شناسی» کند و قدرت بر سلوک تا شهود را بیابد.

اصل پنجم: انقطاع از ماسوای الهی و ترک نفس تمنیات نفسانی: «قد خَلَع سرابیل الشّهوات و تخلّی مِنّ الهموم الّا همّاً واحداً انفر دَبِهِ» تا با رها شدن از خود طبیعی و از همه تعلقات بریدن، از هر همّ و غمّی بگذرد و تنها هدف یا خدا و لقای رب را منظور کند. پس اراده حق داشته و همه چیز را فدای او و وصال به او می‌نماید.

اصل ششم: با توجه به اصل گذشته، از نابینایی و هواپرستی خارج می‌شود و خود کلید درهای هدایت شده، قفل‌هایی برای درهای هلاکت می‌گردد پس از ضلالت و ذلّت خارج شده، تا به هدایت و رشد برسد و هم راه‌شناس و هم هدف‌شناس و هم نشانه‌ای برای دیگران خواهد بود: «فخرج من صِبّفهالعمی و مشارکه اهل‌ااهوی و صار من مفاتیح ابواب الهدی و مغالیق ابواب الرَّدنی».

اصل هفتم: چنین انسان از هوا رهیده و به هدایت رسیده، به سیر و سلوکش برای گردیدن و تحوّل وجودی ادامه می‌دهد و مراتب را یکی پس از دیگری در نیل به مقصود پشت سر می‌گذارد: «قدابصَرَ طریقه، وسلک سبیله، وعرف منارَه وقطع غِماره واستمسک مِن الْعُری باوثقها ومن الجبال بامنتها»، تا با براهین روشن، راه را بپیماید و به استوارترین وسایل نجات چنگ زند و با استحکام و اطمینان به حرکت تکاملی‌اش ادامه دهد.

اصل هشتم: انسان بیدارِ از خود رهیده و در حال شدن و گردیدن، به درجه‌ای از یقین که مانند نور خورشید است، می‌رسد تا همه موجودیت خویش را برای خدا قرار دهد و «من» برای «خدا» شود و خدایی گردد: «فَهُوْ مِنَ الْیقین عَلی

مِثل ضَوْءالشَّمْسِ، قَدَنَصَبَ نَفْسَه لِلّه ــ سُبحانه ــ فی اَرْفَعِ الْاُمُور مِنْ اِصْدار کُلِّ واردٍ عَلَیْه وَ تَصیرِ کُل فرعٍ اِلی اَصْلِهِ».

اصل نهم: انسان برای خدا گردیده و خدایی شده، به چراغ در ظلمات و کشف کننده تاریکی‌ها و شبهات و کلیدی برای گشایش ابهام‌ها و برطرف کننده دشواری‌ها و راهنمایی در بیابان‌ها تبدیل می‌شود: «مِصباحُ ظُلُماتٍ، کَشّافُ عَشَواتٍ، مِفْتاحُ مُبْهماتٍ، دفّاعُ مُعْضِلاتٍ، دَلیلُ فَلَواتٍ» و پیشتار و راهنمای کاروان کمال و سالکان کوی حق می گردد.

اصل دهم: عارف الهی، سخن می گوید و آن را می‌فهماند و سکوت می کند و سالم می‌ماند؛ یعنی سخن و سکوت اولیای الهی، بر اساس منطق درست و معرفت شکل می گیرد: «یقول فَیفهم و یسْکُتُ فَیسْلَمُ»؛ یعنی سخن حکیمانه و سکوت حکیمانه داشته، زمان و مکان سخن گفتن را می‌شناسد و نسنجیده حرف نمی‌زند و از هر شَطَحْ گویی و حرف‌های بی‌معنا می‌پرهیزد.(۱)

اصل یازدهم: سالک الی‌الله در صیرورت خویش، به مرتبه‌ای رسیده که مرتبه «خلوص» است و چون در راه خدا اخلاص ورزیده، که آب حیات روح عارف است، خداوند او را به «مقام مُخْلَصین» می‌رساند تا به تدریج عارف معادل این خدا و مظهری برای عمل به شریعت حقّه محمّدیه صلی الله علیه و آله می گردد، تا نشان دهد عرفان ناب، تنها در دین ناب و شریعت ناب قابل دسترسی است و عارفان، خود الگوهای دین و دین‌داری و درک و درد دینی هستند: «قد اخلص لله فاستخلصه، فهو من معادن دینه و اوتاد ارضه به».

اصل دوازدهم: عارف، عدالت‌ورز و مجری عدالت الهی است. او ابتدا در «خویشتن» عدالت می‌ورزد تا آن را ملکه وجودش کند و سپس عدالت را در

---

۱- نک: محمدتقی جعفری، ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه، ج ۱۴، صص ۱۰۶ ــ ۱۰۹ پیرامون شطحیات عارفان و داوری پیرامون آنها براساس آموزه‌ای اسلامی.

جامعه بگستراند. پس عادل، عدالت‌خواه و عدالت‌گستر است و آن را از خود تا جامعه گسترش می‌دهد: «قد الزم نفسه العدل، فکان اوّل عَدْلِهِ و فی الهوی عن نَفْسه.» یکی از ارکان سیر و سلوک در عرفان مثبت، «عدالت» است؛ عدالت عقیدتی، اخلاقی، عرفانی و عملی.

اصل سیزدهم: عارف الهی، حق‌شناس و حق‌مدار است. ازاین رو، با توصیف و تبیین حق، در جست‌وجوی آن بر می‌آید و به آن عمل می‌کند و به دنبال حق، خیر و کمال می‌گردد و تشنه رسیدن به آنهاست. پس هر جا احتمال خیر و خدمت بدهد، در جست‌وجوی آن برمی‌آید تا به آن برسد: «یصنو الحقّ و یعمل بِهِ، لایدع للخیر غایةً الّا اَمَّها ولامَظنةً الّا قَصَدها».

اصل چهاردهم: قرآن‌محوری و دین‌مداری در سیر و سلوک عرفانی و شریعت‌گرایی در عرفان عملی، از ویژگی‌های بسیار روشن سالکان الهی است. او بایدها و نبایدهای قرآنی و حلال و حرام‌های وحیانی را ملاک و محور صیرورت و گردیدن‌های خود قرار می‌دهد؛ زیرا بدون هدایت الهی و تکیه بر قرآن، نمی‌توان به عرفان الهی دست یازید: «قد اَمْکَن الکتاب مِن زمامِهِ، فهو قائده و امامه، یحُلّ حیث حلّ ثَقَلُهُ و منزل حیث کاه منزلَهُ».(۱)

در نتیجه، آنچه از اوصافی که از قرآن و نهج‌البلاغه در خصوص عارفان و اولیای الهی مطرح کرده‌اند، می‌توان فهمید، این است که در عارفان حقیقی، خداگرایی و معادباوری، عبودیت و تسلیم محض خدا شدن، عشق و محبت به معبود و پرستش عاشقانه او، تکریم و تجمیل هستی و انسان‌ها و همنوعان و درد هدایت، ارشاد و سازندگی آنها را داشتن، تحقق عقلانیت و عدالت در متن جامعه، شریعت‌محوری در همه مراحل و مدارج سیر و سلوک و معارج عرفان

---

۱- در خصوص اصول چهارده‌گانه که در ارتباط با چهار بُعد اساسی رابطه انسان با هستی و عوامل هفتگانه شکوفاساز آنها به ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه، ج ۱۴، صص ۷۸ - ۱۱۴ مراجعه کنید.

عملی، اعتـدال‌ورزی و هماهنگ‌سازی همه اسـتعدادها برای رشـد و شـکوفایی و تعهـد و مسـئولیت‌پذیری در همه امور دینی و اجتماعی و به بیان دیگر، وظیفه‌شناسـی و وظیفه‌گرایی کاملاً آشکار است و انسان عارف، جز خدا نمی‌شناسد و نمی‌خواهد، و از هر گونه خودپرستی و خودخواهی نجات یافته و خداخواه و خداخو گشته است.

## بخش پنجم: مراحل، مقامات و احوال عارفان در قرآن کریم

### اشاره

قرآن کریم

قرآن کریم، کتاب هدایت و راهکار رسیدن به سعادت «انسان» است. کتابی که بر اساس «فطرت»، همه نیازهای انسان، از جمله، یکی از مهم‌ترین نیازهای او، یعنی «وصل به اصل»، صیرورت و گردیدن وجودی و شدن جوهری و نهادی از «وَنَفَخْتُ فِیهِ مِن رُّوحِی»(۱) تا «کدحاً فَمُلاَقِیهِ»،(۲) در آن وجود دارد، که مبتنی بر علم صائب و عمل صالح است، تا «فَمَن کانَ یرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْیعْمَلْ عَمَلًا صَالِحاً وَلَا یشْرِک بِعِبَادهِ رَبِّهِ أَحَداً»(۳) تحقق عینی یابد و انسان با سیر از طبع و نفس، به عالی‌ترین مراتب «فناء» دست یازد و در جنت شهود و لقای رب قرار و آرام گیرد.

به همین دلیل، «قرآن کریم» که کتاب انسان‌شناسی، انسان‌سازی، خداشناسی، خداگرایی و خداباوری تا مرحله شهود خداست؛ کتابی که نور و برهان، بصیرت و شِفاء و حکمت و موعظه است، طبق دو آیه «وَنَزَّلْنَا عَلَیک الْکتَابَ تِبْیاناً لِکلِّ شَی ءٍ وَهُدیً وَرَحْمَهًوَبُشْرَی لِلْمُسْلِمِینَ»(۴) و «وَکلَّ شَی ءٍ أَحْصَینَاهُ فِی إِمَامٍ مُبِینٍ»(۵) همه نیازهای معرفتی و معنویتی انسانِ سائر و صائر الی‌الله را تبیین، توصیف و توصیه کرده است. به تعبیر علامه حسن‌زاده آملی:

کلمه مبارکه «کل شیء» انکر نکرات است. پس چیزی نیست که قرآن تبیان

---

۱- نک: حجر: ۲۹.

۲- نک: انشقاق: ۶.

۳- نک: کهف: ۱۱۰.

۴- نک: نحل: ۸۹.

۵- نک: یس: ۱۲.

آن نباشد، ولی قرآن در دست انسان زبان‌فهم، تبیان کل شیء و زبان کلمات اللهِ بی‌انتهاست. این انسان زبان‌فهم، راسخ در علم است: «وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ یقُولُونَ آمَنَّا بِهِ»(۱) و «لکنِ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ یؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَیک».(۲)

نتیجه اینکه، قرآن کریم که تجلیگاه خدا و نموداری از علم الهی است، «صمد» و «غنی» است و خلأ و خللی در آن و معارف موجود در آن نیست و همه انتظارات بشر را پاسخ می‌دهد؛ نه حداقلی و حداکثری، بلکه «کامل و جامع» است: «الْیوْمَ أَکمَلْتُ لَکمْ دینَکمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیکمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَکمُ الْإِسْلاَمَ دیناً».(۳)

اسلامِ مورد رضایت خدا، اسلام وحی، نبوت، امامت و ولایت، و اسلام قرآن و عترت علیه السلام است. اسلام قرآن منهای عترت علیه السلام ، و اسلام عترت علیه السلام منهای قرآن بی‌معناست؛ زیرا مهجوریت هر کدام، در حقیقت اسلام منهای اسلام است. به همین دلیل، اسلام‌شناسان و قرآن‌شناسان که قول و فعل و تقریر یا سنت و سیره علمی و عملی آنان، خود «دین» و متن اصلی دین است و مصادیق حقیقی «راسخون در علم»، «اهل الذکر» و «مطهّرون» هستند، نقش تبیین، تفسیر و تأویل قرآن را دارند و در ساحت عرفان و سیر و سلوک نیز عهده‌دار بیان و ابلاغ حقایق عرفانیِ قرآن و مقامات و منازل سلوکی قرآن هستند. نمونه‌ای از آن در کلمات امیرمؤمنان علیه السلام ، که فوق کلامِ مخلوق و دون کلام خالق است، چنین آمده است:

قَدْ أَحْیا عَقْلَهُ وَ أَمَاتَ نَفْسَهُ حَتَّی دَقَّ جَلِیلُهُ وَ لَطُفَ غَلِیظُهُ وَ بَرَقَ لَهُ لاَمِعٌ کثِیرُ الْبَرْقِ فَأَبَانَ لَهُ الطَّرِیقَ وَ سَلَک بِهِ السَّبِیلَ وَ تَدَافَعَتْهُ الْأَبْوَابُ إِلَی بَابِ السَّلاَمَهِ

---

۱- المیزان، ج ۳، صص ۵۵ - ۹۰؛ قرآن در اسلام، صص ۳۳ - ۴۸.

۲- نک: نساء: ۱۶۲؛ آل‌عمران: ۷

۳- نک: مائده: ۳.

وَ دَارِ الْإِقَامَهِ وَ ثَبَتَتْ رِجْلاَهُ بِطُمَأْنِينَهِ بَدَنِهِ فِی قَرَارِ الْأَمْنِ وَ الرَّاحَهِ بِمَا اسْتَعْمَلَ قَلْبَهُ وَ أَرْضَی رَبَّهُ.(۱)

عقلش را زنـده کرد و نفسـش را کشت، تا آنجا که جسـمش لاغر شد و خشونت اخلاقش به نرمی گرایید. برقی پرنور برای او درخشـید و راه را برای او روشن کرد و در راه راست او را کشانـد و از دری به دَرِ دیگر برد تا به دَرِ سـلامت و سـرای جاودانه رسانـد، کـه دو پـای او در قرارگـاه امـن بـا آرامش تـن، اسـتوار شـد. ایـن، پـاداشِ آن بـود کـه دل را درست به کـار گرفت و پروردگارِ خویش را راضی کرد.

حقیقت آن است که این نوشـته، جامع‌ترین متن برای توصـیف اولیای خدا و تبیین مقامات و مراحلی بودن سیر و سلوک الی‌الله و دربردارنده اراده و ریاضت کشیدن برای طی طریقت الهی تا رسیدن به مقام طمأنینه و رضوان‌الله و لقاءالله، البته بر مدار فیض و فضل الهی است و تفصـیلی و تفسـیری از آموزه‌های قرآنی است که الهام‌بخش بسـیاری از عارفان اسلامی برای تبیین مراحل سلوک و مقامـات معنوی قرارگرفت. به راسـتی آیـا قرآن و اهـل‌بیت علیه السـلام بهترین، برترین و زیبـاترین معـارف معنوی و حقـایق بـاطنی را فروگــذار کردنـد، در حـالی کـه منصـوص قرآنی اسـت: «مَافَرَّطْنَـا.........»(۲)، «کـذلِک نُفَصِّلُ الْأَیـاتِ لِقَـوْمٍ یتَفَکرُونَ»،(۳) و «أَفَلَا یتَدبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَی قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»(۴) و...؟

در سراسـر قرآن کریم، به تلاوت و تفکر و قرائت و تعقل دعوت شده‌ایم تا انوار معارف قرآنی بر دل انسان تابیدن گیرد. قرآن کریم، کتاب عقل، علم و معارف شهودی است و هر انسانی به قدر ظرفیت وجودی و سعی و

---

۱- نهج‌البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۲۲۰، ص ۳۱۹.

۲- نک: انعام: ۳۱.

۳- نک: یونس: ۲۴.

۴- نک: محمّد: ۲۴.

مجاهـدت‌هـای خویش، از حقایق ناپیـداکرانه معارف وحیانی بهره‌منـد می گردد. ازاین رو، قرآن، بر عبارت، اشارت، لطافت و حقیقت قرار گرفت و عوامان، خاصان، اولیا و انبیا از مراتب قرآن بهره‌ور هسـتند. پس انسان باید به فهم خطاب محمدی صـلی الله علیه و آله برسـد و خویشـتن را اعتلا بخشـد تا قرب حقیقی به «أُمِّ الْکتَابِ»،(۱) «کتَابٍ مُبِینٍ»،(۲) «کتَابٍ مَکنُونٍ»(۳) و «لَوْحٍ مَحْفُوظٍ»(۴) راه یابـد و این، طهـارت عقلی ـ فکری و قلبی ـ روحی می‌خواهـد. هم شـرایط تحصـیلی و تحمـل ریـاضت‌هـای علمی ـ عقلی، و هم شـرایط حصولی و ریـاضت‌هـای سـلوکی- بـاطنی می‌طلبـد تـا در کنـار علم الـدراسه، علم الفراسه و علم الوراثه نیز شامل حال و روزی انسان گردد. همه این معانی، با «نور خدا» و توجه و عنایت انسان کامل معصوم علیه السلام تعین می‌یابد.

از سوی دیگر، همه ارباب معنا و اصـحاب عقل و علم که به بیان منازل سائران و مقامات سالکان پرداختند، بر سـر سفره قرآن، نهج‌البلاغه، صحیفه سجادیه علیه السلام و کتاب‌های حدیثی و مجامع روایی نشستند و دل و جانشان را با شراب معارف الهی و وحیـانی سـیراب کردنـد، تـا توانسـتند چنین مراحلی را با یاری‌طلبی از قرآن صامت، ناطق و صاعـد، فراروی تشـنگان معرفت و مشتاقان معنویت قرار دهند.

در اینجا شایسته است معارفی را از علامه آیت‌الله جوادی آملی تقدیم کنیم:

قرآن کریم در آیاتی چند، جهان‌بینی صحیح را ترسیم می کند و راه سیر و سلوک را به عارفان سالك نشان می‌دهد؛ زیرا اولاً: خدا را به عنوان «هُوَالْآخِرُ»(۵)

---

۱- نک: زخرف: ۴.

۲- نک: انعام: ۵۹.

۳- نک: واقعه: ۷۸.

۴- نک: بروج: ۲۲.

۵- نک: حدید: ۳.

معرفی می کند؛ یعنی دورترین مقصد و عالی‌ترین مقصود، اوست. اما کسـی که همّتش متوسط است، بالاترین مقصود او ورود به بهشت است و خـدا را از این جهت می‌خواهـد که او را به بهشت ببرد، مثـل اینکه انسان، راهنما را دوست دارد؛ زیرا او را به مقصد می‌رساند. بنابراین، چنین کسی خدا را به عنوان «هُوَالْهادی» قبول دارد، اما به عنوان «هُوَالْآخِرُ» نمی‌پذیرد.

ثانیاً: می‌فرماید کاروان هستی به سـمت لقای حق در حال صـیرورت و «شدن» است «أَلاَ إِلَی اللَّهِ تَصِیرُ الْأُمُورُ»،(۱) ولی شخصی که همتش نجات از دوزخ یا ورود به بهشت است، هماهنگ با قافله هستی نیست.

ثالثاً: می‌فرماید «وَابْتَغُوا إِلَیهِ الْوَسِیلَهَ.»(۲) برای لقای حق، وسیله اتخاذ کنید که خدا هدف است و غیرخدا (هر گونه عمل قربی) وسیله، ولی این شـخص خدا را وسیله و ورود به بهشت را هدف قرار می‌دهد. به عبارت دیگر، این شخص می گوید «وَابْتَغُوالله وَسِیلَهَ»، در حالی که کلام خدا در قرآن این است که برای رسـیدن به لقای خدا وسـیله بجوید. بنابراین، کسـی که همتش بلند نیست، با این سه آیه مخالف است؛ یعنی عملاً به گونه‌ای حرکت می کند که با محتوای این گونه آیات، هماهنگ نیست.

رابعاً: مـاسوای حق را هالـک و فانی می‌شـمارد «کلُّ شَـیْ ءٍ هَالِک إِلَّا وَجْهَهُ»(۳) و نیز مضـمون اشـعاری مانند «أَلاَ کلُّ شَـیْ ءٍ مَاخلاَاللَّه باطل»(۴) مورد تصـدیق صـاحب شـریعت است، ولی این شـخص «الله» را طلب نمی کنـد، بلکه «مـاسوی الله» را طلب می کند.

خامسـاً: از خـدا به عنوان خیر مطلق یاد می کنـد؛ یعنی گرچه در بخشـی از قرآن می‌فرمایـد: «وَالْآخِرَهُ خَیرٌ وَأَبْقَی»(۵) در بخش دیگر سخن از «وَاللَّهُ خَیرٌ وَأَبْقَی»(۶) است. هر چند آخرت بهتر از دنیاست، ولی خدا بهتر از آخرت و دنیاست و این

---

۱- نک: شوری: ۵۳.

۲- نک: مائده: ۳۵.

۳- نک: قصص: ۸۸.

۴- لبید بن ربیعه، اُسدالغابه، ج ۴، ص ۴۸۳.

۵- نک: اعلی: ۱۷.

۶- نک: طه: ۷۳.

را کسی درک می کند که از هر تعلقی برهد.(۱)

گفتیم در تبیین سفرنامه سلوکی و قانون اساسی و مواد و تبصره‌های توضیحی و تتمیمی سیر و سلوک، به دلایل مختلف، عارفان منازل، مراحل و مقامات، شرایط، راه‌ها و روش‌ها، و احوال و مواجید را مطرح کرده‌اند که با استفاده از آیات و روایات بوده است. به همین وزان، محدثان، متکلمان، حکیمان و سپس عارفان مراتب سیر و سلوک اخلاقی ـ عرفانی را طرح کردند و فراروی مشتاقان کمال و لقا قرار دادند. این مراحل، منازل، راه‌ها و روش‌ها، چند ویژگی مشترک دارد که عبارتند از:

۱. «سیر و سلوک عبد به سوی خدا، سیری عمودی است، نه افقی. منظور از «عمودی» در اینجا، عمودی در هندسه الهی است، نه در هندسه طبیعی؛ یعنی به «مکانت برتر» راه یافتن، نه به «مکان برتر» رفتن»؛(۲)

۲. سیر و سلوک عبد به سوی معبود، سیری از خدا به سوی خداست و در صراط مستقیم الهی شکل می گیرد و لاغیر؛

۳. سیر و سلوک مبتنی بر معرفت، محبت، عبودّیت، سرعت و سبقت و در نهایت لقای رب و نیل به مقام «ولایت الهیه» است و دعوت به خداست نه خود؛

۴. روح حاکم بر سیر و سلوک قرآنی «عبودیت» است؛ یعنی انسان سالک به مقام «عبدالله» و «عندالله» برسد؛

۵. قانون و باید و نبایدهای سیر و سلوک الی‌الله، شریعت حقه محمّدیه صلی الله علیه و آله است که دارای آداب، اسرار و لایه‌های گوناگونی است که در هیچ شرایطی سالک را تنها نمی گذارد و از او جدا نمی‌شود یا شریعت الهی از حدوث تا بقای سلوک الی‌الله حضور، ظهور و کارآمدی دارد.

---

۱- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۰، صص ۲۸۳ و ۲۸۴.

۲- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، ص ۲۲۳.

۶. تعیین و تبیین آغاز و انجام و سیر و صراط سلوک، کاملاً مشخص و روشن است و هر سالکی به مقدار عقل و درایت، عشق و معنویت، و مجاهدت و طهارتش از رهاوردهای سلوکی بهره‌مند است. البته عوامل و موانع، آسیب‌ها و آفات سلوکی و خطرات و مهالک نیز روشن شد تا سلوک در تاریکی صورت نگیرد، بلکه سلوکی روشن همراه با بینه و برهان باشد.

۷. مبدأ فاعلی و غایی سیر و سلوک، «خدا» و مبدأ قابلی، «نفس انسان» است و صراط مستقیم در فطرت و سرشت انسان تعبیه و در شریعت تبیین شده تا تکوین و تشریع در سیر و سلوک هماهنگ باشند.

۸. هویت مطلقه الهیه و کنه ذات الهی، که حق محض و هستی صرف و نامتناهی است، شکار و صید هیچ احدی در سیر و سلوک علمی یا عملی عرفانی نخواهد شد. ازاین رو، نه معقولِ حکیم و نه مشهودِ عارف است.

۹. در عرفان عملی اسلام، «عقل و عشق» هم‌گرایی دارند و برهان و عرفان به برکت قرآن، قابل جمع و معاضد هم هستند، نه مانعه‌الجمع و متضاد. ازاین رو، هیچ حقیقت، واقعیت و کمال علمی یا عملی در چنین سیر و سلوکی نفی و نادیده گرفته نمی‌شود، بلکه عارف کامل و جامع، «غیب و شهادت» را هم زمان و البته به قدر وُسْع وجودی‌اش در خویش متجلی می سازد.

۱۰. در عرفان مثبت اسلامی، بندگی خدا و خدمت به مردم، سلوک و سیاست و سیر از کثرت به وحدت و از خلق به حق و سپس از وحدت به کثرت و حق به خلق با حق، یک رسالت و تعهد الهی شمرده می‌شود و الگوهای کامل سالکان، همانا پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام اند که پدران عرفان حقیقی‌اند هستند و دیگر هیچ.

در هر حال، میان اصحاب عرفان و ارباب سیر و سلوک معروف است که

درباره منازل سیر و سلوک، دیدگاه‌های گوناگون و متنوعی وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

الف) «برخی قائل به «یک منزل»انـد که موسوم به «قطع و وصل» است. برخی دو منزل می‌گویند: ظاهر و باطن، شـهود و غیب، خلق و امر، حجب ظلمـانی و نورانی. عـده‌ای به سه منزل معتقدنـد که آن را بـا عوالم وجود تطـابق داده‌انـد: عـالم طبع، مثال و عقل. برخی چهار منزل، گروهی پنـج منزل، عـده‌ای تا هفت منزل، دسـته‌ای تا ده منزل و برخی تا صـد منزل که مبتنی بر برخی ادعیه و احادیث است، برشمرده‌اند. حتی برخی تا ۳۶۱ مرحله و برخی تا هزار منزل دانسته‌اند و... .(۱)

همه کسانی که چنین تعـدد منازل را مطرح می‌کننـد، به حـدیث نبوی «اَلطُّرُق اِلیَ الله بِعَدَدِ اَنْفاسِ الْخَلائِقِ»(۲) تمسک نموده‌اند. به هر حال، به تعبیر استاد شهید مطهری:

عرفا برای رسیدن به مقام عرفان حقیقی، به منازل و مقاماتی قائل‌انـد که عملاً باید طی شود و بدون عبور از آن منازل، وصول به عرفان حقیقی را ناممکن می‌دانند.(۳)

ب) امام خمینی رحمه الله که از عارفان حکیم، فقیه و سیاست مدار در عصر ما بود و پیر عرفان و مراد و مرشد سالکان الهی در دوره مـا به شـمار می‌رود نیز به اعتبـارات مختلـف، منـازل و مقامـاتی را مطرح فرمـوده است. اکنـون، دیـدگاه ایشـان را مطرح می‌کنیم:

به اعتبـاری، او را دارای دو مقـام داننـد: یکی مقـام دنیا و شـهادت، و دیگر مقام آخرت و غیب که یکی ظلّ رحمان و دیگری ظلّ رحیم است، ... و به اعتباری

---

۱- نک: درآمدی بر سیروسلوک، صص ۸۸ - ۹۱.

۲- بحارالانوار، ج ۶۴، ص ۱۳۷.

۳- آشنایی با علوم اسلامی، بخش عرفان، ص ۲۲۵.

دارای سه مقام است: یکی مقام ملک و دنیا، دوم مقام برزخ، سوم مقام عقل و آخرت، ... و به اعتباری دارای چهار مقام است: ملک و ملکوت و جبروت و لاهوت، و به اعتباری دارای پنج مقام است: شهادت مطلقه، و غیب مطلق، شهادت مضافه، و غیب مضاف، و مقام کون جامع مطابق حضرات خمس در لسان عرفا، و به اعتباری هفت مقام، معروف به هفت شهر عشق، هفت اقلیم وجود در السنه عرفاست، و به اعتباری تفصیلی دارای صد منزل یا هزار منزل است.(۱)

ایشان در موضعی دیگر می‌نویسد:

یکی، مقام ادراک این مقام است، علماً و فکراً، به طریق تفکر و قدم برهان و علم، و این مرتبه اصحاب حجاب اعظم است که علما و حکما هستند.

دوم، مقام ایمان، و کمال آن اطمینان است و این مقام مؤمنان و ارباب یقین است.

سوم، مقام اهل شهود و اصحاب قلوب است که به نور مشاهده، فنای مطلق را مشاهده می‌کنند و حضرت توحید تام در قلب آن تجلی می‌کند.

چهارم، مقام اصحاب تحقق و کمل اولیاست که متحقق به مقام وحدت صرف شوند و کثرت قاب قوسین از میان برخیزد و به هویت ذاتیه با جمیع شئونات آن، مستهلک در عین جمع و متلاشی در نور قدم و مضمحل در احدیت و فانی در غیب هویت شوند. پس، محو مطلق دست دهد و صعق کلی حاصل آید و فنای تام رخ دهد.(۲)

ج) «این منازل و مقامات در یک نظام معنوی بر یکدیگر مترتب شناخته می‌شوند و طی هر یک از این منازل، مقدمه وصول به منزل بالاتر خواهد بود. تفاوت میان سالکی که در منازل پایین قرار گرفته، با سالک دیگری که در مقامات بالاتر به سلوک خود ادامه می‌دهد، تفاوت کمی و مقداری نیست، بلکه تفاوت میان آنها به گونه‌ای است که با موازین کمی و محاسبات ریاضی به هیچ وجه قابل اندازه‌گیری نیست. برای تعیین هر یک از این مقامات و منازل،

---

۱- سِرّالصلوه، صص ۳ و ۴.

۲- سِرّالصلوه، صص ۱۰۱ و ۱۰۲؛ آداب نماز، صص ۱۰ - ۱۲.

میزان و معیار مخصوصی وجود دارد که تنها مشایخ طریق می‌توانند آن را بشناسند. کسانی که این مقامات و منازل را طی نکرده باشند، از درک و شناخت این مراتب ناتوان خواهند بود».(۱)

به همین دلیل، چینش و نضد و نظم و مکانیسم خاصی در عرفان عملی یا سیر و سلوک مطرح است که «دیالکتیکی» است، نه دینامیکی و مکانیکی، و نیاز و ضرورت استاد راه و انسان کامل راه‌آشنا و راه‌رفته برای رهبری و راهنمایی راه نیز امری عقلانی و روشن است.(۲)

د) «مهم این نیست که بدانیم منازل سلوک دو منزل است یا هفتاد هزار منزل، مهم، سیر تکاملی معنوی انسان است که غایت و نهایت این سیر، شهود خداوند متعال است».(۳)

آوردن دیدگاه بزرگان حکمت و عرفان که خود اهل ذوق، چشیدن و مشاهده بودند، نه صِرف درک‌های عقلی، علمی و مشافهه، و همه اهل معارف قرآنی ـ حدیثی و شاگردان سلوکی، اعم از سلوکِ عقلی و قلبی قرآن و عترت طاهره پیامبراکرم صلی الله علیه و آله شمرده می‌شدند، تمهید مقدمه‌ای بود تا به محضر قرآن برویم و مقامات و احوال سلوکی و عرفانی را با تکیه بر آیات و آموزه‌های وحیانی، فراروی مشتاقان کمال و عاشقان وصال و تشنگان وادی معرفت و دلدادگان کوی معنویت قرار دهیم تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

بزرگان عرفان و سلوک، «هفت مقام» و «ده حال» برای سیر الی‌الله ذکر کرده‌اند(۴) و «مقام» را اکتسابی، نه موهبتی، و دایم و پایدار، نه زوال‌پذیر دانسته

---

۱- غلام‌حسین دینانی، دفتر عقل و آیت عشق، ج ۲، ص ۲۲۹.

۲- نک: آشنایی با علوم اسلامی، بخش عرفان، صص ۱۹۰ - ۱۹۲.

۳- مجتبی تهرانی، درآمدی بر سیروسلوک، ص ۹۱.

۴- محمد عزالدین کاشانی، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، ص ۱۲۵؛ قاسم غنی، تاریخ تصوف در اسلام، صص ۲۱۲ - ۲۱۵ و... . البته اختلاف نظرهایی نیز در کمیت مقامات مطرح است که جای پرداختن به آنها در چنین تحقیقی نیست. (نک: صحیفه عرفان دفتر دوم، طائر قدس، صص ۴۸ - ۷۳).

انـد که تحت قـدم سالک است و با مجاهـده به دست می‌آیـد، و «حال» را از سـنخ موهبت و افضال و زوال‌پذیر و از بین‌رونده شمرده‌انـد که چون برقی می‌آیـد و می‌رود و سالک باید مراقبت‌های لازم را در حفظ و ثبات آن داشـته باشد، تا حال به مقام، تبدیل گردد.

«مقامـات» عبارتنـد از: تـوبه، ورع، زهـد، فقر، صـبر، توکـل و رضـا، و «احوال» عبارتنـد از: مراقبه، قرب، محبت، خوف، رجـاء، شوق، انس، اطمینان، مشاهده و یقین.

مقامات عارفان

توبه

ورع

زهد

فقر

صبر

توکل

رضا

احوال عرفانی

مراقبه

قرب

محبت

خوف

رجاء

شوق

اُنس

اطمینان

مشاهده

یقین

برخی از بزرگان اخلاق و عرفان، تربیت سیر و سلوکیِ مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی را در اوصاف الاشراف تبیین کرده و البته نقدهایی نیز ضمن طرح و تحلیل مراحل سیر و سلوک عارفان داشته‌اند(۱) که عبارت است از:

مراحل سیر و سلوک عارفان:

۱.بدایت(باب یقظه و بیداری)(۲) :

۱. ایمان ۲.ثبات ۳. نیت ۴. صدق ۵. انابت ۶. اخلاص.

۲. مانع‌زدایی از سیر و سلوک الی‌الله:

۱. توبه ۲. زهد ۳. فقر ۴. ریاضت ۵. محاسبه و مراقبه ۶. تقوا.

۳. مراحل و احوال سیر و سلوک:

۱. خلوت ۲. تفکر ۳. خوف ۴. رجاء ۵. صبر ۶. شکر.

۴. احوالی که همزمان با سیر و سلوک پیش می‌آیند:

۱. ارادت ۲. شوق ۳. محبت ۴. معرفت ۵. یقین ۶. سکون.

۵. احوالی که برای اهل وصول واقع می‌شوند:

۱. توکل ۲. رضا ۳. تسلیم ۴. توحید ۵. اتحاد ۶. وحدت.

۶. فناء که دارالقرار و مقصد سیر و سلوک الی الله است و البته خود فنا، مراحل و درجاتی دارد که به «توحید» تام تبدیل می‌شود.(۳)

در نوشتار حاضر، «هفت مقام عرفانی» را که حکیمان متألّه و عارفان الهی برای سیر و سلوک الی الله مطرح کردند، با استفاده از آیات قرآن توضیح

---

۱- تفسیرموضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، صص ۱۴۹، ۲۲۳ و ۴۰۲.

۲- خواجه نصیرالدین طوسی امور ششگانه باب «بیداری و توجه» را از مقدمات سیر و سلوک می داند، نه خود آن.

۳- استاد علامه جوادی آملی، همه منازل ۳۱ مرحله و منزل را مشروح و بر اساس آیات و احادیث تفسیر و شرح نمودند. (تفسیرموضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، صص ۲۲۳ - ۴۰۲).

می دهیم تـا معلوم شود قرآن کریم، مقامـات را به شـکلی که عارفـان تنظیم و تنضـید کردنـد، نفرمود؛ زیرا قرآن کریم، کتاب عرفانی مصطلح نیست، اگرچه سراسر عرفان و باب معرفهالله و کلید توحید الهی است، چنان‌که کتاب فلسفه، ریاضیات، فیزیک و... نیز نیست. قرآن، کتابی برای «هـدایت انسان» است که همه نیازها و انتظارهای انسان را به صورت کلی و با ارائه جهان‌بینی ویژه‌ای مطرح سـاخته است. عرفـان نیز جوهره بحث‌هـا و لب معـارف عرفـان خویش را از قرآن کریم می‌گیرد و امثـال خواجه عبدالله انصاری، همه منازل السائرین را بر محور آیه‌ای از قرآن استوار ساخته و مطلع آنها را آیه‌ای قرآنی قرار داده است.

بنـابراین، «مقامـات هفتگـانه» را طبق آموزه‌هـای قرآنی و معـارف وحیانی به تماشا می‌نشـینیم تا سـیر و سـلوکی که قرآن کریم مطرح فرمود و انسان با آن، سـیری باطنی، اَنْفسی، اخلاقی و عرفانی را آغاز می‌کند و به پایان می‌رساند تا به سرمنزل مقصود و کعبه آمال برسد، فراروی فرزانگان و فرهیختگان قرار گیرد.

ص:۲۵۷

## فصل اول: توبه

### اشاره

فصل اول: توبه

زیر فصل ها

۱. ماهیت توبه

۲. توبه خدا و بنده

۳. نشانه‌های توبه حقیقی

### ۱. ماهیت توبه

۱. ماهیت توبه

نخستین منزل و مقامی که سالک پس از بیداری عقلی و بینایی قلبی، که او را از انسان معمولی ـ عُرفی، به انسان عقلی، شرعی و عرفانی تبدیل می‌سازد و از حیوان بالفعل خارج می‌کند و به سوی «انسان بالفعل» با انسانیت سوق و سیر می‌دهد، «توبه» است؛ زیرا توبه، «تغییر مسیر دادن» یا بازگشت به طریق حق است. تغییر و رجعتی که انقلابی در همه جنبه‌ها و ساحت‌های وجودی انسان و هندسه هستی‌اش پدیدار می‌سازد. انقلابی در حوزه تفکر، جهان‌بینی و عقلانیت، انقلابی در ساحت اخلاق، تربیت و نوع سلوک، انقلابی در ساحت عمل، مناسبات رفتاری و نوع انجام وظایف. پس انقلاب عقلی، عاطفی، اخلاقی، تربیتی، عملی و عرفانی است و قرآن کریم، چه دقیق، عمیق و انیق به چنین تحوّل روحی و انقلاب درونی اشاره می‌فرماید:

إِنّمَا التّوْبَهُ عَلَی اللّهِ لِلّذینَ یَعْمَلُونَ السّوءَ بِجَهالَهٍ ثُمّ یَتُوبُونَ مِنْ قَریبٍ فَأُولئِکَ یَتُوبُ اللّهُ عَلَیْهِمْ وَ کانَ اللّهُ عَلیمًا حَکیمًا وَ لَیْسَتِ التّوْبَهُ لِلّذینَ یَعْمَلُونَ السّیِّئاتِ حَتّی إِذا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ إِنّی تُبْتُ اْلآنَ وَ لاَ الّذینَ یَمُوتُونَ وَ هُمْ کُفّارٌ

أُولئِکَ أَعْتَدْنا لَهُمْ عَذابًا أَلیمًا.(۱)

پس تـوبه، تغییر علمی و عملی و متحول شـدن در همه افکـار، انگیزه‌هـا، اخلاـق و اعمـال است. ازاین رو، توبه، اصـلاح گرایی اساسـی، تحول خواهی همه‌جـانبه، انقلاب درونی و برونی، بازسازی از راه رگ و ریشه و نوسازی معنوی است. به تعبیر استـاد شهید مطهری: «توبه، قیام و انقلاب اصلاحی در کشور وجود آدمی است»(۲) یا فرمود: «توبه، عبارت است از یک نوع انقلاب درونی، نوعی قیام، نوعی انقلاب از ناحیه خود انسان علیه خود انسان».(۳)

اگر در قرآن کریـم، تـوبه و مشـتقاتش ۸۱ بـار بـه کـار رفته و یکی از سـوره هـای قرآن «تـوبه» نـام گـذاری شـده است؛ زیرا سرگـذشت گروهی از مهـاجران و انصـار(۴) کـه تـوبه کردنـد و سـه نفری(۵) کـه بـه جهـاد نرفتنـد، مطرح گردیـده، به دلیل ضرورت، اهمیت و داشـتن آثار وجودی بسیار مهم در سیر و سلوك به سوی خدا بوده است و «توبه» با توجه به معناکاوی آن، که بـازگشت از گناه به صواب و از عصـیان به اطاعت و از همه ناپسـندها به پسـندیده هاست، در آن «عمل» اصالت دارد. امام سجـاد علیه السـلام فرمود: «انمـاالتوبه العمـل و الرّجوع عن‌الاـمر و لیست التوبه بالکلام.»(۶) پس با صـرف «اسـتغفرالله» گفتن و بازی با الفاظ، حاصل نمی‌شود. ازاین رو، بزرگان اهل معرفت فرموده‌اند:

در توبه، رکن رکین دو چیز است:

۱. ندامت و پشیمانی از گناهان و تقصیرات گذشته؛

۲. عزم بر برگشت ننمودن بر آن است همیشه، و این دو در حقیقت، محقق

---

۱- نک: نساء: ۱۷ و ۱۸.

۲- یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۱۱، ص ۴۲.

۳- مجموعه آثار، ج ۲۳، ص ۵۳۷.

۴- نک: توبه: ۱۱۷.

۵- توبه: ۱۱۸.

۶- کشف الغمّه، ج ۲، ص ۱۰۱.

اصل حقیقت توبه و به منزله مقوّمات ذاتیّه آن است و عمده در این باب، تحصیل این مقام و تحقق این حقیقت است.(۱)

پس توبه، طهارت باطن، اعم از باطن و عقل و دل برای نیل به مقام قرب الهی است. به تعبیر حافظ:

شست‌وشویی کن و آنگه به خرابات درآی

تا نگردد ز تو این دیر خراب، آلوده

چنان‌که قرآن کریم نیز فرمود: «وَمَن لَمْ یتُبْ فَأُولئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ.»(۲) پس «توبه» را باید «تجربه» کرد و از سنخ شنیدن و گفتن نیست، بلکه از سنخ شدن و عمل کردن است. در اینجا دو حدیث از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام می تواند حقیقت توبه را تبیین و تصویر کند.

۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله در روایتی بسیار مهم، سازنده و راه‌گشا که تفسیری بر «حقیقت توبه» است فرمود:

«اَتَدْرُونَ مِنَ التّائِب قالوا اَللهمَّ لا ـ» قال: اِذا تابَ الْعَبْدُ وَلَمْ یَرضَ اَلْخَصْماء فَلَیسَ بِتائب، وَ مَن تابَ وَ لَمْ یَزدْ فِی الْعِبادَةَ فَلَیْسَ بتائب، وَمَنْ تابَ وَلَمْ یُغَیِّر لِباسَهُ فَلَیْس بتائب وَمَنْ تابَ وَلَمْ یُغیِّر رُفَقاءَهُ فَلَیْسَ بتائب، وَمَنْ تاب و لم یُغَیِّر فراشه و وسادَتَه فَلَیْسَ بِتائب، ومن تاب ولم یُغَیِّر خُلْقَه و نَیَّتُهُ فَلَیْس بتائب ومَنْ تابَ وَلَمْ یَفْتَحَ قَلْبَهُ وَلَم یُوَسِّع کَفُّهُ فَلَیْسَ بتائب، ومن تاب ولم یُقَصِّر أَمَلَهَ وَلَمَ یَحْفَظ لِسانَه فَلَیْسَ بتائب، ومن تاب ولم یُقَدم فَضْلَ قوَّته من بَیَدَنه فلیس بتائب، و اذا اسْتَقام عَلَی هذِهِ الْخصالِ فَذلک التائب.(۳)

در حدیث یادشده، رسول خدا صلی الله علیه و آله تائب را کسی می‌داند که در همه اوضاع و احوالِ او، تغییر و تحوّل ایجاد شده باشد؛ در عبادتش، در پوشش و لباسش که از حرام است یا نه و در شأن اوست یا نه، در انتخاب دوستانش و مجلس و

---

۱- چهل حدیث، ص ۲۳۵.

۲- نک: حجرات: ۱۱.

۳- بحارالانوار، ج ۶، ص ۳۶.

محفلی که شرکت می‌کند، که چه کسانی‌اند و محتوای آن مجالس چیست، در رخت خواب و بالشش، در اخلاق و انگیزه‌هایش، در دلش که به حقیقت نور باز شده یا اهل انفاق است، در آرزوهایش که آنها را کوتاه و کم کند و در زبان و بدنش که آنها را حفظ نماید و بدنش را از غذای اضافی تصفیه کند. ازاین رو، فرمود: هر کس چنین ویژگی‌هایی را در خویشتن به وجود آورد و بر آنها استقامت ورزید، یعنی به معنای حقیقی توبه کرد و در توبه ماند، چنین انسانی که تحول همه‌جانبه یافت، «تائب» است.

۲. حدیث دوم از امام علی علیه السلام است:

قَالَ علیه السلام لِقَائِلٍ قَالَ بِحَضْرَتِهِ: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ»: ثَکلَتْک أُمُّک، أَتَدْرِی مَا الِاسْتِغْفَارُ؟ الِاسْتِغْفَارُ دَرَجَهُ الْعِلِّیینَ وَ هُوَ اسْمٌ وَاقِعٌ عَلَی سِتَّهِ مَعَانٍ: أَوَّلُهَا النَّدَمُ عَلَی مَا مَضَی، وَ الثَّانِی الْعَزْمُ عَلَی تَرْک الْعَوْدِ إِلَیهِ أَبَداً وَ الثَّالِثُ أَنْ تُؤَدِّی إِلَی الْمخْلُوقِینَ حُقُوقَهُمْ حَتَّی تَلْقَی اللَّهَ أَمْلَسَ لَیسَ عَلَیک تَبِعَهٌ وَ الرَّابِعُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَی کلِّ فَرِیضَهٍ عَلَیک ضَیعْتَهَا فَتُؤَدِّی حَقَّهَا وَ الْخَامِسُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَی اللَّحْمِ الَّذِی نَبَتَ عَلَی السُّحْتِ فَتُذِیبَهُ بِالْأَحْزَانِ، حَتَّی تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ وَ ینْشَأَ بَینَهُمَا لَحْمٌ جَدِیدٌ وَ السَّادِسُ أَنْ تُذِیقَ الْجِسْمَ أَلَمَ الطَّاعَهِ کمَا أَذَقْتَهُ حَلَاوَهَ الْمَعْصِیهِ، فَعِنْدَ ذَلِک تَقُولُ «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ».(۱)

توبه و استغفار بر شرایطی چون: ۱. پشیمانی از گذشته؛ ۲. تصمیم بر عدم بازگشت با آنچه گذشت؛ ۳. پرداختن حقوق مردم؛ ۴. انجام و تدارک تمام واجبات فوت شده و ترک گشته؛ ۵. گوشت‌های حرام بدن را با اندوه، ناله و گریه آب کردن و گوشت تازه بر استخوان روییدن؛ ۶. رنج بندگی را به تن چشاندن، چنان‌که شیرینی و لذت گناه را به او چشانده و سپس «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ» گفتن تکیه دارد.

---

۱- نهج‌البلاغه، حکمت ۴۱۷ و در شرح اجمالی آن، نک: مجموعه آثار، ج ۲۳، صص ۵۵۹ - ۵۶۷؛ محمد شجاعی، مقالات، ج ۲، صص ۱۰۲ - ۱۳۳.

این حدیث علوی نیز معنای حقیقی و مفهوم واقعی «توبه» را در «عمل گرایی» بر اساس حقوق خدا، نفس و مردم نشان داده است. چقدر این حدیث علی علیه السلام تکان‌دهنده و درس‌آموز است که فرمود:

لَا تَكنْ مِمَّنْ يرْجُو الْآخِرَةَ بِغَيرِ عَمَلٍ وَ يرَجِّی التَّوْبَةَ بِطُولِ الْأَمَلِ يقُولُ فِی الدُّنْيا بِقَوْلِ الزَّاهِدِينَ وَ يعْمَلُ فِيهَا بِعَمَلِ الرَّاغِبِينَ.(۱)

پس اینکه نخستین منزل سلوک و عبودیت را «توبه» نام گذاری کرده‌اند، گام نهادن در این اولین منزل، بسیار دشوار است و آن عارفی که گفت: «ما اندر خم یک کوچه‌ایم»، می‌دانست چه می‌گوید. واقعاً ورود به دالان و منزل توبه، خود طاقت‌فرسا و سخت است. باید با ملکات رذیله مبارزه کرد و به تخلیه از آنها پرداخت و ملکات فاضله را به دست آورد و به تحلیه و سپس تجلیه آنها اهتمام ورزید.

پس «توبه» با ریاضت‌های علمی و عملی حاصل می‌گردد و اگر چنین شد، خداوند فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يحِبُّ التَّوَّابِينَ»؛(۲) چه اینکه انسان به راحتی محبوب خدا نمی‌شود. باید مجاهدت کند و اهتمام جدی و عزم را جزم نماید تا وارد چنین عرصه انسانی ــ الهی و ساحت قدسی و قربی گردد.

به تعبیر امام علی علیه السلام ، توبه به منزله انتقام از حرام، گناه و نفسِ در حال گناه است. به تعبیر شهید مطهری «در کشور وجود آدمی، قصاص از خود هم هست، بلکه سایر مقررات جزایی، از قبیل زندان و شلاق و جرم و تأدیب هست...».(۳) از باب «وَلَكُمْ فِی الْقِصَاصِ حَياةٌ يا أُوْلِی الْأَلْبَابِ»،(۴) انسان با توبه حقیقی، از حیات حیوانی به حیات انسانی، و از حیات طبیعی به حیات طیبه، و از حیات

---

۱- نهج‌البلاغه، حکمت ۱۴۲.

۲- نک: بقره: ۲۲۲.

۳- یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۱۱، ص ۴۵.

۴- نک: بقره: ۱۷۹.

انسانی به حیات الهی وارد می‌شود و متحول می گردد.

پس توبه، صیرورت و شدن است و تحولی جوهری و همه‌جانبه. به تعبیر قرآن کریم: «... إِلَّا الَّذِینَ تَابُوا مِنْ بَعْد ذلِك وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ»؛(۱) یعنی توبه، حرکتی انقلابی در درون است که باید با اصلاح‌طلبی همه‌جانبه، ادامه و استمرار یابد. تنها پشیمانی کافی نیست. بلکه باید به دنبال ندامت، همه ویرانی‌ها و خرابی‌های گذشته ترمیم و شکست‌ها جبران و کمبودها تتمیم گردد. در حقیقت توبه، «طرحی نو درانداختن و آدمی از نو ساختن»است. توبه، یعنی آدم شدن، انسان‌گشتن و حرکت به سوی خدا داشتن؛ چه اینکه تا انسان نشویم، به سوی خدا نمی‌رویم: «یاأَیهَا الْإِنسَانُ إِنَّك كادحٌ إِلَی رَبِّك كدحاً فَمُلَاقِیهِ».(۲)

«توبه»، انسان شدن و در مسیر انسانیت قرار گرفتن و فطرت‌یابی و حرکت بر مدار فطرت و سرشت وجودی است؛ زیرا «توبه» که به معنای رجوع و بازگشت است، در حقیقت نوعی «خودآگاهی و خودیابی» است. همه اهل معرفت گفته‌اند توبه، از یقظه و بیداری حاصل می‌آید یا معلول معرفت به نفس و خودآگاهی حقیقی است. اگر هم گفته شد «توبه، رجوع بنده به مولایش می‌باشد.»(۳) و خدای سبحان فرمود: «وَتُوبُوا إِلَی اللَّهِ جَمِیعاً أَیهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكمْ تُفْلِحُونَ»؛(۴) یعنی حرکت از خودِ حقیقی و ملکوتی که تا قبل از توبه، مغفول، مجهول و مهجور مانده بود و اینک معلوم و مکشوف شد و وارد متن حرکت و تحول گشته، به سوی «خدا». حرکت از خود تا خدا، نوعی حرکت تکاملی «خودخدایی» انسان است و توجه فطرت به فاطر السموات و الارض خواهد بود که «مؤمن» به خود بازمی گردد و به خویشتنِ خویش بازگشت می کند. پس

---

۱- نک: آل‌عمران: ۸۹.

۲- نک: انشقاق: ۶.

۳- تفسیرموضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، ص ۱۵۶.

۴- نک: نور: ۳۱؛ قصص: ۶۷؛ و نیز فرمود: «فَأَمَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً فَعَسَی أَن یكونَ مِنَ الْمُفْلِحِینَ».

فرمان «توبوا الی‌الله»، یعنی فرمان سیر و سلوک به سوی خدا برای او صادر شد و صلاحیت سلوک و صیرورت یافت تا به «فلاح» و شکوفاسازی همه استعدادهای وجودی خود و رستگاری واقعی برسد. توبه، نوعی خود شکستن (خودِ طبیعی و مَنِ حیوانی) برای خود شکفتن (خود خدایی، عقلانی و ملکوتی) است. «لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ»؛ یعنی تا آگاهی و استمرار و استقامت‌ورزی در مسیر «توبوا الی‌الله» نباشد، معلوم نیست انسان به سرمنزل مقصود برسد و گوهر حقیقت را بیابد. باید دانست که توبه نیز مثل بسیاری از ارزش‌های الهی و انسانی، درجه‌پذیر و تشکیک بردار است؛ زیرا گناه انسان به تناسب درجات سلوکی‌اش معنا می شود. اگر ابتدا گناه‌گریزی از گناه عصیان و ترک واجبات و انجام محرمات بود، حال ترک گناه از ترک مستحبات و ترک اُولی است: «حَسَناتُ الاَبْرارِ سَیِّئاتُ المُقَرَّبین».

پس توبه، مراحل و مراتبی دارد که عبارتند از: الف) توبه عام و عوام که توبه از ترک واجب و انجام حرام است؛ ب) توبه خاص و خواص که پرهیز از «ترک اُولی» است؛ ج) توبه اخص که توبه از توجه به غیرخداست که انسان کامل و خلیفه‌الله نیز چنین توبه‌ای دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «انّه لیغان علی قلبه و انّی لایستغفرالله بالنّهار سبعین مرّه.»(۱) البته استغفار برای انسان کامل، در حقیقت «دفع» است نه «رفع». او استغفار می‌کند تا ابر، جلو دید دل را نگیرد، نه اینکه بخواهد ابرهای موجود را برطرف کند؛ زیرا توجه به غیر خدا، مانند توجه به فرشته‌ها یا توجه به خود وحی و نبوت، حجاب است.(۲)

«توبه، رجوع از احکام و تبعات طبیعت است، به سوی احکام روحانیت و

---

۱- بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۰۴.

۲- نک: تفسیرموضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، صص ۱۵۳ _ ۱۶۱؛ حسن حسن‌زاده آملی، توبه، ترجمه: الاوبه الی التوبه من الحوبه، ص ۷۶.

فطرت. چنان‌که حقیقت انابه، رجوع از فطرت و روحانیت نفس است به سوی خدا.»(۱) توبه و انابه، مراتب و درجاتی دارد که عبارتند از:

ـ «توبه عمّال» که انسان خاطی از اعمال فاسد به اعمال صالح روی می‌آورد؛

ـ «توبه زهّاد» از توجه به دنیا، به بی‌توجهی و بی‌رغبتی به دنیا و جبران گذشته؛

ـ «توبه اهل حضور» از غفلت‌هایی که گاه برای انسان پیش می‌آید که با حضور به جبران آنها می‌پردازد؛

ـ «توبه متخلّفان» با بازگشت از اخلاق سیئه به اخلاق حسنه و تخلّق به حسنات اخلاقی است؛

ـ «توبه عارفان» که رجوع از رویت حسنات مخلوقات است با انتساب همه خوبی‌ها به منشأ و مبدأ آنها، یعنی خداوند؛

ـ «توبه موحّدان» با بازگشت از هر چه غیر حق است تا به حقیقت توحید و توحید حقیقی راه یابند.(۲)

به هر حال، توبه ذات مراتب و مظاهر از نقطه تحول آغازین شروع می شود و با عشق به طی طریق الهی برای نیل به محبوب ادامه می‌یابد و مراتب توبه، یکی پس از دیگری پشت سر گذاشته می‌شود تا با رهایی از غیر خدا و وصلت به خدا، غایت سیر تکاملی‌اش حاصل گردد.(۳)

اینک ببینیم قرآن کریم، توبه، شرایط، مراتب، اقسام، ثمرات و نتایج توبه را چگونه مطرح می‌کند. مرحوم علامه طباطبایی در تفسیرالمیزان می‌فرماید: توبه

---

۱- چهل حدیث، صص ۲۳۱ و ۲۳۲.

۲- نک: فاطمه طباطبایی، یک ساغر از هزار، صص ۱۶۳ و ۱۶۴.

۳- نک: روح الله خمینی، آداب الصلوه، ص ۷۳.

بنـده خـدا، پیچیده و در پناه دو توبه خداست: توفیق توبه از سوی خدا، و پذیرش توبه از سوی خدا، که توبه بنده خدا میان این دو توبه است.(۱)

---

۱- ترجمه تفسیرالمیزان، ج ۴، ص ۳۸۰ ذیل نساء ۱۷ و ۱۸.

## ۲. توبه خدا و بنده

۲. توبه خدا و بنده

توبه بندگان خدا با «الی» و توبه «خدا» با «علی» تعبیر شده است. در خصوص توبه بندگان خدا می‌فرماید: «وَمَن تَابَ وَعَمِلَ صَالِحاً فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَاباً»(۱) یا فرمود: «وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِن بَعْدِهَا وَآمَنُوا إِنَّ رَبَّك مِن بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ»(۲) که عناصری چون ایمان به خدا و عمل صالح و بازگشت به سوی خدا، جوهره حقیقی توبه عبد است.

در خصوص توبه پروردگار می‌فرماید: «وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ»(۳) یا «فَمَن تَابَ مِن بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيهِ»(۴) یا «فَتَابَ عَلَيكمْ»(۵) یا «ثُمَّ تَابَ عَلَيهِمْ لِيَتُوبُوا»(۶) یا «فَأُولَئِك أَتُوبُ عَلَيهِمْ.»(۷) پس توبه، فراجنسیتی است و همه مردان و زنان باایمان را دربرمی‌گیرد. توبه، امری اصلاحی، آن هم اصلاح بنیادین و جوهری است، نه رفورم، ظاهرسازی و... . هر توبه انسان به سوی خدا، به دو توبه الهی بازمی‌گردد؛ یعنی توفیق توبه دادن که البته بر اساس قابلیت‌ها و حکمت است، و پذیرش و قبول توبه بنده از سوی خدا که نشانی از رحمت الهی است.

صدور فرمان توبه به بندگان الهی؛ زیرا توبه، واجب است و فوریت دارد و فقط در دنیا ممکن است. اگر انسان در جوانی و عهد شباب توبه کند، برگ برنده در اختیار اوست. به تعبیر شهید مطهری:

انسان تا در این دنیاست و رشته حیاتش باقی است و تا وقتی مرگ

---

۱- نک: فرقان: ۷۱.

۲- نک: اعراف: ۱۵۳.

۳- نک: احزاب: ۷۳.

۴- نک: مائده: ۳۹.

۵- نک: بقره: ۵۴.

۶- نک: توبه: ۱۱۸.

۷- نک: بقره: ۱۶۰.

مستقیماً به او روی نیاورده است، مهلت برای توبه کردن دارد... .(۱)

ازاین رو فرمود: «وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَیهِ إِنَّ رَبِّی رَحِیمٌ وَدود»(۲) یا «وَتُوبُوا إِلَی اللَّهِ جَمِیعاً أَیهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ».(۳) البته در خصوص ضرورت و فوریت توبه، بحث‌های کلامی، فقهی و اخلاقی فراوانی صورت گرفته است.(۴)

### ۳. نشانه‌های توبه حقیقی

۳. نشانه‌های توبه حقیقی

ـ «إِلَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً فَأُولئِک یدخُلُونَ الْجَنَّةَ»(۵)

ـ «وَمَن تَابَ وَعَمِلَ صَالِحاً فَإِنَّهُ یتُوبُ إِلَی اللَّهِ مَتَاباً»(۶)

ـ «إِلَّا الَّذینَ تَابُوا مِنْ بَعْد ذلِک وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ»(۷)

ـ «فَإِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّکاةَ فَإِخْوَانُکمْ فِی الدینِ»(۸)

در آیات یاد شده، ایمان‌گرایی، عمل‌گرایی مبتنی بر خلوص‌ورزی و صالح بودن یا حُسن فاعلی و فعلی داشتن، برپاداشتن نماز و پرداخت زکات مصداق‌هایی از عمل صالح و اصلاح‌گرایی در بُعد عقیدتی و روحی مطرح شده‌اند. نتیجه آنکه، توبه ظاهری، لفظی و ادعایی وجود ندارد، بلکه توبه باطنی، عمل‌گرایانه یا واقعی باید باشد و در این صورت، غفران و رحمت رحیمیه الهی شامل حال انسان می‌شود و او را به مقام قرب می‌رساند.

آیاتی که بر پذیرش توبه دلالت می‌کند، عبارت است از: «غَافِرِ الذنْبِ وَقَابِلِ

---

۱- مجموعه آثار، ج ۲۳، ص ۵۵۵.

۲- نک: هود: ۹۰.

۳- نور: ۳۱.

۴- نک: حسن حسن‌زاده آملی، توبه (الاوبه الی التّوبه من الحوبه)، ترجمه، تحقیق و اضافات: ابراهیم احمدیان، صص ۸۷ - ۱۰۲.

۵- نک: مریم: ۶۰.

۶- نک: فرقان: ۷۱.

۷- نک: آل‌عمران: ۸۹.

۸- نک: توبه: ۱۱.

التَّوْبِ شَديد الْعِقَابِ ذی الطَّوْلِ»(۱) و «وَهُوَ الَّذی یقْبَلُ التَّوْبَهَ عَنْ عِبَادِهِ وَیعْفُوا عَنِ السَّیئَاتِ».(۲)

«توبه و انـابه»، نوعی مرگ و مراجعه به خـداست، ولی «رجوعی ارادی» که عارفـان، «توبه حقیقی» را اگر از آغـاز تـا انجام در صراط مستقیم الهی پدیدار شود و مراقبت در «توبه» به طور کامل صورت پذیرد، «مرگ ارادی و موت اختیاری» نامیدند؛ زیرا تـوبه، مردن از شـهوت‌پرستی، شـهرت‌طلبی، شـکم پرسـتی، و مردن از توجه به هر چه غیرخـداست، می‌باشـد. از این رجوع و هجرت انسان به سوی خـدا، به «فرار» هم تعبیر شـده است، آنجا که فرمود: «فَفِرُّوْا إِلَی اللَّهِ.»(۳) این «فرار» نیز از فرار از جهل به علم و از علم حصولی به علم شـهودی و از علم‌الیقین به عین‌الیقین و سـپس حق‌الیقین ادامه دارد، تا از وحدت شهود به وحدت وجود برسد.(۴) به تعبیر علامه جوادی آملی:

مهم‌ترین راهی که قرآن برای نزاهت روح فراراه سالکـان کوی لقای حق ارائه می‌کنـد، این است که سالک از شـهود غیرخـدا مبرا و تائب شود... .(۵)

در اوصاف الاشراف آمده است:

معنای توبه، رجوع از گناه باشـد و اول بباید دانست که گناه چه باشد تا از او رجوع کند، و باید دانند که گردش افعال بندگان بر پنج قسم باشد:

اول: فعلی که بباید کرد و نشاید که نکند.

دوم: فعلی که نباید کرد و نشاید که کند.

سوم: فعلی که کردن آن از ناکردن بهتر باشد.

چهارم: فعلی که ناکردن آن از کردن او بهتر بود.

پنجم: فعلی که کردن و ناکردن او یکسان بود.

---

۱- نک: غافر: ۳.

۲- نک: شوری: ۲۵.

۳- نک: ذاریات: ۵۰.

۴- نک: تفسیرموضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، صص ۱۶۷ و ۱۶۸.

۵- تفسیرموضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، ص ۱۶۸.

و گناه نکردن، فعلی بود که از قسم اول باشد و کردن فعلی که از قسم دویم باشد. و از آنِ همه عاقلان را توبه واجب بود و اینجا نه اقوال و افعال جوارح تنها می‌خواهیم، بل جمیع افکار و اقوال و افعال می‌خواهیم که تابع قدرت و ارادت هر عاقلی باشد، اما ناکردن فعلی که از قسم سیم باشد و کردن فعلی که از قسم چهارم باشد، ترک اولی باشد و از معصومان ترک اولی ناپسندیده باشد و توبه ایشان از ترک اولی باشد و... .(۱)

آیاتی که به ترغیب و تشویق توبه می‌پردازند: «قُلْ یا عِبادِی الَّذینَ أَسْرَفُوا عَلَی أَنفُسِهِمْ لاَ تَقْنَطُوا مِن رَحْمَهِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ یغْفِرُ الذنُوبَ جَمِیعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ»(۲)، «إِنَّ اللَّهَ یحِبُّ التَّوَّابِینَ وَیحِبُّ الْمُتَطَهِّرِینَ»(۳)، «أَلَمْ یعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ یقْبَلُ التَّوبَهَ عَنْ عِبَادِهِ وَیأْخُذ الصَّدقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ»(۴).

«الَّذینَ یحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ یسَبِّحُونَ بِحَمْد رَبِّهِمْ وَیؤْمِنُونَ بِهِ وَیسْتَغْفِرُونَ لِلَّذینَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ کلَّ شَیءٍ رَحْمَهً وَعِلْماً فَاغْفِرْلِلَّذینَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِیلَک وَقِهِمْ عَذابَ الْجَحِیمِ»(۵).

«وَالْمَلاَئِکهُ یسَبِّحُونَ بِحَمْد رَبِّهِمْ وَیسْتَغْفِرُونَ لِمَن فِی الْأَرْضِ أَلاَ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ».(۶)

## ۴. توبه نصوح

۴. توبه نصوح

معمولاً هرگاه از توبه قرآنی سخن به میان می‌آید، آیه «یا أَیهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللَّهِ تَوْبَهً نَصُوحاً»(۷) به ذهن متبادر می‌شود. البته مفسران در بیان توبه نصوح، اختلاف‌نظرهایی دارند، ولی امام خمینی رحمه الله با تکیه و توجه بر کلام شیخ بهایی و

---

۱- خواجه نصیرالدین طوسی، اوصاف الاشراف، تصحیح: نجیب مایل هروی، ص ۷۱.

۲- نک: زمر: ۵۳.

۳- نک: بقره: ۲۲۲.

۴- نک: توبه: ۱۰۴.

۵- نک: غافر: ۷.

۶- نک: شوری: ۵.

۷- نک: تحریم: ۸.

خواجه نصیرالدین طوسی می‌نویسد:

یکی آنکه مراد، توبه‌ای است که نصیحت کند مردم را، یعنی دعوت کند مردم را که بیاورند مثل آن را برای ظاهر شدن آثار جمیله آن در صاحبش. یا آنکه نصیحت [کند] صاحبش را تا از جای بکند گناهان را و دیگر عود نکند به سوی آنها هیچ‌گاه.

و دیگر آنکه نصوح، توبه‌ای است که خالص باشد برای خداوند چنانچه عسل خالص از شمع را عسل نصوح گویند و خلوص آن است که پشیمان شود از گناهان برای زشتی آنها، یا برای خلاف رضای تعالی هستند، نه برای ترس از آتش... .(۱)

امام در نهایت، نصوح را از نصاحه؛ یعنی خیاطت می‌داند و معتقد است توبه آنچه را گناهان پاره کرده است، می‌دوزد یا آنکه به وسیله توبه، میان فرد تائب و اولیای خدا و احبای او جمع می‌شود، چنان‌که خیاطت، پارچه‌های لباس را با هم جمع می‌کند(۲) و می‌نویسد:

نصوح، وصف از برای تائب است و اِسناد آن به سوی توبه از قبیلِ اسناد مجازی است؛ یعنی توبه نصوح، توبه‌ای است که نصیحت می‌کنند صاحبان آن خود را به اینکه به جای آورند آن را به کامل [ترین] طوری که سزاوار است توبه را بدان نحو آورند، تا آنکه آثار گناهان را از قلوب پاک کند به کلی، و آن به این است که آب کنند نفوس را به حسرت‌ها، و محو کنند ظلمات بدی‌ها را به نور خوبی‌ها.(۳)

در پایان این فصل، دیدگاه خواجه عبدالله انصاری را در خصوص «توبه» به صورت خلاصه شده تقدیم می‌کنیم که در پنج محور مطرح می‌گردد.

### ۵. شرایط، حقیقت، سرّ حقیقت، لطایف و اقسام توبه

۵. شرایط، حقیقت، سرّ حقیقت، لطایف و اقسام توبه

---

۱- نک: چهل حدیث، ص ۲۴۱.

۲- نک: چهل حدیث، صص ۲۴۱ و ۲۴۲.

۳- چهل حدیث، ص ۲۴۲.

الف) شرایط توبه عبارت است از:

یک- پشیمانی؛ دو- عذرخواهی؛ سه- دوری و فاصله گرفتن از گناه.

ب) حقیقت توبه به سه چیز است:

یک- بزرگ دانستن گناه؛ دو- ناچیز شمردن توبه؛ سه- ادای حقوق ضایع شده.

ج) سِرّ حقیقت توبه سه چیز است:

یک- تشخیص خودخواهی از تقواپیشگی؛ دو- از یاد بردن گناه؛ سه- توبه دایمی از توبه.

د) لطایف توبه سه لطیفه است:

یک- درک رابطه میان گناه و قضاء، و توجه به مراد خدا از آزاد قرار دادن انسان در انجام دادن گناه که خود دو دلیل دارد:

اول- شناخت صفات برتر الهی، یعنی عزت، احسان، حلم، کرم و فضل خداوند؛

دوم- شناخت صفت جلالیه عدالت خداوند در کیفر دادن بنده بر گناه.

دو- شناخت بدی‌های خویش و دریافت بخشش‌ها و نعمت‌های الهی، چنان‌که تمام بدی‌ها و سیئات را به خویش نسبت دهد و نیکی‌ها و حسنات را از حق بداند.

سه- صعود از این معانی و رسیدن به ساحت حکم الهی که دیگر در آنجا، بحثی از خوبی و بدی نیست و نسبت دادن همه به فرمان و اوامر الهی.

و) اقسام توبه بر سه قسم است:

یک- توبه عامیان و مبتدیان به اندیشه افزودن ثواب و طاعت.

دو- توبه میانه‌حالان از کوچک شمردن گناه.

سه- توبه ره‌یافتگان و کاملان از تباه‌سازی وقت دیدار و هنگام حضور،

امکان رسیدن به پایان راه توبه، در توبه از غیرحق و جز او ندیدن است.(۱)

آیا همه آداب، شرایط، اقسام، مراتب و درجات توبه، به نیکوترین شکل و با لطافت خاصی در قرآن مطرح نشد و آیا توبه، نشانی از حب الهی به بنده اش و رحمت خاصه و رحیمیه‌اش به سالک کوی خویش نیست؟(۲)

پس در «وَتُوبُوا إِلَی اللَّهِ جَمِیعاً أَیهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّکمْ تُفْلِحُونَ»(۳) که «تُوبُوا إِلَی اللَّهِ» آمده، «إِلَی» نشانه‌ای بر این معناست که سیر و سلوک به سوی خدا، بی‌نهایت و پایان‌ناپذیر است و توبه سالک نیز به تناسب حال و مقام و مرحله و منزل، تحقق یافتنی است و پایان‌ناپذیر.

بازگشت انسان به سوی خدا، باید تا «لقاءالله» ادامه داشته باشد. افزون بر اینکه، همه مؤمنان «أَیهَا الْمُؤْمِنُونَ» مخاطب قرار گرفتند که بیانگر این نکته لطیف و ظریف است که راه به روی همگان باز است و عالم و عامی، زن و مرد، فقیر و غنی، و ناپاکان و پاکان ندارد. همه در هر مرتبه‌ای از ایمان که هستند، مخاطب «تُوبُوا إِلَی اللَّهِ»اند. درجات توبه، به درجات ایمان مرتبط است و حتی شامل مقام «صحو» پس از «صعق» حضرت موسی علیه السلام در میقات و چله‌نشینی‌اش شده که فرمود: «فَلَمّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَک تُبْتُ إِلَیک وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِینَ»(۴) تا اوّاب بودن حضرت ایوب علیه السلام : «إِنَّا وَجَدنَاهُ صَابِراً نِعْمَ الْعَبْد إِنَّهُ أَوَّابٌ»(۵) و حضرت داود علیه السلام که خداوند خطاب به رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اصْبِرْ عَلَی مَا یقُولُونَ وَاذکرْ عَبْدنَا داوُد ذا الْأَید إِنَّهُ أَوَّابٌ»(۶) تا در خصوص سیدالانبیاءوالمرسلین و خاتم السّفراءوالمقربین،

---

۱- راه و رسم منزل‌ها، ج ۱، صص ۶۳ و ۶۴.

۲- نک: مقالات، ج ۲، طریق عملی تزکیه (۱)، صص ۷۷ – ۸۶.

۳- نک: نور: ۳۱.

۴- نک: اعراف: ۱۴۳.

۵- نک: ص: ۴۴.

۶- نک: ص: ۱۷.

پیامبراعظم صلی الله علیه و آله فرمود: «فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّک وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ کانَ تَوَّاباً».(۱)

### ۶. نمونه هایی از توبه کنندگان در قرآن

۶. نمونه هایی از توبه کنندگان در قرآن

۱. توبه حضرت آدم و حوّا علیه السلام : «قَالاَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَکونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِینَ»(۲) و «فَتَلَقَّی آدمُ مِنْ رَبِّهِ کلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَیهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ».(۳)

۲. توبه حضرت یونس علیه السلام : «... فَنَادی فِی الظُّلُمَاتِ أَن لاَّ إِلَهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَک إِنِّی کنتُ مِنَ الظَّالِمِینَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّینَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَکذلِک نُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ».(۴)

۳. توبه قوم حضرت یونس علیه السلام : «فَلَوْلاَ کانَتْ قَرْیةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِیمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ یونُسَ لَمَّا آمَنُوا کشَفْنَا عَنْهُمْ عَذابَ الْخِزْی فِی الْحَیاهِ الدنْیا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَی حِینٍ».(۵)

۴. توبه فرزندان حضرت یعقوب علیه السلام : «یا بَنِی اذهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِن یوسُفَ وَأَخِیهِ وَلاَ تَیأَسُوا مِن رَّوْحِ اللَّهِ»(۶)، «یا أَیهَا الْعَزِیزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَهٍ مُّزْجَاهٍ فَأَوْفِ لَنَا الْکیلَ وَتَصَدقْ عَلَینَا إِنَّ اللَّهَ یجْزِی الْمُتَصَدقِینَ».(۷)

۵. توبه سه مرد گناهکار (ابولبابه، ثعلبه، اوس): «وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحاً وَآخَرَ سَیئاً عَسَی اللَّهُ أَن یتُوبَ عَلَیهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ».(۸)

۶. توبه ابوخُیثمه (عبدالله بن خیثمه)(۹): «لَقَد تَابَ اللَّهُ عَلَی النَّبِی وَالْمُهَاجِرِینَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُ فِی سَاعَهِ الْعُسْرَهِ مِن بَعْدمَا کاد یزِیغُ قُلُوبُ فَرِیقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَیهِمْ».(۱۰)

۷. توبه سه نفر متخلّف از جهاد: «وَعَلَی الثَّلاَثَهِ الَّذِینَ خُلِّفُوا حَتَّی إِذا ضَاقَتْ عَلَیهِمُ

---

۱- نک: نصر: ۳؛ نک: مقالات، ج ۲، صص ۸۹ - ۹۶.

۲- نک: اعراف: ۲۳.

۳- نک: بقره: ۳۷.

۴- نک: انبیاء: ۸۷ و ۸۸.

۵- نک: یونس: ۹۸.

۶- نک: یوسف: ۸۷.

۷- یوسف: ۸۸.

۸- نک: توبه: ۱۰۲.

۹- تفسیر مجمع البیان، ج ۵، ص ۶۷.

۱۰- نک: توبه: ۱۱۷.

الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لاَمَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ».(۱)

۸. توبه‌های نقل شده از صدر اسلام مثل توبه بهلول نبّاش، «وَالَّذينَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذكرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذنُوبِهِمْ وَمَن يغْفِرُ الذنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَهُمْ يعْلَمُونَ أُولئِك جَزَاؤُهُم مَغْفِرَةٌ مِن رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ»(۲) و... .

توبه‌های حقیقی که از امثال فُضَیل‌بن عیاض(۳)، بِشْر حافی(۴)، ابراهیم أدهَم، حرّبن یزید ریاحی، شعوانه(۵) و... نقل شده و در کتاب‌های تفسیر، تاریخ، اخلاق و عرفان آمده است، خود سرچشمه بصیرت و بیداری برای همه کسانی است که خواهان توبه حقیقی و پشت سر گذاشتن نخستین گام و منزل سلوکی هستند.

## ۷. توبه در احادیث

۷. توبه در احادیث

۱. توبه، گناه‌زدایی و موجب آراستگی انسان است: امام علی علیه السلام : «اخلاص التّوبه یسْقِط الحَوبَه».(۶)

۲. توبه، عامل محبوب شدن نزد خداست: امام باقر علیه السلام : «اِن من اَحَبّ عبادالله الی‌الله المتقین التّواب».(۷)

۳. نشانه‌های توبه‌کننده: قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله : «امّا علامّه التّائب فاربعهٌ: النَّصیحه الله فی عَمله، و ترک الباطل، ولزوم الحقّ والحرص علی الخیر».(۸)

---

۱- توبه: ۱۱۸.

۲- نک: آل‌عمران: ۱۳۵ و ۱۳۶.

۳- روضات الجنات، ج ۶، ص ۱۹.

۴- روضات الجنات، ج ۲، ص ۱۳۰؛ مجموعه آثار، ج ۲۳، صص ۵۷۰ و ۵۷۱.

۵- معراج‌السّعاده، ص ۵۰۸.

۶- میزان‌الحکمه، ج ۲، ص ۶۳۶، ح ۲۱۱۴.

۷- میزان‌الحکمه، ج ۲، ص ۶۳۶، ح ۲۱۱۹.

۸- میزان‌الحکمه، ج ۲، ص ۶۳۶، ح ۲۱۲۶.

۴. پایه‌های توبه عبارتند از: پشیمانی در دل، آمرزش خواهی به زبان، عمل با اعضای بدن، تصمیم بر بازنگشتن به گناه: امام جواد علیه السلام فرمود: «التّوبه علی اربع دعائم: نَدم بالقلب، واستغفار باللسان، وعمل بالجوارح، وعزم ان لایعوذ».(۱)

۵. توبه مایه نزول رحمت و زیادی رزق خواهد شد: قال علی علیه السلام : «التوبه سَبِتنزل الرّحمه»(۲) و فرمود: «الاستغفار یزید فی رزقه».(۳)

۶. توبه، شفیع انسان نزد خداست: امام علی علیه السلام : «لاشفیع اَنْجحُ من الاستغفار».(۴)

۷. مداومت در داشتن توبه: امام صادق علیه السلام فرمود: «لابُدَّ للعبد مِن مُداومَه التّوبه علی کل حالٍ».(۵)

۸. آسان‌تر از توبه: امام علی علیه السلام : «ترک الذّنب اَهْوَن مِنْ طلب التّوبه».(۶)

---

۱- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۸۱.
۲- مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۲۹، باب ۸۶، ح ۱۳.
۳- بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۲۷۷.
۴- غررالحکم، ح ۳۸۳۳.
۵- بحارالانوار، ج ۶، ص ۳۱.
۶- میزان‌الحکمه، ج ۲، ص ۶۵۰، ح ۲۱۸۰.

## فصل دوم: وَرَع

### اشاره

فصل دوم: وَرَع

زیر فصل ها

۱. چیستی ورع

۲. تفسیر ورع از دیدگاه معصومان علیه السلام و عارفان

### ۱. چیستی ورع

۱. چیستی ورع

مقـام دومی که سالـکِ عارف در آن قرار می گیرد، «مقام ورع» است که از معرفتِ بالاتر و مراقبت والاتر او در سیر و سلوک الی‌الله خبر می‌دهد و شریعت‌محوری در اوج اعلی است. بر خلاف تصور غلطی که برخی دارند مبنی بر اینکه عارف، هر چه در سلوکِ عرفانی‌اش پیش‌تر رود و اوج گیرد، آرام آرام از شریعت خارج می‌شود و وارد طریقت می گردد، تا به حقیقت می‌رسد و شریعت دیگر درجایی نخواهد داشت؛ یعنی بین شریعت، طریقت و حقیقت تفکیک قائل‌اند.

سلوکِ اسلامی و عرفانِ قرآنی، مبتنی بر شریعت و در مسیر و سبیل شریعت است و شریعت در مراحل بالاتر سلوک، عمق بیشتری می‌یابد و کارآمدی بهتر و ژرف‌تری برای سالک در پیمودن مقامات معنوی دارد. به تعبیر علامه جعفری:

هر یک از ناچیزترین اعتقادات دین و هر یک از ناچیزترین نیت‌ها و عمل های مربوط به تکلیف و وظایف دینی، موجی از حقیقت است و انسان از موقع آگاهی به جان پاک خود که وابسته به کمال مطلق است، غوطه‌ور در آن

است.(۱)

یا به تعبیر علامه جوادی آملی:

اگر تهذیب و تزکیه، برخلاف مسیر شرع باشد، چنین ریاضتی باطل است؛ یعنی سیر و سلوک جز با انجام واجبات و مستحبات از یک‌سو، و ترک محرمات و مکروهات از سوی دیگر، قابل قبول نیست و بازدهی هم ندارد... .(۲)

پس انکار شریعت، انکار سیر و سلوک و سقوط در ورطه هلاکت است و ضرورت استمرار شریعت در سیر و سلوک، بر اساس اینکه شریعت، حقیقت واحد ذومراتب و درجات است و طریقت و حقیقت در باطن و باطنِ باطن شریعت دست‌یافتنی است، راه بر شریعت‌گریزی می‌بندد و رسیدن سالک به «مقام ورع» که گفته‌اند: «اجتناب از شبهات است از بیم وقوع در محرمات»، و «ورع» را بالاتر از تقوا دانسته‌اند یا تقوا را دارای مراتبی قلمداد کردند که یکی از مراتب مهم آن ورع است، نشان از ظرافت‌های عمل به دستورات الهی دارد.

بر این اساس است که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود: «لکل شئ اُسُّ و اُسّ الایمان اَلْوَرَع»(۳) یا فرمود: «الورع سیدالعمل»(۴) یا فرمود: «ملاک الدّین الورع.»(۵) یا امام علی علیه السلام فرمود: «ورع الرّجل علی قدر دینه»(۶) که منزلت ورع را در حوزه دین و دین‌داری و شریعت‌گرایی معلوم می‌کند.

پس انجام واجب و ترک حرام، مرتبه نخست تقوا و انجام مستحبات و ترک مکروهات و مباحات، مرتبه دوم و والاتر تقواست و اهتمام به این بایدها و نبایدهای ذومراتب نیز از پرهیز از گناه و عذاب جهنم و گرایش به بهشت و

---

۱- ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه، ج ۱۴، ص ۱۱۰.

۲- تفسیرموضوعی قرآن مجید، ج ۱۰، ص ۲۹۵.

۳- میزان‌الحکمه، ج ۱۴، ص ۶۷۵۴، ح ۲۱۵۷۴.

۴- میزان‌الحکمه، ج ۱۴، ص ۶۷۵۴، ح ۲۱۵۷۵.

۵- میزان‌الحکمه، ج ۱۴، ص ۶۷۵۴، ح ۲۱۵۷۶.

۶- میزان‌الحکمه، ج ۱۴، ص ۶۷۵۴، ح ۲۱۵۷۸.

نعمت‌های الهی، به تحصیل لقای حق ارتقا می‌یابد. سالک شائق لقای حق، بایسته است اهل وَرِعْ باشد؛ یعنی ترک همه شبهات کند و رهایی از هر کار بیهوده و سرگرم‌کننده‌ای، یعنی پرهیز از شبهه‌ها، دوری از هوای دل، غافل نبودن و نماندن از خدا. به تعبیر استاد جوادی آملی: «تقوای تن و تقوای دل را مراعات نموده تا شوق دیدار محبوب، همه وجود آنها را تصرف نماید.»(۱) و به تعبیر امام صادق علیه السلام : «علیکم بالورع، فانّه لاینال ما عندالله الّا بالورع».(۲) اکنون به واژه «ورع» و معنای آن می‌پردازیم: «وَرَع» به فتح راء. «وِرَعه» مصدر وَرِعَ یَرِعُ به کسر راء در هر دو است؛ به معنای تقوا یا شدت تقوا و کمال پرهیزکاری است. شاید هم از وَرَّعْتُهُ تَوْریعاً: اَی کَفَفْتُهُ، اخذ شده باشد؛ زیرا ورع در حقیقت کفّ نفس و نگاهداری آن است از تعدی شرع و عقل. یا از وَرَّعَ به معنای رد گرفته شده باشد. یقال: وَرَّعْتُ و الابل عَنْ الماء: اذا رَدَدْتَهُ؛ زیرا نفس را رد می‌کنی از مشتهیات خود و ارتکاب آنها.(۳) از دیدگاه امام خمینی رحمه الله :

ورع، پایه و اساس همه کمالات معنوی و مقامات الهی است و با ورع، انسان از هر آلودگی نجات یافته و قلبش به نور الهی منوّر می‌شود.(۴)

## ۲. تفسیر ورع از دیدگاه معصومان علیه السلام و عارفان

۲. تفسیر ورع از دیدگاه معصومان علیه السلام و عارفان

امام علی علیه السلام چند حدیث درباره ورع دارد که عبارتند از:

«الوَرَع اجتنابٌ».(۵)

«اصل الورع تجنّب الآثام و التّنزه عن الحرام».(۶)

«انما الوَرَع التحرّی فی المکاسب، والکفّ عن المطالب».(۷)

---

۱- نک: تفسیرموضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، صص ۲۱۱ ـ ۲۱۳.

۲- میزان الحکمه، ج ۱۴، ص ۶۷۵۴، ح ۲۱۵۹۱.

۳- چهل حدیث، ص ۳۹۴.

۴- چهل حدیث، صص ۳۹۴ ـ ۳۹۵.

۵- میزان الحکمه، ج ۱۴، ص ۶۷۵۸، ح ۲۱۶۲۰.

۶- میزان الحکمه، ج ۱۴، ص ۶۷۵۸، ح ۲۱۶۲۱.

۷- میزان الحکمه، ج ۱۴، ص ۶۷۵۸، ح ۲۱۶۲۲.

«الورع الوقوف عند الشّبهه».(۱)

در آموزه‌های علوی، ورع، دوری از گناهان، طلب درآمدهای حلال و خویشتن‌داری از نیازخواهی، درنگ کردن هنگام روبه‌رو شدن با شبهه است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «کُفَّ عن محارم الله تَکُنْ اورع النّاس»(۲) یا «جَلساءالله غداً اهل الورع و الزّهد فی الدنیا»(۳) بر این اساس، که پرهیز از حرام‌های الهی را پارسایی، و هم نشینی با خدا را نتیجه این پارسایی شمرده است. ازاین رو، می توانیم در تحلیلی معرفت‌شناختی، «ورع» را برگرفته از اوج معرفتِ انسان به خدا و درک و دریافتش از مقام «مَحْضَر و حضور» نزد پروردگار بدانیم که عامل دوری سالک از هر حرام، اعم از حرام شرعی، شأنی (شأن سلوکی ـ عرفانی) و به بیان دیگر، شکستن نفس و بُت انیّت و نیت است تا سالک را آماده و شایسته ورود به بزم لقاءالله کند که ترک شهوت موجود برای «شهود موعود»، نهایت خودنگه داری و صیانت نفس است و پیامبراکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «طوبی لمن شهوه حاضره لموعود لم یره».(۴)

بر این اساس، تقدم خواسته‌های خدا بر خواهش‌های خود و دروی از هواها و مشتهیات نفس، موجب غنای نفس و بی‌نیازی دل از غیرخدا و آمادگی در راه دریافت هدیه و جایزه دیدار با محبوب خواهد بود. پس «ترک نفسانیات و مشتهیات نفس» در اثر مراقبت نفس و کشیک نفس کشیدن، حاصل شدنی است و «ورع»، همان «مراقبه» است با مراتب و درجات آن.

با توجه به همین معناست که برای «ورع» سه مرتبه قائل شده‌اند:

الف) ورع مبتدیان، پرهیز کردن از امور شبهه‌ناک است.

---

۱- میزان الحکمه، ج ۱۴، ص ۶۷۵۸، ح ۲۱۶۲۶.

۲- میزان الحکمه، ج ۱۴، ص ۶۷۶۲، ح ۲۱۶۴۹.

۳- میزان الحکمه، ج ۱۴، ص ۶۷۶۲، ح ۲۱۶۴۵.

۴- خصال صدوق، باب الواحد، ح دوم (امام صادق (ع) از پیامبراکرم (ص) نقل فرمود.

ب) ورع اهل دل، مراقبت از دل به اینکه مبادا به غیرخدا متوجه شود.

ج) ورع عارفان و واصلان از هر امری که مبادا توجه و نظر آنان را از محبوب و مقصدشان بگرداند.

پیر هرات، خواجه عبدالله انصاری برای «ورع» سه درجه قائل است:

۱. پرهیز از همه زشتی‌ها، در حفظ نفس و افزودن بر تمام نیکی‌ها و پاسداری از ایمان.

۲. رعایت حدود الهی در شبهات و پرهیز از امور خلاف مروّت، اگرچه خلاف شرع نباشد. برای مثال، برخی از امور اجتماعی با آنکه مخالف شرع نیست، نوعی پستی شمرده می‌شود.

۳. پرهیز از هر چیزی که انسان را به پریشان‌خاطری و از دست دادن فرصت‌ها بکشاند یا از آرامش درون و دلبستگی به خدا بکاهد.(۱)

امام خمینی رحمه الله برای ورع شش مرتبه قائل است که عبارتند از:

۱. ورع عامه که اجتناب از کبایر است.

۲. ورع خاصه که اجتناب از مشتهیات است، برای خوف از وقوع در محرمات.

۳. ورع اهل زهد، اجتناب از مباحات است برای احتراز از وِزْر آن.

۴. ورع اهل سلوک، ترک نظر به دنیاست برای وصول به مقامات.

۵. ورع مجذوبان، ترک مقامات است برای وصول به باب‌الله و شهود وجه‌الله.

۶. ورع اولیا، اجتناب از توجه به غایات است.(۲)

همان‌طور که مشاهده می‌کنیم، دو نکته بسیار مهم از دیدگاه بزرگان عرفان

---

۱- راه و رسم منزل‌ها، ج ۱، ص ۱۹۳.

۲- چهل حدیث، ص ۳۹۹.

و سیر و سلوک از «ورع» به چشم می‌خورد:

۱. وَرَع، در حقیقت عمل به شریعت و التزام به آداب و اسرار شریعت با توجه به مراتب سالک متشرع در مقام سلوکی است.

۲. معانی و مراتب وَرَع، برگرفته از آموزه‌های معصومان علیه السلام است که تفسیر آیات قرآن به شمار می‌رود، ولی آن را با عبارات و زبان عرفانی و تقسیماتی که مطرح کرده‌اند. چه اینکه هم درک «عندالله» با ورع حاصل شدنی است که امام صادق علیه السلام فرمود: «علیکم بالورع فانه لاینال ماعندالله الّا بالورع»(۱) و هم نیل به مقام ولایت اهل‌بیت علیه السلام ممکن نیست مگر با ورع، که امام باقر علیه السلام فرمود: «لاتنال و لاتینا الّا بالعمل والورع».(۲)

پس سلوک بدون وَرَع و عبادت و عبودیت منهای وَرَع ناممکن است و «وَرَع» با معرفت نفس، مراقبه نفس و محاسبت نفس پدیدار می‌شود و ثمربخش می گردد. اساساً «ورع»، مراقبه صغراست که انجام واجب و ترک حرام و انجام مستحبات و ترک مکروهات و مباحات است، و مراقبه کبرا، مراعات مقام مَحْضر خدا و «حضور» الهی است یا دل از غیرخدا کندن و جز به خدا توجه نداشتن است. یکی از استادان برجسته اخلاق و عرفان نیز، مراقبت را در مراتب گوناگون به تفصیل مطرح کرده است که ظاهر و باطن، فکر و ذکر، خَلْوت و جَلْوت، صبح و سحر و سهر، صَوْم و صَمْت و صَلوه و... را دربرمی گیرد.(۳)

پس «ورع» با ریاضت سلوکی و مجاهدت نفس، اعم از جهاد اوسط و اکبر است. جهاد اوسط در قرائت عرفانی، جنگ رذایل و فضایل و غلبه بر رذایل اخلاقی و جهاد اکبر، جنگ عقل و عشق و انقلاب درونی تمام‌عیار است و

---

۱- میزان الحکمه، ج ۱۴، ص ۶۷۵۴، ح ۲۱۵۹۱.

۲- میزان الحکمه، ج ۱۴، ص ۶۷۵۶، ح ۲۱۶۰۰.

۳- نک: مقالات، ج ۳، صص ۱۳۷ _ ۴۱۲.

عـارف را از همه چیزِ غیرِخـدا، حتی خود و تعلقات و تعینـات خودی، وارد جـذبات و جَلَوات معشوق برای لقـا و دیـدار بـا او می‌کنـد. به بیـان دیگر، «وَرَع» همه مراتب چهارگـانه تخلیه سـلوکی و عرفانی را که شیخ‌الرئیس در ساحت عرفان مطرح کرد، دربرمی‌گیرد که عبارتنـد از: «اَلْعِرفـانُ مُبْتَدِءٌ مِنْ تَفْریـقٍ و نَفْضَ وَ تَرْكٍ وَ رَفْضٍ مُمْعِن فی جَمْعٍ هُوَ جَمْعُ صِفاتِ الْحَقِ لِلذّاتِ الْمُریـدَهِ بِالصِّدْق مُنْتَه اِلَی الوَاحِد ثُمَّ وُقُوف»(۱) تا جـداسازی سالك بین خود و بین ماسوای الهی، تکانـدن دامن خویش از هر وابسـتگی و دلبستگی یا گرد و غبارزدایی، رها شدن از خود و کمالات خود یا خویشتن‌تکانی و سپس رفض و انقطاع کامل از هر چه غیرخداست تا حاضـر، غایب شدن و فناء، از فناء فی‌الله یافتن، صورت پذیرد. پس همه مراتب شـش‌گانه ورع را که امام خمینی رحمه الله مطرح فرمود، دربرمی‌گیرد و در تعریف خواجه عبـدالله انصـاری رحمه الله از وَرَع و درجـات آن نیز در درجه سوم وَرَع مقوله و مرتبه تخلیه عرفانی را می‌بینیم که گفته‌اند: «...اَلدَرَجه الثالِثَه التَّوَرُّعُ عَنْ کُلِ داعیهٍ تَدْعُوا اِلی شَتّاتِ الْوَقتِ، وَ التَّعلُقِ بِالتَّفریق وَ عارَضَ یْعارِضُ الْجَمع»(۲) تـا مقـام جمع و «جمع‌الجمع» حاصـل آیـد و عارف به مرتبه: «فَأَیْنَما تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»(۳) برسد و به تعبیر بوعلی سـینا: «فیکاد یری الحقّ فی کل شـئ»(۴) و از این وحـدت شـهود به وحدت وجود رقاء وجودی یابد و توحید قرآنی که توحید صمدی است، تجلّی یابد.

پس «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَـاتِهِ»(۵) و «وَالرُّجْزَ فَـاهْجُرْ»؛(۶) یعنی هجرت از رِجسْ و رجزی و آلـودگی‌ای صـورت پـذیرد که «ورع»، هجرت انفسـی و «طهارت معنوی» است، نه هجرت آفاقی و جغرافیایی، و هجرت نیز هجرت صـغرا، وُسْطا و کُبْرا است تا انسان در پرتو معرفت و عمل به شریعت حقّه، از هر آلودگی پالوده شود و

---

۱- ۱۳.اشارات و تنبیهات، ج ۳، ص ۳۸۸.

۲- منازل السائرین، ص ۱۲۷.

۳- نک:بقره: ۱۱۵.

۴- اشارات و تنبیهات، ج ۳، ص ۳۸۴.

۵- نک:آل‌عمران: ۱۰۲.

۶- مدثّر: ۵.

مقامات «محو»، «طَمْس» و «تحْق» یا فنای فعلی، صفاتی و ذاتی را یکی پس از دیگری پشت سر گذارد و به عطر لقاءالله معطر گردد.(۱) پس به تعبیر امام علی علیه السلام و توصیه آن اَبَرمرد عرفان و سیر و سلوک: «أَعِینُونِی بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ».(۲)

---

۱- نک: رساله سیروسلوک منسوب به بحرالعلوم، صص ۹۶ – ۱۰۸.

۲- نهج‌البلاغه، نامه ۴۵.

## فصل سوم: زهد

### اشاره

فصل سوم: زهد

زیر فصل ها

۱. ماهیت زهد

۲. تفسیر زهد از دیدگاه معصومان

۳. تفسیر زهد از نظر امام خمینی رحمه الله

۴. تفسیر زهد از دیدگاه استاد مطهری

۵. فلسفه و آثار زهد

### ۱. ماهیت زهد

۱. ماهیت زهد

یکی از مقامات بسیار مهم و بنیادین که سالک پس از «توبه» و «ورع» باید پشت سر گذارد، مقام زهد است به معنای ترک شیء و اعراض از آن، همراه بی‌میلی و بی‌رغبتی به آن. زهد در لغت، «خلاف رغبت» است(۱) که یکی از مراحل مانع‌زدایی در سیر الی‌الله است؛ چه اینکه برای رسیدن به «ما عندالله»، چاره‌ای جز ترک دنیا نیست و البته برای «بی‌رغبتی»، معرفت به باطل دنیا که فناپذیری و ضرررسانی است، لازم است و از سوی دیگر، شوق به لقای رب؛ تا این معرفت و آن محبت به خدا و شوق دیدار، سرچشمه انقطاع از دنیا و حب دنیا گردد که رأس هر لغزش و خطایی است. «بنابراین، زهد، صرف ترک نیست، بلکه ترک آمیخته با بی‌رغبتی است و ترک، اولین قدم زهد است.»(۲) ناگفته نماند معنای بی‌رغبتی در زهد، از آیه «وَکانُوا فِیهِ مِنَ الزّّاهِدِینَ»(۳) در جریان قصه حضرت یوسف علیه السلام و خرید حضرتش، و در حدیث امیرمؤمنان علی علیه السلام که فرمود: «زُهْدُک فِی رَاغِبٍ فِیک نُقْصَانُ حَظٍّ وَ رَغْبَتُک فِی زَاهِدٍ فِیک ذُلُّ نَفْسٍ»(۴) فهمیده

---

۱- فیروزآبادی، القاموس المحیط، ج ۱، ص ۳۰۹.

۲- تفسیرموضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، ص ۱۷۱.

۳- نک: یوسف: ۲۰.

۴- نهج‌البلاغه، حکمت ۴۵۱.

می‌شود. بی‌رغبتی به دنیا، اگر همراه با آگاهی و اختیار و نیاز به دنیا باشد، ارزش و اثر معنوی دارد. آگاهی به «قُلْ مَتَاعُ الدنْیا قَلِیلٌ»(۱) و «مَا عِندکمْ ینفَد وَمَا عِند اللَّهِ بَاقٍ»،(۲) و فهم این حقیقت که هم «وَالْآخِرَهُ خَیرٌ وَأَبْقَی»(۳) و هم «وَاللَّهُ خَیرٌ وَأَبْقَی»،(۴) که سیر تکامل عقلی و باطنی سالک زاهد را در مقام معنوی ترسیم می‌کند؛ زیرا یک بار انسان در مقام مقایسه دنیا و آخرت، آخرت را می‌پذیرد و یک بار دنیا را فی نفسه، نه با قیاس به آخرت، قلیل و مایه غرور و فریب می‌داند و از آن پرهیز می‌کند: «قُلْ مَتَاعُ الدنْیا قَلِیلٌ»(۵) یا «وَمَا الْحَیاهُ الدنْیا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ»(۶) یا «مَا عِندکمْ ینفَد»(۷) و بار دیگر، پس از ارتقای علمی و عملی و تصعید وجودی و حقیقی، هر چه را صبغه غیرالهی دارد، فنا و فریب بر می شمارد و ما عندالله را جاودانه و باقی می‌داند و آنگاه، حضورِ نزد خدا و «عِنْد رَبِّهِمْ یرْزَقُونَ»(۸) و جنت دیدار دوست را بر ماسوای الهی هر چه باشد ترجیح می‌دهد، بلکه آن را قابل مقایسه با هیچ چیزی نمی‌داند. پس برای نیل به «باقی»، باید از «فانی» عبور کرد و همان‌طور که قرآن کریم به پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود: «وَلَا تَمُدنَّ عَینَیک إِلَی مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجاً مِّنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدنْیا لِنَفْتِنَهُمْ فِیهِ وَ رِزْقُ رَبِّک خَیرٌ وَأَبْقَی»،(۹) چشم از دنیا برداشت و حرکتی را آغاز کرد که از «زهد» آغاز می‌شود و به «زهد از زهد»، یعنی بی‌توجهی به زهد و زاهد رسید؛ زیرا همین هم برای سالک الی‌الله، رَهْزَن

---

۱- نک: نساء: ۷۷.

۲- نک: نحل: ۹۶.

۳- نک: اعلی: ۱۷.

۴- نک: طه: ۷۳.

۵- نک: نساء: ۷۷.

۶- نک: آل‌عمران: ۱۸۵.

۷- نک: نحل: ۹۶.

۸- نک: آل‌عمران: ۱۶۹.

۹- نک: طه: ۱۳۱.

و حجاب است. پس سالک، در خود زهـد نیز بایـد زهـدورزی داشـته باشـد. به تعبیر اصـحاب سـلوک، «زهد» برای عوام مردم «قربت»، برای سالـک «ضـرورت» و برای خـاصه مردم «خشـیت» است تـا سالـک، آرام آرام غبـارروبی دل و حجـاب‌زدایی از ساحت قلب نمایـد و تنها «خـدا» را شـهود کنـد. پس زاهـدِ عارف و عارفِ زاهـد، عالی را به پای دانی قربانی نمی‌کند و نفس قُدْسـی و روح ریحانی و روحانی‌اش را در قفس تنگ دنیا محبوس نمی‌نماید و «زهد» را مقدمه و وسیله «کمال برتر و عالی‌تر» می‌دانـد. به تعبیر امام علی علیه السـلام : «اِنَّ مِنْ اَعوَنِ اَلاَخْلاقِ عَلَی الـدّینِ الزُّهـدُ فِی الدُّنیا»؛(۱) چه اینکه زهـد مطلوب بالذات نیست که به تعبیر حضرت امام خمینی رحمه الله : «زهد حقیقی، از بزرگ‌ترین جنود عقل در جهان است».(۲)

## ۲. تفسیر زهد از دیدگاه معصومان

۲. تفسیر زهد از دیدگاه معصومان

قـال رسول الله صـلی الله علیه و آله : فی قول‌الله تعـالی و «اتینـاه الحکم صبیاً»: یعنی الزُّهـدَ فی الـدنیا، و قال‌الله تعالی لموسـی: یا موسی، «انّـه لَنْ یـتَزَینَ المُـتَزَینون بِزینَهٍ اَزْین فی عینی مِثـلَ الزُّهـد»(۳) کـه زهـد را، بی رغبـتی و عـدم کشـش بـه دنیـا و زینت آراسـتگان معنوی دانسـته است یـا فرمود: «طوبی لمن تواضع خوف‌الله عزّ ذکرُهُ و زَهِـدَ فیمـا اَحَلّ له من غیرِ رَغْبَهٍ عن سنّتی، و رَفَضَ زهره الدّنیا من غیرتحوّل عن سنّتی».(۴)

در این حـدیث، کناره‌گیری از حلال مطرح شده، ولی نه کناره‌گیری محض مرتاضانه، بلکه کناره‌گیریِ داخل در سـنت نبوی؛ یعنی چنان‌که او انجام می‌داد و سیره‌اش بود. اگر به برداشت ناقص و انحرافی امثال عثمان بن مظعون و عبـدالله بن عمر از زهد و تقوا و کناره‌گیری از دنیا و توبیخ آنها از سوی پیامبر و

---

۱- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۲۲۴، ح ۷۶۹۴.

۲- شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۳۰۳.

۳- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۲۲۲، ح ۷۶۸۶.

۴- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۲۲۲، ح ۷۶۸۵.

شرح حقیقت دنیاگریزی و زهدورزی توجه کنیم، معنای حقیقی زهد روشن خواهد شد.(۱)

نیز در حدیثی دیگر فرمود: «اَلزُّهد فِي الدُّنْيا قَصْيرُ اَلَامل و شُكْرُ كُلَّ نِعْمَةٍ، والوَرَعُ عَنْ كُلِّ ماحَرَّمَالله»(۲) یا فرمود: «اَلزّهدُ لَيْسَ بِتَحرِيمِ الْحَلالِ، وَلكن اَنْ يَكُونَ بِما فی يَدَیالله اَوْثَقَ مِنْهُ بِما فی يديه»(۳) که زهد را کوتاه کردن آرزوها، شکر نعمت و پرهیز از محرمات الهی دانست و نیکو فرمود: زهد، حرام کردن حلال خدا بر خود نیست، بلکه به این است که انسان، اطمینانش به آنچه در دست خداست، بیشتر باشد از آنچه در دست خود اوست.

امام علی علیه السلام نیز بر اساس آیه «لِكَيلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلاَ تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»،(۴) زهد را تفسیر کرد و فرمود: «الزّهد كلمةٌ بين كلمتين، قالالله تعالى: «لكيلا تأسوا على مافاتَكم فَمَنْ لم يأس على الماضى، و لم يفْرَحْ بالآتى فقد اخذ الزّهد بِطَرَفَيهِ»(۵) یا در توصیف زاهدان فرمود: «كَانُوا قَوْماً مِنْ أَهْلِ الدُّنْيا وَ لَيسُوا مِنْ أَهْلِهَا، فَكَانُوا فِيهَا كَمَنْ لَيسَ مِنْهَا...»(۶) یا فرمود: «الزاهد فی الدّنیا مَنْ لَمْ يغْلِب الحرام صبره و لم يشْغَلِ الحَلال شكرَهُ».(۷)

از بیانات علوی چنین متوجه می‌شویم که زهد، اندوه نداشتن بر گذشته و شادی نکردن در آنچه به او می‌رسد، است که بر دل بستگی نداشتن به دنیا دلالت می‌کند. زهد یعنی در دنیا بودن و زندگی کردن و از دنیا نشدن، یعنی فریب جاذبه‌های دنیا و اعتبارات مادی را نخوردن و دامن به دنیا نیالودن. زهد یعنی شکیبایی در برابر حرام و شکر خدا در همه حالات و آنات و شرایط.

---

۱- نک: مجموعه آثار، ج ۲۲، بحث تعلیم و تربیت و ج ۲۳ بحث انسان کامل.

۲- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۲۲۶، ح ۷۷۰۰.

۳- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۲۲۶، ح ۷۷۰۱.

۴- نک: حدید: ۲۳.

۵- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۲۲۴، ح ۷۶۹۶.

۶- نهج‌البلاغه، خطبه ۱۱۳.

۷- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۲۲۸، ح ۷۷۱۳.

امام زین العابدین علیه السلام درباره «درجات زهد» می‌فرماید:

الزّهد عَشَرةُ اجزاءٍ فَاَعلی درجاتِ الزّهد اَدْنی درجات الورع، و اعلی درجات الورع ادنی درجات الیقین، و اعلی درجات الیقین ادنی درجاتِ الرّضا.(۱)

### ۳. تفسیر زهد از نظر امام خمینی رحمه الله

۳. تفسیر زهد از نظر امام خمینی رحمه الله

امام خمینی رحمه الله در شرح حدیث جنود عقل و جهل، مراتب و درجات زهد را به سه دسته تقسیم می کند:

۱. زهدِ عامه که اِعراض از دنیا برای رسیدن به نعیم آخرت است.

۲. زهدِ خاصّه که اِعراض از مشتهیات حیوانی و لذایذ شهوانی برای رسیدن به مقامات عقلانی و مدارج انسانی است.

۳. زهدِ اَخصّ خواص که اِعراض از لذات روحانی و ترک مشتهیات عقلانی برای رسیدن به مشاهده جمال جمیل الهی و وصول به حقایق معارف ربّانی است.(۲)

چنان که مرقوم داشته‌اند: «اِعراض از غیرحق، مقدمه است از برای وصول به جمال جمیل و استغراق در بحر معارف و توحید».(۳)

### ۴. تفسیر زهد از دیدگاه استاد مطهری

۴. تفسیر زهد از دیدگاه استاد مطهری

استاد مطهری معتقد است مفهوم زهد، باید مثل بسیاری از مفاهیم دیگر اسلامی، بازشناسی و واکاوی شود؛ زیرا از زهد و فلسفه آن، برداشت‌های انحرافی، التقاطی و حتی متحجرانه‌ای شده است که با زهد قرآن و حدیث، در تضاد و تباین است، به ویژه تفسیر انحرافی و افراطی زهد نزد برخی از صوفیه، عامل ترور مفهومی و ماهوی زهد شده، این مفهوم بسیار سازنده، تعالی‌بخش،

---

۱- میزان الحکمه، ج ۵، ص۲۲۳۴، ح ۷۷۴۴.

۲- شرح حدیث جنود عقل و جهل، صص ۲۹۵ و ۲۹۶.

۳- شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۲۹۸.

اصلاح‌گرایانه و معنویت‌زا، به ضـد خود تبدیل شده است. به همین دلیل، استاد شـهید برای احیای مفهوم زهد و بازشناسـی و بازسازی معرفتی آن، مطالب فراوانی دارد که به صورت گزینشی آن را مطرح می‌کنیم:

۱. «زهـد» و «رغبت» اگر بـدون متعلق ذکر شونـد، نقطه مقابـل یکدیگرنـد. زهـد یعنی اِعراض و بی‌میلی، در مقابـل رغبت که عبارت است از کشـش و میل. «بی‌میلی دو گونه است: طبیعی و روحی. بی‌میلی طبیعی، آن است که طبع انسان نسـبت به شیئی معیّن، تمایلی نداشـته باشـد، آن چنان که طبع بیمار، میل و رغبتی به غذا و میوه و سایر مأکولات یا مشـروبات مطبوع ندارد. ... بی‌میلی روحی یا عقلی یا قلبی، آن است که اشیایی که مورد تمایل و رغبت طبع است، از نظر اندیشه و آرزوی انسان - که در جست‌وجوی سعادت و کمـال مطلوب است _ هـدف و مقصود نباشـد. هـدف و مقصود و نهایت آرزو، کمال مطلوب اموری باشد مافوق مشتهیات نفسانی دنیوی؛ خواه آن امور از مشتهیات نفسانی اخروی باشد و یا اساساً از نوع مشتهیات نفسانی نباشد، بلکه از نوع فضایـل اخلاقی باشـد، از قبیل عزت، شـرافت، کرامت، آزادی و یا از نوع معارف معنوی و الهی باشـد، ماننـد ذکر خداونـد، محبـت خداونـد، تقرب بـه ذات اقـدس الهی. ... بی‌رغبـتی زاهـد در نـاحیه انـدیشه و آمـال و ایـده و آرزو اسـت، نه بی‌رغبتی در ناحیه طبیعت».(۱)

۲. «زهد اسـلامی، در عین اینکه مستلزم انتخاب زندگی ساده و بی‌تکلف است و بر اساس پرهیز از تنعم و تجمل و لذت‌گرایی است، در متن زنـدگی و در بطن روابط اجتماعی قرار دارد و عین جامعه‌گرایی است، برای خوب از عهده مسـئولیت‌ها برآمدن است و از مسئولیت و تعهدهای اجتماعی سرچشمه

---

۱- مجموعه آثار، ج ۱۶، صص ۵۱۱ و ۵۱۲؛ یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۵، ص ۳۷۶ .

می گیرد».(۱)

۳. «زهد اسلامی، چنان که، از نصوص اسلامی برمی‌آید، بر سه پایه اصلی که از ارکان جهان‌بینی اسلامی است استوار است:

الف) بهره گیری‌های مادی از جهان و تمتعات طبیعی و جسمانی، تنها عامل تأمین کننده خوشی و بهجت و سعادت انسان نیست. برای انسان به حکم سرشت خاص، یک سلسله ارزش‌های معنوی مطرح است که با فقدان آن، تمتعات مادی قادر به تأمین بهجت و سعادت نیست.

ب) سرنوشت سعادت فرد از سعادت جامعه جدا نیست.

ج) روح در عین نوعی اتحاد و یگانگی با بدن، در مقابل بدن اصالت دارد؛ کانونی است در برابر کانون جسم، منبع مستقلی است برای لذّات و آلام...».(۲)

۴. «زهد دارای انواعی است که عبارتند از:

الف) زهدی که به خاطر فقر عمومی و لزوم فداکاری و ایثار است.

ب) زهد حاکم، به مفهوم لزوم هم دردی و هم‌سطحی طبقه حاکم و پیشوایان، اعم از سیاسی و مذهبی که فلسفه‌اش تسکین خاطره‌ها و جلوگیری از عقده هاست.

ج) تسلط بر نفس و رهایی از اسارت طبیعت و از اعتیادها و به همین جهت، پیشوایان خفیف‌المؤنه بودند.

د) ریاضت و انجذاب به حق و مبارزه با جاذبه‌های مادی».(۳)

۵. «زهد، یک رویه و روش اخلاقی و یک متد خاص زندگی است، نه یک

---

۱- مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۵۱۶.

۲- مجموعه آثار، ج ۱۶، صص ۵۱۶ و ۵۱۷؛ یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۵، صص ۳۹۶ و ۳۹۷.

۳- یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۵، صص ۳۸۵ _ ۳۸۷ و صص ۳۸۸ _ ۳۹۳.

حالت بی‌میلی طبیعی. یک نوع خاص از زندگی است که بشر انتخاب می‌کند برای هدف خاصی».(۱)

۶. استاد شهید در جایی پس از بررسی آیات مربوط به «دنیا»، به ویژه بررسی منطق قرآن درباره «دنیا» در آیات کهف: ۴۶؛ روم: ۲۱؛ یونس: ۷؛ نجم: ۲۹ و ۳۰؛ آل‌عمران: ۱۴؛ اعراف: ۱۷۶ و... می‌نویسد:

از مجموع این آیات، این طور فهمیده می‌شود که آن چیزی که مذموم و مردود است از نظر دین، سرگرم شدن به این امور و غافل ماندن از خدا و آخرت است، اخلاد و خود را به طبیعت بستن و چسبیدن است، راضی و قانع شدن و آرام گرفتن و اکتفا کردن است. پس اینکه می‌گویند: دنیای مذموم، محبت و علاقه به دنیاست، درست است، اما به معنای دل خوش شدن و قانع شدن و اکتفا کردن و بازماندن از ماورای این علایق. توقف بر دنیا، مذموم است، پایین بودن سطح فکر، مذموم است. ... پس چه چیز بد است؟ کوری، نفوذ نکردن شعاع دید از حجاب طبیعت به بالاتر، محدود بودن فکر به مادیات و... .(۲)

۷. «از نظر اسلام، رابطه انسان و جهان، از نوع رابطه زندانی و زندان و چاه و در چاه افتادن نیست، بلکه از نوع رابطه کشاورز است با مزرعه، و یا اسب دونده با میدان مسابقه، و یا سوداگر با بازار تجارت، و یا عابد با معبود است. دنیا از نظر اسلام، مدرسه انسان و محل تربیت انسان و جایگاه تکامل اوست».(۳)

«چیزی که از نظر اسلام در رابطه انسان و دنیا «نبایستنی» است و آفت و بیماری در انسان تلقی می‌شود و اسلام در تعلیمات خویش، مبارزه‌ای بی‌امان با آن دارد، «تعلق» و «وابستگی» انسان به دنیاست، نه «علاقه» و «ارتباط» او به

---

۱- یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۵، ص ۳۸۸.
۲- مجموعه آثار، ج ۲۲، صص ۲۱۲ _ ۲۲۹ و ج ۱۶، صص ۵۵۲ و ۵۵۳.
۳- مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۵۵۵.

دنیا. «اسیرزیستی» انسان است، نه «آزادزیستی» او. هدف و مقصد قرارگرفتن دنیاست، نه وسیله و راه واقع شدن آن».(۱)

«تضاد میان دنیا و آخرت، از نظر هدف قرار گرفتن یکی و برخورداری از دیگری، از نوع تضاد میان ناقص و کامل است که هدف قرار گرفتن ناقص، مستلزم محرومیت از کامل است، اما هدف قرار گرفتن کامل، مستلزم محرومیت از ناقص نیست، بلکه مستلزم بهره‌مندی از آن به نحو شایسته و در سطح عالی و انسانی است...».(۲)

۸. استاد شهید پس از بررسی ماهوی زهد و زاهد، و نسبت آنها با هم در متون دینی و آموزه‌های اسلامی، به تبیین فلسفه زهد می‌پردازد که نتیجه آن عبارتند از: ایثار؛ همدردی با محرومان و فقیران؛ آزادی و آزادگی؛ معنویت‌گرایی؛ عشق و پرستش و... .(۳)

طرح اندیشه‌های استاد مطهری درباره مفهوم زهد، دنیاگریزی و معناگرایی، دو علت داشت: الف) تبیین منطقی، معقول، برهان‌پذیر و قابل عرضه از «زهد»؛ ب) نقد ضمنی اندیشه‌های انحرافی و تحریفی و بدعت‌آمیز از زهد به نام عرفان و سیر و سلوک، تا نشان دهیم «زهد عرفانی» با برون گرایی، تعهدهای اجتماعی، ورود در عالم سیاست و حکومت، کار و تلاش، تجارت و بازرگانی و... منافات ندارد. پس سالک در هر مرتبه‌ای از سلوک که باشد، می‌تواند در عالم دنیا که گهواره تکامل و مزرعه آخرت و بازار تجارت معنوی اوست، تلاش کند؛ یعنی در دنیا باشد، ولی وابسته و دلبسته نباشد. به تعبیر امام علی علیه السلام : «الدُّنْیا دَارُ مَمَرٍّ لَا دَارُ مَقَرٍّ، وَ النَّاسُ فِیهَا رَجُلَانِ: رَجُلٌ بَاعَ فِیهَا نَفْسَهُ فَأَوْبَقَهَا وَ رَجُلٌ

---

۱- مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۵۶۰.

۲- مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۵۸۴.

۳- مجموعه آثار، ج ۱۶، صص ۵۱۹ _ ۵۴۳؛ یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۵، صص ۳۹۴ _ ۴۱۲.

ابْتَاعَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا»؛(۱) زیرا دنیا، محل عبور و مرور است، نه قرار. گذشتگاه است، نه محل ماندن، بودن و جاودانگی.

ازاین رو، اگر انسانی با چنین دیدگاه و جهان‌بینی‌ای به دنیا و زخارف و زینت‌های دنیا و نعمت‌های آن بنگرد، در عین اینکه از راه حلال و مشروع بهره می‌گیرد، «معقول» نیز بهره‌مند شده، بنده زر و سیم و شهوت و شهرت و شکم نمی‌شود. به تعبیر امام علی علیه السلام : «وَ لَبِئْسَ الْمَتْجَرُ أَنْ تَرَی الدُّنْیا لِنَفْسِک ثَمَناً»؛(۲) یعنی اگر انسان خود را به دنیا بفروشد، بد معامله‌ای کرده است.

پس تفسیر نادرست از دنیا و دنیادوستی و تحلیل غلط از «زهد» و دنیاگریزی که به رهبانیت مسیحی و انزوا و عزلت محض بینجامد و انسان را از درد مردم و مسئولیت‌های اجتماعی تهی کند،(۳) موجب تحزیر فرد و جامعه و تخریب فضای عمومی خواهد شد که با منطق قرآن و اهل‌بیت علیه السلام نیز در تضاد و تعارض است. پس تفاوت روش صوفیه با عارفان حقیقی و زاهد و راهب، از دو جهان‌بینی و نوع دنیا و آخرت‌شناسی، زهدشناسی و سیر و سلوک‌گرایی سرچشمه می‌گیرد که: «الدُّنْیا مَتْجَرُ أَوْلِیاءِ اللَّهِ».(۴)

## ۵. فلسفه و آثار زهد

۵. فلسفه و آثار زهد

۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله : «یا اباذّرٍ، ما زَهِدَ عَبْدَ فی الدّنیا الّا اَنْبَتَالله الحکمه فی قلبه، و انطق بها لسانه، و یبَصِّرُهُ عیوب الدّنیا داءها و دواءها، و اخرجه منها سالماً الی دارالسّلام».(۵)

۲. امام علی علیه السلام : «مَن زهد فی الدّنیا، و لم یجزَع مِنْ ذُلّها و لم ینافِسْ فی عزّها، هداهالله بغَیْرِ

---

۱- نهج‌البلاغه، حکمت ۱۳۳.

۲- نهج‌البلاغه، خطبه ۳۲.

۳- نک: تفسیرموضوعی قرآن مجید، ج ۱۲، صص ۳۹۹ و ۴۰۰.

۴- نهج‌البلاغه، حکمت ۱۳۱.

۵- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۲۳۴، ح ۷۷۴۶.

هِدایه مِنْ مَخْلُوقٍ، وَ علَّمه بِغَیْرِ تَعْلیمٍ، وَ اَثْبَتِ الْحِکْمَهَ فِی صَدْرِهِ وَ أَجْراها عَلی لِسانِه».(۱)

۳. امام علی علیه السلام : «مَنْ زهد فی الدّنیا اَعْتَق نَفْسه و اَرْضی ربّه».(۲)

۴. امام علی علیه السلام : «الزُّهدُ مِفْتاح صَلاح».(۳)

۵. امام صادق علیه السلام : «اِنَّما اَرادَ وَ الزّهد فِی الدُّنیا لتفرغ قلوبهم للآخره».(۴)

۶. امام صادق علیه السلام : «حرامٌ عَلی قُلُوبکم اَنْ تَعرف حَلاوهَ الْایمان حتّی تَزَهَد فی الدّنیا».(۵)

۷. امام زین‌العابدین علیه السلام : «مَنْ زَهِدَ فی الدّنیا هانَتْ عَلَیْهِ مَصائِبُها وَ لَمْ یکْرَهِها».(۶)

از این احادیث، می‌توان به چند نتیجه درباره زهد رسید:

۱. رویش حکمت در دل و جوشش معرفت در قلب و سپس بر زبان جاری شدن؛

۲. شناخت دردها و درمان‌های خود؛

۳. هدایت خاصه الهیه؛

۴. علم لدنّی و معرفت افاضی و شهودی؛

۵. آمادگی برای آخرت و عبادت الهی؛

۶. آزادگی درونی؛

۷. تحصیل رضایت الهی؛

۸. چشیدن شیرینی ایمان؛

۹. آسان شدن دردها و مصیبت‌های دنیا بر انسان؛

۱۰. کلید صلاح و رستگاری به دست آوردن.

---

۱- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۲۳۴، ح ۷۷۵۰.
۲- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۲۳۸، ح ۷۷۶۲.

۳- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۲۳۸، ح ۷۷۵۷.

۴- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۲۳۸، ح ۷۷۶۳.

۵- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۲۳۸، ح ۷۷۶۵.

۶- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۲۳۸، ح ۷۷۶۷.

جناب خواجه عبدالله انصاری در آغاز بحث «زهد»، به آیه «بَقِیتُ اللَّهِ خَیرٌ لَکمْ إِن کنتُم مُؤْمِنِینَ»(۱) استناد و استشهاد کرده است. استاد جوادی آملی در تفسیر «خیر» در تفسیر و تحلیل عقلی و قیاس اقترانی شکل اول در خصوص ترک دنیا و زهدورزی می‌فرماید:

به عنوان صغرای قیاس می‌فرماید: «مَا عِندکمْ ینفَد وَمَا عِند اللَّهِ بَاقٍ»(۲) و به عنوان کبرای قیاس می‌فرماید: «بَقِیتُ اللَّهِ خَیرٌ لَکمْ إِن کنتُم مُؤْمِنِینَ»(۳) و نتیجه آنکه: «مَاعِند اللَّهِ خَیرٌ»، آنچه نزد خداست همان باقی و خیر است. البته این «خیر» به آن معنا نیست که آنچه نزد شماست خوب، و آنچه نزد خداست بهتر است؛ زیرا خیر، «افعل تعیینی» است، نه «تفضیلی».(۴)

خواجه عبدالله انصاری، زهد را دارای سه درجه به شرح ذیل می‌داند:

درجه نخست: الف) توقف در شبهه‌ها پس از ترک حرام است به سه دلیل:

۱. پرهیز از سرزنش مردم؛

۲. پرهیز از کم و کاستی‌های راه؛

۳. ناپسند دانستن مشارکت با بدان.

درجه دوم: زهد و وارستگی در زندگی برای آنکه:

۱. وقت را آباد سازد؛

۲. اضطراب را از دل بزداید؛

۳. به زینت پیامبران و صدیقان آراسته شود.

درجه سوم: وارستگی از خود زهد که به سه چیز است:

۱. کوچک شمردن دنیایی که به آن زهد ورزیده است؛

۲. یکسانی احوال در دارایی و ناداری و میل و ترک دنیا؛

---

۱- نک: هود: ۸۶.

۲- نک: نحل: ۹۶.

۳- نک: هود: ۸۶.

۴- تفسیرموضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، ص ۱۷۴؛ تفسیر تسنیم، ج ۱۳، صص ۳۳۴ - ۳۳۸.

۳. نادیدن عمل خویش با نگرش به حقیقت.(۱)

نتیجه آنکه، زهد قرآنی و حدیثی، زهدی کامل و جامع، معقول و معتدل، دارای مراتب و درجات و آثار فراوان علمی و عملی است که عارفان الهی با توجه به آموزه‌های قرآنی و سنت و سیره اهل‌بیت علیه السلام ، همه مدارج و منازل زهد و نقش آن را در تحصیل کمالات امکانی و روحانیت و معنویت سازنده در طی «قوس صعود» تکاملی و تصعیدی بیان کردند.

---

۱- راه و رسم منزل‌ها (شرح کتاب منازل السائرین)، ص ۱۸۷.

# فصل چهارم: فقر

## اشاره

فصل چهارم: فقر

زیر فصل ها

۱. مفهوم فقر

۲. ابعاد فقر از دیدگاه خواجه عبدالله انصاری

## ۱. مفهوم فقر

۱. مفهوم فقر

فقر و نیـاز اگرچه در لغت به معنای «تهی‌دستی، تنگ‌دستی و درویشـی» است و معمولاً درخصوص آن، «فقر اقتصادی» به ذهن تداعی می کند، ولی در اصطلاح عرفانی، صفت «عبد» است. به همین دلیل، فقیر در عرفان، کسی است که به نیاز و فقر خود به خـالق معرفت دارد و همه هسـتی و حیـثیت‌هـای وجودی، اعم از اصـل وجود و کمـال وجودی‌اش را از معبود می‌دانـد و هرگز انیت و هویتی برای خویش نمی‌بینـد. به همین دلیل، جز جمال محبوب و وجه معبود نمی‌بینـد و این فقر، عین بی‌نیازی و غنایی است که سالک در پرتو چنین آگاهی و گواهی به دست آورده است.

در قرآن مجید فقر و مشـتقاتش، چهارده مرتبه به کار رفته است که کاربردهای گوناگونی دارد؛ از جمله آیاتی که عرفان، آن را نشـانه «فقر وجـودی» و «نیـاز نَفْســی» دانســته و بـه آن افتخـار می کنـد: «یـا أَیهَـا النَّاسُ أَنْتُـمُ الْفُقَرَاءُ إِلَی اللَّهِ وَ اللَّهُ هُـوَ الْغَنِی الْحَمِید».(۱)

اینکه خواجه عبـدالله انصاری می گوید: «الفقر اسم للبرائه من رؤیه الملکه»، برای تبیین همین وصف وجودی و نعت ذاتی انسان است و سالک آگاه و بصیر، «فقرشناسِ فقریاب» است و به هر مرتبه‌ای از مراتب علمی و عملی

---

۱- نک: فاطر: ۱۵.

برسد، خود را عین فقر، بلکه فقیرتر از همه می‌داند و می‌یابد، چنان‌که امام علی علیه السلام شنید که مردی کلمه استرجاع «إِنَّا لِلّهِ وإِنّا إِلَیهِ رَاجِعُونَ» را بر زبان جاری کرد، فرمود: «إِنَّا لِلّهِ إِقْرَارٌ عَلَی أَنْفُسِنَا بِالْمُلْک وَ قَوْلَنَا وَ إِنَّا إِلَیهِ راجِعُونَ إِقْرَارٌ عَلَی أَنْفُسِنَا بِالْهُلْک»؛(۱) یعنی جمله اول دلیل بر «مالکیت خدا» و جمله دوم گواهی بر «نابودی» ماست.

اکنون بنگریم قرآن کریم، چگونه «فقر ذاتی» و «نیاز انفسی» ما را تبیین کرده است:

۱. «کلُّ شَیْ ءٍ هَالِک إِلَّا وَجْهَهُ».(۲) این آیه کریمه، دلالت دارد که همه چیز از «ماسوای الهی» هلاکت بالذات دارند، مگر وجه رب. پس «کلُّ مَنْ عَلَیهَا فَانٍ وَیبْقَی وَجْهُ رَبِّک ذو الْجَلَالِ وَالْإِکرَام»،(۳) در حقیقت تفسیر «کلُّ شَیْ ءٍ هَالِک إِلَّا وَجْهَهُ» است. ازاین رو، ممکنات، مخلوقات، معالیل و جلوات الهی، همه ربط وجودی و حقیقی به حضرت حق دارند و خودشان هیچ استقلال وجودی و اصالتی نداشته، منهای فیض الهی، فانی و معدوم هستند و در هر لحظه وجود خویش، از فیاض علی‌الاطلاق به آنها اضافه وجود می‌شود. پس در حدوث و بقا، عین نیاز به خالق و مبدأ وجودی خود هستند و آیه «رَبِّ إِنِّی لِمَا أَنزَلْتَ إِلَی مِنْ خَیرٍ فَقِیرٌ»(۴) اگرچه به حسب شأن نزول، به داستان حضرت موسی علیه السلام مربوط است که پس از یاری رساندن به دختران شعیب، به خدای خود پناه برد و چنین گفت، ولی در حقیقت، داستان نیاز وجودی همه انسان‌ها و بلکه همه هستی است.

---

۱- نهج‌البلاغه، حکمت ۹۹.

۲- نک: قصص: ۸۸.

۳- نک: الرحمن: ۲۶ و ۲۷.

۴- نک: قصص: ۲۴.

۲. «یـا أَیهَا النَّاسُ أَنتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَی اللَّهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِی الْحَمِیـد.»(۱) این آیه، ذات و هـویت انسـان را «عین فقر» معرفی می کنـد؛ یعنی انسـان «ذاتٌ فقرٌ» اسـت، نـه «ذاتٌ ثبت له الفقر.» پس فقر برای انسـان، لازمه ذاتش نیست، مثـل زوجیت برای اربعه، بلکه عین ذاتش است؛ یعنی فقر برای انسـان، مثـل «حیوان ناطق» برای انسان است که فقر، قوام وجودی انسان و عین هستی اوست و در نتیجه، «غنی» صـفت ذاتی و عین ذات خداوند است. بر اساس مشـرب عرفانی و وحدت شخصـی وجود، تقابل فقر و غنا در آیه یـاد شـده، از نوع تقابـل سـلب و ایجـاب است، نه تقابل عـدم و ملکه؛ زیرا ماسوای الهی، عین نیازنـد و هرگز شأنیت غنای یافتن ندارند. به تعبیر امام خمینی رحمه الله :

در مقام اظهار ذلت و اظهار فقر، اثبات انانیت نکوهیـده نیست، بلکه اصـلاً از باب اثبات انانیت نیست، بلکه حفظ مقام عبودیت و توجه به نیاز و تنگدستی اگر در حالت صحو دوم (صحو بعد از محو) باشد، خود یکی از مقام‌ترین مراتب انسانیت است.(۲)

ایشان در جایی دیگر می‌نویسد:

بایـد دانست که غنـا از اوصـاف کمـالیه نفس است، بلکه از صـفات کمـالیه موجود بما انّه موجود است و از این جهت، غنا از صفـات ذاتیه ذات مقـدس حق جل و علاست... و سایر موجودات از بسـیط خاک تا زروه افلاک، و از هیولای اولی تا جبروت اعلی، فقرا و نیازمندند. از این جهت، هر چه وجهه قلب به غیرحق باشد و هر چه توجه باطن به تعمیر ملک و عمارت دنیا باشد، افتقار و احتیاج روزافزون شود.(۳)

بنا بر این آیه، سلبِ وجود و مالکیت از حیث وجودی است و انسان، مالک هیـچ چیزی جز این «هیـچ» نیست. امیرمؤمنان علیه السلام در دعای کمیل فرمود: «إغْفِرْ

---

۱- نک: فاطر: ۱۵.

۲- ترجمه و شرح دعای سحر، ترجمه: سید احمد فهری، صص ۳۷ و ۳۸.

۳- چهل حدیث، ص ۴۴۴.

لِمَنْ لاَیَمْلِکُ اِلّا الـدُّعا» و دعا، یعنی فقر و نیاز و نداری. ازاین رو، انسان چیزی ندارد جز این نداری، و «انتم الفقراء» که انتمیت و ذات و هویت وجودی انسان را نشانه رفته است، مبیّن همین احتیاج محض و فقر صرف است.

در نتیجه، عارف، وقوف و ایمان به این «فقر ذاتی» یافته، خویشتن را عین ربط، ربط محض و تعلق ذاتی به خدا می‌یابد و از این ربط وجودی لـذت می‌برد. چنین باوری، نقطه مهمی در رفع «حجاب خودی» میان او و خـداست و همین، معنای حـدیث نبوی است که فرمود: «اَلْفَقْر فَخْری»(۱) یا فرمود: «اَلْفَقْرُ فَخْری وَ بِه افتخر»،(۲) چنان‌که فرمود: «الفقر شینٌ عندالناس و زینٌ عندالله یوم القیامه»(۳) یـا در جای دیگر فرمود: «اللّهم توفّنی الیک فقیراً و لاتوفّنی غنیاً واحشـرنی فی زمره المساکین یوم القیامه»،(۴) و چه زیبا در حدیثی دیگر از پیامبراسلام صلی الله علیه و آله وارد شده است که:

لمّا سُـئِل عن الفقرَ: خزانهٌ من خزائن‌الله قیل ـ ثانیاً ـ یا رسول‌الله، ماالفقر؟ فقال: کرامهٌ مِنَ‌الله، قیل ـ ثالثاً ـ ماالفقر؟ فقال صلی الله علیه و آله : شئی لایعطیه‌الله الّا نبیاً مُرْسلاً اَوْ مؤمناً کریماً علی‌الله تعالی.(۵)

پس طلب فقر هنگام مردن و حشر با نیازمندان و اینکه فقر گنجی از گنج های خدا و کرامت و بزرگداشتی از سوی خداست و فقر چیزی است که خداوند آن را جز به پیامبر مرسل یا مؤمنی که نزد خدای تعالی گرامی است، نمی‌دهد، از نقش فقر در سیر و سلوک الی‌الله و باور به فقر همه‌جانبه و تمام عیار حکایت می کند.

۳. «وَلاَ یمْلِکونَ لِأَنفُسِهِمْ ضَرّاً وَلاَ نَفْعاً وَلاَ یمْلِکونَ مَوْتاً وَلاَ حَیاهً...».(۶) این آیه نیز حکایتی

---

۱- میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۴۶۶۲، ح ۱۶۰۰۱.
۲- میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۴۶۶۲، ح ۱۶۰۰۲.
۳- میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۴۶۶۲، ح ۱۶۰۰۳.
۴- میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۴۶۶۴، ح ۱۶۰۱۱.
۵- میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۴۶۶۴، ح ۱۶۰۱۵.
۶- نک: فرقان: ۳.

دیگر از عدم مالکیت انسان بر خویشتن، در همه مواقع و مواضع و شرایط است، چنان‌که در مناجات شعبانیه می‌خوانیم: «و بیدک لابید غیرک زیادتی و نقصی و ضرّی و نفعی.»(۱) به تعبیر امام خمینی رحمه الله :

اگر کسی پشت پا به علاقه‌مندی به دنیا زد و روی دل و وجهه قلب را متوجه به غنّی الاطلاق کرد و ایمان آورد به فقر ذاتی موجودات و فهمید که هیچ یک از موجودات از خود چیزی ندارند و هیچ قدرت و عزت و سلطنتی نیست، مگر در پیشگاه مقدس حق و به گوش دل از هاتف ملکوتی دلشان غیبی شنید کریمه «یا أَیُّهَا النَّاسُ أَنتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَی اللَّهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِی الْحَمِید»، آن وقت مستغنی از دو عالم شود، به‌طوری که قلبش بی‌نیاز شود که ملک سلیمان در نظرش به پشیزی نیاید.(۲)

پس آیه «قل لا املک لنفسی...»، مثل آیه «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَن تَشَاءُ وَتَنزِعُ الْمُلْکَ مِمَّن تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذلُّ مَنْ تَشَاءُ بِیدکَ الخَیرُ إِنَّکَ عَلَی کلِّ شَی ءٍقَدیرٌ»(۳) و آیاتی از این قبیل، برای این است که انسان با قلبش باور کند فقر محض است. امام علی علیه السلام در یکی از دعاها فرمود: «مَوْلاَی، مَوْلاَی اَنْتَ اَلْغَنّیُ وَ اَنَاالفَقیر...»،(۴) چنان‌که در نیایش دیگرش فرمود: «اَنَا عَبْدُکَ الضّعیف الذَّلیل الْفَقیر الْمِسکین الْمُستَکین... .»(۵) البته ادعیه مأثوره از معصومان علیه السلام ، سرشار از چنین حقایق معنایی و معرفتی است. یکی از بندهای عالی و نغز و پرمغز، بندی در دعای عرفه امام حسین علیه السلام است که فرمود: «الهی اَنَاالفقیرُ فی غِنایَ فَکَیفَ لاـ اکونُ فقیراً فی فقری؟ الهی اناالجاهل فی علمی فکیف لاـاکون جهولاًـ فی جهلی.»(۶) و به تعبیر حافظ شیرازی:

المنهالله که در میکده باز است

زان رو که مرا بر درِ او روی نیاز است

---

۱- مفاتیح‌الجنان، مناجات شعبانیه.

۲- چهل حدیث، صص ۴۴۴ و ۴۴۵.

۳- نک: آل‌عمران: ۲۶.

۴- مفاتیح‌الجنان، دعای امام علی (ع) در مسجد کوفه.

۵- مفاتیح‌الجنان، دعای کمیل.

۶- مفاتیح‌الجنان، نیایش عرفه.

از وی همه مستی و غرور است و تکبر

و ز ما همه بیچارگی و فقر و نیاز است

بر اساس همین آموزه‌های قرآنی، ادعیه‌ای و حدیثی است که امثال علامه طباطبایی سروده‌اند:

من خسی بی سروپایم که به سیل افتادم

او که می‌رفت، مرا هم به دل دریا برد

من به سرچشمه خورشید، نه خود بردم راه جج

ذره‌ای بودم و مهر تو مرا بالا برد

خَم ابروی تو بود و کف مینوی تو بود

که به یک جلوه ز من، نام و نشان یکجا برد

سالک آگاه به فقر ذاتی و مؤمن به نیاز وجودی خود، از دیگران بی‌نیاز شده، تنها با درگاه و بارگاه و آستان قدس ربوبی آشناست و اظهار فقر و مسکنت و ذلت می‌کند و «اللّهم اَغْنِنی فی الْاِفتقارِ اِلیکَ»،(۱) همین معنا را می‌رساند. پس اگر انسان از فقر بهره‌ای برد و با آن زندگی کرد، از عرفان بویی می‌برد و از سلوک بهره می‌گیرد.

### ۲. ابعاد فقر از دیدگاه خواجه عبدالله انصاری

۲. ابعاد فقر از دیدگاه خواجه عبدالله انصاری

فقر در نگره عرفانی خواجه عبدالله انصاری، سه بعد دارد:

بعد اول- فقر وارستگان که خود سه جنبه دارد:

۱. دست کشیدن از دنیا؛

۲. زبان از گفت‌وگو به دنیا، فرو بستن؛

۳. خود را از خواستاری و رهاسازی دنیا در امان داشتن.

بعد دوم ــ برگشت به گذشته خویش که سه نتیجه دارد:

۱. بر اعمال خویش ارج ننهادن؛

۲. به احوال خود بها ندادن؛

۳. به مقامات و کمالات خود دل نبستن.

بعد سوم ــ فقر عارفانه که دارای سه نشانه است:

---

۱- بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۳۱، ح ۲۶.

۱. دریافت درست بیچارگی و درماندگی خویش؛

۲. خود را در قضبه قدرت وجدانی حق دیدن و و از دیگران بریدن؛

۳. درک و دریافت یگانگی و تجرید حق در همه شئون حیات خویش.(۱)

بنابراین، مقام فقر، مقامی است که با تجربه همه‌جانبه و درک درونی آن به حقیقت عرفان راه می‌یابد و در هر مرحله و رتبه‌ای، فقر مناسب همان مرحله و رتبه باید تجربه و شهود شود، چنان‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «الفقر سواد الوجه فی الدارین»(۲) که ترجمه‌اش، شعر شبستری در گلشن راز است:

سیه‌رویی ز ممکن در دو عالم

جدا هرگز نشد والله اعلم

سیه‌رویی، همان فنای کامل و نیستی و نابودی محض دنیا و آخرت است؛ زیرا عدم، همان سیاهی و ظلمت است و وجود جز «نور» چیز دیگری نیست و چه زیبا پیر عارفان عصر ما، حضرت امام خمینی رحمه الله در اشعارِ شهودی و ابیات حکیمی‌اش فرمود:

نیستم و نیست که هستی همه در نیستی است

هیچم و هیچ که در هیچ نظر فرمایی

اَلا یاایها السّاقی زمَی پرساز جامم را

که از جانم فرو ریزد هوای ننگ و نامم را

آری، حقیقت «لااله الاالله»، توحید حقیقی و نشانی از اندکاک همه هستی در ذات الهی و استغراق عَبْد در دریای وحدت «معبود» است. اگر به «نفس» و «جان» خویش برگردیم، نغمه دل نشین توحیدی و ندای روح‌بخش فنای خویش را در ذات باقیِ مطلق به گوش باطن می‌شنویم و به چشم دل می بینیم.

---

۱- راه و رسم منزل‌ها، صص ۴۳۵ و ۴۳۶.

۲- عوالی اللئالی، ج ۱۰، ص ۴۰.

خوشا به حال سالکی که به عدمِ «ارغنونی» رسید و در عَدَمِشْتان زندگی کرده و هرگز برای خویش هستی و وجود نمی‌بنید و می‌گوید: «با هستی و هستی‌طلبان پشت به پشتیم همه» و «با نیستی از روز ازل گام به گامیم.» چنین انسان‌هایی، بیداردل و بینادل هستند و به «نور خدا»، فقر و نیستی و نیاز خویش را حس و لمس می‌کنند و با چشم «توحیدی»؛ توحید افعالی، صفاتی و ذاتی به عالم و آدم می‌نگرند.

اگر سالکی، این مقام را که «مقام فقر» است، عمیقاً تجربه و شهود کند، مقام «توحید تام» را تجربه خواهد کرد. در حقیقت، مقام «اخلاص» در خلوص فعلی (مُخْلِص) و خلوص ذاتی (مُخْلَص) از راه فقرشناسی و فقرباوری وجودی به دست می‌آید. حافظ شیرازی، چه زیبا به مقام دل و قلب یا عالم مثال و ملکوت و جان و روح یا عالم عقل و جبروت اشاره کرده و سروده است:

دردم از یار است و درمان نیز هم

دل فدای او شد و جان نیز هم

و در ساقی‌نامه می‌گوید:

دَرِ خاکروبان می خانه‌کوب

ره می‌فروشان می خانه روب

مگر آب و آتش خواصت دهند جج

ز هستی به مستی خلاصت دهند

که حافظ چه بر عالَم جان رسید

چه از خود برون شد به جانان رسید

پس، از عالم جان یا عالم عقل و جبروت، به جانان «عالم لاهوت» رسید(۱) و این یعنی از خود تا خدا سفر کردن، که راهش از «فقر» می‌گذرد. ازاین رو، باور کنیم که فقیر، بلکه عین فقریم:

---

۱- نک: رساله سیروسلوک منسوب به بحرالعلوم، صص ۵۱ - ۶۰.

سایه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد

ما به او محتاج بودیم و او به ما مشتاق بود

و باید هماره زبان قال و حال ما چنین باشد:

هر چه هست از قامت ناساز بی‌اندام ماست

## فصل پنجم: صبر

### اشاره

فصل پنجم: صبر

زیر فصل ها

۱. چیستی صبر

۲. اقسام و مراتب صبر

۳. صبر در احادیث

### ۱. چیستی صبر

۱. چیستی صبر

«صبر» از ویژگی‌های «انسان» است؛ زیرا انسان از عقل و معرفت و شهوت و غضب یا قوای ادراکی و تحریکی برخوردار است و جنگ و جهاد همواره میان این دو گروه رخ می‌دهد و «صبر» در درگیری میان قوای یاد شده خودنمایی می‌کند. حیوان و فرشته به صبر نیاز ندارند؛ زیرا در حیوان، شهوت منهای عقل و در فرشته، عقل بدون شهوت است و نزاع و تضاد و تزاحم در آنها معنا ندارد.

چون عَدو نبود جهاد آمد محال

شهوتت نبوَد، نباشد امتثال

صبر نبود چون نباشد میلِ تو جج

خصم چون نبوَد چه حاجَت میل تو(۱)

خواجه نصیرالدین طوسی در معنای «صبر» می‌گوید: «هُوَ حَبْسُ النَّفْس مِنَ الْجُزْع فی وَقْتِ وُقُوع الْمَکْرُوهِ وَ اِنّما یَکُونُ ذلِکَ بِمَنْع باطِنَهَ مِنَ الْاِضْطِرابِ وَ لِسانَهُ مِنَ الشَّکْوی وَ اَعْضائَهُ مِنَ الْحَرَکاتِ غَیْرِالْمُعْتادَهِ»؛(۲) یعنی صبر که نگه داری نفس از جزع هنگام وقوع ناملایمات است، باطن انسان را از اضطراب، زبانش را از شکایت و اعضا و جوارحش را از حرکات غیرعادی باز

---

۱- مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۷۵.

۲- اوصاف‌الاشراف، ص ۶۸.

می‌دارد.

اصحاب لغت نیز آن را خود نگه‌داشتن و بی‌قراری نکردن در برابر ناملایمات معنا کرده‌اند.(۱) پس صبر، خودنگه داری از شکایت، دم فرو بستن و اظهار بی‌تابی نکردن است و در اصطلاح عرفانی، مقامی است نفسانی که سالك الی‌الله با معرفت یقینی، ایمان درونی، مجاهدت و ریاضت‌های خاص و مناسب با مراتب سیر و سلوکی به آن می‌رسد. البته «صبر» که از مقامات سلوکی و اکتسابی است، در اثر موهبت و عنایت الهی به دست می‌آید و این دلیلی بر این است که در تفکر توحیدی و جهان‌بینی قرآنی، ویژگی مهم صبر تنها در پرتو فیض خداوند پدیدار می‌شود، چنان‌که فرمود: «وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ».(۲)

واژه صبر با مشتقاتش ۱۰۲ بار در قرآن به کار رفته است که از اهمیت آن خبر می‌دهد. امام خمینی رحمه الله می‌فرماید:

صبر که مایه تربیت نفس و ریاضت آن است، اگر انسان مدتی در پیشامدهای ناگوار و بلیات روزگار در مشقت عبادات و مناسك و تلخی لذات نفسانیه به واسطه فرمان حضرت ولیّ النعم صبر کند، کم‌کم نفس عادت می‌کند و مرتاض می‌شود و تحمل مشاق بر آن آسان می‌شود. ... به واسطه آن از مقام صبر ترقی می‌کند و به مقامات عالیه دیگری می‌رسد.(۳)

## ۲. اقسام و مراتب صبر

۲. اقسام و مراتب صبر

«صبر» در آیات و روایات بر سه قسم تقسیم شده است. در آیاتی چون: «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذينَ إِذا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ»،(۴) صبر در مصیبت است، در «وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ»(۵) صبر

---

۱- العین، ج ۲، ص ۹۶۶؛ صحاح‌اللغه، ج ۲، ص ۷۰۶.

۲- نک: نحل: ۱۲۷.

۳- چهل حدیث، صص ۲۶۱ و ۲۶۲.

۴- نک: بقره: ۱۵۵ و ۱۵۶.

۵- نک: مریم: ۶۵.

در طاعت است و در «وَکیفَ تَصْبِرُ عَلَی مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً»(۱) صبر از معصیت است. در حدیثی از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمده است: «الصّبر ثلاثهٌ: صبر عند المصیبه، و صبر، علی الطاعه، و صبر، عن المعصیه»(۲) که تعابیری چون «عند» در صبر نزد مصیبت‌ها، «علی» در صبر بر بندگی و اطاعتِ فرمان خدا و «عن» در صبر بر گناهان، ناظر به مراتب هر کدام از صبرهای سه‌گانه نیز هست؛ زیرا فشار روحی التزام به طاعت و بندگی خدا که لحظه‌ای نمی‌توان از بَند آن رهید، بسیار بیشتر از فشار مصیبتی است که پس از چند روز انسان را رها می‌کند. اساساً در صبر بر مصیبت، ترک لذتی مطرح نیست، چنان‌که غالباً انتخاب وجود ندارد، در حالی که در ترک معصیت و انجام دادن طاعت، هم ترک لذت دنیایی مطرح است و هم انتخاب؛ چون انتخاب و عدمِ انتخاب او، در وقوع یا عدم وقوع معصیت و طاعت مؤثر است. به تعبیر علامه جوادی آملی:

اطاعت خدا، حقیقتی متّصل و به هم پیوسته است، مانند ترک معصیت؛ یعنی به مراقبت همیشگی نیاز دارند، اما مصائب و مشکلات زندگی، وقایعی منفصل و جدای از یکدیگرند که با فواصلی کم یا زیاد رخ می‌دهند. ... معمولاً صبر از معصیت، بر صبر از طاعت، و صبر بر طاعت، از صبر بر معصیت دشوارتر است... .(۳)

صبر از نظر درجات و مراتب سه‌گونه است:

۱. «صبر توده مردم که در اوایل سیر و سلوکند و برای رَهیدن از جهنم صبر پیشه می‌کنند.

۲. صبر سالکان و متوسط‌حالان که صبر زاهدانه و عابدانه دارند و صبرشان برای رغبت به بهشت الهی است.

---

۱- نک: کهف: ۶۸.

۲- کافی، ج ۲، ص ۹۱.

۳- ادب فِنای مقربان، ج ۵، ص ۴۹۸؛ تفسیرموضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، صص ۳۰۵ و ۳۰۶.

۳. صبر عارفان و واصلان که جهت شوق دیدار محبوب بر همه ناملایمات صبر می کنند».(۱)

چون واقعاً «صبر» و شکیبایی، با توجه به مراتب و درجات یاد شده، دشواری خاص خود را دارد، خدای سبحان می‌فرماید: «وَاسْتَعِينُوْا بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَهِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَهٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ»(۲) یا فرمود: «يا أَيهَا الَّذينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَبْرِ وَالصَّلاَهِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»(۳) و می‌فرماید انسان‌های الهی و ربانی، در برابر شداید و سختی های جهاد در راه خدا به دلیل صبر، هرگز سستی و رخوت به خود راه نمی‌دهند: «وَكَأَينَ مِنْ نَبِی قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِی سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يحِبُّ الصَّابِرِينَ»،(۴) چنان‌که می‌فرماید: «قَالَ مُوسَی لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ»؛(۵) زیرا یاری طلبیدن از «خدا»، مدد جستن از «مبدأ فاعلی» و اعانت و یاری جویی از صبر و نماز در حد تتمیم قابلیت قابل است؛ یعنی این دو ابزار انسان را برای دریافت فیض الهی آماده می کنند. پس خدا «مبدأ فاعلی» و صبر و نماز، «وسیله» برای قابلیت دریافت فیض الهی هستند.(۶) ازاین رو، صبر از دشوارترین منازل سلوکی و مقامات عرفانی است که با توجه به اقسام و مراتب آن، به تعبیر امام خمینی رحمه الله، صبر از معاصی منشأ تقوای نفس، صبر در طاعات منشأ اُنس به حق و صبر بر بلیات منشأ رضا به قضای الهی است و همه اینها از مقامات بزرگ اهل ایمان و عرفان است.(۷) به همین دلیل، در احادیث اسلامی نیز صبر «مرز ایمان» شمرده شده است: «لاایمان لمن لاصبر له»(۸)، یا «اذا ذهب الصبر

---

۱- تفسیرموضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، ص ۳۰۶.

۲- نک: بقره: ۴۵.

۳- نک: بقره: ۱۵۳.

۴- نک: آل‌عمران: ۱۴۶.

۵- نک: اعراف: ۱۲۸.

۶- نک: ادب فنای مقربان، ج ۵، صص ۵۰۲ - ۵۰۵.

۷- چهل حدیث، ص ۲۶۲.

۸- الکافی، ج ۲، ص ۸۹، ح ۴.

ذهب الایمان».(۱)

از دیدگاه خواجه عبدالله انصاری، صبر سه درجه دارد:

۱. صبر و پایداری در مقابل گناهان با توجه به وعیدهای الهی تا:

الف) ایمانش محفوظ بماند؛

ب) از کیفر اعمال در امان باشد؛

ج) ترک گناه بر اساس حیا که از بهترین‌هاست.

۲. صبر در انجام طاعت به وسیله:

الف) پاسداری همیشگی از طاعات و آداب و شرایط آنها؛

ب) رعایت اخلاص عمل؛

ج) افزودن بر آگاهی خود از طاعت و نتایج آن.

۳. صبر در گرفتاری و بلا با توجه به سه چیز:

الف) پاداش‌های نیکی که برای صابران در قرآن و اخبار رسیده؛

ب) انتظار فرج و گشایش الهی که خود برترین عبادت هاست؛

ج) کوچک‌شماری بلا و گرفتاری با یادکرد نعمت‌های پیشین.(۲)

در دیدگاه مرشد کامل و عارفِ قرآنی معاصر، حضرت امام خمینی رحمه الله بر اساس تقسیم‌بندی دیگر عارفان، صبر بر شش دسته است:

۱. صبرلله که از مقامات نازله سالکین است که از خود و آمال نفسانیه مسلح شدند و مهاجرت الی‌الله کردند.

۲. صبربالله و آن پس از تمکین این مقام است؛ یعنی مقام صبربالله به معنایی که گذشت؛ یعنی صبری که برای سالک ثابت است و مسافر کوی حقیقت

۱- الکافی، ج ۲، ص ۸۹، ح ۵.
۲- راه و رسم منزل‌ها، ج ۱، ص ۲۹۴.

است و به عین‌الیقین رسیده است و خاصه کسانی است به صحو بعد المحو رسیدند.(۱)

۳. صبر علی‌الله ویژه کسانی است که مستقر در مقام دوم گشته‌اند؛ یعنی تمام رخدادها را جلوه اسماء و صفات حق دیده و بر آنها شکیبایی می کنند.

۴. صبر فی‌الله صبر در مسیر سیر و سلوک است که سالک طریق دوست، باید متحمل شود که ویژه اهل حضور است.

۵. صبر مع‌الله که راجع به اهل حضور و مشاهده جمال است. در وقت خروج از جلباب بشریت و تجرد از ملابس افعال و صفات و متجلی شدن به تجلیات اسماء و صفات و توارد واردات انس هیبت و حفظ انس از تلونات و غیبت از مقام انس و شهود.

۶. صبر عن‌الله از درجات عشاق و مشتاقین است از اهل شهود و عیان، در صورتی که رجوع به عالم خود کنند و به عالم کثرت و صحو برگردند و این اشق مراتب صبر و مشکل‌ترین مقامات است و به این مرتبه اشاره دارد علی علیه السلام در دعای شریف کمیل: «فهبنی یا الهی و سیدی و مولای صبرت علی عذابک فکیف اصبر علی فراقک». چنین صبری، مربوط به محبوبین جمال است که از جمال جمیل برای اطاعت خود او محبوب باشد.

علامه جوادی آملی درباره صبر درجه ششم یا صبر «عن‌الله»، تعبیر «صبر بر هجران» را مطرح می کند که از آن کسانی است که لقا و رضوان الهی را از دست داده‌اند. سپس می گوید صبر آنها سنگین‌ترین صبرهاست. ازاین رو، آنها بر وصال لقاء رب و رضوان می‌بالند و از فراقش می‌نالند.(۲)

## ۳. صبر در احادیث

### اشاره

۳. صبر در احادیث

زیر فصل ها

الف) فضیلت صبر

ب) نقش صبر در سیر و سلوک الی‌الله و تحصیل مقامات معنوی و الهی

ج) صبر و پیروزی به واسطه آن در کمالات روحی، معنوی

د) نشانه‌های صابران

۱- یک ساغر از هزار، صص ۱۹۹ - ۲۰۱؛ نک: چهل حدیث، صص ۲۶۷ و ۲۶۸ و شرح حدیث جنود عقل و جهل، صص ۴۱۷ - ۴۲۰.

۲- تفسیر تسنیم، ج ۱۳، ص ۳۶۰.

### الف) فضیلت صبر

الف) فضیلت صبر

۱. قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله : «فی الصّبر علی مایکْرَه خیرٌ کثیر»(۱).

۲. قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله : «لمّا سُئل ماالایمان؟ _ الصّبر»(۲).

۳. قال علی علیه السلام : «الصّبر احسن حُلَلِ الایمان، و اشرف خلایق الانسان»(۳).

۴. قال علی علیه السلام : «الصّبر اَعْوَنَ شئی علی الدّهر»(۴).

۵. قال الصادق علیه السلام : «المؤمن یطْبَعُ علی الصبر علی النّوائب»(۵).

در احادیث یاد شده، صبر، خیر کثیر در صبر برابر ناملایمات، تفسیر ایمان به صبر و سرشته شدن مؤمن بر صبر در برابر سختی‌ها، نیکوترین خصلت ایمان و ارجمندترین خلق‌وخوی انسان و بهترین یاور در برابر روزگار دانسته و تبیین شده است.

### ب) نقش صبر در سیر و سلوک الی‌الله و تحصیل مقامات معنوی و الهی

ب) نقش صبر در سیر و سلوک الی‌الله و تحصیل مقامات معنوی و الهی

۱. قال علی علیه السلام : «بالصّبر تدرک معالی الامور»(۶).

۲. قال علی علیه السلام : «مَن صبر علی الله وَصَل اِلَیه»(۷).

۳. قال علی علیه السلام : «بالصّبر تدرک الرّغائب»(۸).

که «صبر» را عامل رسیدن به مقامات بلند، خواسته‌ها و وصال به خدا برشمرده‌اند.

### ج) صبر و پیروزی به واسطه آن در کمالات روحی، معنوی

ج) صبر و پیروزی به واسطه آن در کمالات روحی، معنوی

---

۱- میزان‌الحکمه، ج ۶، ص ۲۹۵۸، ح ۱۰۰۲۳.

۲- میزان‌الحکمه، ج ۶، ص ۲۹۵۸، ح ۱۰۰۲۴.

۳- میزان‌الحکمه، ج ۶، ص ۲۹۵۸، ح ۱۰۰۱۹.

۴- میزان‌الحکمه، ج ۶، ص ۲۹۵۸، ح ۱۰۰۲۸.
۵- میزان‌الحکمه، ج ۶، ص ۲۹۶۰، ح ۱۰۰۵۰.
۶- میزان‌الحکمه، ج ۶، ص ۲۹۶۲، ح ۱۰۰۵۹.
۷- میزان‌الحکمه، ج ۶، ص ۲۹۶۲، ح ۱۰۰۶۰.
۸- میزان‌الحکمه، ج ۶، ص ۲۹۶۲، ح ۱۰۰۵۸.

۱. قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله : «بالصّبر تُیوّقع الفرج و مَنْ یدْمِنْ قَرَعَ الباب یلِجْ»(۱).

۲. قال علی علیه السلام : «لایعدم الصّبور الظّفر و اِن طالَ بِهِ الزّمان»(۲).

۳. قال علی علیه السلام : «الصّبر کفیل بالظّفر»(۳).

۴. قال علی علیه السلام : «الصّبر مفتاح الدّرْكِ و النُّجْحُ عُقبی مَن صَبَر»(۴).

۵. قال الصادق علیه السلام : «الصّبر یعْقب خیراً فاصبروا تَظْفَروا»(۵).

در احادیث یاد شده نیز آمده که از راه صبر، انتظار گشایش و بازشدن در به روی کوبنده پیوسته آن وجود دارد. همچنین صبر، ضامن پیروزی، کلید رسیدن و کامیاب شدن ــ اگرچه زمان بردارد ــ و دارای پی آمدهای نیک است.

### د) نشانه‌های صابران

د) نشانه‌های صابران

رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود:

علامه الصابر فی ثلاث: اوّلها ان لایکْسل، والثانیه اَنْ لایضْجَر، والثالثه ان لایشکو من ربّه تعالی، لانّه اذا کسل فقد ضیع الحقّ، و اذا ضجر لم یؤَدِّ الشکر، و اذا شَکا مِنْ ربّه عزوجل فقد عَصاه(۶).

نشانه صابران سه چیز است: نخست آنکه تنبلی نمی ورزند، دوم آنکه افسرده و دلتنگ نمی‌شوند و سوم آنکه از پروردگارش شِکوه نمی‌کنند؛ زیرا تنبل حق را فروگزارد، افسرده و دل تنگ شکرگزار نیست و شکایت‌کننده از خدای خویش گناه و معصیت او را کرده است.

پس شکوه نکردن، شکر کردن یا عدم فروگزاری از حق، عدم شکرگریزی و شکوه‌گریزی از خدا در اثر صبر به دست می‌آید و شکیبایی و شکر همراه

---

۱- میزان‌الحکمه، ج ۶، ص ۲۹۶۶، ح ۱۰۰۷۶.
۲- میزان‌الحکمه، ج ۶، ص ۲۹۶۴، ح ۱۰۰۷۰.
۳- میزان‌الحکمه، ج ۶، ص ۲۹۶۴، ح ۱۰۰۷۲.
۴- میزان‌الحکمه، ج ۶، ص ۲۹۶۶، ح ۱۰۰۷۷.
۵- میزان‌الحکمه، ج ۶، ص ۲۹۶۴، ح ۱۰۰۷۱.

۶- میزانالحکمه، ج ۶، ص ۲۹۷۲، ح ۱۰۱۰۸.

هم هستند.

با توجه به دیدگاه قرآن درباره صبر، صابران و نتایجی که صبر دربردارد، نگاه احادیث و روایات که به برخی از آنها اشاره شد و تفسیر دانشمندان اخلاق و علمای سیر و سلوک و عارفان از «صبر»، چنین فهمیده می‌شود که «صبر» از وسایل کلیدی در سیر الی‌الله و مفتاح فَرَج و ظَفَر در پیمودن مقامات معنوی و طریقت روحانی است و «صابر» هر چه آگاهی و اشتیاقش به خدا بیشتر و عمیق‌تر باشد، درجات عالی‌تر صبر را به دست می آورد تا به سرمنزل مقصود برسد.

صبر در واقع در سه مرحله سلوکی به صورت کلی مطرح است:

الف) صبر قبل از سلوک؛

ب) صبر هنگام سیر و سلوک؛

ج) صبر پس از وصول که صبر رجوع از وحدت به کثرت، و حق به خلق به حق، و صبر از فراق و هجران است و معرفت و محبت سازندگان اصلی مراتب صبر در مراحل سیر و سلوک خواهد بود.

به همین دلیل، در «صبر»، بصیرت و مراقبت، کارآیی فراوانی دارد و درجات صبر به درجات ایمان و سیر و سلوک انسان به سوی خدا مرتبط است که صبر و پایداری، نقش زیربنایی در توفیق انسان برای درک و ریاضت مواهب و نعمت‌های الهی، اعم از نعمت‌های مادی و معنوی و در نعمت‌های معنوی، نعمت شهود و وصال دارد که خدای سبحان فرمود:

«فَاصْبِرْ کمَا صَبَرَ أُوْلُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ...».(۱)

«وَأَلَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَهِ لَأَسْقَينَاهُم مَاءً غَدقاً».(۲)

---

۱- نک: احقاف: ۳۵.

۲- نک: جنّ: ۱۶.

«إِنَّ الَّذينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيهِمُ الْمَلاَئِکهُ أَلاَّ تَخَافُوا وَلاَ تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّهِ الَّتِی کنتُمْ تُوعَدونَ».(۱)

«إِنَّ الَّذينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلاَ خَوْفٌ عَلَيهِمْ وَلاَ هُمْ يحْزَنُونَ».(۲)

«فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْد اللَّهِ حَقٌّ وَ لاَيسْتَخِفَّنَّک الَّذينَ لاَيوقِنُونَ».(۳)

«وَاصْبِرْ عَلَى مَا يقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِيلاً».(۴)

«فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادتِهِ».(۵)

«وَأْمُرْ أَهْلَک بِالصَّلاَهِ وَاصْطَبِرْ عَلَيهَا».(۶)

«وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ».(۷)

از آیات یاد شده فهمیده می‌شود که صَبْرِ قرآنی، چند ویژگی دارد:

۱. صبری همه‌جانبه و در همه ابعاد مادی، معنوی، دنیوی و اخروی، فردی و اجتماعی است.

۲. صبر و سلوک الی‌الله، درهم‌تنیده و پیوسته به هم هستند. صبر، نوعی سلوک است و سلوک منهای صبر، ممکن نیست.

۳. «صبر» در همه روابط چهارگانه: انسان با خدا، خود، جامعه و جهان مطرح است.

۴. صبر با لوازم و ثمرات بسیار شیرین و دل نشین سلوکی، اعم از تحصیل معرفت افاضی و لدنّی، عدم خوف و حزن، نزول فرشته‌ها و همراه است.

۵. صبر یعنی بودن و نبودن، ماندن و نماندن، شدن و گردیدن و صیرورتِ

---

۱- نک: فصّلت: ۳۰.

۲- نک: احقاف: ۱۳.

۳- نک: روم: ۶۰.

۴- نک: مزّمل: ۱۰.

۵- نک: مریم: ۶۵.

۶- نک: طه: ۱۳۲.

۷- نک: عصر: ۳.

همراه با بصیرت.

# فصل ششم: توکل

## اشاره

فصل ششم: توکل

زیر فصل ها

۱. ماهیت توکل

۲. مراتب و درجات توکل

۳. معانی مراتب و درجات توکل در احادیث:

۴. چند نکته درباره توکل

۵. فرق توکل و تفویض:

## ۱. ماهیت توکل

۱. ماهیت توکل

«توکـل» که به معنـای «گزینش و پـذیرش وکیـل» است، یکی از مراحـل سـیر سالکـان الی‌الله شـمرده می‌شـود که در این سـفر معنوی، سالك به آن نیازمنـد است و درصـدد اکتساب آن برمی‌آیـد. توکل در لغت، واگـذاری امری به معتمـدی است از آن نظر که شـخص خود را در انجام آن امر ناتوان می‌بیند.(۱) سرچشـمه توکل، ایمان و ثمره آن، یقین، و هموارکننده راه سالك در رسیدن به توحید است.

امـام خمینی رحمه الله در تعریف توکل، با اشاره به گفته‌های برخی از عارفان می‌نویسـد: «التوکل علی‌الله: اِنْقِطاعُ الْعَبْـدِ اِلَیْه فِی جَمیعِ مایامَلُه مِنَ الْمَخْلُوقین»(۲) و معتقد است: توکل پس از ایمان، به چهار حقیقت حاصل می‌شود:

۱. ایمان به آگاهی وکیل در مورد احتیاجات موکل؛

۲. ایمان به قدرت وکیل در برآوردن احتیاجات موکل؛

۳. بُخْل نداشتن وکیل؛

۴. محبت و رأفت داشتن به وکیل.(۳)

پس مجرد علم و آگاهی کفایت نمی‌کند؛ باید ایمان قلبی و باور وجودی

---

۱- راغب اصفهانی، مفردات، ص ۵۳۱.

۲- شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۲۰۰.

۳- شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۲۱۴.

هم باشد.

توکل از دیدگاه ملاهادی سبزواری رحمه الله چنین ترسیم و تبیین شده است:

تَوکَلٌ ان لاتدع الامر الی

مقدّر الامور جلّ و علا

ولیس هذا ان تکفَّ عَنْ عَمل جج

اِذْ رُبّ امر بوسائط حَصَل

مُخَصصّات فاعل مقدّس

واِنْ تُجِد فَکُفَّ فی الهواجس(۱)

چند نکته در ابیات یاد شده وجود دارد:

۱. توکل یعنی کار را به خدا که تقدیرکننده امور است، واگذاشتن؛

۲. توکل با کار و تلاش منافات ندارد و بازدارنده از تلاش و تدبیر نیست؛

۳. وسایل در کارها مجاری فیض الهی برای تحقق امور بوده، تحت تقدیر و تَدبیر الهی است؛

۴. توکل‌کننده، باید درصدد تهذیب نفس و طهارت از هواجس و خواطر نفسانی برآید و صحنه دل را غبارروبی کند و از تکاثرطلبی و فزون‌خواهی دنیوی بپرهیزد.

استاد جوادی آملی نیز با تحلیل توکل، شبهه عدم کار و توسل به اسباب را در توکل حل کرده، از پندارهای باطل و اندیشه‌های نادرست پرده برداشته و می‌فرماید:

چنین نیست که انسان، بخشی از کار را با اسباب عادی بدون توکل انجام دهد و بخش دیگر را با توکل، توسل و دعا؛ بلکه همه اینها در همه بخش های فعل آدمی حضور و ظهور دارد و حتی در جایی که انسان با وسایل و اسباب کار می کند، باید بر خدا توکل کند.(۲)

چنان‌که امام خمینی رحمه الله نیز می‌نویسد:

توکـل، هرگز بـا کسب و کـار منافـات نـدارد، بلکه ترک کـار و کسب و تصـرف به بهانه توکل، از نقصان و جهل است؛ زیرا توکل، ترک اعتماد به اسباب است

---

۱- شرح منظومه، بخش حکمت، مقصد هفتم، ص ۳۵۲.

۲- تفسیرموضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، صص ۳۶۵ و ۳۶۶.

و رجوع اسباب به مسبب‌الاسباب خواهد بود.(۱)

خواجه عبدالله انصاری نیز توکل را سپردن تمام کارها به صاحب کار و تکیه کردن بر خدا دانسته که این امر بر عوام مشکل، و بر خواص آسان است؛ زیرا خداوند تمام امور را به خود وابسته و دیگران را هیچ‌کاره می‌داند: «التوکل کلّه الامر ــ کله ــ الی مالکه، والتعویل علی وکالته، و هو من أصعبُ منازل العامه علیهم، و أوهی السبل عند الخاصه، لان الحق تعالی قد وکلّ الامور کلها الی نفسه و آیس العالم من ملك شئی منها»،(۲) و چرا چنین نباشد که خدای متعال، سبب‌ساز و سبب‌سوز است و علم و قدرت مطلق دارد و بر اساس عدالت و حکمت عمل می‌کند؛ خدایی که «اللَّهُ یفْعَلُ مَا یشَاءُ»(۳)، «اللَّهَ یفْعَلُ مَا یرِید»(۴)، «قَد جَعَلَ اللَّهُ لِکلِّ شَی ءٍ قَدراً»(۵) و «إِنَّ اللَّهَ یحْکمُ مَا یرِید»(۶) است و خدایی که سبب غیرمغلوب و شکست‌ناپذیر است «وَاللَّهُ یحْکمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُکمِهِ».(۷)

حال آیا نباید به این آیه توجه کرد که: «وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَکلَ عَلَی اللَّهِ وَقَد هَدانَا سُبُلَنَا... وَعَلَی اللَّهِ فَلْیتَوَکلِ الْمُتَوَکلُونَ»،(۸) پس به تعبیر خواجه نصیرالدین طوسی در تفسیر توکل، یقین به دانایی و توانایی خدای تعالی، می‌تواند منشأ توکل و واگذاری امور به خدا باشد.(۹)

## ۲. مراتب و درجات توکل

### اشاره

۲. مراتب و درجات توکل

زیر فصل ها

الف) دیدگاه حضرت امام رحمه الله :

ب) دیدگاه خواجه عبدالله انصاری رحمه الله :

### الف) دیدگاه حضرت امام رحمه الله :

الف) دیدگاه حضرت امام رحمه الله :

---

۱- شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۲۱۴.

۲- راه و رسم منزل‌ها، ج ۱، ص ۲۵۸.

۳- نک: آل‌عمران: ۴۰.

۴- نک: بقره: ۲۵۳.

۵- نک: طلاق: ۳.

۶- نک: مائده: ۱.

۷- نک: رعد: ۴۱.

۸- نک: ابراهیم: ۱۲؛ نک: تفسیرالمیزان، ج ۴، ص ۶۰.

۹- اوصاف الاشراف، صص ۳۰ - ۵۰.

توکل بر حسب مقامات بندگان درجات گوناگونی دارد که عبارتند از:

۱. عامه موحدان که حق تعالی را خالق مبادی امور و کلیات جواهر و عناصر اشیا می‌دانند، اما تصرف او را محدود و احاطه ربوبی را قائل نیستند؛ زیرا علم به ربوبیت الهی نداشته و توحیدشان ناقص است و اگر هم توکل بر خدا نماید، یا لفظی و زبانی یا تقلیدی و از روی احتیاط است.(۱)

۲. اشخاصی که در مقام عقل توکل به خدا دارند؛ زیرا یا با برهان و یا با نقل معتقدند حق تعالی مقدر امور و مسبب اسباب و مؤثر در دار و وجود است(۲) و قدرت و تصرف او محدود به هیچ حدی نیست.

۳. آنان که توکل را از راه قلب یافته، یعنی تصرف حق در موجودات را به قلب رسانده و قلوبشان ایمانی آورده که مقدر امور خدا و سلطان و مالک اشیا اوست، اینها اگرچه صاحب مقام توکل هستند، اما به حسب مراتب ایمان و درجات آن، بسیار مختلفند تا به درجه اطمینان و کمال آن برسند که در درجه کامل توکل در قلوب آنها ظهور یابد.(۳)

۴. بالاترین مقام توکل برای سالکان رسیدن به مقام فنای کلی است که رجوع به مملکت خود و بقای بالله یافتند. سالک در این مقام، در عین حال که در کثرت واقع است، در توحید جمع مستغرق است و در عین حال که تصرفات موجودات را تفصیلاً می‌بینند، جز حق‌تعالی موجودی را متصرف نمی‌بیند.(۴)

## ب) دیدگاه خواجه عبدالله انصاری رحمه الله :

ب) دیدگاه خواجه عبدالله انصاری رحمه الله :

توکل سه درجه است که عبارتند از:

۱. توکل همراه با سبب‌جویی و سبب‌سازی به سه دلیل:

یک- تا نفس بدان مشغول شود.

دو- سود رساندن به مردم.

---

۱- نک: چهل حدیث، صص ۲۱۴ - ۲۱۷.

۲- چهل حدیث، صص ۲۱۴ - ۲۱۷.

۳- چهل حدیث، صص ۲۱۴ - ۲۱۷.

۴- شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۲۱۹.

سه- ترک نمودن هر گونه ادعا و گردن‌فرازی.

۲. توکل همراه با طلب و سبب‌سوزی برای رسیدن به سه چیز:

الف) درست و راست نمودن توکل.

ب) در هم کوبیدن خودخواهی و برتری‌جویی.

ج) فراغ بال برای پاسداری از واجبات.

۳. توکل همراه با شناختی که انسان را از این اندیشه که کار واگذار به خود اوست، رهایی بخشد و نهایتاً از قید چنین توکلی آزاد شود و دریابد که خدا را در هیچ کاری شریکی نیست و همه امور به دست اوست.(۱)

### ۳. معانی مراتب و درجات توکل در احادیث:

۳. معانی مراتب و درجات توکل در احادیث:

۱. امام رضا علیه السلام : «ــ لم‌ّا‌یسئل عن حدّالتوکّل ــ : اَن لاتخاف مع‌الله احداً».(۲)

۲. امام علی علیه السلام : «التوکّل التّبری مِن الحولِ و القوّه، و انتظار مایأتی به القَدَر».(۳)

۳. جبرئیل علیه السلام : «لم‌ّاسأله النّبی صلی الله علیه و آله عن التوکّل علی‌الله: العلم بانّ المخلوق لایضرّ و لاینفع، و لایعطی و لایمنع، واستعمال الیأس من الخلق فاذا کان العبد کذلک لم یعْمَلْ لِاَحَدٍ سوی‌الله و لم یرْجُ و لَمْ یخَفْ سوی‌الله، و لم یطْمَعْ فی احدٍ سوی‌الله، فهذا هو التوکل».(۴)

در احادیث یادشده، چیستی توکل از خدا ترسیدن و از غیرخدا ترس نداشتن، بری شدن از نیرو و توانایی خویش و چشم به راه مقدرات الهی شدن و دانستن اینکه مخلوق، قدرتی در سودرسانی و ضرر زدن ندارد و در دادن و ندادن نیز کاره‌ای نیست و به کلی چشم امید از خلق کندن و در نتیجه، چنین انسانی جز برای خدا کار نمی‌کند و از او بیم و امید ندارد و تنها چشم طمع به خدا دارد، تفسیر شده است.

۴. امام رضا علیه السلام : «اَلتَوکَّلُ دَرَجاتٌ، مِنْها اَنْ تَثِقَ بِهِ فِی اَمْرِکَ کُلَّه فیما فَعَل بکَ، فَما فَعَلَ

---

۱- راه و رسم منزل‌ها، ج ۱، ص ۲۶۱.

۲- میزان الحکمه، ج ۱۴، ص ۷۰۵۶، ح ۲۲۵۳۰.

۳- میزان الحکمه، ج ۱۴، ص ۷۰۵۶، ح ۲۲۵۲۴.

۴- میزان الحکمه، ج ۱۴، ص ۷۰۵۶، ح ۲۲۵۲۳.

بَیکِ کُنْتَ راضیاً، وَ تَعْلَمُ اِنّه لَمْ یألک خَیْراً وَ نَظَراً وَ تَعْلَمُ اِنَّ الْحُکْمَ فِی ذلِک لَهُ، فَتَتَوکَّلَ عَلَیْهِ بِتَفْویض ذلِک اِلَیْهِ وَ مِنْ ذِلکَ الْاِیمانِ بِغُیُوبِ‌الله الّتی لَمْ یَحُطْ عَلَمَک بِها، فَوّکَلْتَ عِلمها اِلَیْه وَ اِلی اُمَنائه عَلَیْها، وَ وَثَقَتْ بِهِ فیها وَ فِی غَیْرِها».(۱)

از درجات توکل، یکی این است که در همه کارهایت در آنچه به تو کند اعتماد کنی و به آنچه با تو نماید، خشنود باشی و بدانی که او از هیچ خیر و نظر لطفی درباره تو کوتاهی نمی‌کند و بدانی که در این باره حکم، حکم اوست. پس با واگذاری امور به او، بر او توکل کن. دیگر اینکه، به غیب‌های خدا که در علم تو نمی‌گنجد، ایمان داشته و علم آنها را به او و به اُمنای او بر آنها واگذار و در این غیب‌ها و جز آنها به او اعتماد داشته باش.

## ۴. چند نکته درباره توکل

۴. چند نکته درباره توکل

۱. توکل بر خدا همراه با اعتقاد توحیدی به حسیب و کافی بودن اوست: «فَإِن تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِیَ اللَّهُ لاَ إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَیهِ تَوَکلْتُ».(۲)

۲. توکل بر خدا در جهاد اصغر و اکبر، که نوح در مصاف و هماوردی با قوم تبهکار خویش دستور یافت بگوید: «فَعَلَی اللَّهِ تَوَکلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَکمْ وَشُرَکاءَکمْ.»(۳) مهم‌ترین عامل رهایی از سلطه ابلیس و اِغْواء و اِضلال او، توکل بر خداست: «إِنَّهُ لَیسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَی الَّذینَ آمَنُوا وَعَلَی رَبِّهِمْ یتَوَکلُونَ».(۴)

۳. توکل از اموری است که «هفتاد مرتبه» در قرآن به‌کار رفته و مؤمنان و متوکلان بر آن تکیه دارند و قوام کارهایشان در همه امور «توکل» بر خداست:

---

۱- میزان الحکمه، ج ۱۴، ص ۷۰۷۴، ح ۲۲۶۰۰.

۲- نک: توبه: ۱۲۹.

۳- نک: یونس: ۷۱.

۴- نک: نحل: ۹۹؛ نک: تفسیرموضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، صص ۳۷۰ و ۳۷۱.

«وَعَلَی اللَّهِ فَلْیتَوَکلِ الْمُؤْمِنُونَ»(۱) یا «وَعَلَی اللَّهِ فَلْیتَوَکلِ الْمُتَوَکلُونَ».(۲)

۴. توکـل، انسان را قوی‌ترین مردم می‌نمایـد. رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود: «یا اباذر! اِنَّ سرّک ان تکون اقوی النّاس فتوکل علی‌الله».(۳)

۵. توکل بر خدا، انسان را محبوب خدا می‌سازد: «فَإِذا عَزَمْتَ فَتَوَکلْ عَلَی اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ یحِبُّ الْمُتَوَکلِینَ».(۴)

## ۵. فرق توکل و تفویض:

۵. فرق توکل و تفویض:

اگرچه در این زمینه، سـخنان فراوانی را مفسـران، حکیمـان الهی و عارفان مطرح کرده‌انـد، ما به دلیل اختصار در بحث، تنها به دیدگاه امام خمینی رحمه الله در این زمینه اشاره می‌کنیم:

تفویض، لطیف‌تر و دقیق‌تر از توکل است؛ زیرا که تفویض آن است که بنده، حول و قوت را از خود نبیند و در تمام امور خود را بی‌تصـرف دانـد و حق را متصـرف و اما در توکل... متوکل حق را قائم مقام خود کند در تصـرف و جلب خیر و صـلاح. ... توکل در مصالح است، به خلاف تفویض که در مطلق امور است، و نیز توکل نمی‌باشد مگر بعد از وقوع سـببِ موجب توکل، یعنی امری که در آن توکل می‌کند بنده بر خدا، مثل توکل پیغمبر صـلی الله علیه و آله و اصـحابش در حفظ از مشرکان، وقتی که گفته شـد به آنها «إِنَّ النَّاسَ قَد جَمَعُوا لَکمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادهُمْ إِیمَاناً وَقَالُوا حَسْـبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَکیلُ»،(۵) و امّا تفویض قبل از وقوع سبب است...، مثل تفویض مؤمن آل‌فرعون.(۶)

ایشان پس از طرح خلاصه شرح عبدالرزاق کاشانی و خواجه نصیر، در ادامه

---

۱- نک: تغابن: ۱۳؛ توبه: ۵۱؛ ابراهیم: ۱۱؛ مجادله: ۱۰.

۲- نک: یوسف: ۶۷؛ ابراهیم: ۱۲.

۳- میزان الحکمه، ج ۱۴، ص ۷۰۶۰، ح ۲۲۵۴۵.

۴- نک: آل‌عمران: ۱۵۹.

۵- نک: آل‌عمران: ۱۷۳.

۶- چهل حدیث، ص ۴۴۶.

سخن می‌فرماید:

در بودن توکل شعبه‌ای از تفویض، نظر است و در اعم شمردن تفویض را از توکل، مسامحه واضحه است، و نیز دلیلی نیست بر آنکه توکل فقط بعد از وقوع سبب است، بلکه در هر دو مورد جای توکل هست و اما در حدیث شریف که فرمود: «فَتَوَكَّلْ عَلَى‌اللهِ بِتَفويضِ ذلِكَ اِليهِ»، تواند بود که چون توکل نیست مگر با رؤیت تصرف خویش، لهذا برای خود وکیل اتخاذ نموده در امری که راجع به خود می‌داند. حضرت خواسته است او را ترقی دهد از مقام توکل به تفویض و به او بفهماند که حق تعالی قائم مقام تو نیست در تصرف، بلکه خود متصرف ملک خویش و مالک مملکت خود است. خواجه نیز در منازل‌السائرین در درجه ثالثه توکل، تنبه به این معنا داده.(۱)

---

۱- چهل حدیث، ص ۲۱۹.

## فصل هفتم: رضا

### اشاره

فصل هفتم: رضا

زیر فصل ها

۱. مفهوم رضا

۲. مقام، مراتب و ثمرات رضا در احادیث

### ۱. مفهوم رضا

۱. مفهوم رضا

«رضا در لغت به معنای خشنودی، خوش‌دلی و تسلیم شدن است و در اصطلاح عرفانی، عبارت است از رفع کراهت قلب نسبت به مقدرات و شیرین شدن سختی‌های احکام قضا و قدر.»(۱) به بیان دیگر، «رضا» خروج از رضای نفس و آمدن در رضای حق است. خواجه نصیرالدین طوسی رحمه الله با استناد به آیه: «لِکیلاَ تَأْسَوْا عَلَی مَا فَاتَکمْ وَلاَ تَفْرَحُوا بِمَا آتَاکمْ»،(۲) رضا را چنین تعریف می‌کند:

رضا، خشنودی است و آن ثمره محبت است و مقتضای عدم انکار است، چه در ظاهر و چه در باطن و چه در دل و چه در فعل... و صاحب مرتبه رضا، همیشه در آسایش باشد.(۳)

پس اینکه در قرآن کریم آمده است: «رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولئِک حِزْبُ اللَّهِ أَلاَ إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»(۴) یا فرمود: «جَزَاؤُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِینَ فِیهَا أَبَداً رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذلِک لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ»(۵) یا فرمود: «یا أَیتُهَا

---

۱- یک ساغر از هزار، ص ۲۰۸.

۲- نک: حدید: ۲۳.

۳- اوصاف الاشراف، صص ۳۰ - ۵۰.

۴- نک: مجادله: ۲۲.

۵- نک: بینه: ۸.

النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ ارْجِعِی إِلَی رَبِّک رَاضِیهً مَرْضِیهً»،(۱) همه از تکامل نفسِ سالک در اثر عرفان و عشق و عبودیت الهی خبر می‌دهد.

مرتبه «رضا»، از مراتب عالی سلوک عرفانی و به تعبیری، نهایت مقام سالک است؛ زیرا «رضا» مقام واصلان است، نه «مقام سالکان»؛ چه اینکه سالک پس از طی مقامات معنوی و استکمال نفس در طی مراتب سلوکی، به درجه‌ای از یقین می‌رسد که اتصاف به صفت طمأنینه پیدا می‌کند.

در حدیثی از امام زین‌العابدین علیه السلام آمده است: «اَعْلی درجه الزهد اَدْنی درجه الورع، واعلی درجه الوَرَع ادنی درجه الیقین، و اعلی درجه الیقین اَدْنی درجه الرِّضا»(۲) که ناظر به سیر و سلوک فرد در رسیدن به «مقام رضا» است، چنان‌که در تفسیر معنای رضا آمده است: «قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله لجبرئیل: فماتفسیر الرِّضا؟ قال [جبرئیل]: الراضی لایسْخَطُ علی سیدِهِ أصاب من الدّنیا اَم لَمْ یصِبْ، ولایرْضی لِنفسه بالیسر مِنْ العَمَل» که بر خشنودی بنده از مولایش در هر شرایط و عدم رضایت از خویشتن دلالت می‌کند.

پس همواره در سلوک و شدن است و خطاب الهی به صاحب نفس مطمئنه «ارجعی»، شاید ناظر به همین معناست که اگرچه آخرین مقام «رضا» است، ولی خود این مقام، مبدأ سفر شهودی است. گفته‌اند دو آیه پایانی سوره فجر، برای امام حسین علیه السلام نازل شد؛ امام حسینی که عصر عاشورا در آخرین کلام خویش با خدا و محبوبش عرضه داشت «الهی رضا برضائک، تسلیماً لقضائک، مطیعاً لامرک لامعبود سِواک»(۳).

این مطالب گویای این حقیقت است که سالک الی‌الله می‌کوشد به جایی

---

۱- نک: فجر: ۲۷ و ۲۸.

۲- کافی، ج ۲، ص ۱۲۸، ح ۴.

۳- مقتل مقرّم، ص ۳۵۷.

برسد که خدا از او راضی شود و او نیز از خدا راضی گردد؛ یعنی از قضا و قدر الهی خشنودی یابد، چنان‌که در آیات مطرحِ گذشته وجود داشت. در حدیثی آمده است که اُسوه سالکان و الگوی واصلان، پیامبراعظم صلی الله علیه و آله در همه زندگی‌اش «ای کاش» فرمود: «لم یکن رسول‌الله صلی الله علیه و آله یقول لشئی قدمضی: لو کان غیره».(۱)

کلمه رضا و مشتقات آن، بیش از هفتاد بار در قرآن کریم به کار رفته است. خواجه عبدالله انصاری، آیه «رَاضِیةً مَرْضِیةً»(۲) را برای مقام رضا برگزید؛ زیرا خشنودی در این آیه، دوطرفه است: نفس مطمئنه از خدا راضی است و خدا نیز از او راضی است. از امام صادق علیه السلام حدیثی وارد شده که ریشه‌های پیدایش خشنودی و اندوه را مطرح می‌سازد. ایشان فرمود: «ان‌الله بعدله و حکمه و علمه جعل الرَوْح والفرح فی الیقین و الرضاء عن‌الله تعالی و جعل الهمّ و الحزن فی الشّک فارضوا الی‌الله و سلّموا له».(۳)

خواجه عبدالله انصاری رحمه الله که رضا را وقوف راستین و آرام‌بخش در برابر خواسته خدا تعریف کرد، برای آن سه درجه قائل است:

درجه اول _ خشنودی عام که همان راضی شدن به ربوبیت و تکیه‌گاه دین و پاک‌کننده انسان از آلودگی به شرک اکبر است و سه شرط دارد:

۱. خدا را از همه بیشتر دوست داشته باشد که این معنای ایمان است؛

۲. هر چه بیشتر به تعظیم الهی بپردازد که این لازمه احسان است؛

۳. اطاعت خدا را مقدم بر همه چیز بداند که این معنای اسلام است.

درجه دوم- رضای به قضای الهی است به سه شرط:

۱. یکسانی همخوانی حالات؛

---

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۶۳.

۲- فجر: ۲۸.

۳- بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۵۲.

۲. دست برداشتن از دشمنی با مردم؛

۳. رهایی از پافشاری بر دعا و درخواست.

درجه سوم- رضا به رضای خداست و سه ویژگی دارد:

۱. در هیچ کاری چون و چرا نکند؛

۲. اختیار خویش را به خدا واگذارد؛

۳. در برابر خدا و حتی در افتادن به آتش، از خود و تشخیص خود دم نزند.(۱)

هجویری می گوید:

رضا، نهایت مقامات است و بدایت احوال. یک طرفش در کسب و اجتهاد و طرف دیگرش در محبت و غلیان، و فوق آن مقام نیست و انقطاع مجاهدت اندر آن است. پس ابتدای آن از مکاسب بود و انتهای آن از مواهب.(۲)

بر اساس تقسیم‌بندی ابونصرسراج در اللّمع و عزّالدین کاشانی در مصباح الهدایه و...، «رضا» آخرین مرتبه و مقام سالک است که آن را «باب‌الله الاعظم» و بهشت دنیا نامیده‌اند.(۳) امام خمینی رحمه الله نیز در این باره می‌فرماید:

مقام رضا، عبارت است از خشنودی و فرحناکی عبد از حق و مرادات او و قضا و قدر او و لازمه این خشنودی، خشنودی از خلق نیز هست و حصول فرح عام است.(۴)

ایشان، سرچشمه‌های تحصیل رضای خدا را نیز در چهار چیز می‌داند:

الف) علم به جمیل بودن حضرت حق ذاتاً، صفاتاً و فعلاً؛

ب) ایمان قلبی به جمیل بودن حق در همه مراتب؛

---

۱- راه و رسم منزل‌ها، ج ۱، ص ۳۰۳.

۲- کشف‌المحجوب، ص ۲۲۶.

۳- اللّمع، ص ۵۰؛ مصباح الهدایه، ص ۳۹۹.

۴- شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۱۶۳.

ج) طمأنینه نفس به مقام جمیلیت حق.

د) مقام مشاهده که برای اهل معرفت و اصحاب قلوب رُخ می‌دهد که سه درجه برای آن مطرح است:

۱. مشاهده تجلی افعالی؛

۲. مشاهده تجلی صفاتی و اسمایی؛

۳. مشاهده تجلی ذاتی و این دو مقام، ارفع از اسم رضا و امثال آن است؛ گرچه روح رضا که حقیقت محبت و جذبه است، در این مقام به طور کامل موجود است.(۱)

همچنین حضرت امام «مراتب رضا» را نیز سه چیز می‌داند:

۱. رضا به مقام ربوبیت حق؛

۲. رضا به قضا و قدر حق؛

۳. رضا به رضای الهی.(۲)

## ۲. مقام، مراتب و ثمرات رضا در احادیث

۲. مقام، مراتب و ثمرات رضا در احادیث

الف) جایگاه و منزلت رضا و معنای آن:

ــ پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله : «اُعْبُدِالله فی الرّضل، فان لم تستطع ففی الصَّبر علی ماتَکْرَهُ خیرٌ کثیر».(۳)

امام علی علیه السلام : «نِعْم القرین الرّضا».(۴)

امام صادق علیه السلام : «رأس طاعهالله الرّضا بماصَنَعَالله فیمااحبّ العبد وفیما کَرِهَ».(۵)

ب) نسبت ایمان و رضا:

---

۱- نک: شرح حدیث جنود عقل و جهل، صص ۱۷۲ - ۱۷۹.

۲- نک: شرح حدیث جنود عقل و جهل، صص ۱۶۶ - ۱۷۸.

۳- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۰۸۸، ح ۷۲۸۴.

۴- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۰۸۸، ح ۷۲۸۳.

۵- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۰۸۸، ح ۷۲۹۰.

امام علی علیه السلام : «الایمان اربعه ارکان: الرّضا بقضاءالله و التوکّل علی‌الله و تفویض الامر الی‌الله، والتسلیم لَامرالله».(۱)

امام علی علیه السلام : «اجدر الاشیاء بصدق الایمان: الرّضا و التسلیم».(۲)

امام علی علیه السلام : «نعم قرین الایمان الرّضا».(۳)

ج) ثمرات و نتایج رضا:

رسول خدا صلی الله علیه و آله :«اِرْضَ بِقَسْمِالله تَكُنْ اَغْنی النّاس».(۴)

رسول خدا صلی الله علیه و آله :«اذا احبّ‌الله عَبداً ابتلاه، فان صبر اجتباه و ان رِضَی اصطفاه».(۵)

امام علی علیه السلام : «القنوع عنوان الرّضا».(۶)

امام علی علیه السلام :«الرّضا ینفی الحزن».(۷)

امام علی علیه السلام :«اِرض، تَسْتَرِح».(۸)

امام خمینی رحمه الله در تفاوت توکل و رضا می‌نویسد:

مقام رضا، غیر از مقام توکل است، بلکه از آن شامخ‌تر و عالی‌تر است؛ زیرا که متوکل، طالب خیر و صلاح خویش است و حق تعالی را چون فاعل خیر می‌داند، او را وکیل خویش انتخاب می‌کند در بهبود بخشیدن امورات خویش، اما فرد «راضی» این چنین نیست؛ زیرا او پسندد هر چه را جانان پسندد. بنابراین، مقام رضا برتر از مقام توکل است.(۹)

حافظ شیرازی نیز عمیق سروده است:

رضا به داده بده و ز جبین گره بگشای

که بر من و تو درِ اختیار نگشاد است

---

۱- کافی، ج ۲، ص ۷، ح ۵.
۲- غررالحکم، ح ۳۲۴۷ و ۳۷۲۳.
۳- غررالحکم، ح ۳۲۴۷ و ۳۷۲۳.
۴- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۰۹۲، ح ۷۳۱۳.
۵- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۰۹۲، ح ۷۳۰۶.

۶- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۰۹۲، ح ۷۳۱۴.

۷- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۰۹۴، ح ۷۳۲۰.

۸- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۰۹۴، ح ۷۳۱۸.

۹- چهل حدیث، ص ۲۱۵.

و سعدی سروده است:

به جهان خرّم از آنم که جهان خرّم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

و امام خمینی رحمه الله نیز سروده است:

گر بار عشق را به رضا می‌کشی چه باک

خاور به جا نبود و یا باختر نبود

و بدانیم که «رضا» و «خشیت» به هم مربوط هستند. خدای سبحان فرمود: «رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذلِکَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ»،(۱) چنان‌که «خشیت» را نیز به «معرفت» وصل می‌کند: «إِنَّمَا یخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»(۲) و معرفت، رضایت و خشیت، با «رسالت» انسان الهی در همه ابعاد فکری و اجتماعی گِره می خورد که بوی توحیدی می‌دهد: «الَّذینَ یبَلِّغُونَ رِسَالاَتِ اللَّهِ وَیخْشَوْنَهُ وَلاَ یخْشَوْنَ أَحَداً إِلَّا اللَّهَ».(۳)

امید است سالک واصل به مقام «رضا»، که سیر از کثرت به وحدت و خلق به حق است، برسد و مراتب دیگر سلوک و منازل بعدی را پشت سر نهد و به مسئولیت‌های خود در ساحت دین‌شناسی و دین‌داری عمل کند، که عارفان قرآنی و سالکان اهل‌بیتی چنینند.

---

۱- نک: بینه: ۸.

۲- نک: فاطر: ۲۸.

۳- نک: احزاب: ۳۹.

## بخش ششم: اصناف انسان ها در قرآن

### اشاره

اصناف انسان ها در قرآن

زیر فصل ها

## پیش درآمد

### اشاره

پیش درآمد

قرآن کریم، کتاب «انسان‌شناسی» و «انسان‌سازی» است و این کتاب «تدوین»، با آن «کتاب تکوین» تطابق و هم‌خوانی کامل دارد و به همین دلیل، کتاب هدایت و سعادت انسان است. انسانی که از نظر تکوینی، «آزادی و اختیار» دارد تا راهی را که قرآن به او نشان می‌دهد، راه رشد یا غیّ، هدایت یا ضلالت، شکر یا کُفْر و... را به اختیار خویش برگزیند، تا «إِنَّا هَدَيْناهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكراً وَإِمَّا كفُوراً»،(۱) در جریان «هُوَ الَّذی خَلَقَكمْ فَمِنكمْ كافِرٌ وَمِنكم مُؤْمِنٌ»(۲) تحقق یابد و آگاهی‌بخشی با آزادی‌گرایی انسان صورت عینی یابد.

البته او از نظر «تشریعی» آزاد نیست تا هر راهی را برود و هر کاری انجام دهد و در برابر آگاهی و آزادی در انتخاب راه و انجام عمل، مسئولیت دارد. هدف نهایی نبوت و رسالت و شریعت الهیه یا دینِ خدا، آن است که انسان با «معرفت و عبودیت» به گرایش‌های فطرت خود لبیک گوید و راه لقاءالله را در پیش گیرد. ازاین رو، برای رسیدن انسان به منزلت لقای رب، هم راه، هم روش و هم قانون و دستورالعمل‌ها را با تبیین «هدف» ارائه فرمود که روش اصلی، «مجاهدت» و هدف اصلی و نهایی، «مشاهدت» است، به گونه‌ای که نه اصل

---

۱- نک: دهر: ۳.

۲- نک: تغابن: ۲.

«جهاد اکبر» و نه اصل شهود، هیچ‌کدام اصالت و موضوعیت ندارد و مطلوب بالذات نیست، بلکه مقصود اصلی و مطلوب ذاتی، «مشهود» است، نه شهود و شاهد؛ زیرا سالکِ بیدار با طی مقامات سلوکی و منازل عرفانی، به مرتبه‌ای می‌رسد که از «خود فانی» می‌شود و حتّی از فنای خویش نیز فانی می‌گردد که به «فناءالفناء» شُهره است.

بنابراین، طبق آیه «یاأَیهَا الْإِنسَانُ إِنَّک کادحٌ إِلَی رَبِّک کدحاً فَمُلَاقِیهِ»،(۱) انسان از منظر قرآن، مسافر کوی خدا و سائرِ یار لقای رب است(۲) و چنانچه عوالمی را در «قوس نزول» پیموده و از عوالم عقلی، به عالم طبیعت و نشئه دنیا یا جهان ناسوت ـ که به تعبیر عارفان، کشف کاخ باعظمت هستی است ـ آمده (لَقَد خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ ثُمَّ رَددنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِینَ)،(۳) همان‌طور عوالمی را پیش روی دارد تا در «قوس صعود» به دیدار دلبر و دلدارش برسد.

به تعبیر قرآن کریم، این «سیر الی‌الله» با تصعید و رفعت بر اساس شناخت جامع بود و نبودها و جامه عمل پوشاندن بایدها و نبایدهای اخلاقی، شرعی و سلوکی که همه در شریعت حقه محمدی صلی الله علیه و آله، کاملاًـ تبیین، تعیین، توصیف و توصیه شده‌اند، تحقق می‌یابد و بود و نبود از حیث معرفتی حِکْمی، به بود و نمود از حیث معرفتی ـ عرفانی ارتقاء پیدا می‌کند. پس سالک، در سایه‌سار شجره طیبه «مراقبت نفس» به باید و نبایدهای مناسب با مقامات معنوی و

---

۱- نک: انشقاق: ۶.

۲- نک: آشنایی با قرآن، ج ۱۲، ص ۱۷۶: ای انسان! تو با یک رنجی و با یک حرکتی عنیف و شدید و سختی به سوی پروردگار خودت در حرکتی. نکته عمده این است که فرمود: «کادحٌ» و نفرمود: «اَسَیَتَکْدَحُ»؛ یعنی تو همین الآن در حال سیر و حرکت به سوی پروردگارت هستی (نه اینکه در آینده چنین می‌کنی) و قیامت، پایان همین حرکت است. «قیام یوم اللّقاء است».

۳- نک: تین: ۴ و ۵.

فتوحات غیبی در عروج الی‌الله تا شهود الله، ملتزم می‌شود و از مشافهه به مشاهده، از دانایی به دارایی، از حصول به حضور، و از فهم به شهود واصل می گردد. ازاین رو، سالک هم به ره‌توشه‌های علمی ــ معرفتی و هم به زاد و توشه عملی ــ عینی نیازمند است که قرآن کریم و انسان کامل، عهده‌دار تبیین و تفسیر آنها شده‌اند. در نتیجه، باید «تجربه» کرد، نه «ترجمه»، و باید «درایت» و رؤیت باشد، نه «روایت» و این البته کارِ هر کس نیست. اگرچه راه رؤیت حقایق به چشم دل به روی همگان گشوده است، ولی همگان چنین حقیقتی را تجربه نمی کنند؛ زیرا انسانِ آزاد در تکوین، آزاد در تشریع نیست که هر کاری را انجام دهد، بلکه همه افکار، انگیزه‌ها، خُلقیات و اعمالش در ساختن شاکله و شخصیتش نقش کلیدی دارند و در رهبری یا رهزنی او به سوی غایت آفرینش و هدف خلقت و نهایت زندگی اش، تأثیرگذارند. به همین دلیل، عوالم صعود و موانع صعود یا راه عروج و نزول در پیش روی انسان است و انسان با دو دشمن درون (نفس اماره، مسوِّله و خواهش‌های نفسانی) و بیرون (تلبیسات ابلیسی و وسوسه های شیطانی) مواجهه می‌شود. ابلیس سوگند یاد کرده است در کمین گاه انسان باشد تا صراط مستقیم سلوک را نپیماید، مگر اینکه انسان، با مجاهدت و ریاضت مشروع و معقول، به تدریج از تیررس شیطان خارج شود و به گروه «مُخْلَصین» بپیوندد.

ناگفته نماند که در راه عشق نیز وسوسه اهریمن، بسیار و آسیب‌پذیری انسانِ سالک بی‌شمار است و بیداری و هشیاری ویژه‌ای می‌طلبد و «مراقبت» خاصی لازم است تا انسانِ مشتاق لقای رب و مسافر کوی حق، بر محور فطرت توحیدی و جانِ شیفته جمال جانان و لبیک گویی به دعوت حیات بخش

و کمـال‌آفرین خـدا و رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و التزام عملی به نـدای «ولاـیت» ــ که جـامع نبوت و رسـالت در تأمین سعـادت انسـان است ــ بتوانـد راه دشوار سـلوک را در پیش گیرد و «منـازل» را یکی پس از دیگری پشت سـر بگـذارد، تـا به سرمنزل مقصود و قرارگاه اصـلی که «عنـدالله» و بهشت دیـدار محبوب است، راه یابـد. پس «وَلَقَـد یسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذکرِ فَهَلْ مِن مُدکرٍ»،(۱) تـا از فهم و شـهود در «حضور» خـدا بودن «أَلَمْ یعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ یرَی»،(۲) به درک و دریـافت «وَلِلّهِ الْمَشْـرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَینَما تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»،(۳) یعنی سیر تکاملی و صیرورت تصعیدی یابد و «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ» و «هُوَ الظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ» را در همه مراحل سـلوک تا شهود، از آغاز تا انجام و در مبدأ فاعلی تا مبدأ غایی مشاهده کند. پس سرنوشت انسان در فرجام و سرانجام حرکت و صـیرورت، «لقاءالله» است، ولی اینکه انسان کـدام چهره خـدا را ملاقات می‌کند و با کدام وَجْه الهی مواجه می‌شود؛ وَجْه مهر و جمال یا قهر و جلال، در اختیار انسان است.

به همین دلیـل، انسان‌هـایی که در مسـیر کمـال مطلق در حرکت هسـتند، با توجه به نوع شـناخت‌شان در بود و نبودها، بایـد و نابایـدها و بود و نمودها و تعبد و التزام عملی به بایدها و نبایدهای هم‌سـنخ با بود و نمودها، به گروه های گوناگون و اصـناف مختلف تقسـیم می‌شونـد. به تعبیر علاـمه طباطبـایی رحمه الله پس از بیان راه معرفت نفس و انقطاع الی‌الله به وسـیله توبه، انابه، محاسبه، مراقبه، صَمْت، جوع، خلوت، شب‌زنده‌داری:

وَاِنَّمـا الْاِخْتِلافُ فِی ناحِیَه الْأَخـذَ وَالتَّفاوَتَ فِی اِدْراک الْمُـدْرِکین والسَّیر اِلَیه سـبحانه الـذّی هُوَ ایضاً نَتیجهَ الْفَهْم وَ الْعِلْمُ نخِیلف بِاخْتِلافِ وَ یَنْشَعِب بِانْشِعابِهِ وَ

---

۱- نک: قمر: ۱۷.

۲- نک: علق: ۱۴.

۳- نک: بقره: ۱۱۵.

لَعَمْری هُوَ مِنَ الْوُضُوحِ بِمَکـان، و قـد ذَکَرْنـا هُنـاکَ اِنَّ النَّاسَ عَلی طَبَقاتٍ مُخْتَلِفَهٍ، کُلُ طَبَقَهً تَأْخُـذُ عَلی طِبْقَ فَهْمِهِ وَ یَعْمِلُ عَلی وتیرته لله.(۱)

که این مطالب از آن به دست می‌آید:

۱. قرآن کریم، همه نیازهای شناختی و شهودی انسان را بیان کرده است.

۲. انسان‌ها بر اساس اختلاف در فهم و معرفت و قدرت قوه عقلانیت، برداشت‌های متفاوت دارند.

۳. سیر به سوی خـدای سبحان، نتیجه فهم و فعـل یـا علم و عمـل بوده، اختلاـف و کثرت در گروه‌هـای مختلف مردم نیز تابع اختلاف و کثرت در فهم و علم و فعل و عمل است.

۴. انسان‌ها بر اساس استعدادها و ظرفیت‌های علمی و عملی و سپس میزان مجاهدت و تلاش‌های مختلف، گروه‌ها و اصنافی را تشکیل می‌دهنـد که به چگونگی استفاده آنهـا از همان آزادی، آگاهی، حق انتخاب و مسئولیت پـذیری، بستگی تام و تمام دارد.

هر چه انسـان بینـاتر باشـد، داراتر خواهـد بود و هر چه از عـالم طبیعت و ظاهر هستی منقطع‌تر و بریـده‌تر باشـد، به باطن و بلکه بواطن هستی بیشتر و بهتر راه می‌یابـد و درجـات عـالی وجود را می‌پیمایـد و از عرفـان و اراده و عقل خویش، در پرتو ایمان و شریعت، بهره‌گیری عمیق‌تر و کارآمدتر می‌نماید.

قرآن کریم که بیـانگر همه چیز است، برای همه انسـان‌هـا در مراتب و درجات مختلف راه و برنامه دارد، تا همگان را به کمال امکانی و مطلوب خویش برساند. البته در یک تقسیم‌بندی کلی که از آموزه‌های قرآنی استفاده می‌شود، انسان‌ها دو دسته‌اند: هدایت‌پذیران و اهل صعود، هدایت‌ناپذیران و اهل سقوط یا انسان‌های بینا، بیدار و عاقل و انسان‌های نابینا، خفته و جاهل.

---

۱- رساله الولایه، فصل چهارم.

به همین دلیل، عقل و جهل در برابر هم و بینایی حقیقی و کوری باطنی در مقابل هم هستند.

بـا توجه به مطـالب پیش گفته که به نوعی مبادی تصوری و تصـدیقی تقسـیم‌بنـدی انسان‌هاست، اصـناف انسان‌ها در قرآن سـه دسته‌اند:

وَکنتُمْ أَزْوَاجاً ثَلاَثَهً فَأَصْحَابُ الْمَیمَنَهِ مَا أَصْحَابُ الْمَیمَنَهِ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَهِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَهِ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِک الْمُقَرَّبُونَ. (واقعه: ۷ _ ۱۱)

اگر با نگاه تفسیری به آیات یاد شده بنگریم، به این نکته دست می یابیم:

۱. «زوج، همیشه به جنس مـذکر و مـؤنث گفته نمی‌شود، بلکه به اموری که قرین هم هسـتند نیز اطلاـق می گردد. از آنجـا که اصـنافی از مردم در قیامت و حشـر و نشـر، قرین یکدیگرنـد، به آنها ازواج اطلاق شـده است.»(۱) به تعبیر اسـتاد شهید مطهری رحمه الله :

شما سه صـنف مردم خواهید بود و شـما مردم به سه دسـته تقسـیم خواهید شد که دو دسـته شـما اهل نجاتند و یک دسـته اهل هلاک... .(۲)

علامه طباطبایی رحمه الله هم فرمود: «زوج به معنای صنف است؛ پس ازواج سه گانه، یعنی اصناف سه گانه».(۳)

۲. اصناف سه گانه انسان‌ها عبارتند از:

الف) اصحاب یمین (اهل نجات)؛

ب) اصحاب شمال (اهل هلاک)؛

ج) السابقون که مقربین هستند (اهل نجات).

از دیدگاه علامه طباطبایی رحمه الله :

میمنه از ماده «یمن» است که مقابل شوم است و معنایی بر خلاف آن دارد. پس

---

۱- تفسیرنمونه، ج ۲۳، ص ۲۱۴.

۲- آشنایی با قرآن، صص ۸۸ و ۸۹.

۳- تفسیرالمیزان، ج ۱۹، ص ۱۹۷.

«اصحاب میمنه»، اصحاب و دارنـدگان یمن و سعادتند و در مقابل آنان، «اصحاب مشئمه» هستند که اصحاب و دارندگان شقاوت و شئامتند.(۱)

به تعبیر استاد مطهری:

شئامت هر کسی از خودش، یعنی عملش ناشی می‌شود، کما اینکه یمن و میمنت (از همان ماده یمن است) و برکت هر کسی از عمل خودش شروع می‌شود. پس کَاَنَّه مقصود از «اصحاب میمنه»، افراد پرخیر و برکت هستند و مقصود از «اصحاب مشئمه»، افراد پرشئامت.(۲)

در حالی که در تفسیرنمونه «اصحاب یمین» کسانی شمرده شدند که نامه اعمالشان را به دست راست داده و نشانی از هلاکت آنهاست.(۳) پس تفسیر به «دست راستی و دست چپی» به این معنا به سعادتمند و شقاوتمند بازمی‌گردد و به همین دلیل شهید مطهری هر دو معنای راست در برابر چپ، و میمنت و برکت در برابر شئامت و شر یا سعادتمندان و شقاوتمندان را پذیرفته است.(۴)

البته مرحوم علامه طباطبایی، تفسیر آیات یاد شده را به دست راستی‌ها و دست چپی‌ها، تفسیر درستی نمی‌داند؛ به دلیل آنکه در مقابل اصحاب میمنه، اصحاب مشئمه قرار گرفته، نه مَیسَره، چنان‌که در آیه بعدی نیز در مقابل اصحاب یمین، اصحاب شمال آمده است.(۵)

مراد از «سابقون» در «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» چیست؟ علامه طباطبایی می نویسد:

در قرآن کریم آیه‌ای که صلاحیت تفسیر سابقون اول را داشته باشد، آیه شریفه «فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُم مُّقْتَصِد وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيرَاتِ بِإِذنِ اللَّهِ»(۶) و

---

۱- تفسیرالمیزان، ج ۱۹، ص ۱۹۸.

۲- آشنایی با قرآن، ج ۱۲، صص ۱۵۲ و ۱۵۳.

۳- تفسیرنمونه، ج ۲۳، صص ۲۱۴ و ۲۱۵.

۴- آشنایی با قرآن، ج ۶، ص ۹۰.

۵- تفسیرالمیزان، ج ۱۹، ص ۱۹۸.

۶- فاطر: ۳۲.

آیه شریفه «وَلِکلٍّ وِجْهَه هُوَ مُوَلِّیهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَیرَاتِ»(۱) و آیه شریفه «أُولئِك یسَارِعُونَ فِی الْخَیرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ»(۲) است.

از این آیات به دست می‌آید مراد از «سابقون»، کسانی هستند که در خیرات سبقت می‌گیرند و قهراً وقتی به اعمال خیر سبقت می‌گیرند، به مغفرت و رحمتی هم که در ازای آن اعمال هست، سبقت گرفته‌اند. ازاین رو، در آیه «سَابِقُوا إِلَی مَغْفِرَه مِن رَبِّکمْ وَجَنَّه»،(۳) به جای امر به سبقت در اعمال خیر، دستور فرموده به مغفرت و جنّت سبقت گیرند. پس سابقون به خیرات، سابقون به رحمت و مغفرتند. در آیه مورد بحث هم که می‌فرماید: ««وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ»»، مراد از سابقون اول، سابقین به خیرات و مراد از سابقون دوم، سابقین به اثر خیرات، یعنی مغفرت و رحمت است.(۴)

استاد شهید مطهری نیز فرموده است:

سابقون کسانی هستند که در همه خیرات پیشی گرفته‌اند؛ پیشی‌گیرندگان هستند. اهل میمنه هم مسلّم به خیرات رسیده‌اند، ولی بعد از همه رسیده اند. اهل میمنه ــ از آیاتش همچنین می‌شود استفاده کرد ــ مردمی هستند که یا در ابتدا اهل گناه بوده‌اند و بعد تائب شده‌اند و یا مردمی هستند که گناه و طاعتشان، غفلت و تذکرشان با یکدیگر بوده، ولی در عین حال جانب طاعت و عمل صالح در آنها چربیده است، ولی سابقین و پیشی‌گیرندگان، اصلاً مردمی هستند که در این راه همیشه پیشتاز و جلو بوده‌اند. اینها افرادی نیستند که یک مدتی در راه دیگر بوده‌اند یا یک حالت نوسانی داشته باشند، گاهی از این طرف بروند، گاهی از آن طرف، ولی در نهایت امر بگوییم در راه راست هستند؛ نه، اینها کسانی هستند که در هر کار خیری، سابق و مقدم بر دیگران هستند... .(۵)

ایشان در جایی دیگر می‌فرماید:

---

۱- بقره: ۱۴۸.

۲- مؤمنون: ۶۱.

۳- حدید: ۲۱.

۴- تفسیرالمیزان، ج ۱۹، ص ۱۹۹.

۵- آشنایی با قرآن، ج ۶، ص ۹۲.

سابقون و مقربون، گروهی هستند که ضمن اینکه از ابرار هستند، دارای درجه و مقامی بالاتر نیز هستند و بدیهی است کسی که دارای مقام بالاتر است، مقام پایین‌تر را به طریق اولی دارد. پس ابرار دو گونه‌اند: ابراری که فقط ابرار محض هستند و ابراری که به درجه بالاتری هم رسیده‌اند که همان درجه مقربین است.(۱)

به تعبیر تفسیرنمونه:

«سابقون»، کسانی هستند که نه تنها در ایمان پیشگامند، که در اعمال خیر و صفات و اخلاق انسانی نیز پیشقدم‌اند. آنها «اسوه» و «قدوه» مردمند، امام و پیشوای خلقند و به همین دلیل، مقربان درگاه خداوند بزرگند... .(۲)

---

۱- آشنایی با قرآن، ج ۱۲، ص ۱۵۳.

۲- تفسیرنمونه، ج ۲۳، ص ۲۱۶.

## فصل اول: نکاتی درباره اصناف انسان ها

### اشاره

فصل اول: نکاتی درباره اصناف انسان ها

حال با توجه به تفسیری که برای «اصحاب یمین»، «السّابقون» و «اصحاب شمال» وجود دارد، باید چند نکته محوری را که در سیر و سلوک الی‌الله نقش محوری دارد، درنظر گرفت.

### نکته اول

نکته اول

انسان‌ها با توجه به نوع جهان‌بینی، ایدئولوژی، و نظام معرفتی و بینشی، معنوی و گرایشی ــ ارزشی و رفتاری یا کنشی و واکنشی که دارند، می‌توانند جایگاه خود را در اصناف سه‌گانه انسان‌ها تعیین کنند و قُرب و بُعد آنها در هندسه هستی و نظام وجود تعیین گردد. حال اگر از جهان‌بینی و منطق الهی ــ توحیدی و ایدئولوژی و ارزش‌های اسلامی برخوردار باشد، مصداق «إِلَیهِ یصْعَد الْکلِمُ الطَّیبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ یرْفَعُهُ»(۱) قرار می گیرد و با انگیزه و اندیشه توحیدی و اخلاق و عمل الهی، درجات سلوکی را می‌پیماید و می‌تواند به مرتبه «اصحاب یمین» برسد و سپس از آن مرتبه بگذرد و به مرتبه «مقربین» راه یابد؛ زیرا راه ورود به جرگه مقربان باز است. البته مقربان نیز مراتب دارند، همان‌طور که برخی مفسران در بیان مصادیق «السّابقون»، بر اساس روایاتی معتقدند به چهار نفر، یعنی هابیل، مؤمن آل‌فرعون، حبیب نجار و امیرمؤمنان علی علیه السلام تطبیق داده

---

۱- نک: فاطر: ۱۰.

شده(۱) که البته به معنای محدودسازی مفهوم آیه نیست. یا ابن عباس در حدیثی می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره این آیه پرسیدم، فرمود: جبرئیل به من چنین گفته است: «ذلک علی علیه السلام و شیعته هم السّابقون الی‌الجنّه، المقربون مِنَ‌اللهِ بِکرامته لَهُمْ».(۲) یا در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که، به جمعی از پیروان خود خطاب کرد و فرمود: «انتم السّابقون الاوّلون و السّابقون الاخرون، و السّابقون فی الدنیا الی ولایتنا، و فی الاخره الی الجنّه».(۳)

همه این احادیث، گویای این حقیقتند که «قرب مقامی و معنوی»، در برابر «بُعد مقامی و معنوی» معلول و متفرع بر عقاید، اخلاق و اعمال انسان است و هرگاه آدمی بتواند در اثر فکر و معرفت و فعل و معنویت، راه تعالی و تصعید تکاملی را در پیش گیرد، می‌تواند مرحله اصحاب یمینی را به مرحله مقربان برساند؛ یعنی کلمه طیبه، اخلاق طیبه و عمل طیبه، عوامل قرب وجودی چنین انسان‌هایی خواهد بود. به تعبیر استاد جوادی آملی:

اگر انسان چنین شد، از حدّ «اصحاب المیمنه» و «مُتَعَلِّمٌ عَلَی سَبِیلِ نَجَاه»(۴) می گذرد و جزو مقربین و «عالم ربانی» و مشمول «و حالی فی خدمتک سرمدا» و نیز مصداق آیه کریمه «قُلْ إِنَّ صَلاَتِی وَ نُسُکی وَ مَحْیای وَ مَمَاتِی لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ»(۵) می‌شود؛ زیرا در بُعد درک، عقل و در بُعد عمل، اختیار همه شئون او را تنظیم و رهبری می کند و به تعبیر فارابی، او «متحرک بالاختیار» است، نه متحرک بالاراده؛ زیرا عاقل بالفعل است، نه بالقوه. پس خیال، وَهْم و حسّ او تحت‌الشعاع عقل اوست. البته حسّ، وَهْم و خیال او بالفعلند، نه عاقل بالقوه. وقتی واقعیت انسان را یک مرحله بالاتر تأمین کند، مراحل مادون، جزو شئون

---

۱- مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۱۵؛ تفسیرنمونه، ج ۱۹، ص ۲۱۶؛ تفسیرالمیزان، ج ۱۹، ص ۲۱۰.

۲- تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص۲۱۹.

۳- ملامحسن فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۵، ص ۱۲۰.

۴- نهج‌البلاغه، حکمت ۱۴۷.

۵- انعام: ۱۶۲.

مرحله بالاتر به شمار می‌آید و در برابر او تصمیم نمی‌گیرند و ادراک و تحریک مستقلی ندارند.(۱)

بنابراین، قرب و بُعد انسان در قیاس با مقام اصحاب یمین از مقربان، به تفکر و نوع تفسیر او از جهان هستی و میزان عمل به دستورالعمل‌های الهی و خلوص و معرفت و محبت او به خدای سبحان و ولایتش به پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و اهل‌بیت بازمی‌گردد.

## نکته دوم

نکته دوم

با رویکرد به آیات قرآن و احادیث، می‌توان به تعریف، ویژگی‌ها و کارکردهای هر کدام از اصحاب شمال، اصحاب یمین و مقربان دست یافت. در بسیاری از آیات به این گروهها اشاره شده است؛ از جمله: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ»(۲) و «كلاَّ إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِی عِلِّيينَ وَمَا أَدراك مَا عِلِّيونَ كِتَابٌ مَرْقُومٌ يشْهَدهُ الْمقربونَ إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِی نَعِيمٍ عَلَى الْأَرَائِك ينظُرُونَ تَعْرِفُ فِی وُجُوهِهِمْ نَضْرَه النَّعِيم يسْقَوْنَ مِن رَحِيقٍ مَخْتُوم خِتَامُهُ مِسْك وَفِی ذَلِك فَلْيتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ وَمِزَاجُهُ مِن تَسْنِيم عَيناً يشْرَبُ بِهَا الْمقربونَ.»(۳) چنان‌که پیش از آن درباره «فجّار» می‌فرماید: «كلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِی سِجِّينٍ وَمَا أَدرَاك مَا سِجِّينٌ كِتَابٌ مَرْقُومٌ»(۴) و در جایی دیگر، درباره «ابرار» فرمود: «إِنَّ الْأَبْرَارَ يشْرَبُونَ مِن كأْسٍ كانَ مِزَاجُهَا كافُوراً عَيناً يشْرَبُ بِهَا عِبَاد اللَّهِ يفَجِّرُونَهَا تَفْجِيراً...».(۵)

امام‌علی علیه السلام نیز در این باره فرمود: «النَّاسُ ثَلَاثَه فَعَالِمٌ رَبَّانِی وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَی سَبِيلِ نَجَاه

---

۱- تفسیرموضوعی قرآن مجید، ج ۱۰، ص ۱۳۶.

۲- نک: فاطر: ۳۲.

۳- نک: مطففین: ۱۸- ۲۸.

۴- نک: مطففین، ۷- ۹.

۵- نک: دهر: ۵ و ۶.

وَ هَمَجٌ رَعَاعٌ.»(۱) قرآن، با مقابل نهادن ابرار و فجّار فرمود: «إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِی نَعِیمٍ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِی جَحِیمٍ یصْلَوْنَهَا یوْمَ الدینِ وَمَا هُمْ عَنْهَا اهل الدنیا (ظالم لنفسه)

بِغَائِبِینَ»(۲) و آیاتی از قرآن که به برّ، ابرار، سرعت و سبقت در خیرات و مغفرت و رضوان الهی و... دلالت دارند، مثل: بقره: ۱۷۷ و ۱۴۸، حدید: ۲۱، مؤمنون: ۶۱، آل‌عمران: ۹۲ و... .

پس می‌توان گروه‌های سه‌گانه انسان‌ها را با چنین تصویری نشان داد که حکایت از مراحل فکری و مراتب اخلاقی ــ روحی و درجات عملی آنها نیز دارد. به تعبیر قرآن کریم: «وَلِکلٍّ وِجْهَه هُوَ مُوَلِّیهَا»(۳) و «وَلِکلٍّ درَجَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا...».(۴)

اصحاب یمین (اصحاب میمنه)

اهل الاخره (مقتصدین)

الف) «اصحاب یمین»

اهل‌الله (سابق بالخیرات)

ابرار امام‌شناسان، ولایت‌شناسان مقتصد

اصحاب شمال (اصحاب مشئمه)

ب) «اصحاب شمال»

فجّار امام و ولایت‌شناسان ظالم لنفسه

السّابقون سابق بالخیرات

ج) «مقربان»

مقتحم العقبات امام و ولی، امامت و مقربین(۵)

ولایت‌شناسان و باوران

هر کدام از اوصاف چهارگانه برای گروه‌های سه‌گانه، بر بُعدی از ابعاد

---

۱- نهج‌البلاغه، حکمت ۱۴۷.

۲- نک: انفطار: ۱۳- ۱۶.

۳- بقره: ۱۴۸.

۴- انعام: ۱۳۲.

۵- نک: تفسیرالمیزان، ج ۱۷، صص ۶۲ - ۶۶؛ آشنایی با قرآن، ج ۶، صص ۹۲ - ۱۰۰.

وجودی آنها دلالت می کند. قرآن کریم، راه رهیدن از اصحاب شمال، مشئوم بودن، فاجر و ظالم لنفسه شدن را پیش‌روی انسان نهاد تا به سوی اصحاب یمین، اصحاب میمنه، ابرار و مقتصد گشتن حرکت کند و با بازسازی عمیق‌تر و نوسازی معرفتی ـ معنویی، آرام آرام به سوی السّابقون، مردن طی عقبات، سبقت گرفتن در خیرات و مقربان درگاه الهی شدن، تعالی و قرب وجودی یابد، چنانکه «وَفِی ذلِک فَلْیَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ»،(۱) دلالت صریح بر آن می کند. در حدیثی، جابر جعفی از امام باقر علیه السلام نقل می کند:

قال یا جابر انالله تبارک وتعالی خلق الخلق ثلاثه اصناف وهوقول‌الله عزّوجل وَکنتُمْ أَزْوَاجاً ثَلاَثَه فَأَصْحَابُ الْمَیمَنَه مَا أَصْحَابُ الْمَیمَنَه وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَه مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَه وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِک الْمقربونَ فَالسَّابِقُونَ هم رُسُل‌الله خاصّه الله من خلقه.(۲)

اینکه علی علیه السلام فرمود: آیه «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِک الْمقربونَ» درباره من نازل شده است،(۳) گویای این معناست که امام علی علیه السلام ، الگو و نشانه‌ای برای همه جویندگان راه قرب، فنا، جهاد، عدالت، ایثار، نثار، شهادت، سرعت و سبقت در همه خیرات، اعم از خیر عملی و علمی، اعتقادی و اخلاقی است.

## نکته سوم

نکته سوم

علامه طباطبایی رحمه الله در رساله الولایه، با توجه به درجه انقطاع از عالم طبیعت و راه‌یابی به باطن آن، مردم را به سه دسته تقسیم می کند:

الف) گروهی در مقام علم و عمل انقطاع تام دارند که همان مقربان هستند و

---

۱- نک: مطففین: ۲۶.

۲- کافی، ج ۱، ص ۷۱.

۳- عیون اخبارالرضا (ع)، ج۲، باب ۳۱، ص ۶۵، ح ۲۸۸.

در بیـان قرآن کریم با لفظ «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِك الْمقربونَ»(۱) بـدان‌ها اشاره شد و خود روح و ریحانند: «فَرَوْحٌ وَرَیحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِیمٍ».(۲)

ب) گروهی که در مقام علم و عمل متوسطند. اینان در کلام الهی جزو «اصحاب یمین» هستند که به عمق باطن احکام و حِکَم راه نمی‌یابنـد؛ یعنی به بـاطنِ بـاطن راه ندارنـد، گرچه به بـاطن عـالم راه دارنـد. درجه اینان هماننـد درجه «مقربان» و «سابقان» نیست؛ زیرا مقربان و سابقان از درجه خاص وجودی برخوردارنـد که بر اصـحاب یمین و ابرار اشـراف دارند: «إِنَّ کتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِی عِلِّیینَ وَمَا أَدرَاک مَا عِلِّیونَ کتَابٌ مَرْقُومٌ یشْـهَدهُ الْمقربونَ»؛(۳) یعنی صـحیفه اعمال و حقیقت هستی ابرار، در کتابی به نام علیین ثبت است که شاهد این کتاب، مقربان هستند و آنان به درجه انقطاع کامل دست یافته و در علم و عمل، کاملند.

ج) کسانی که نمی‌توانند خود را به باطن دنیا برسانند و آن را ادراک کنند، بلکه فقط در ظاهر آن سیر می‌کنند. ظاهر دنیا هم که جز زرق و برق فریبا نیست. اینان اگر به دستورهای اعتباری دین عمل کنند، در حد استعداد خود به باطن دنیا راه می‌یابند، ولی چون به این اعتباریات دینی اعتنا نمی کنند و حرمت نمی‌نهند، در ظاهر طبیعت که «متاع غرور» است، می مانند و هرگز به بـاطن راه نمی‌یابنـد. اینان اصـحاب دنیاینـد که از آنان در منطق قرآن با عنوان «أَصْـحَابُ الشِّمَالِ»،(۴) «أَصْحَابُ الْمَشْأَمَه»(۵) و مانند آن یاد می‌شود که سهمی از علم به باطن دنیا ندارند: «یعْلَمُونَ ظَاهِراً مِنَ الْحَیاه الدنْیا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَه هُمْ غَافِلُونَ».(۶)

## نکته چهارم

نکته چهارم

---

۱- نک: واقعه: ۱۰و ۱۱.

۲- نک: واقعه: ۸۹.

۳- نک: مطففین: ۱۸- ۲۱.

۴- نک: واقعه: ۴۱.

۵- نک: واقعه: ۹.

۶- نک: روم: ۷؛ شـمس الوحی تبریزی، صص ۲۷۹ و ۲۸۰؛ طریق عرفان ترجمه و شـرح رساله الولایه علامه طباطبایی، صص ۹۹- ۱۱۲.

علامه طباطبایی در تفسیر «أُولئِک الْمقربونَ فِی جَنَّاتِ النَّعِیم»(۱) می‌فرماید: اشاره با کلمه «أُولئِک» به سابقان است و جمله «أُولئِک الْمقربونَ»، مبتدا و خبر و جمله ای استینافی و ابتدایی است و ربطی به ماقبل ندارد. ... نیز از مواردی که واژه «قرب» در امور معنوی به کار رفته، مورد بندگان در مرحله بندگی و عبودیت است، و چون نزدیک شدن بنده به خدای تعالی امری است اکتسابی، که از راه عبادت و انجام مراسم عبودیت به دست می‌آید، کلمه را در این مورد در صیغه تقرب استعمال می کنند. به این دلیل که تقرّب، به معنای آن است که کسی بخواهد به چیزی یا کسی نزدیک شود، بنده خدا با اعمال صالح خود می‌خواهد به خدا نزدیک گردد و این نزدیکی عبارت است از اینکه در معرض شمول رحمت الهی قرار گیرد و در آن، شرّ اسباب و عوامل شقاوت و محرومیت را از او دور کنند.

نیز معنای اینکه می گوییم: خدای تعالی بنده خود را به خود نزدیک می کند، این است که او را در منزلتی نازل می کند که از خصایص وقوع در آن منزلت، رسیدن به سعادت‌هایی است که در غیر آن منزلت به آن نمی‌رسد و آن سعادت‌ها عبارت است از اکرام خدا، و مغفرت و رحمت او، چنان‌که فرمود: «کتَابٌ مَرْقُومٌ یشْهَدهُ الْمقربونَ»(۲) و نیز فرمود: «وَمِزَاجُهُ مِن تَسْنِیمٍ عَیناً یشْرَبُ بِهَا الْمقربونَ.»(۳)

پس مقربان، بلندمرتبه‌ترین طبقات اهل سعادتند، چنان‌که آیه شریفه: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِک الْمقربونَ» نیز به این معنا اشاره دارد و معلوم است چنین مرتبه‌ای، جز از راه عبودیت و رسیدن به حد کمال آن دست‌یافتنی نیست،

---

۱- نک: واقعه: ۱۱و ۱۲.

۲- مطففین: ۲۰و ۲۱.

۳- مطففین، ۲۷و ۲۸.

چنان‌که فرمود: «لَن يسْتَنكفَ الْمَسِيحُ أَن يكونَ عَبْداً لِلّهِ وَلاَ الْمَلاَئِكه الْمقربونَ».(۱) عبودیت تکمیل نمی‌شود، مگر اینکه عبد تابع محض باشد و اراده و عملش را تابع اراده مولایش کند. هیچ چیزی نخواهد و هیچ عملی نکند، مگر بر وفق اراده مولایش. این همان داخل شدن تحت ولایت خداست. چنین کسانی اولیاءالله نیز هستند و اولیاءالله، تنها همین طائفه‌اند.(۲)

## نکته پنجم

نکته پنجم

ابرار، کسانی‌اند که دل وسیع و ظرفیت بالایی دارند. «چنان‌که به صحرا به اعتبار وسعتش بَرّ» می‌گویند، به انسان‌ها به اعتبار توسع یا وسعت روح، بَرّ گفته می‌شود. نیکان مثل یک صحرا بزرگ و وسیع‌اند؛ روحی بزرگ و وسیع. در «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدرَك وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَك»،(۳) سخن از شرح‌صدر است. در واقع می‌فرماید: این وجودهای خیلی وسیع و بزرگ، کسانی که دارای یک سعه وجودی هستند، فضایل اخلاقی همه نماینده بزرگی روح است و رذایل اخلاقی همه نماینده حقارت روحی و کوچکی روح»،(۴) چنان‌که علامه طباطبایی رحمه الله فرمود:

کلمه «ابرار» جمع کلمه «بَرّ» به فتح باء است و کلمه «بَرّ» صفت مشبهه از مصدر «بِرّ» به کسر باء، به معنای احسان است. این معنا در مورد کسی صادق است که عمل خود را نیکو بسازد و از نیکو ساختن آن، هیچ نفعی که عاید خودش گردد، درنظر نگرفته باشد، نه جزایی که در مقابل عملش به او بدهند و نه حتی شکری را... .(۵)

---

۱- نساء: ۱۲۷.

۲- تفسیرالمیزان، ج ۱۹، صص ۲۰۶- ۲۰۸.

۳- نک: انشراح: ۱و ۲.

۴- آشنایی با قرآن، ج ۱۱، ص ۳۵.

۵- تفسیرالمیزان،ج ۲۰،ص ۱۹۹.

استاد جوادی آملی نیز می‌نویسد:

«برّ» یعنی نیکی و «برّ» صفت مشبهه و به معنای نیک است. خدای سبحان در تعریف برّ و نیکی، ابرار و نیکان را معرفی می کند و می‌فرماید: نیکی، مردانی هستند که دارای ایمان، اخلاق و عمل صالح‌اند... .(۱)

پس ابرار، مردان نیک یا نیک‌مردانی هستند با عقاید حق، اخلاق و اعمال صالح که از جهل، غفلت، خودفراموشی و نسیان خدا، رها شده‌اند و تفسیر الهی از هستی، اخلاق توحیدی در باطن جان خویش و اعمال طیب و طاهر و صالح در عالم واقعیت دارند و گامی بزرگ از کثرت به وحدت برمی‌دارند تا زمینه ورود به عالم مقربان برای آنها فراهم گردد. اینان همه کارهایشان با انگیزه الهی ـ توحیدی و در نهایت خلوص و صداقت انجام می گیرد و تنها به «وجه‌الله» و «رضوان‌الله» می‌اندیشند تا شایسته لقاءالله گردند. اینان کسانی‌اند با ویژگی‌های ذیل که قرآن کریم بیان می‌فرماید:

۱. «مَنْ عَمِلَ صَالِحاً مِن ذکرٍ أَوْ أُنثَی وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیینَّهُ حَیاه طَیبَه».(۲)

۲. «إِنَّمَا نُطْعِمُکمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لاَ نُرِید مِنکمْ جَزَاءً وَلاَ شُکوراً».(۳)

۳. «لَن تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّی تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ».(۴)

۴. «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ یرْتَابُوا وَجَاهَدوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ أُولئِک هُمُ الصَّادقُونَ».(۵)

۵. «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذینَ إِذا ذکرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذا تُلِیتْ عَلَیهِمْ آیاتُهُ زَادتْهُمْ إِیمَاناً

---

۱- تفسیر تسنیم، ج ۹، ص ۱۰۰.

۲- نک: نحل: ۹۷.

۳- نک: دهر: ۹.

۴- نک: آل‌عمران: ۹۲.

۵- نک: حجرات: ۱۵.

وَعَلی رَبِّهِمْ یتَوَکلُونَ الَّذینَ یقِیمُونَ الصَّلاَه وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ ینْفِقُونَ أُوْلئِک هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقّاً».(۱)

۶. «إِنَّ الْأَبْرَارَ یشْرَبُونَ مِن کأْسٍ کانَ مِزَاجُهَا کافُوراً عَیناً یشْرَبُ بِهَا عِبَاد اللَّهِ یفَجِّرُونَهَا تَفْجِیراً».(۲)

۷. «کلاَّ إِنَّ کتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِی عِلِّیینَ وَمَا أَدرَاک مَا عِلِّیونَ کتَابٌ مَرْقُومٌ یشْهَدهُ الْمقربونَ...».(۳)

از این آیـات می‌توان فهمیـد ابرار، از برجسـته‌ترین انسـان‌ها هسـتند که به مقام آزادگی معنوی و روحی رسـیده و کتاب عملی دارند که مشـهود مقربان است. ابرار در نعیم الهی مسـرورند و این مقام عالی را بر اساس مثلث مبارک و پاک عقاید، اخلاق و اعمال به دست آورده‌اند. خداوند نیز آنان را چنین توصیف می‌کند:

لَیسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکمْ قِبَلَ الْمَشْـرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلکنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْیوم الآخِرِ وَالْمَلاَئِکه وَالْکتَابِ وَالنَّبِیینَ وَآتَی الْمَالَ عَلَی حُبِّهِ ذوی الْقُرْبَی وَالْیتَـامَی وَالْمَسَـاکینَ وَابْنَ السَّبِیـلِ وَالسَّائِلِینَ وَفِی الرِّقـابِ وَأَقَامَ الصَّلاَـه وَآتَی الزَّکـاه وَالْمُوفُـونَ بِعَهْـدهِمْ إِذاعَاهَدوا وَالصَّابِرِینَ فِی الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِینَ الْبَأْسِ أُولئِک الَّذینَ صَدقُوْا وَأُولئِک هُمُ الْمُتَّقُونَ.(۴)

با خصوصیاتی چون:

۱. مبدأباوری؛ ۲. معادباوری؛ ۳. ایمان به غیب و کتب آسـمانی و انبیای الهی؛ ۴. انفاق در راه خدا با وجود دوست داشتن مال و ثروت و نیاز به آنها؛ ۵. اقامه نماز و زکات یا انجام فروع دین؛ ۶. وفای به عهد و صبر در مشکلات؛ ۷. صدق در قول و فعل؛ ۸. تقوای الهی و ... .(۵)

---

۱- نک: انفال: ۲- ۴.

۲- نک: انسان: ۵ و ۶.

۳- نک: مطففین: ۱۸- ۲۱.

۴- نک: بقره: ۱۷۷.

۵- نک: تفسیر تسنیم، ج ۹، صص ۱۰۶- ۱۴۵.

اگر ویژگی‌های یادشده را با آیات سوره دهر، مطففین و واقعه ارزیابی کنیم، می‌فهمیم رسیدن به «مقام ابرار» همراه با ایمان، مجاهدت و عمل صالح بوده است و قرار گرفتن در شمار ابرار و اصحاب یمین، خود شرایط، لوازم و آدابی دارد که باید مراعات کرد تا راه رسیدن به منزلت بالاتر، یعنی منزلت مقربان و سابقین هموار گردد. راهبرد اصلی و کلید محوری این مسئله، عبودیت و بندگی خداست که انسان را از هر تعلق و تعینی آزاد می کند. به تعبیر حافظ شیرازی:

خلاصی حافظ از آن زلف تابدار مباد

که بستگان کمند تو رستگارانند

به تعبیر استاد شهید مطهری: «آنان که بنده خدا هستند، از همه چیز آزادند و بندگی او بر آزادی انسان می‌افزاید، نه اینکه انسان را در بند می کند»(۱) یا فرمود: «اگر انسان به خدا بسته شد آزادی در کلِ وجود دارد.»(۲) پس «ابرار»، «احرار» هم هستند، ولی در عین حال مقام آنها از مقام مقربان پایین‌تر است و همه مقامات «ابرار» و «اصحاب یمین» برای «السّابقون» و «مقربین» وجود دارد؛ زیرا کسانی که دارای مقام «عالی» اند، از مقامات «دانی» بهره‌مندند و مقربان برتر از ابرارند. به همین دلیل، چند نکته ظریف در نسبت ابرار و اصحاب یمین با مقربان مطرح است که از آیات قرآن به دست می‌آید:

۱. «ابرار» از چشمه‌ای می‌نوشند که به کافور و «سلسبیل» آمیخته است.

۲. تعبیر «یَشْرِبون» و «یسْقَون» برای «ابرار» آمده که اگرچه دلالت بر نوشیدن در حال حاضر می‌کند، نه در آینده، یعنی مقام آنها در دنیاست، نه در آخرت، ولی از مقربان با تعبیر «سقیهم» و «طهور» آمده است تا در همه، واسطه‌ها حذف شده و نوشاندن را به خودِ خدا نسبت دهد که از هر

---

۱- آشنایی با قرآن، ج ۱۱، ص ۳۴.
۲- آشنایی با قرآن، ج ۱۱، ص ۷۰.

نعمت بهشتی برتر و افضل است که چه‌بسا یکی از نعمت‌هایی باشد که در آیه: «لَهُم مَا یشَاؤُونَ فِیهَا وَلَدینَا مَزِید»(۱) آمده است. ازاین رو فرمود: «سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً».(۲)

۳. کتاب ابرار اگرچه در بلندمرتبه‌ترین جایگاه یا مقامات بالایی قرار گرفته، تحت اِشْراف مقربان است که فرمود: «یشْهَدهُ الْمقربونَ».(۳)

۴. چشمه‌ای که مقربان از آن می‌نوشند، «تسلیم» است و شراب «ابرار»، «رحیق مختوم» نام گرفته که شراب خالص از همه عوارض شراب‌های ممنوع است که چاشنی‌اش از تسنیم است؛ تسنیمی که مقربان از آن می‌نوشند و «وَمِزَاجُهُ مِن تَسْنِیمٍ عَیناً یشْرَبُ بِهَا الْمقربونَ».(۴) به گفته استاد مطهری، تعبیر به آشامیدنی‌ها از چنین چشمه‌هایی، در «امور معنوی» و «روحی» است که پاک و خالص است و غذاهای فکری و روحی خالص هستند.(۵)

۵. مقربان به مقام انقطاع کامل و عبودیت محض می‌رسند و تنها به «خدا» و شهود حق و وجه رب و وصال حضرت دوست می‌اندیشند؛ اگرچه بین مقربان نیز تفاوت به درجات و اختلاف به مراتب وجود دارد.(۶)

ازاین رو، در حدیثی از پیامبراکرم صلی الله علیه و آله نیز مقامات و مراتب وجودی انسان‌ها آمده است: «الدُّنْیا حَرامٌ عَلَی اَهْلِ الْآخِرَهِ، وَالْآخِرَهُ حَرامٌ عَلی اَهْلِ الدُّنْیا وَ کِلْاهُمُا حَرامٌ عَلی اَهْلُ الله»(۷) که «اهل‌الدنیا»، فجّار، اصحاب شمال، اهل‌الاخره، ابرار، و اصحاب یمین و «

---

۱- ق: ۳۵.

۲- ۱۷دهر: ۲۱.

۳- مطففین: ۲۰.

۴- مطففین: ۲۷ و ۲۸.

۵- آشنایی با قرآن، ج ۱۲، صص ۱۶۲- ۱۶۵ و ج ۱۱، صص ۵۶ - ۸۳.

۶- آشنایی با قرآن، ج ۱۱، ص ۱۶۰.

۷- جامع صغیر، ج ۲، ص ۱۶.

اهل‌الله»، همان مقربان هستند.(۱)

---

۱- آشنایی با قرآن، ج ۱۱، ص ۱۶۳.

## فصل دوم: مراتب وجودی اصناف سه‌گانه

فصل دوم: مراتب وجودی اصناف سه گانه

چنان‌که دیدیم، قرآن کریم در آیات گوناگون، هدایت‌یافتگان و پارسایان، و هدایت‌ناپذیران و گناهکاران را در قالب تقسیم دوگانه «وَأَمَّا الَّذینَ سُعِدوا فَفِی الْجَنَّه»(۱) و «فَأَمَّا الَّذینَ شَقُوا فَفِی النَّارِ»(۲) مطرح فرمود. البته گستره سعادتمندان و شقاوتمندان را وسیع و قلمرو وجودی آنها را عریض و فسیح شمرد، به گونه‌ای که «سُعِدا» را نیز طبق بسیاری از آیات، به دو دسته کلی تقسیم‌بندی کرد: الف) اصحاب «یمین» و «ابرار»، ب) سابقون و مقربون که بین این دو دسته نیز فاصله به لحاظ رتبه وجودی، هم از نظر علمی ــ اعتقادی و هم از نظر عملی ــ اخلاقی، تربیتی، و هم از بُعد رفتاری و کنش و واکنش‌های عینی، بسیار زیاد است.

ازاین رو، «ابرار» و «اصحاب یمین» اگرچه در «راه راست» و «صراط مستقیم»اند، ولی دارای حالات و روحیات در نَوَسان و جزر و مدهای مختلف و قبض و بسط‌های علمی و عملی نیز هستند و گرفتار افراط و تفریط در عمل نیز می‌شوند، ولی در نهایت، قدم در همان صراط مستقیم می نهند و حرکت می کنند. البته اینان بین خودشان، مراتب و اختلاف به فکر و فعل، به انگیزه،

---

۱- نک: هود: ۱۰۸.

۲- نک: هود: ۱۰۶.

اندیشه، اخلاق و عمل وجود دارد و در میان آنها، هستند کسانی که کمترین اشتباه و خَبْط و خطاهای عقیدتی، اخلاقی و عملی را دارند و در حقیقت، آمادگی خیزش و خروش به سوی سابقون و مقربان در ایشان دیده می‌شود؛ یعنی در مرز ابرار و مقربان هستند.

مقربان، پیشگامان، پیشتازان و پیشی‌گیرندگان در «خیر» و «رحمت و مغفرت» الهی هستند و دچار حالت نَوَسان و گاهی از این طرف و گاهی از آن طرف رفتن نیستند، بلکه در هر خیری سابق و مقدم اند که داستان شخصیت علمی، عملی، عقیدتی، اخلاقی و مناسبات رفتاری آنها را در سوره‌های واقعه، دهر و مطففین به صورت مبسوط دیده می‌شود و در برخی از سوره‌ها و آیات قرآنی دیگر، به صورت «تک‌آیه‌ای» یا «بخشی از آیات» نیز وجود دارد.

ناگفته نماند که سابقین و مقربان نیز گروه‌های گوناگونی را از نظر «رتبه وجودی» دربرمی‌گیرد: از مؤمنان اهل معرفت و خلوص تا انسان کامل معصوم علیه السلام ، چون امامان علیه السلام و ذریه فاطمه‌زهرا علیها السلام که حجت‌های الهی و خلفاءالله هستند. ازاین رو، سابقین نیز عرض عریض دارند و می‌توان گفت «تشکیک‌پذیری عام» و «خاص و اخص» که بین ابرار و مقربان و اصحاب یمین و سابقین وجود دارد، بین گروه‌ها و افراد و تیپ‌های متنوع و متکثر داخل در کادر کلی مقربان و سابقین نیز هست. مثلاً امتیاز رتبی بین ابوذر و سلمان و این دو با امام علی علیه السلام و حتی بین امامان معصوم علیه السلام با امیرمؤمنان علیه السلام ، که از نظر «مقامات» با هم متفاوتند، به تفاوت رتبی و درجه‌ای... .

یکی از آیاتی که آیینه‌ای برای به نمایش گذاشتن چهره گروه‌ها و اصناف سه‌گانه بنا بر یک تفسیر و گروه‌های دوگانه بنا بر تفسیر دیگر است، آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُم مُّقْتَصِد وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيرَاتِ

بِإِذنِ اللَّهِ ذلِك هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ»(۱) می‌باشد که ابتدا نکات تفسیری آن را مطرح می کنیم:

۱. منظور از «ارث»، چیزی است که بـدون داد و سـتد و زحمت به دست آید و خداوند این کتاب بزرگ را این گونه در اختیار مسلمانان قرار داد.(۲)

۲. مقصود از «کتاب»، «قرآن مجیـد» است که در آیه قبل نیز آمـده است: «وَالَّذی أَوْحَینَا إِلَیك مِنَ الْکتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَـدقاً لِّمَا بَینَ یدیهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِیرٌ بَصِیرٌ»(۳) و «الف و لام» در الکتاب، «الف و لام» عهد است.(۴)

۳. واژه «اصـطفاء»، از مـاده «صـفو» گرفته شـده و معنـای آن، نزدیـک به معنـای اختیار است، با این تفاوت که اختیار، به معنای انتخاب یک چیز از بین چند چیز است که بهترین آنهاست و «اصـطفاء» نیز انتخاب یکی از چند چیز است که از بین همه صفوه و خالص باشد.(۵)

۴. در «من عبادنـا»، «من» بیـانیه است، مثل «وَسَـلَامٌ عَلَی عِبَادِهِ الَّذینَ اصْـطَفَی.»(۶) در اینکه این بنـدگان خاص چه کسانی‌انـد، مفسّـران اختلاف دارنـد و «انبیاء»، امّت محمّـد صـلی الله علیه و آله که قرآن را از پیغمبر خویش ارث بردند، علمای امّت پیامبر صلی الله علیه و آله که بی‌واسـطه از قرآن بهره برده و امّتش بـا واسـطه علمـاء، و بر اساس روایات بسـیاری ذریه رسول خـدا از اولاد فاطمه‌زهرا علیها السلام هستند که عالمان به قرآن نیز هستند و نظرشان درباره قرآن صائب است.(۷)

درباره اضافه شدن «عباد» به «نا» دو دیدگاه است:

الف) اضافه «نا» به «عباد»، اضافه تشریفی است و «نون عظمت» تا بخواهد

---

۱- نک: فاطر: ۳۲.

۲- تفسیرنمونه، ج ۱۸، ص ۲۸۰.

۳- نک: فاطر: ۳۱.

۴- تفسیرالمیزان، ج ۱۷، ص ۶۲؛ تفسیرنمونه، ج ۱۸، ص ۲۷۹.

۵- تفسیرالمیزان، ج ۱۷، ص ۶۲.

۶- نک: نمل: ۵۹.

۷- تفسیرالمیزان، ج ۱۷، صص ۶۲ و ۶۳.

به شرافت ذریه بیفزاید.

ب) اضافه «نا» به «عباد»، اضافه تشریفی نیست تا ضمیر «منهم» تعلیل را برساند.(۱)

حال اگر اضافه «نا» به «عباد» تشریفی باشد و ضمیر «منهم» به برگزیدگان برگردد، هر سه گروه، یعنی ظالم به نفس، مقتصد و سابق به خیرات، در «وراثت» شریکند. بنابراین، از مقابله انداختن بین سه طایفه یاد شده، فهمیده می‌شود مراد از ظالم به نفس، کسی است که گناهی به گردن داشته باشد و این عنوان، شامل هر مسلمانی از اهل قرآن می‌شود؛ چون اهل قرآن است که عنوان اصطفاء و وارث قرآن بودن بر او صادق است. مراد از «مقتصد» که به معنای متوسط است، کسی است که در وسط راه قرار گرفته است. مراد از سابق به سوی خیرات به اذن خدا، کسی است که: از دسته اول یعنی ظالم به نفس و از دسته دوم یعنی میانه‌روها، به درجات قرب نزدیک‌تر است و این گروه به اذن خدا بر آن دو طایفه دیگر، به دلیل فعل خیرات، امامت دارند، چنان‌که خدای تعالی می‌فرماید: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِكَ الْمقربونَ».(۲)

اگر ضمیر «منهم» به «عبادنا» برگردد و اضافه «نا» به «عباد» نیز تشریفی نباشد، «فمنهم»، تعلیل است و چنین معنا می‌دهد: ما تنها کتاب را به بعضی از بندگان خود ارث دادیم و آنان عبارتند از عده‌ای که ما ایشان را برگزیدیم، نه همه بندگان؛ برای اینکه بعضی از بندگان ما ظالم به نفس خود بودند و بعضی هم میانه‌رو بودند و بعضی سابق به خیرات بودند و همه این سه طایفه، صلاحیت وراثت کتاب را نداشتند.(۳)

---

۱- تفسیرالمیزان، ج ۱۷، صص ۶۲ و ۶۳.

۲- واقعه: ۱۰ و ۱۱.

۳- تفسیرالمیزان، ج ۱۷، صص ۶۳و ۶۴.

پس بر اساس تفسیر اول که همه امت را دربرگیرد، مقصود فرد فرد امت نیست، بلکه مجموعه امت است؛ هر چند میان آنها قشرها و گروه‌های مختلف از جمله «ظالمٌ لنفسه» هم باشند، مثل «کُنْتُمْ خَیرَ أُمَّه أُخْرِجَتْ لِلْنَّاسِ»(۱)، «وَلَقَد آتَینَا مُوسَی الْهُدی وَأَوْرَثْنَا بَنِی إِسْرَائِیلَ الْکتَابَ»(۲) و «وَلَقَد أَرْسَلْنَا نُوحاً وَإِبْرَاهِیمَ وَجَعَلْنَا فِی ذرِّیتِهِمَا النُّبُوَّه وَالْکتَابَ فَمِنْهُم مُهْتَد وَکثِیرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ»؛(۳) زیرا همه بنی‌اسرائیل به وظیفه خود در برابر تورات عمل نکردند، همان‌طور که همه امت پیامبر نیز در برابر ارث عظیم‌تر قرآن، به وظیفه خویش عمل نکرده و نمی‌کنند. با توجه به چنین تفسیری، دو گروه کلی در امت اسلامی مطرح هستند:

الف) گروهی که به وظایف خویش در برابر کتاب خدا، قرآن کریم عمل نکردند؛

ب) گروهی که به وظایف خود درباره قرآن، عمل کردند و این گروه خود دو دسته‌اند:

۱. گروهی که کاملاً به وظایفشان عمل کردند، هم از نظر علمی و هم از نظر عملی؛

۲. گروهی که نسبتاً و از مجموع وظایفشان در خصوص قرآن کریم عمل کردند.

به همین دلیل، در برخی روایات آمده که «ظالم لنفسه»، کسانی‌اند که معرفت و شناخت به امام خویش ندارند، «مقتصد» عارف و آگاه به امام خود

---

۱- آل‌عمران: ۱۱۰.

۲- غافر: ۵۳.

۳- حدید: ۲۶.

هستند و سابق بالخیرات به «امام معصوم علیه السلام » تفسیر شده است.(۱) نظر کسانی که گفته‌اند: ظالم کسی است که ظاهرش از باطنش بهتر است، «مقتصد» کسی است که ظاهر و باطنش یکسان است و سابق کسی است که باطنش از ظاهرش بهتر باشد، به همین معنا نزدیک است.(۲) یا گفته‌اند «سابق» کسانی‌اند که در عصر رسول‌الله صلی الله علیه و آله اسلام آوردند؛ یعنی صحابه آل‌جناب، و مقتصد کسانی‌اند که پا جای پای اصحاب آن حضرت گذاشته باشند و ظالم به نفس، دیگر مردمند.(۳) یا برخی گفته‌اند ظالم به نفس کسی است که گناه بر او غلبه کرده باشد، «مقتصد» کسی است که گناه و ثوابش یکسان و متوسط‌الحال باشد و سابق کسی است که به درگاه خدا تقرب جسته، در درجات قرب از دیگران پیشی گرفته باشد.(۴)

اکنون باید پرسید: چرا «ظالمان» اول، «میانه‌روان» دوم و «سابق بالخیرات» سوم ذکر شدند، در حالی که باید به عکس باشد؟

در پاسخ، حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «ظالم را مقدم داشت تا از رحمتش ناامید نشود، و سابقین به خیرات را مؤخّر کرد تا به عملشان مغرور نشوند.»(۵) مرحوم طبرسی در مجمع‌البیان می گوید:

هدف، بیان تربیت مقامات مردم در سلسله تکاملی است؛ زیرا نخستین مرحله، مرحله عصیان و غفلت است. بعد از آن مقام توبه و انابه و سرانجام توجه و قرب به خداست. هنگامی که معصیتی از انسان سر می زند، او «ظالم» است و

---

۱- اصول کافی، ج ۱، باب «ان من اصطفاه‌الله من عباده»؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۳۶۱؛ تفسیرنمونه، ج ۱۸، ص ۲۸۲.

۲- مجمع‌البیان، ج ۸، ص ۴۰۹.

۳- مجمع‌البیان، ج ۸، ص ۴۰۸.

۴- روح المعانی، ج ۲۲، ص ۱۹۶؛ نک: تفسیرالمیزان، ج ۱۷، ص ۶۶؛ تفسیرنمونه، ج ۱۸، ص ۲۸۳، پاورقی شماره ۱.

۵- تفسیرنمونه، ج ۱۸، ص ۲۸۴.

هنگامی که «توبه» می‌کند، «مقتصد» و زمانی که توبه‌اش قبول می‌شود و مجاهداتش در راه خدا افزون شد، به مقام قرب او می‌رسد و در سلسله «سابق بالخیرات» قرار می‌گیرد.(۱)

خداوند در جمع‌بندی کلی آیه، می‌فرماید: «ذلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ»؛ یعنی اینکه کتاب را ارث دادیم، فضلی بزرگ از طرف خداست و رسیدن به آن فضل، اکتسابی نیست. پس این فضیلت بزرگ، همان میراث کتاب الهی است و... .(۲)

شهید مطهری بر اساس تفسیری، آیه را به سه گروه تطبیق داده است:

۱. ظالم لنفسه = «اصحاب المشئمه»؛

۲. ومنهم مقتصد = «اصحاب المیمنه»اند که حد وسط بین «ظالم لنفسه» و «منهم سابقٌ بالخیرات»؛

۳. «ومنهم سابقٌ بالخیرات باذن‌الله» = همان مقربان هستند.(۳)

چنان‌که استاد جوادی آملی نیز سه گروه:

۱. ظالم لنفسه را به «هَمَجٌ رَعَاعٌ»؛

۲. «مقتصد» را به «مُتَعَلِّمٌ عَلَی سَبِيلِ نَجَاه»؛

۳. سابق بالخیرات را به «عالم ربّانی»

تطبیق داده است.(۴) انسان به دلیل دارایی از سرمایه عظیم درونی یعنی عقل و اراده، و برخورداری از نعمت‌های گرانبها و عِدْل‌نابردار هدایت وحیانی، یعنی دو نعمت گران سنگ وحی یا قرآن کریم و انسان کامل معصوم علیه السلام ــ از وجود خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله تا ائمه هدایت و نور و فاطمه‌زهرا علیها السلام که مظهر اعلی و اکمل مقربان و سابقین و اولیاء خاصّ الهی‌اند ــ می‌توانند راه را از بیراهه و

---

۱- مجمع‌البیان، ج، ص .

۲- تفسیرالمیزان، ج ۱۷، ص ۶۴؛ تفسیرنمونه، ج ۱۸، ص ۲۸۴.

۳- آشنایی با قرآن، ج ۶، صص ۹۳ و ۹۴.

۴- تفسیرموضوعی قرآن مجید، ج ۱۰، ص ۱۳۶.

صواب را از خطا، صدق را از کذب، هدایت را از ضلالت، رشد را از غی و حق را از باطل تشخیص دهد و با معارف عمیق، جامع، جهانی و جاودانه قرآن کریم و اُسوه‌های حسنه و الگوهای کامل و همه‌جانبه، از عصمت فطری خود صیانت کند و استعدادهای تکوینی ــ فطری‌اش را در دو جنبه علمی و عملی، به فعلیت و کمال برساند و مرحله به مرحله مقامات تکاملی و منازل سلوکی را بپیماید تا به مقصد اَقْصی و مَرْصَد اَسْنی کمال، یعنی شهود و لقای رب و توحید ناب و ولایت الهیّه برسد.

در این میان، اگر هم گرفتار خَبْط و خطاهای ادراکی یا تحریکی، عقلی و عقیدتی یا اخلاقی ــ عملی شد و از زمره «ظالم لنفسه» واقع گشت، به تدریج در پرتو هدایت‌های وحیانی و هشدارهای درونی ــ وجدانی، از مرحله «ظلم» به مرحله «مقتصد» گام نهد و سپس به اوج افتخار «سابقین بالخیرات» برسد؛ چه اینکه راه کمال، توبه، انابه، اصلاح‌گرایی درونی و احیاگرایی عقیدتی، اخلاقی و عملی، به روی همگان باز است. البته باید دانست دو جریان بسیار شگفت‌انگیز فراروی انسان است:

۱. جریان صعود و عروج، اگر دچار هبوط و سقوط شد؛ یعنی همان توبه، تدارک فرصت‌ها و امتیازهای از دست رفته، بازشناسی و بازسازی خود و انقلابی بر ضد خویشتن، تا از کفر به ایمان، از عصیان به اطاعت و از طاعتی به طاعت برتر و از ایمانی به ایمان والاتر برسد و سپس مراحل دیگر «کمال ایمانی» را پشت سر بگذارد و «خود حقیقی» و «مَنِ واقعی» و «علوی» را از مَنِ پنداری و «خود وَهْمی» و سِفلی جدا سازد و نجات دهد و مصداق «قَد أَفْلَحَ مَن زَکاهَا»(۱) قرار گیرد.

---

۱- شمس: ۹.

۲. جریـان هبوط و نزول از مقامـات عـالی ایمـانی و پارسایی و حتی سـلوکی ـ عرفانی؛ زیرا شـیطان درون و برون، همواره در کمین گاه انسان است تا «صـراط مسـتقیم سـلوک» را بپیمایـد و به بارگاه قدس ربوبی راه نیابد. این جدال درونی عقل و جهل، جنـگ نفس امـاره و مسوله بـا نفس ملهمه، لوامه و مطمئنه و مبارزه فضایل و رذایل، همیشه و همه جا ادامه دارد و «همه کس» را دربرمی گیرد؛ یعنی فرازمانی، فرازمینی و فراطبقاتی ـ صنفی است و تنها یک گروه از انسان‌ها، یعنی «مُخْلَصین» که مصداق روشن آن معصومان علیه السـلام هسـتند، از هر انحراف، لغزش و گناهی معصوم و مصونند. ولی بقیه انسان‌ها، هر که و هر چه باشـند، در معرض اِضلال و اِغوا هستند و مراقبت‌های علمی و عملی، مراقبه‌های عقیدتی ـ اخلاقی و عملی و نظارت همیشگی بر نفس و تجلّیـات یا واردات و صادرات آن، برای همین است که سالک در هیـچ مرحله‌ای گرفتار انحراف، لغزش و معصـیت نشود تـا هبوط از مقام بالا و نزول از مراتب والایی که با مجاهـدت و ریاضت آنها را به دست آورده، داشـته باشـد که: «النّاس کلهم هـالکون الّـا العـاملون والعـاملون کلهم هالکون الّا العاملون والعاملون کلهم هالکون الّا المخلصون والمخلصون علی خطیر عظیم»،(۱) هشدار جدّی و بیدار باش پیوسته برای رونده راه خدا و سالک سبیل وصال و صراط صعود است.

هر چه انسـان در مسیر تکامـل گـام بردارد و مجاهـده کنـد، چنـان که راه کمـال، شـیرین و دل نشـین است، خطرناک و دارای مهالک بی‌شـماری نیز هست. ازاین رو، در راه خـدا بایـد طیّ مراحل کرد تا در کوی او منزل نمود و این رونـدگی راه تا کوی او، همراه بـا دشـواری‌هـایی از درون و برون است که تنهـا «مردان خـدا»، مجاهـدان مُخْلِص و متـذکّران به حـق سـبحانه، توفیق مراقبت

---

۱- مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۱۸.

در همه منازل عرفانی و مراحل سلوکی را دارند. در «عرفان عملی»، هم باید و نبایدها مطرح است چنانکه عرفان نظری مربوط به بود و نمودهاست چنانکه عقل علمی و حکمت نظری که مربوط به بود و نبودهاست، و هم عقل عملی و حکمت عملی که مربوط به «باید و نبایدها» است، زنده و بیدار، پویا و پایا باشد و این مسئله، در حوزه حکمت و اخلاق با عرفان و سیر و سلوک مراتب و درجات خاص به خود را دارد. به تعبیر علامه جوادی آملی:

عرفان عملی، اگر موازی حکمت عملی باشد، مسئول آن نظری عارف است که بر عقل نظری حکیم برتری دارد و اگر موازی تهذیب روح و تزکیه عملی باشد، متولی آن عقل عملی سالک واصل است که برتر از عقل عملی حکیم متخلق است. تمایز حکیم و عارف، مرهون تمایز حکمت و عرفان نظری است. تفاوت متخلّق و عارف دینی سالک واصل در گروه تمایز فنّ اخلاق و عرفان عملی است... .(۱)

---

۱- شمس‌الوحی تبریزی، ص ۲۶۷.

## فصل سوم: مراتب سلوک معرفتی و معنویتی سالکان و عارفان الهی

### اشاره

فصل سوم: مراتب سلوک معرفتی و معنویتی سالکان و عارفان الهی

زیر فصل ها



### ۱. معرفهالله

۱. معرفهالله

ـ رسول خدا صلی الله علیه و آله : «مَنْ عَرَفَاللّهَ وَ عَظّمَهُ مَنَعَ فاهُ مِنَ الْکَلام وَ بَطْنَهُ مِنَ الطَّعامِ وَ عَنّی نَفْسَه بالصّیام والقْیام».(۱)

ـ امام علی علیه السلام : «مَعْرِفَهُاللّه سُبْحَانَه اَعْلَی الْمَعارِفَ».(۲)

ـ امام علی علیه السلام : «مَنْ سَکَن قَلْبَهُ الْعِلْمَ بِاللّهِ سَکَنه الْغِنی عَنْ خَلْقِاللّه».(۳)

ـ امام علی علیه السلام : «اَعْلَمُ النَّاسِ بِاللّهِ اَکْثَرَهُمْ لَهُ مَسئله».(۴)

ـ امام علی علیه السلام : «اَلْبُکاءُ من خیفهاللّه لِلْبُعْد عناللّه عباده العارفتین».(۵)

### ۲. توحید

#### اشاره

۲. توحید

ـ رسول خدا صلی الله علیه و آله : «اَلتُّوحِیدُ ظاهِرَهُ فِی باطِنَه وَ باطِنَه فی ظاهِرِه، ظاهِرُه مُوصُوفٌ لایَری و باطنه مَوجُود لایَخْفی، یطْلَبُبکلّ مَکان وَلَمْ یخْلُ مِنْه مَکان طَرْفَهَ عَیْنٍ، حاضِرَهٌ غَیْرِ مَحْدُودٍ و غائبٌ غَیْرَ مَفْقُودِ»(۶)

---

۱- میزانالحکمه، ج ۸، ص ۳۵۸۴، ح ۱۲۲۵۶.

۲- میزانالحکمه، ج ۸، ص ۳۵۸۴، ح ۱۲۲۳۵.

۳- میزان‌الحکمه، ج ۸، ص ۳۵۸۴، ح ۱۲۲۴۳.
۴- میزان‌الحکمه، ج ۸، ص ۳۵۸۴، ح ۱۲۲۶۸.
۵- میزان‌الحکمه، ج ۸، ص ۳۵۸۴، ح ۱۲۲۷۹.
۶- میزان‌الحکمه، ج ۸، ص ۳۵۸۴، ح ۱۲۳۳۸.

_ امام علی علیه السلام : «اَلتَّوحِیدُ حَیاهُ النَّفْس».(۱)

_ امام علی علیه السلام : «لااله‌الاالله عَزیمهُ الْاِیْمان و فاتِحه الْاِحْسَان».(۲)

اینک به مراتب عناصر و مؤلفه‌های سیر و سلوک الی‌الله می‌پردازیم:

## الف) عبادت

الف) عبادت

۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله : «افضل النّاس مَن عشق العباده فعانقها، واحبّها بقلبه و باشرها بجده و تفرّغ لها، فهو لایبالی علی، مااَصْبَح من الدنیا علی عُسرٍ ام علی یسْرٍ».(۳)

۲. امام علی علیه السلام : «انّ قوماً عبدوالله رغبه فتلک عباده التّجار، واِنّ قوماً عبدوالله رهبه فتلک عباده العبید وانّ قوماً عبدوالله شکراً فتلک عباده الاحرار».(۴)

۳. امام باقر علیه السلام : «ان اَشدّ العباده اَلْوَرَع».(۵)

۴. امام صادق علیه السلام : «اِنّ فوق کل عباده عبادَه، وَ حُبنا اهل‌البیت افضل العباده».(۶)

۵. امام صادق علیه السلام : «اعبدالنّاس مَنْ اقام الفرائض».(۷)

## ب) ایمان

ب) ایمان

_ رسول خدا صلی الله علیه و آله : «لَیسَ الایمان بالتَّحَلّی ولابالتّمنی، ولکن الایمان ماخَلَصَ فی القلب و صَدَّقَهُ الأعمال».(۸)

_ امام علی علیه السلام : «الایمان علی اربع دعائم: علی الصّبر، والیقین، والجهاد والعدل».(۹)

_ امام صادق علیه السلام : «ان الایمان عَشْرُ درجاتٍ بمنزله السُّلَّم، یصْعَد مِنْه فِرقاه بَعدَ فِرقاه، فَلا تَقُولَنَّ صاحب الاثنین لصاحِبِ الواحد: لُستَ علی شیءٍ حتی ینتهی الی

---

۱- میزان‌الحکمه، ج ۸، ص ۳۵۸۴، ح ۱۲۳۳۱.

۲- میزان‌الحکمه، ج ۸، ص ۳۵۸۴، ح ۱۲۳۴۳.

۳- میزان‌الحکمه، ج ۸، ص ۳۵۸۴، ح ۱۱۵۹۸.

۴- میزان‌الحکمه، ج ۸، ص ۳۵۸۴، ح ۱۱۶۴۵.

۵- میزان‌الحکمه، ج ۸، ص ۳۵۸۴، ح ۱۱۷۲۴.

۶- میزان‌الحکمه، ج ۷، ص ۳۴۱، ح ۱۱۶۴۰.

۷- میزان‌الحکمه، ج ۷، ص ۳۴۱، ح ۱۱۶۸۱.

۸- میزان‌الحکمه، ج ۱، ص ۳۶۰، ح ۱۲۶۱.

۹- میزان‌الحکمه، ج ۱، ص ۳۶۰، ح ۱۳۴۹.

العاشـر، فَلا تُسْـقِط مَنْ هو دونک فَیسْـقِطک مَنْ هو فوقک، واذا رأیتَ مَنْ هو اَسْفَلَ منک بدرجه فَأرفَعْهُ الیک بِرِفْقٍ، وَلاتَحْمِلَنَّ علیه مالایطیق فَتَکْسترهُ، فانَّ مَنْ کَسَرَ مؤمناً فَعَلیهِ جُبْرُهُ».(۱)

ــ رسول خدا صـلی الله علیه و آله : «اِنّ اعلی مَنازِل الایمان درجه واحده مَنْ بَلَغَ الیها فقد فاز و ظَفَر، و هو اَنْ یَنْتَهی بسریرته فی الصّلاح الی اَنْ لایبالی لَها اذا ظَهَرَتْ ولایخاف عقابِها اذا استترت».(۲)

ــ رسول خدا صلی الله علیه و آله : «لایکْمل عبده الایمان بالله حتی یکونَ فیه خَمْسُ خصالٍ: التّوکل علی‌الله، والتّفویض الی‌الله، والتّسـلیم لامـرالله، والرّضـا بقضـاءالله، والصّبر علی بلاءالله، انّه مَن احبّ فی‌الله و ابغض فی‌الله، واَعْطی لله، ومَنَعلِلله، فقدِاسـتکمل الایمان».(۳)

ــ رسول خدا صلی الله علیه و آله : «ثلاثه مَنْ کُنَّ فیه یستکمل الایمانُ: رَجُلٌ لایخافُ فی‌الله لَوْمَه لائمٍ، ولایرائی بشئی من عَمَلِهِ، واذا عَرَضَ علیه اَمْرانِ احدهما للدّنیا والاخَرَ للآخره، اَخْتارَ اَمْرَ الاخِره عَلی الدّنیا».(۴)

## ج) تقوا

ج) تقوا

ــ امام باقر علیه السلام : «للمتّقی ثلاث علاماتٍ: اخلاص العمل، وقَصُرُ الْامل و اغتنام المَهَل».(۵)

ــ امام علی علیه السلام : «اعلموا ان المتّقین ذهبوا بعاجل الدّنیا و آجِلِ الاخره، فشارکوا اهل الدّنیا فی دنیاهم و لم یشارکوا اهل الدنیا فی آخرتهم».(۶)

ــ امام علی علیه السلام : «التّقوی ثمره الدّین و اماره الیقین».(۷)

ــ امام علی علیه السلام : «اتّقوالله عبادالله تقیه مَنْ شَغَلَ بالفکر قَلْبَه، وأوجَفَ الذّکر بِلِسانه، وقدّم الخوف لَامانِهِ».(۸)

---

۱- میزان‌الحکمه، ج ۱، ص ۳۶۰، ح ۱۳۳۹.

۲- میزان‌الحکمه، ج ۱، ص ۳۶۰، ح ۱۳۳۸.

۳- میزان‌الحکمه، ج ۱، ص ۳۶۰، ح ۱۳۳۲.

۴- میزان‌الحکمه، ج ۱، ص ۳۶۰، ح ۱۳۱۸.

۵- میزان‌الحکمه، ج ۱۴، ص ۷۰۰۸، ح ۲۲۴۴۵.

۶- میزان‌الحکمه، ج ۱۴، ص ۷۰۰۸، ح ۲۲۴۴۰.

۷- میزان‌الحکمه، ج ۱۴، ص ۷۰۰۸، ح ۲۲۴۴۷.

۸- میزان‌الحکمه، ج ۱۴، ص ۷۰۰۸، ح ۲۲۴۶۷.

ـ امام علی علیه السلام : «ملاک التّقوی رَفْض الدّنیا».(۱)

## د) زهد

د) زهد

ـ امام صادق علیه السلام : «فیما ناجیٰالله تعالی موسی علیه السلام : انّ عبادی الصالحین زهدوا فیها بقدر علمهم بی، وسائرهم من خَلْقی رَغِبُوا فیها بقدر جَهلِهِم بی و ما مِنْ احدٍ من خَلْقی عَظّمها فَقَرَّت عَینُهُ».(۲)

ـ امام صادق علیه السلام : «الزّاهد الذّی یختار الاخره علی الدّنیا: الذی علی العزّ، والجَهْدَ علی الرّاحه، والجوع علی الشّبع، وعاقبه الآجِلِ علی محبّه العاجِل، والذّکر علی الغفله و یکون نَفْسُهُ فی الدّنیا و قَلْبُهُ فی الآخره».(۳)

ـ رسول خدا صلی الله علیه و آله : «الزّهد فی الدّنیا قَصُرُ الاَمل و شکر کلّ نعمه، والورع عن کلّ ما حرّمالله».(۴)

## ه_) خوف و خشیّت

ه_) خوف و خشیّت

ـ رسول خدا صلی الله علیه و آله : «اعلی النّاس منزله عندالله اَخْوفهم منه».(۵)

ـ رسول خدا صلی الله علیه و آله : «مَنْ کان بالله اَعْرَف کان من الله اَخْوَف».(۶)

ـ انواع الخوف خمسه: خوفٌ، و خَشْیه، و وَجِلٌ، و رَهْبه و هَیبَه. فاالخوف للعاصین، والخشیه للعالمین، والوَجَلُ للمخبتین والرّهبه للعابدین و الهیبه للعارفین. اماالخوف فَلِاَجلِ الذْنوب.

ـ قال‌الله عزّوجل: «ولمن خاف مقام ربه جنّتان» و الخشیه لأجل رؤیه التّقصیر، قال عزّوجل: «انما یخشیالله من عباده العلماء» و امّا الوَجَلُ فلاجل ترک الخدمه قال عزّوجل: «الذین اذا ذکرالله و جِلَتْ قلوبهم» والرَّهبه لرؤیه التّقصیر قال عزّوجل: «ویدعوننا رَغْباً و رَهْباً» والهیبه لأجل شهاده الحقّ عند کشف الاسرار ـ

---

۱- میزان‌الحکمه، ج ۱۴، ص ۷۰۰۸، ح ۲۲۴۷۶. برای تفسیر تقوا، عبودیت و درجات تقوی نک: المیزان، ج ۱۱، صص ۱۵۵ - ۱۶۴.

۲- میزان‌الحکمه، ج ۵، ص ۲۲۳۰، ح ۷۷۲۷.

۳- میزان‌الحکمه، ج ۵، ص ۲۲۳۰، ح ۷۷۱۷.

۴- میزان‌الحکمه، ج ۵، ص ۲۲۳۰، ح ۷۷۰۰.

۵- میزان‌الحکمه، ج۴، ح ۵۱۹۱.
۶- میزان‌الحکمه، ج۴، ح ۵۱۹۵.

اسرارالعارفین ـ قال‌الله عزّوجل: «و یحذرکم‌الله نَفْسَهُ «یشیر» الی هذاالمَعْنی».(۱)

## و) ذکر

و) ذکر

ـ امام علی علیه السلام : «الذّکر لذه محبّین».(۲)

ـ امام علی علیه السلام : «الذّکر ذکران: ذکَرٌ عندالمصیبه حَسَنٌ جمیل و اَفْضَل من ذلک ذکرالله عندما حرّم(الله) علیک فیکون ذلک حاجزاً».(۳)

ـ عن بعض الصادقین: «ذکراللّسان الحمد والثّناء، وذکرالنّفس للجَهْد والعَناء، وذکرالرّوح الخوف والرّجاء، وذکر القلب الصدق والصّفاء و ذکر العقل التعظیم و الحیاء، و ذکر المعرفه التّسلیم و الرّضا وذکرالسِّرِّ الرّویه واللّقاء».(۴)

## ز) حبّ‌الله و حبّ رسول خدا صلی الله علیه و آله و عترت پاکش

ز) حبّ‌الله و حبّ رسول خدا صلی الله علیه و آله و عترت پاکش

ـ رسول خدا صلی الله علیه و آله : «احبّواالله من کل قلوبکم».(۵)

ـ رسول خدا صلی الله علیه و آله : «لایؤمن احدکم حتّی اکونَ احبّ الیه من ولده و والده و النّاس اجمعین».(۶)

ـ رسول خدا صلی الله علیه و آله : «(حبّی) و حبّ اهل‌بیتی نافعٌ، فی سبعه مواطن اَهْوالَهُنَّ عظیمه: عندالوفاه، و فی القبر، و عندالنّشور، و عندالکتاب، و عندالحساب، و عندالمیزان و عندالصّراط».(۷)

ـ امام صادق علیه السلام : «الحبّ افضل من الخوف».(۸)

ـ امام صادق علیه السلام : «اذا تخلّی المؤمن من الدّنیا سما و وَجَدْ حلاوَه حبّ‌الله و کان عند اهل الدّنیا کاَنّه قد خولط و انّما خالط القوم حلاوه حُبّ‌الله فَلَمْ یشْتغلوا بغیره».(۹)

---

۱- میزان‌الحکمه، ج۴، ح ۵۲۵۵؛ خصال، ص ۲۸۱.

۲- میزان الحکمه، ج ۴، ص ۱۸۳۶، ح ۶۳۳۵.

۳- میزان الحکمه، ج ۴، ص ۱۸۳۶، ح ۶۴۵۲.

۴- میزان الحکمه، ج ۴، ص ۱۸۳۶، ح ۶۴۸۹.

۵- میزان الحکمه، ج ۲، ص ۹۴۲، ح ۳۰۸۶.

۶- میزان الحکمه، ج ۲، ص ۹۴۲، ح ۳۱۹۷.
۷- میزان الحکمه، ج ۲، ص ۹۴۲، ح ۳۲۰۳.
۸- میزان الحکمه، ج ۲، ص ۹۴۲، ح ۳۰۹۴.
۹- میزان الحکمه، ج ۲، ص ۹۴۲، ح ۳۱۰۷.

ـ امام صادق علیه السلام : «حبّ‌الله نار لایمرُّ علی شئی الّا احترق و نورالله لایطلَعُ علی شئی الّا اَضاءَ».(۱)

## ح) یاد مرگ و استعداد برای آن

ح) یاد مرگ و استعداد برای آن

ـ رسول خدا صلی الله علیه و آله : «اکثروا مِنْ ذکر هادم اللذّات، فقیل یا رسول‌الله، فما هادم اللذّات؟ قال: الموت، اَکَیس المؤمنین اکثرهم ذکراً للموت و اشدّهم له استعداداً».(۲)

ـ رسول خدا صلی الله علیه و آله : «افضل الزّهد فی الدنّیا ذکرالموت، وافضل العباده التّفکر، فَمَن اَثْقَلَهُ ذکرالموت وجد قبره روضه من ریاض الجّنه».(۳)

رسول خدا صلی الله علیه و آله : «افضل الزّهد فی الدّنیا ذکرالموت وافضل العباده ذکرالموت وافضل التّفکر ذکرالموت، فَمَنْ اثقله ذکرالموت وجد قبره روضه من ریاض الجّنه».(۴)

ـ امام علی علیه السلام : «علیکم بالجّد ولاجتهاد و التّأهّب والاستعداد، والّتزُّود فی منزل الزّاد».(۵)

ـ امام علی علیه السلام : «لمّا سئل عن الاستعداد للموت: اداء الفرائض، و اجتناب المحارم، و الاشتمال علی المکارم، ثمّ لایبالی اوقع علی الموت ام وقع الموت علیه: والله مایبالی ابن‌ابی‌طالبٍ اوقع علی موت ام وقع الموت علیه».(۶)

## ط) ادب

ط) ادب

ـ امام علی علیه السلام : «اَلْاَدب اَحْسَنُ سجیه».(۷)

ـ امام علی علیه السلام : «کل شئی یحتاج الی العقل و العقل یحتاج الی الأدب».(۸)

---

۱- میزان الحکمه، ج ۲، ص ۹۴۲، ح ۳۱۵۴.

۲- میزان الحکمه، ج ۱۲، ص ۵۶۸۲، ح ۱۹۱۵۲.

۳- میزان الحکمه، ج ۱۲، ص ۵۶۸۲، ح ۱۹۱۴۱.

۴- میزان الحکمه، ج ۱۲، ص ۵۶۸۲، ح ۱۹۱۴۲.

۵- میزان الحکمه، ج ۱۲، ص ۵۶۸۲، ح ۱۹۱۹۲.

۶- میزان الحکمه، ج ۱۲، ص ۵۶۸۲، ح ۱۹۲۰۹.

٧- میزان الحکمه، ج ۱، ص ۹۲، ح ۳۱۹.

٨- میزان الحکمه، ج ۱، ص ۹۲، ح ۳۵۵.

ـ امام علی علیه السلام : «تَوَلّوا مِنْ انفسکم تأدیبها و اعدلوا بها عَنْ ضراوه عاداتها».(۱)

ـ امام علی علیه السلام : «سَبَبُ تزکیه الأخلاق حُسن الأدب».(۲)

ـ امام علی علیه السلام : «افضل الادب اَنْ یقف الانسان عند حَدِه و لایتعدّی قَدْرَهُ».(۳)

ـ امام علی علیه السلام : «مَنْ تَأدّبَ بآداب‌الله عزّوجلّ ادّاه الی الفلاح الدایم».(۴)

ـ امام علی علیه السلام : «اذا زاد علم الرّجل زادَ أدُبُه و تضاعَفَتْ خشیته لِرَبِّهِ».(۵)

---

۱- میزان الحکمه، ج ۱، ص ۹۲، ح ۳۶۶.

۲- میزان الحکمه، ج ۱، ص ۹۲، ح ۳۷۰.

۳- میزان الحکمه، ج ۱، ص ۹۲، ح ۳۹۰.

۴- میزان الحکمه، ج ۱، ص ۹۲، ح ۴۳۰.

۵- میزان الحکمه، ج ۱، ص ۹۲، ح ۳۸۲.

## فصل چهارم: راه‌های رسیدن به مقام ابرار و مقربان

### اشاره

فصل چهارم: راه‌های رسیدن به مقام ابرار و مقربان

قرآن کریم و احادیث، جایگاه «ابرار» را در عالم وجود و نزد خداوند سبحان تبیین و ویژگی‌های آنها را توصیف فرمود، چنان‌که منزلت «مقربان» را که منزلتی عِدْل‌ناپذیر و والاترین است، روشن ساخته است. در رأس «مقربان»، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، امام علی علیه السلام ، فاطمه زهرا علیها السلام و امامان معصوم علیه السلام قرار دارند و انسان کامل خلیفه خدا، حجت بالغه حق و صراط مستقیم سلوک و سعادت، شناخت و شدن برای شهود حق سبحانه هستند و نیل به مقامات آنان، از ابرار و مقربان غیرمعصوم که شاگردان خاص علمی و عملی معصومان علیه السلام هستند، ممکن است، نه ممتنع؛ چنان‌که صاحبان خِرَد و فرزانگی، تمنای مرگ با «ابرار» می‌نمایند: «رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِياً ينَادى لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكفِّرْ عَنَّا سَيآتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ.»(۱) همان طور که انسان‌هایی مصداق السّابقون و مقربان بودند و با معرفت الهی، محبت به انسان کامل معصوم علیه السلام ، عبودیت و بندگی خدا، سرعت و سبقت در خیرات، مغفرت و رضوان خدا و مجاهدت خالصانه، به چنین موقعیت ممتازی راه یافتند.

پس مؤمنان درجات ابتدایی، متوسط و عالی دارند و هر کمالی که مؤمن

---

۱- نک: آل‌عمران: ۱۹۳.

متوسط دارد، مؤمن عالی واجد آن است و اگر اهل ایمان بر اثر «بصیرت و صبر»، «شکر و شکیبایی» و «خلوص و صداقت» طبق سنت خدا، رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل‌بیت علیه السلام عمل کنند، می‌توانند به عالی‌ترین درجه کمالی برسند. به تعبیر استاد جوادی آملی:

مؤمن از آن جهت که انسان صالح است، خلیفه خداست و باید سنتی از سنت‌های خدا را دارا باشد و از آن لحاظ که خلیفه رسول خداست، باید واجد سنتی از سنت‌های رسول اکرم باشد و از آن نظر که خلیفه امام معصوم علیه السلام ، است باید سنتی از سنت‌های امام معصوم علیه السلام را دارا باشد. هر کس از سنت‌های یاد شده بیشتر برخوردار باشد، خلافت او از مستخلف عنه خود کامل تر است.(۱)

ازاین رو، اهل ایمان می‌توانند هر چه بهتر، بیشتر و عمیق‌تر به ایمان خود محتوای معرفتی و کمال معنوی ببخشند و بر درجات قرب ایمانی خویش بیفزایند و هر چه خویشتن را به کتاب الهی قرآن عرضه کنند و با معارف و موازین قرآنی در هر سه مرحله نظام عقیدتی، اخلاقی (تربیتی و احکامی) و شریعتی مورد سنجش و ارزیابی قرار دهند و با مراقبه و محاسبه پله‌های تکامل را بپیمایند، می‌توانند به «لَهُمْ درَجَاتٌ»(۲) و سپس «هُمْ درَجَِاتٌ»(۳) برسند. حال اگر به آیاتی بنگریم که درجه و درجات اصحاب ایمان و دارندگان مقام ابرار را مطرح می کند، به دو مطلب می‌رسیم:

الف) ایمان و مؤمنان تشکیک‌پذیرند و درجات دارند.

ب) عوامل و زمینه‌های کسب درجات برتر و بالاتر چیست؟

مثلاً آیات ذیل:

---

۱- تفسیر تسنیم، ج ۹، ص ۱۴۴.

۲- انفال: ۴.

۳- آل‌عمران: ۱۶۳.

۱. «وَلِكلٍّ درَجَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا وَلِيوَفِّيهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَهُمْ لَا يظْلَمُونَ».(۱)

۲. «يرْفَعِ اللَّهُ الَّذينَ آمَنُوا مِنكمْ وَالَّذينَ أُوتُوا الْعِلْمَ درَجَاتٍ».(۲)

۳. «فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدينَ درَجَه».(۳)

۴. «الَّذينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدوا فِى سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ أَعْظَمُ درَجَه عِند اللَّهِ».(۴)

۵. «نَرْفَعُ درَجَاتٍ مَن نَشَاءُ إِنَّ رَبَّک حَكيمٌ عَلِيمٌ».(۵)

۶. «وَلِكلٍّ درَجَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا وَمَا رَبُّک بِغَافِلٍ عَمَّا يعْمَلُونَ».(۶)

۷. «وَهُوَ الَّذى جَعَلَكمْ خَلاَئِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكمْ فَوْقَ بَعْضٍ درَجَاتٍ لِيبْلُوَكمْ فِى مَاآتَاكمْ».(۷)

همان‌طور که مقوله «زیادت» و «ازدیاد» در خصوص «اهل ایمان»، در جریان زیادت هـدایت، ایمان و درجات و مراتب وجودی آنهـا، بـا توجه به ریشه‌هـا و سرچشـمه‌هـای این تشکیک و زیادت‌پـذیری در قرآن آمـده است، که نمونه‌هایی از آن را مطرح می‌کنیم:

۱. «هُوَ الَّذى أَنزَلَ السَّكينَه فِى قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيزْدادوا إِيمَاناً مَعَ إِيمَانِهِمْ».(۸)

۲. «وَإِذا تُلِيتْ عَلَيهِمْ آياتُهُ زَادتْهُمْ إِيمَاناً».(۹)

۳. «فَأَمَّا الَّذينَ آمَنُوا فَزَادتْهُمْ إِيمَاناً وَهُمْ يسْتَبْشِرُونَ».(۱۰)

۴. «وَالَّذينَ اهْتَدوْا زَادهُمْ هُدىً وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ».(۱۱)

---

۱- احقاف: ۱۹.

۲- مجادله: ۱۱.

۳- نساء: ۹۵.

۴- توبه: ۲۰.

۵- انعام: ۸۳.

۶- انعام: ۱۳۲.

۷- انعام: ۱۶۵.

۸- فتح: ۴.

۹- انفال: ۲.

۱۰- توبه: ۱۲۴.

۱۱- محمد: ۱۷.

۵. «إِنَّهمْ فِتْیه آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدنَاهُمْ هُدیً».(۱)

۶. «وَصَدقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادهُمْ إِلَّا إِیمَاناً وَتَسْلِیماً».(۲)

۷. «وَمَن یقْتَرِفْ حَسَنَه نَّزِد لَهُ فِیهَا حُسْناً».(۳)

یا اگر در واژه «قرب» و «اقرب» بنگریم، باز هم مرتبه‌پذیری و درجه برداری را در حوزه «قرب مقامی» و مقرب درگاه الهی‌شدن می‌بینیم، که چگونه انسان‌ها از درجه‌ای به درجه‌ای و منزلت قربی به منزلت قرب دیگر در حال شدن و گردیدن هستند. این تعالی‌جویی و تصعیدطلبی، تا آخرین لحظه عمر ادامه دارد و تکامل در دنیا، به صورتی و تکامل برزخی به صورت دیگر مطرح است و راه پایان‌ناپذیر الهی و کمالِ مطلق‌خواهی ادامه دارد که به برخی از نمونه‌های آیات قرآنی آن اشاره می کنیم:

۱.«إِعْدلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَی».(۴)

۲.«وَأَن تَعْفُواأَقْرَبُ لِلْتَّقْوَی».(۵)

۳.«یا مَرْیمُ إِنَّ اللَّهَ یبَشِّرُک بِکلِمَه مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِیحُ عِیسَی ابْنُ مَرْیمَ وَجِیهاً فِی الْدنْیا وَالْآخِرَه وَمِنَ الْمقربین».(۶)

۴.«أُولئِک الَّذینَ یدعُونَ یبْتَغُونَ إِلَی رَبِّهِمُ الْوَسِیلَه أَیهُمْ أَقْرَبُ وَیرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَیخَافُونَ عَذابَهُ».(۷)

حال با توجه به آیات یاد شده، عناصری چون ایمان، تقوا، عدالت، علم،

---

۱- کهف: ۱۳.

۲- احزاب: ۲۲.

۳- شوری: ۲۳.

۴- مائده: ۸.

۵- بقره: ۲۳۷.

۶- آل‌عمران: ۴۵.

۷- اسراء: ۵۷.

جهاد، هجرت، تسلیم در برابر خدا، عمل صالح و حسنه، عفو، بخشش و...، عواملی نقش‌آفرین در زیادت و شدت و قرب وجودی انسان به شمار می آیند. به همین دلیل، تکامل انسان، به نوع اندیشه، بینش، انگیزه، گرایش، مرتبه مجاهدت و خلوص او بستگی دارد و فهم و عمل، از مقوّمات تعالی پذیری انسان در رسیدن به مقام ابرار و مقربان است. ازاین رو، صبر، توکل، رضا، توبه و انابه و ...، درجات گوناگونی دارد، چنان‌که در آیه: «إِلَیهِ یصْعَد الْکلِمُ الطَّیبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ یرْفَعُهُ»(۱) نیز مفسّران گفته‌اند ضمیرها در آیه، دوگونه برگردانده شده، ترابط و تعامل ایمان و عمل صالح و کلمه طیب و عمل صالح سنجیده می‌شود: الف) سخن پاک (عقیده، اندیشه و جهان‌بینی پاک) به سوی پروردگار بالا می‌رود و عمل پاک، سخن پاک را بالا می‌برد؛ یعنی عمل، ایمان را تقویت می‌کند و تصعید می‌دهد. ب) سخن پاک بالا می رود و ایمان است که عمل را بالا می‌برد؛ یعنی عمل خالص و عمل پاک، مشروط به ایمان پاک است. ازاین رو، ضمیر «إِلَیه» به خدا برمی‌گردد و ضمیر «یرْفَعُهُ»، هم به کلمه طیب و هم به عمل صالح، که کلمه طیب؛ عقاید حق چون «توحید» و مراد از صعود آن، تقرّبش به خدای تعالی، و مراد از عمل صالح هر عملی است که بر اساس عقاید حق صادر شود و با آن سازگار باشد.(۲)

از آیه یاد شده فهمیده می‌شود که اوّلاً: «دین» مجموعه‌ای به هم پیوسته از عقاید، اخلاق، اعمال و احکام مربوط به اعمال است. ثانیاً: «دین‌داری» نیز طبق این عناصر سه‌گانه عقیدتی، اخلاقی و عملی ارزیابی می‌شود و دین و دین‌داری در نسبت و تعامل پیوسته و عمیق با هم هستند. ثالثاً: اسلام، دین عمل‌گرایی است، ولی بر اساس منطق و معرفت توحیدی و روح و روحیه الهی و

---

۱- فاطر: ۱۰.

۲- تفسیرالمیزان، ج ۱۷، صص ۲۸ - ۳۲؛ تفسیرنمونه، ج ۱۸، صص ۲۱۳ - ۲۱۵؛ آشنایی با قرآن، ج ۶، ص ۱۰۸.

معنوی که: «إِنَّمَـا یتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ.»(۱) بنابراین، انسان بیـدار و بینا می فهمـد که در هر حال باید مراقبت فکری، اخلاقی و عملی داشته باشـد تا گرفتار کژاندیشـی، کژراهه‌روی و کژخلقی نشود و بدانـد و بیابـد که یا در حال صـعود است یا هبوط، و خویشـتن را بـا معیار تقوای الهی و خلوص بسـنجد تا ببینـد «عمل طالـح» دارد یا عمل صالـح، کلمه طیبه دارد یا کلمه خبیثه، و اکنون به سوی بهشت روان است یا به سوی جهنم هبوط کرده است. به تعبیر استاد شهید مطهری:

حتی در یمْن و شـئامت بشـناسد و بـاور کنـد که همه چیز، ریشه در درون و نفس او دارد. یمْن و شـئامت در وجود خود انسان است. یمْن‌ها در عقایـد خوب است، شـئامت‌ها در عقایـد بد. یمن‌ها در اخلاق خوب است، شـئامت‌ها در اخلاق بد. یمْن‌ها در اعمال خوب است و شئامت‌ها در اعمال بد، نه در چیز دیگر.(۲)

### تکامل انسان در قرآن (شدن انسان در قرآن با توجه به چهار دسته آیات مربوط)

تکامل انسان در قرآن (شدن انسان در قرآن با توجه به چهار دسته آیات مربوط)

قرآن کریم، انسان را مسافری می‌داند که شـتابان و با تلاش به سوی خدا و دیدار حق سبحانه می‌رود و این سیر و سفر برای او، حتمی و آن القـای الهی نیز قطعی است. به تعبیر اسـتاد شـهید مطهری: «سـرنوشت انسـان، تکامـل است و جز دین، چیز دیگری چنین قدرتی را ندارد و لهذا دین، آیین انسان است».(۳) به تعبیر استاد جوادی آملی:

حرکت او [انسـان]، سـیری است عمودی و طولی؛ یعنی تکـاملی و ملکوتی، نه سـیری افقی و اقلیمی؛ زیرا خداونـد در منطقه و جایگاهی ویژه نیست، بلکه انسان به هر سو که روی آورد، چهره به سوی خدا کرده است، چه به سوی

---

۱- مائده: ۲۷.

۲- آشنایی با قرآن، ج ۶، ص ۱۱۳.

۳- آشنایی با قرآن، ج ۱۱، ص ۲۳.

آسمان و زمین؛ زیرا «وَهُوَ الَّذی فِی السَّماءِ إِلهٌ وَفِی الْأَرْضِ إِلهٌ»(۱) و چه به سوی شرق و غرب؛ زیرا «وَلِلّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَیْنَما تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ».(۲)

به همین دلیل، تکامل که معنایی کیفی و عمودی دارد، با «صیرورت» و شدن یا تحول بنیادی و زیربنایی حاصل شدنی است. در نتیجه، همه افکار، اعمال، بینش‌ها و گرایش‌ها در تکامل انسان نقش دارد و باید دید محتوا، جهت و غایت این ساحت‌های وجودی انسان چیست. اگر توحیدی، ولایی، ارزشی و الهی بود، انسان به سوی لقای چهره جمال و «أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ» در صیرورت و تصعید است، و در غیر این صورت، با چهره جلال و «اشدّ المعاقبین» روبه‌رو می‌شود. پس انسان نیست، مگر همان ملکات علمی و عملی اش و قرآن کریم نیز، قاعده کلی را مطرح فرمود: «قُلْ کلٌّ یعْمَلُ عَلَی شَاکلَتِهِ».(۳) به همین دلیل، «کلُّ نَفْسٍ بِمَا کسَبَتْ رَهِینَه»(۴) و انسان در برابر همه شنیداری‌ها و دیداری‌هایش و صادرات و واردات وجودی‌اش، مسئول و وظیفه‌مند است. ازاین رو فرمود: «وَلاَ تَقْفُ مَا لَیسَ لَک بِهِ عِلْمٌ إِنَّ الْسَّمْعَ وَالْبَصَرَ کلُّ أُوْلَئِک کانَ عَنْهُ مَسْئُولاً»(۵) و از سوی دیگر، در ضابطه کلان دیگری فرمود: «وَأَن لَّیسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَی».(۶)

پس تنها دین است که همه ساحت‌های انسان را دربرمی گیرد و با برنامه تکامل و روش‌های سلوک سعادتمندانه با ارائه قانون اساسی تکامل و سپس احادیث و سیره عملی معصومان علیه السلام و نیز طرح قوانین و فرمول‌های جزئی‌تر، همه نیازهای معناگرایانه و تکاملی آدمی را توصیف و توصیه می کند. بر این

---

۱- زخرف: ۸۴.

۲- بقره: ۱۱۵؛ تفسیرموضوعی قرآن مجید، ج ۱۴، صص ۹۸ - ۹۹.

۳- اسراء: ۸۴.

۴- مدثّر: ۳۸.

۵- اسراء: ۳۶.

۶- نجم: ۳۹.

اساس، انسان عاقل و بیدار در پرتو شریعت الهی، به سیرورت و صیرورت خود ادامه می‌دهد تا به سرمنزل مقصود برسد و می‌داند همه حرکت‌های انسان و تحوّلات نهادی او، از «او»، به سوی «او»، به یاری «او»، برای «او» و با هدف لقای «او» است که «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذهُ وَکیلًا».(۱)

استاد جوادی آملی، مراتب صیرورت انسان را در حرکت استکمالی جوهری و اشتدادی‌اش چنین ترسیم و تبیین می کند:

همه هستی، از جمله انسان به سوی خدای سبحان در صیرورت است که : «أَلَا إِلَی اللَّهِ تَصِیرُ الْأُمُورُ».(۲) اما برخی به سوی «اسم عظیم» خدا در حرکت اند، مثلاً- به دنبال علم یا کرامت یا حلم یا قدرت یا گشاده‌دستی یا رزق و... هستند. اینان در واقع عبدالعظیم‌اند و عبدالحکیم و عبدالحلیم و عبدالقدیر و عبدالباسط و عبدالرزاق و...؛ یعنی آنها بندگان اسمی از اسم های عظیم الهی‌اند که در بخش نهایی به الله برمی گردد و البته این بندگان، دارای مرتبه‌ای از کمال هستند.

فراتر از این مرتبه، کسانی هستند که صیرورتشان به سوی «اسم اعظم» است. آنان عبدالله‌اند و عبدالرحمن که بزرگ‌ترین و زیباترین اسم‌های خدای سبحان همین «الله» و «رحمن» است: «قُلِ ادعُوا اللَّهَ أَوِ ادعُوا الرَّحْمَانَ أَیاً مَا تَدعُوا فَلَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنَی».(۳) ... پس از این دو مرحله، نوبت به مرتبه‌ای می رسد که انسان از «تعیّن اسمی» درمی گذرد و به سوی «هویت ضمیری» که فراتر از «الی‌الله» و «الی‌الرحمن» است، صیرورت می یابد.

قرآن کریم در این بخش، چهار دسته از آیات را مطرح می کند:

دسته اول: آیاتی است که در آنها از صیرورت به سوی «ضمیر غایب» یاد شده است، مانند «إِلَیهِ الْمَصِیرُ.»(۴) اگرچه این ضمیر، به همان الله برمی گردد، اما

---

۱- مزّمل: ۹.

۲- شوری: ۵۳.

۳- اسراء: ۱۱۰.

۴- مائده: ۱۸؛ غافر: ۳؛ شوری: ۱۵؛ تغابن: ۳.

چون الله به عنوان اسم ظاهر و تعینی از تعینات الهی است، صیرورتی فراتر از آن هم یافت می‌شود که به چهره ضمیر غیبت درمی آید.

دسته دوم: از چهره غیبت نیز فراتر می‌رود به صورت خطاب جلوه می کند، که انسان سالک صائر، پروردگار خویش را مستقیماً مورد خطاب قرار می دهد و به آن ذات منیع عرض می کند: «رَبَّنا عَلَیک تَوَکلْنَاوَإِلَیک أَنَبْنَا وَإِلَیک الْمَصِیرُ».(۱) نیز «سَمِعْنَا وَأَطَعْنَاغُفْرَانَک رَبَّنَا وَإِلَیک الْمَصِیرُ»(۲) ... .

دسته سوم: از آیه‌های صیرورت، آیاتی است که در آنها سخن‌گویی انسان به کناری نهاده می‌شود و خداوند، خود، تکلم در این باره را بر عهده می گیرد، ولیکن از صیرورت «به سوی ما» (با ضمیر متکلم معالغیر) یاد می کند: «إِنَّا نَحْنُ نُحْیی وَنُمِیتُ وَإِلَینَا الْمَصِیرُ».(۳) وقتی به صورت جمع از کلمه «ما» استفاده می کند؛ یعنی من با همه اسما و صفات خود، غایت صیرورت شمایم.

دسته چهارم: که فراتر از تمام مراتب پیشین است، تکلّم وحده حق (تبارک و تعالی) است که می‌فرماید: صیرورت شما «به سوی من» است و با این تعبیر، تنها خود، سخن می گوید که: «أَنِ اشْکرْ لِی وَلِوَالِدیک إِلَی الْمَصِیرُ».(۴)

با وجود این، چند اصل در جریان تکامل انسان آشکار می‌شود:

۱. تکامل، بر اساس حرکت درونی و جوهری و صیرورت وجودی و شدن نهادی، صورت می گیرد.

۲. تکامل، مراتب و درجات بسیار تا بی‌نهایت دارد که تشکیک‌پذیر و مراتب‌بردار است.

۳. تکامل، دیالکتیکی و دینامیکی است؛ یعنی از طَوْری به طَوْر دیگر و از مرحله‌ای به مرحله‌ای دیگر صورت می گیرد و هر یک از مراحل آن، کمال

---

۱- ممتحنه: ۴.

۲- بقره: ۲۸۵.

۳- ق: ۴۳.

۴- لقمان: ۱۴؛ تفسیرموضوعی قرآن مجید، ج ۱۴، صص ۱۰۷ - ۱۰۹.

است و هر مرتبه‌ای در مقایسه با مرتبه دیگر، کمال برتر است و کمال دوم، کمال قوه اول، و قوه و استعداد برای کمال بالاتر و والاتر شمرده می‌شود. ازاین رو، علماً و نظراً انسان باید «تابع احسن» باشد: «فَبَشِّرْ عِبَاد الَّذینَ یسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»(۱) و عملاً ـ و عیناً نیز از اَحْسن پیروی کند: «وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَیکم مِن رَبِّکم.»(۲) پس در قول، دارای «احسن الاقوال» و در عمل، دارای «احسن الاعمال» باشد، چنان‌که خدای سبحان فرمود: «الَّذی خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَیاه لِیبْلُوَکمْ أَیکمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»(۳) تا انسان با اندیشه و انگیزه «اَحْسَن»، به اخلاق و اعمال «اَحْسَن» راه یابد و مراحل تکاملی را بپیماید.

۴. تکامل در ساحت علمی و عملی، پایان‌ناپذیر بوده، انسان به سوی کمال مطلق در حرکت و شدن است. پس حدّ یقف و دیگر بَسْ است در جریان تکامل معنا ندارد و سرعت و سبقت در خیر و رحمت و مغفرت الهی در مسیر و میدان تکامل ــ که از ویژگی‌های ابرار و مقربان بود ــ در ساحت تکامل نقش محوری دارد. به همین دلیل، انسان می‌تواند به هر دو نوع «خلافت الهی»؛ یعنی الف) خلافت خدا در روی زمین از لحاظ تبلیغ، تبیین، تعلیل، اجرا و حمایت از حدود اسلامی، که غایت وُسْطا و نیمه راه حرکت انسان به سوی غایت نهایی است، و ب) خلافت خدا در ماسوای الهی، که خلافت در غایت قصوای انسانی و منتهاالیه صیرورت آدمی است، برسد. البته این خلافت دومی، دو چهره دارد:

یک ــ چهره‌ای که به خدا مرتبط است و «لقاءالله» نام دارد.

دو- چهره‌ای که با ماسوای خدا در ارتباط و به «خلافه الله» موسوم است. در

---

۱- زمر: ۱۷ و ۱۸.

۲- زمر: ۵۵.

۳- ملک: ۲.

این مسیر و صیرورت، انسان‌های سالک الهی، اختلاف به مراتب و درجات دارند و به همین دلیل، برخی ابرار، اصحاب یمین و مقتصد هستند و برخی السابقون و مقربان، که به مقام «جمع الجمعی» رسیده‌اند. آنها در عین ادراک شهودی لقاءالله، مأموریت خلافت الهی را نیز بر عهده دارند و ماسوای خدا را به اذن خدا تدبیر می‌کنند. انسان کامل معصوم علیه السلام چنین است و مصداق اتمّ، اکمل و اَظْهر و اَجْمل مقربان شمرده می‌شود.

۵. به تعبیر استاد مطهری، ویژگی تکامل این است که هر چه موجود به کمال بیشتری می‌رسد، به استقلال و آزادی بیشتر دست می‌یابد و استقلال از محیط و در برابر انسان‌های دیگر، استقلال جنبه علوی از جنبه سِفلی خودش، یعنی استقلال عقل و دل انسان از شهوت انسان است(۱) پس تکامل، فرع بر چنین استقلال‌ها و آزادی‌هایی است که تا حاصل نشود، انسان بویی از تکامل نخواهد بُرد و اندر خم یک کوچه هم نیست.

۶. راه تکامل، راهی است عالی و شیرین، ولی پرخطر، و آسیب‌پذیری انسان در مسیر تکامل فراوان است؛ زیرا همواره با دو دشمن درونی و بیرونی مواجه است. ازاین رو، باید با هشیاری کامل و بیداری تمام حرکت کند. به همین دلیل، یا راه «علّیین» و یا راه «سجّین» را در پیش می‌گیرد و به سوی دو نامحدود چهره انداخته، مراقبه‌ای که اهل معرفت و سیر و سلوک گفته‌اند، در چنین فضایی کارکردها و بازخوردهای خاص به خود را دربردارد، تا انسان راه کمال را سالم به پیش ببرد و از سقوط و هبوط رهایی یابد، که «قَد أَفْلَحَ مَن زَکاهَا»،(۲) و بر محور «لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ» و «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى

---

۱- نک: آشنایی با قرآن، ج ۱۱، صص ۲۲ و ۲۳.

۲- نک: شمس: ۹.

فَإِنَّ الْجَنَّه هِیِ الْمَأْوَی»،(۱) خوف عقلی و معرفتی دارد و سیر به سوی بی‌نهایت کمال را ادامه می‌دهد. آیه «یاأَیهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنظُرْ نَفْسٌ مَا قَدمَتْ لِغَد وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»،(۲) در این راستا، گویای همه چیز است تا معرفتِ نفس، مراقبت نفس و محاسبت نفس را مبنای تکامل قرار دهد. پس «یاأَیهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ».(۳)

۷. عبودیت الهی که همان تسلیم محض عقلی و قلبی و انقیاد صرف در برابر خداست، راه تکامل حقیقی است؛ زیرا استقلال انسان و آزادی او از هر تعلّق و تعیّنی، فرع بر عبودیتش در برابر پروردگار است. این عبودیت است که جوهره‌اش، ربوبیت و ولایت بر درون و برون است که «عبدالله» به معنای واقعی، بر خویشتن و بیرون از خویشتن اشراف و تسلط دارد. تکامل، یعنی تسلّط بر همه عوامل آفاقی و اَنْفسی، یعنی غلبه بر محیط درون و بیرون و این معنا، در عبودیت حاصل شدنی است و همین عبد بودن، عبد ماندن و عَبْد خدا شدن است که «ابرار» و «مقربان»، به آن نَعْت وجودی و صفت نَفْسی، شناخته می‌شوند و در ویژگی‌های آنها فرمود: «إِنَّ الْأَبْرَارَ یشْرَبُونَ مِن كأْسٍ كانَ مِزَاجُهَا كافُوراً عَیناً یشْرَبُ بِهَا عِبَاد اللَّهِ یفَجِّرُونَهَا تَفْجِیراً».(۴)

به تعبیر استاد شهید مطهری:

عبادُالله، یعنی کسانی که خدا را عبودیت کرده‌اند. «یفَجِّرُونَهَا تَفْجِیراً» این خیلی عجیب است: چشمه‌ای که اینها این چشمه را تفجیر می‌کنند؛ یعنی می شکافند و باز می‌کنند، یک وقت چشمه‌ای هست جاری، آدم از آن چشمه آب برمی‌دارد. ولی چنین نیست، چشمه‌ای هست که خود اینها این چشمه را

---

۱- نک: نازعات: ۴۰ و ۴۱.

۲- نک: حشر: ۱۸.

۳- نک: آل‌عمران: ۱۰۲؛ نک: آشنایی با قرآن، ج ۶، صص ۱۶۸ - ۱۸۲.

۴- نک: دهر: ۵ و ۶.

باز می کنند، بازکردنی. چشمه‌ای وجود دارد که آن چشمه را خود این بندگان خدا ــ یعنی از طریق و راه عبودیت ــ می‌شکافند، باز می کنند، بازکردنی... .(۱)

ازاین رو، هم در جریان تکامل، انسان‌های عبدِ مُخْلِص و محض خدا در دنیا «شراب طهور» و شراب ممزوج به کافور از چشمه سلسبیل می‌نوشند، و هم خودشان در اثر عبودیت، این «انفجار» را با خواستن خویش انجام می دهند. به تعبیر علامه طباطبایی:

... جاری ساختن چشمه‌های جاری بهشتی، نیازمند بیل و کلنگ نیست، آری، نعمت‌های بهشتی به جز خواست و اراده اهل بهشت، هیچ هزینه دیگری لازم ندارد، همچنان‌که فرمود: «لَهُم مَا يَشَاؤُونَ فِيهَا».(۲)

پس عبودیت، راه تکامل و رمز پیمودن مراحل تکاملی و عامل رشد حقیقی و فَلاح واقعی و سعادت ابدی است.

۸. عبودیت که راه و روش و رمز تکامل است، باید تنها از راه «شرع» و بر محور بایدها و نبایدهای الهی و اسلامی صورت پذیرد و ریاضت معقول، معتدل و مشروع که در شریعت‌گرایی و رعایت تقوای الهی عینیت می‌یابد، در عبودیت منظور گردد تا «ابرار» و «اصحاب یمین» که از نظر مرحله تکاملی به جایی رسیدند که خدا را برای بهشت رفتن و جهنم نرفتن بندگی می کنند، به سوی «مقربان» که تنها خدا را برای عشق به او و از رهگذر محبت می پرستند، در صیرورت باشند؛ چه اینکه «ابرار»، «اهل الآخره» بودند و مقربان «اهل‌الله». ازاین رو، «عبودیت حبّی»، مبتنی بر معرفت عاشقانه و عشق عرفانه است که «عبادت حبّی» انسانِ متکامل را در صراط تکامل، به مقام فنای فعلی، صفاتی و ذاتی می‌رساند.(۳) بنابراین، عبودیت و سیر و سلوک، باید بر محور شریعت حقه

---

۱- آشنایی با قرآن، ج ۱۱، ص ۳۶.
۲- نک: ق: ۳۵؛ تفسیرالمیزان، ج ۲۰، ص ۲۰۱.
۳- نک: شمس‌الوحی تبریزی، صص ۲۸۷ - ۲۹۱.

محمـدی صـلی الله علیه و آله و بر مـدار بایـدها و نبایـدهای دین خـدا باشـد؛ زیرا در غیر این صورت، بازدهی و کارآمدی در جریان تکامل انسان به سوی خدا ندارد و سالک باید «مَسْلَک» را که صراط مستقیم الهی است، به سوی مسلوکٌ الیه بپیماید و جز این، نه تنها به سوی هدف، قرب نمی‌یابد، بلکه از هدف، بُعد هم پیدا می کند.

۹. سالـک در مسیر تکامـل و صـیرورت تصـعیدی‌اش، یـا از شـمار «سالـک مجـذوب» و «مُحبّ محبـوب» است و یـا از گروه «مجـذوب سالک» و «محبوب مُحبّ». گروه اول، نخست بارقه‌های الهی، جانشان را روشن و مجـذوب می کند و حال خوش و شوق دیدار دلبرو دلدار به آنها دست می‌دهد و دستمایه سلوکشان می‌شود که «زودگذر» است و موهوب، ولی سالک با آنها به سـلوک می‌پردازد و پیمـایش راه برای این گروه سـخت و مشـکل است «که عشق آسـان نمود اول ولی افتـاد مشـکل‌ها.» اما گروه دوم، سالکانی هسـتند که در سـیر و سـلوک قرار گرفته و مراحل سلوک و منازل سیر الی‌الله را با دشواری می پیمایند که ناگهـان بـارقه عشق الهی بهره آنهـا می‌شود و جانشـان را روشن می کنـد و بقیه راه را با جـذبه الهی سپری می‌نماینـد. بنابراین، «تکامل» چه قبل از سـلوک و چه بعد از آن، همراه با بارقه‌های الهی و جلوات و جذبات ربّانی است و هدایت‌های ویژه الهی و نعمت‌های خاص ربوبی تا نباشـد، مجاهـد جبهه تکامل و مهاجِر وادی سـلوک، نمی‌تواند قدم از قدم بردارد که خدای سـبحان فرمود: «وَلَوْلاَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَیکمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَکی مِنکم مِن أَحَد أَبَداً». (نور: ۲۱)

۱۰. تکامل، اصول، شرایط، لوازم و آدابی دارد که فهرست‌گونه به چند مورد آن اشاره می کنیم:

الف) تکامل عرفانی، از راه تکامل اخلاقی می گذرد؛ یعنی انسانِ متخلّق به

اخلاق الهی و آراسته به فضایل و سجایای اخلاقی، صلاحیت سیر و سلوک تا بارگاه قرب و لقای الهی را دارد.

ب) تکامل باید همواره جریان داشته باشد و انسان در سیر تکامل، همواره باید در تکاپو، پویش، پیمایش، رویش و حرکت فزاینده و رو به جلو باشد که توقف و سکون با تکامل و سلوک، مانعه‌الجمع‌اند.

ج) یکی از شرایط تکامل، «اصلاح درون» و «اصلاح برون» است تا «آزادی و آزادگی» یا آزاده شدن برای انسان خواهان کمال فراهم آید و انسان آزاد و آزاده، قدرت خیزش و خروش و جنبش او، جهش‌های تکاملی را داراست که «موتوا قبل لن تموتوا»(۱) یا مرگ اختیاری در مسیر تکامل شامل حال او گردد.

د) برای تکامل، تخلّیع با روایت عرفانی، اصل و ضرورت است که شیخ الرئیس ابوعلی سینا نیز به آن اشاره کرده، مراحل ابتدا، وسط و انتهای تکامل عرفانی را چنین مطرح می‌کند: «العرفان مبتدء من تفریق و نقضٍ و ترکٍ و رفض ممعن فی جمع هو جمع صفات الحق للذّات المریده بالصدق منتهٍ الی الواحد ثمّ وقوف.»(۲) پس تفریق و جداسازی بین خود و ماسوای خدا، تا هیچ قید و بندی نداشته باشد و همه تعلّقات را از خویش جدا سازد. سپس «نفض» یا خودتکانی نماید تا ضریح جان خویش را غبارروبی کند و به مرحله سوم، یعنی «ترک» که خویشتن‌تکانی را کمال خود تلقّی نکند و به مرحله چهارم «رفض» برسد که نه «خودتکانی» و نه «خود» را ببیند یعنی فناء و فناءالفناء یابد تا بتواند متّصف به صفات الهی شده و از تخلیه به تجلیه و تحلیه برسد.(۳) و امیر عارفان علی علیه السلام نیز فرمود: «العارف مَنْ عرف نفسه فاعتقها و نزّهها عن کل مایبقدها

---

۱- بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۵۹.

۲- اشارات و تنبیهات، ج ۳، ص ۳۸۸.

۳- نک: تفسیرموضوعی قرآن مجید، ج ۱۰، صص ۲۹۱ و ۲۹۲.

و یوبقها»(۱) و به تعبیر شیخ محمود شبستری در گلشن راز:

مسافر چه بود؟ رهرو کدام است؟

که را گویم که او مرد تمام است؟

اگر گفتی مسافر کیست در راه

کسی کو شد ز اصل خویش آگاه

مسافر آن بود کو بگذرد زود

ز خود صافی شود چون آتش از دود

به عکس سیر اول در منازل

رود تا گردد او انسان کامل(۲)

یعنی خودآگاهی و معرفت به نفس، خودسازی و رهایی از هر حجاب خودی و انیت و «قوس صعود» را چون «قوس نزول» پیمودن و عوالم را پشت سر گذاشتن، معنای سیر و سفر الی‌الله و رسیدن به مقام انسان کامل است. پس تخلیه و تهذیب نفس، یک ضرورت برای تکامل است و هر مرحله‌ای از تکامل، نیازمند تخلیه و تهذیب مناسب خویش است و انسان متکامل، همواره مشغول تهذیب نفس است که امام علی علیه السلام فرمود: «الاشتغال بتهذیب النّفس اَصْلَح».(۳)

ه ) تنظیم روابط چهارگانه انسان با خدا، خود، جامعه و جهان هستی، البته در پرتو رابطه انسان با انسان کاملِ معصوم علیه السلام ، اصلی مهم و سرنوشت‌ساز در تکامل است؛ زیرا «تکامل انسان» در ارتباط با چنین محورهای ارتباطی است و انسان در جزیره و منهای خانواده و جامعه و جهان زندگی نمی‌کند، بلکه اگر روابط معقول و مشروع و معتدل تنظیم شود، تکامل او بهتر، عمیق‌تر و سالم‌تر صورت می‌پذیرد.

و) در تکامل، انسان نیازمند پیر راه و راهنما و راهبر است که خود رهروی کرده باشد و به مراحل تکاملی، اشراف کامل داشته و اهل بصیرت اسلامی و اجتهاد دینی باشد. بدون انسان بیدار و راه‌رفته، رفتن بسیار دشوار، بلکه

---

۱- شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، ص ۴۸.

۲- گلشن راز، صص ۳۶ _ ۳۷.

۳- شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، ص ۳۴۸.

خطرنـاک اسـت و اگر در کنـار پیران راه‌رفته، رفیقـان سـلوکی و هم سـفران صـائب و صالـح و صـادق از نظر فکری، عملی و اخلاقی باشند، بهتر و زیبنده تر است.

ز) توحیـدی بودن تکامـل؛ به این معنـا که در تکامـل و سـیر الی‌الله، سالک و متکامل، مبـدأ و منتهی تکامل و فاعل و غایت را «خدا» بداند و بیابد و «علت قابلی» را که نفس اوست نیز مستفیض به فیض الهی و مستنیر به نور خدا مشاهده نماید، و همه چیز را از «او» بداند، نه از «خود» تا با «نور خدا» حرکت نماید: «وَجَعَلْنَا لَهُ نُوراً يمْشِی بِهِ فِی النَّاسِ». (انعام: ۲۲)

ح) در جریـان تکامـل، نقش علم و عمل، عقل و عشق، فکر و ذکر، حصول و حضور را منظور کنـد و با دو بال پرواز نمایـد تا خِرَد به خرابـات بَرَد و عقـل را به عقـال عشق درآموزد و به «عقـل برین» برسـد که پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ عَمِلَ بما عُلِمَ وَرَّثَهُ اللهُ عِلْمَ مالَمْ يَعْلَمْ».(۱)

ط) در راه تکامل، «مسـتقیم بودن» از نظر فکری و فعلی و «اسـتقامت داشتن» علمی و عملی، اصلی انکارناپذیر است: «إِنَّ الَّذینَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيهِمُ الْمَلاَئِكه أَلاَّ تَخَافُوا وَلاَ تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّه الَّتِی كنتُمْ تُوعَدونَ». (فصلت: ۳۰)

ی) سـرعت و سـبقت گرفتن در تکامـل نیز، شـرط لاـزم توفیق پیمودن مراحـل بالاـتر و والاـتر است که از خصوصـیات ابرار و مقربین نیز بود: «سَابِقُوا إِلَی مَغْفِرَه مِن رَبِّكمْ وَجَنَّه عَرْضُـهَا كعَرْضِ السَّماءِ وَالْأَرْضِ» (حدیـد: ۲۱) یا فرمود: «وَسَارِعُوا إِلَی مَغْفِرَه مِن رَبِّكمْ وَجَنَّه عَرْضُهَا السَّماوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدتْ لِلْمُتَّقِينَ». (آل‌عمران: ۱۳۳)

نـتیجه آنکه، در راه تکامـل پیش‌روی انسـان، راه‌هـای سه‌گـانه فطرت، کسب و مـوهبت وجـود دارد. در فطرت، علوم فطری و درونی انسان در پرتو وحی و

---

۱- بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۳۶۳.

نبوت شکوفا می‌شود: «وَ یثِیرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ.»(۱) راه کسب، به تحصیل علم و معرفت از راه مجاهده علمی و ریاضت‌های تحصیلی ممکن می گردد. راه موهبت نیز بر محور تهذیب نفس و تطهیر عقل و حجاب‌زدایی از صفحه دل و صحیفه جان میسور است. پس فطرت، نیازمند شکوفاشدن، و کسب، محتاج کوشیدن و هر دو از راه خون دل خوردن است، ولی «موهبت الهی» راه صدساله را یک شبه می‌پیماید و مصداق «دولت آن است که بی‌خون دل آید کنار» خواهد بود: «ذلِک فَضْلُ اللَّهِ یؤْتِیهِ مَن یشَاءُ وَاللَّهُ ذو الْفَضْلِ الْعَظِیم»(۲) که نمود تامّ آن، برای جانشینان خدا، یعنی انبیا و اولیا و پرتویی از آن، که چونان «شبنمی که بر بحر می‌کشد رقمی»، بهره راهیان راه کمال‌جویان و کمال‌پویان است... .(۳)

انسان در پرتو تکامل، از هویت بشری به هویت انسانی و سپس هویت اسلامی و الهی ارتقای وجودی می‌یابد و در متن حیات طبیعی، حیات طیبه را تحصیل می‌کند که عقل و وحی، سرمایه اصلی سیر و سلوک کمال‌گرایانه او هستند تا از زمره مقتصدان، ابرار، اهل‌الاخره، مَیمَنه و اصحاب یمین قرار گیرد یا بالاتر رود و در شمار سابقون الی‌الخیرات، اهل‌الله و مقربین وارد شود که «بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِیها وَمُرْسَاهَا.»(۴) پس بدانیم قرآن، کتاب تکامل انسان است و حقیقت انسان، کتابی است تکوینی و شرح و تفسیر آن قرآن کریم است؛ زیرا انسانِ در «اَحسَن تقویم» آفریده شده را، خدای سبحان در هدایت اقوم، (إِنَّ هذا الْقُرْآنَ یهْدِی لِلَّتِی هِی أَقْوَمُ)(۵) هدایت و ارشاد می‌کند تا خط کمال گم نشود و خطرِ تکامل‌گرایی، گریبان انسان را نگیرد. ازاین رو، مفسران و مبینان کتاب خویش

---

۱- نهج‌البلاغه، خطبه اول، بند ۳۷.

۲- نک: جمعه: ۴.

۳- نک: تفسیرموضوعی قرآن مجید، ج ۱۴، صص ۳۱۳ و ۳۱۴.

۴- نک: هود: ۴۱.

۵- نک: اسراء: ۹.

را که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و امامان هدایت و نور علیه السلام هستند، به اُسوه‌های تکامل معرفی کرد تا مصداق کمال و کامل در مسیر تکامل، مجهول و مغفول نماند. پس تکامل در پرتو قرآن و عترت ممکن است و دیگر هیچ.

## فصل پنجم: باز بودن راه قرب

### اشاره

فصل پنجم: باز بودن راه قرب

در تمـام بحث‌های گذشـته، از رفعت، صـعود، مکانت برتر، قرب وجودی، سـیر و سـلوک تا شـهود حق، فنای فی‌الله و بقاء بالله و...، بـا اسـتفاده از آیـات و احـادیث سـخن به میـان آمـد و بر اسـاس «منطق وحی»، طرح و تحلیـل شـد که نیـل انسـان به مقام «ولایت»، از رهگذر عبودیت بر مدار شریعت ممکن است، نه ممتنع و چنین امکانی، به صورت استعدادی و بالقوه برای همگان وجود دارد. اساساً در آموزه‌های حدیثی به دست آمد که نماز، مایه معراج و منشأ قرب انسان به عوالم معنا و خداست. زکات، روزه، حـج، جهـاد و... نیز همین طور، قربـانِ انسـان، انسـان طـاهر و خالص هسـتند. حال پرسـش این است که: «قرب»، تقرب، مقرب و مقربان چیستند و کیستند و «درجاتِ قرب» به چه معناست؟

### ۱. چیستی قرب

۱. چیستی قرب

قرب، مقابل بُعد و دوری به کار می‌رود: «اصل صحیح یدلّ علی خلاف البُعْد.»(۱) قرب هماره میان دو یا چند چیز قابل ادراک است که گاه به زمین و

---

۱- مقابیس اللّغه، ج ۵، ص ۸۰، «قرب».

مکـان و گـاهی به زمان، زمانی به نسبت، گاه در صـفات و غیره کاربرد دارد. قرب ذات اقـدس حق، تنها و تنها قرب معنوی و روحـانی و مکانی است که از ناحیه خـدا به خلق متصور است: «إِنَ رَبِّی قَرِیبٌ مُجِیبٌ»(۱)، «فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دعْوَه الداعِ»(۲)، «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیهِ مِنکمْ وَلکن لاَ تُبْصِ رُونَ»(۳)، «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیـد»(۴) و ...، که گاه با «مع» هم نشان داده شـد: «وَهُوَ مَعَکمْ أَینَ مَا کنتُمْ»(۵)، «إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ»(۶) و... . قرب وجودی، معیت قیومیه حضـرت حق است و قرب قاهرانه او به همه موجودات، یکسـان است و مهم آن است که انسـان بتوانـد در اثر معرفت، محبت و بنـدگی خـدا، خود را به جوار قرب الهی برساند و از این قرب معرفتی و معنوی، بهره‌های بیشتر ببرد و هر چه به او نزدیک‌تر، اسـتضائه‌اش و استفاضه‌اش از «او» نیز بیشتر و شدیـدتر است. به تعبیر دیگر، «قرب ایجـادی حق به رحمت رحمانیه» در همه هستی جاری و معیت قیومه‌اش در عالم و آدم، عمومی و فراگیر است و انسان می‌تواند با «عقل» و «اراده» از یک سو، و «ایمان» و «عشق» از سوی دیگر، با لبیک‌گویی به نـدای خـدا و رسول و اسـتجابت دعوت تعالی‌بخش و حیات‌آفرین آنها، قرب اشتیاقی ــ شـهودی به حق پیـدا نماید و از بُعد و دوری، و از فراق و هجران رهـایی یابـد که فرمود: «یا أَیهَا الَّذینَ آمَنُوا اسْ تَجِیبُوا لِلّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذا دعَاکمْ لِمَا یحْییکمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یحُ ولُ بَینَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ.»(۷) عمیـق‌ترین درجه قرب خـدا به انسـان، در «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یحُولُ بَینَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» تجلّی یـافت و انسان می‌تواند با کنار زدن خود طبیعی و حجاب «من» و «ما» و

---

۱- نک: هود: ۶۱.

۲- نک: بقره: ۱۸۶.

۳- نک: واقعه: ۸۵.

۴- نک: ق: ۱۶.

۵- نک: حدید: ۴.

۶- نک: عنکبوت: ۶۹.

۷- نک: انفال: ۲۴.

همه اعتباریات، «او» را در جامِ جان خویش «شهود» کند(۱) و....

پس قرب به خدا، معنای معنوی، فراطبیعی و روحانی دارد و با رفع حجاب‌هایی چون جهل، غفلت، نسیان، عصیان، خودخواهی‌های خیالی و مَن وَهْمی و... امکان‌پذیر و تحقق یابنده است. از نظر ایجابی ـ اثباتی نیز با خلوص، صداقت، قرب به خود فطری و حقیقی، عبادت و عبودیت و... ظهور عینی می‌یابد. عوامل ایجابی و موانعی که مطرح شد، شرط لازم سلوک الی‌الله و قرب به حقّ سبحانه است؛ یعنی در «قرب» و «مقرب»، «مقربی» است که تنها خداست و عوامل و شرایط زمینه‌ساز و علل اعدادی «قرب» هستند، نه علل ایجادی قرب. پس «متقرّب» که انسانِ اهل ایمان و عمل صالح است، با عنایت و افاضت مقرب حقیقی، یعنی خداوند، قرب به حق می‌یابد و همه بندگان خدا می‌توانند به نسبت معرفت و مجاهدت یا ظرفیت و استعدادی که پیدا کردند، به خدای سبحان و رحمت خاصّه یا رحمت رحیمیه‌اش تقرب جویند و تخلّق به اخلاق الهی یابند. پس معنای «یرْفَعِ اللَّهُ الَّذینَ آمَنُوا مِنکمْ وَالَّذینَ أُوتُوا الْعِلْمَ درَجَاتٍ»،(۲) همین معنای «قرب توحیدی» است که در آن رفعت، رفعت یابنده و رفعت‌دهنده، یعنی «خداوند» به عنوان علت و فاعل حقیقی رفعت، و «مؤمن» یا «مؤمن عالم» به عنوان «قابل» یا علت قابلی و مستعد رفعت شمرده شد. این قابلیت نیز در اثر فیض و فضل الهی شامل حال او گردید و او نیز موحدانه و بیدار می‌گوید: «ذلِک فَضْلُ اللَّهِ یؤْتِیهِ مَن یشَاءُ».(۳)

به تعبیر علامه جوادی آملی:

... موجود متقرّب، به تنهایی قدرت نزدیک شدن به مقصد را ندارد، همان طور که متحرّک، به تنهایی توان خروج از قوّه به فعل را ندارد؛ زیرا آنچه در توان

---

۱- نک: سرّ سلوک (ترجمه و شرح رساله الولایه میرزا احمد آشتیانی)، صص ۶۷- ۷۰.

۲- نک: مجادله: ۱۱.

۳- نک: جمعه: ۳.

متقرّب است، فقط تتمیم نصاب قبول است، نه تکمیل نصاب ایجاد و افاضه.(۱)

در آیه «إِلَیهِ یصْعَد الْکلِمُ الطَّیبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ یرْفَعُهُ»(۲) نیز سخن از «صعود» و «رفعت» در پرتو ایمان به خدا و عقاید حقه و طیبه و عمل صالح، موحدانه و طیبه است که تصعید تقرّب‌جویانه و رفعت قربی به سوی حق تعالی است و این با صیرورت ارادی و اختیاری و مبتنی بر عقلانیت و وحیانیت تحقق می یابد. پس معنای قرب، تنها مورد عنایت و محبت خدا قرار گرفتن نیست که هر کس مقرب‌تر باشد، خدا به او لطف و عنایت بیشتری داشته باشد. به تعبیر استاد شهید مطهری، معنای قرب فقط این نیست، بلکه در عالم معنا، واقعاً درجات قربی هست؛ یعنی عالم ملکوت و عالم غیب، واقعاً درجات و مراتب دارد. نه صرف این است که مثلاًـ عنایت و لطف او بیشتر یا کمتر است، خود همین مسئله تقرّب بنده به خدا، یعنی واقعاً انسان در اثر عبادت به سوی خدا، بالا می‌رود و به خدا نزدیک می‌شود. اصلاً خود این نزدیک شدن، حقیقتی است و به هر درجه انسان نزدیک بشود، وجودش حقانی‌تر می‌شود و به هر نسبت که وجودش حقانی‌تر بشود، بیشتر تغییر می کند و وضع، شکل، نیرو، اراده، صفا، معنویت و همه چیز عوض می‌شود و... . این است که می‌فرماید: ««من‌الله ذی المعارج.» خدایی که در نزد خود مقامات و درجات و مراتب دارد و هر کس و هر چیز ــ انسان، فرشته و موجودات دیگر ــ در یک مقام خاصی از آن مقامات قرب قرار گرفته است.(۳)

بنابراین، در «قرب الی‌الله»، شدن، گردیدن، تحوّل بنیادی، و انقلاب درونی و وجودی مطرح است که ظاهر، باطن، صورت و سیرت انسان را تحت

---

۱– ادب فنای مقربان، ج ۳، ص ۲۸۵.

۲– نک: فاطر: ۱۰.

۳– آّشنایی با قرآن، ج ۹، صص ۶۳ و ۶۴.

پوشش قرار می‌دهد، چنان‌که در وصف کسانی که معیت عقیدتی، اخلاقی و عملی با پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دارند، فرمود:

مُحَمَّد رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذینَ مَعَهُ أَشِدّاءُ عَلَی الْکفَّارِ رُحَماءُ بَینَهُمْ تَرَاهُمْ رُکعاً سُجَّداً یبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَاناً سِیماهُمْ فِی وُجُوهِهِم مِنْ أَثَرِ السُّجُود.(۱)

یعنی همه رابطه‌های آنها با خدا، دوست و دشمن، دچار تحوّل، و مناسبات رفتاری فردی و اجتماعی آنها «معنامند»، «هدف‌مند» و «روش‌مند» شده است.

«قریب» که از اسمای حسنای حضرت حق است، مظاهری دارد که کامل ترین و جامع‌ترین آن در مقربان، آن هم در انسان کامل معصوم علیه السلام ظهور یافته و سپس با توجه به مراتب و درجات وجودی اصحاب عقل و درایت و دل و رؤیت متجلّی گشته است. سالک صادق و عامل صالح و صائر صائب، می‌تواند روز به روز و مرحله به مرحله بر درجه قربش به خداوند متعال بیفزاید و قرب فکری و فعلی به اُسوه‌های حسنه و قُدوه‌های کامل، یعنی پیامبراکرم صلی الله علیه و آله و عترت طاهره‌اش علیه السلام یابد و در بینش‌ها و گرایش‌ها، در انگیزه و اندیشه، در صورت و سیرت، رنگ و رایحه نبوی، علوی و ولوی پیدا کند که زاد و توشه اصلی‌اش، طهارت روح، تزکیه نفس و «تقوای الهی» است: «... وَلکن ینَالُهُ التَّقْوَی مِنکمْ»(۲) و «وَتَزَوَّدوا فَإِنَّ خَیرَالزَّاد التَّقْوَی».(۳)

به همین دلیل که انسان‌ها در جذب عوامل قرب و دفع موانع قرب در اراده، عَزْم و عمل با هم فرق دارند و رتبه عقلانی، معرفتی، روحانیتی و خلوص آنها نیز با هم امتیاز دارد، درجه قرب و رتبه قرب آنها نیز متفاوت است. به همین صورت، در احادیث نیز از قرب، اقرب و مقربان نام برده شده

---

۱- فتح: ۲۹.

۲- حج: ۳۷.

۳- بقره: ۱۹۷.

و درجه وجودی «ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ» با «مُّقْتَصِد» و «سَابِقٌ بِالْخَيرَاتِ»(۱) یا «أَبْرَار» و «اصحاب یمین» و «مقربین» با هم متفاوت است.(۲) مثلاً امام صادق علیه السلام فرمود: «ـ فی قوله تعالی: «ثمّ اورثنا الکتاب... الظالم یحوم حَوْمَ نَفْسِهِ والمقتصد یحوم قلبه والسّابق یحوم حوم رَبِّهِ عزّوجل»(۳) که مسئله خودگرایی (من سفلی)، دل و فطرت‌گرایی (من علوی) و خداگرایی مطرح شد. یا در حدیثی دیگر، خود مسئله امام معصوم علیه السلام و امام شناسی و امام‌نشناسی، معیار سابق بالخیرات، مقتصد و ظالم لنفسه طرح گردید. امام باقر علیه السلام فرمود: «السّابق بالخیرات: الامام، والمقتصد: العارف للْامام و الظالم لنفسه: الذّی لایعرف الامام».(۴)

در برخی روایات، عوامل و ریشه‌های قرب انسان به خداوند مطرح شده است که صورت کلی دارد و به صورت «نسبی» با «اقرب» توصیف شده است. امام علی علیه السلام فرمود: «اقرب النّاس من‌الله سبحانه احسنهم ایماناً»(۵) و امام زین العابدین علیه السلام فرمود: «ان اَقْرَبَکُم من‌الله اَوْسَعَکُم خُلْقَاً».(۶) یا در برخی روایات، حق‌گویی، فروتنی، ترس از خدا، سجده در برابر پروردگار و ...، عوامل تقرّب و بهترین زمان قرب به خدا معرفی شدند.(۷) حال اگر انسانی به خدا نزدیک شد، بوی الهی می‌دهد و رنگِ خدا می‌یابد و اسما و اوصاف او را در خویش به ظهور می‌رساند. اینکه گفته‌اند عرفان بالاتر از خداشناسی مفهومی ـ حصولی و خداجویی است، بلکه «خداخویی» است، همین قرب حقیقی و معنوی به خداست که تشبّه به باری‌تعالی و تخلق به اخلاق الهی و اتصاف به صفات ربوبی و تسمیه به اسمای رحمانی

---

۱- فاطر: ۳۲.

۲- نک: واقعه: ۷- ۹؛ مطففین: ۱۸- ۲۷؛ دهر: ۵ - ۲۲.

۳- میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۴۸۵۲، ح ۱۶۶۰۷.

۴- میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۴۸۵۲، ح ۱۶۶۰۸.

۵- میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۴۸۵۲، ح ۱۶۶۱۷.

۶- میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۴۸۵۲، ح ۶۶۱۸.

۷- میزان الحکمه، ج ۱۰، صص ۴۸۵۵ و ۴۸۵۶.

است را اراده کردند که سخن از تقلید یا تحقیق نیست، بلکه سخن از تحقق است. به تعبیر عمیق و انیق علامه جوادی آملی:

قرب و نزدیکی معنوی به خداوند که از راه بندگی و عبودیت وی حاصل می‌شود، آثار الهی را در بنده ظاهر می‌کند، به گونه‌ای که کار او، کار خدا محسوب می‌شود: «مَن یطِعِ الرَّسُولَ فَقَد أَطَاعَ اللَّهَ»(۱)، «إِنَّ الَّذینَ یبَایعُونَک إِنَّمَا یبَایعُونَ اللَّهَ»(۲) و «وَمَا رَمَیتَ إِذ رَمَیتَ وَلکنَّ اللَّهَ رَمَی»،(۳) و چنین انسان متقرّبی، خلیفه الله شود و کارهای خدایی انجام دهد، همانند قطعه آهنی که در کنار آتش قرار می‌گیرد و پس از زدوده شدن رنگ‌ها و ناخالصی‌هایش، خود خاصیت آتش پیدا می‌کند و همان حرارت و نور آتش از این آهن گداخته نیز برمی‌خیزد. البته آهن گداخته تا زمانی که قرب و نزدیکی خود را با آتش حفظ کند، از این خاصیت برخوردار است و لحظه‌ای که از آن دور می‌شود، رو به سردی می‌نهد... .(۴)

بنابراین، قرب الهی با قرب به شریعت حقّه او، با قرب به پیامبر و رسول او، و با قرب به سفرای الهی و اولیای او حاصل شدنی است که راه قرب اگر باز است، که هست، از رهگذر قرب حقیقی و حَشْر وجودی با خلفا و حجج بالغه او تعیّن می‌یابد، تا انسان رنگ و صبغه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را که بر خلق عظیم قرار گرفت نگیرد، تا علوی‌سیرت نشود، تا اهل‌بیتی‌منش و اهل بیتی روش و اهل‌بیتی گرایش نگردد، «قربی» در کار نیست. سلمان، ابوذر، مقداد و ...، «منّااهل‌البیت» و از جرگه «آل‌الله» شدند تا «اهل‌الله»، اولیاءالله و مقربان گشتند. ازاین رو، باید مرحله به مرحله و بر اساس ضابطه حقیقی و در صراط مستقیم حرکت کند تا «قربه الی‌الله» در او تشخّص یابد که فرمود: «قُلْ إِن کنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ

---

۱- نساء: ۸۰.

۲- نک: فتح: ۱۰.

۳- نک: انفال: ۱۷.

۴- ادب فنای مقربان، ج ۳، ص ۲۸۶.

فَاتَّبِعُونِی یحْبِبْکمُ اللَّهُ».(۱)

از سوی دیگر، قرب حق، از قَیـد هستی رَسْـتن و حجـاب خـودی زدودن و پرده پنـدار دریـدن لازم دارد. خودشـکنی و خودشـگفتی، یعنی خودِ خاکی و طبیعی را شکسـتن و خودِ فطری و خدایی را شـکوفا ساختن. تبتّل از هر چه غیرِ دوست و غیرِ اوست، شرط بنیادی در قرب به سوی خدا و قرب به خداست.

## ۲. عوامل قرب الی‌الله

۲. عوامل قرب الی‌الله

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

الف) نماز

«الصَّلاَةُ قُرْبَانُ کلِّ تَقِی».(۲)

ب) نمازهای استحبابی

«صلاةُ النّافِلِ قُربانٌ اِلَی‌الله لِکُلِّ مُؤمنٍ».(۳)

ج) سجده و درگاه الهی

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اَقْرَبُ مَایَکُونُ الْعَبْدُ اِلَی اللهِ وَ هُوَ سَاجِدٌ».(۴)

د) سحرخیزی و مناجات شبانه

امام حسن عسکری علیه السلام : «ان الوصول الی‌الله سفرٌ لایدرک الّا بامتطاء اللّیل».(۵)

ه ) انقطاع از مردم و عُزْلت معقول و معتدل

امام علی علیه السلام فرمود: «اَلْوَصْلَه بالله فی الانقطاع عن‌النّاس».(۶)

و) شکیبایی و بردباری

امام علی علیه السلام فرمود: «مَنْ صَبَر علی‌الله وصل الیه».(۷)

---

۱- نک: آل‌عمران: ۳۱.

۲- نهج‌البلاغه، حکمت ۱۳۶.

۳- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۲۶.

۴- میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۴۸۵۶، ح ۱۶۶۲۲.

۵- میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۴۸۵۶، ح ۱۶۶۳۳.

۶- میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۴۸۵۶، ح ۱۶۶۳۴.

۷- میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۴۸۵۶، ح ۱۶۶۳۵.

ز) کمال انقطاع از هر چه غیر خداست

«الهی هَبْ لی کَمالَ الْاِنْقِطاعِ اِلَیْکَ، واَنِرِ ابصارَ قلوبِنا بِضیاء نَظَرِها اِلَیْکَ، حَتّی تَخْرِقَ اَبْصارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّور، فَتَصَلَ اِلی مَعْدِنِ اَلْعَظَمِهِ...».(۱)

ح) عقلانیت و خردورزی

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «یاعلی، اذا تَقَرّبَ الْعِباد اِلی خالِقِهِمْ بِالْبِرّ فَتَقَرَّبْ اِلَیْهِ بِالْعَقل تَسْبِقُهُمْ».(۲)

ط) اخلاص در انگیزه و نیت

امام علی علیه السلام فرمود: «تَقَرّبُ اُلعَبْدُ اِلَی اللهِ سُبْحانَه بِاِخلاصِ نیتَّه».(۳)

و...

---

۱- میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۴۸۵۶، ح ۱۶۶۳۷.

۲- میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۴۸۵۶، ح ۱۶۶۴۶.

۳- میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۴۸۵۶، ح ۱۶۶۴۷.

## فصل ششم: عناصر علمی و عملی رسیدن انسان به توحید و لقای رب

### اشاره

فصل ششم: عناصر علمی و عملی رسیدن انسان به توحید و لقای رب

برای رسیدن سالم و سازنده و سوزنده به معالم توحید ناب و لقای رب، چند عنصر مهم علمی و عملی لازم است که در واقع سیری از مفهوم به شهود، از مشافهه به مشاهده، از حصول به حضور، از عقل به قلب، از برهان به عرفان و از خود تا خداست:

### ۱. معرفت به خدا

۱. معرفت به خدا

معرفت به خدا اعم از معرفت آفاقی _ اَنفسی و معرفتِ شهودی، چه از رهگذر «درون» با زدودن حجاب‌های ظلمانی و نورانی و چه از رهگذر شهود حقیقت هستی و ملکوت وجود، که «لااله‌الّاهو» و «یاهو یامن لاهو الّاهو» است و در دیر وجود و دیار هستی، دیاری نیست جز «خدا»، و همه عالم و آدم نشانه‌های او هستند: «کلُّ شَیْ ءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ».(۱)

### ۲. گذر از «اعتباریات»

۲. گذر از «اعتباریات»

با شناخت عمیق عقلی و معرفت دقیق عرفانی، سالك کوی توحید ناب و لقای رب می‌یابد که جهان ماده و عالم دنیا، «عالم اعتبار» است و «ظاهر»، و باید به

---

۱- نک: قصص: ۸۸.

«عـالم حقیقت و بـاطن» وارد شود؛ زیرا ماده پرسـتان و ظاهرگرایان از شـهود ملکوت عالم محرومنـد: «یعْلَمُونَ ظَاهِراً مِنَ الْحَیاه الدنْیا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَه هُمْ غَافِلُونَ.»(۱) به همین دلیل، انسان از ظاهر و ظاهرگرایان بایـد دوری گزیند، چنان‌که فرمود: «فَأَعْرِضْ عَن مَن تَوَلَّی عَن ذکرِنَا وَلَمْ یرِد إِلَّا الْحَیاه الـدنْیا ذلِک مَبْلَغُهُم مِنَ الْعِلْم»(۲) و برای «یافتن باطن» و دریافت «حقیقت»، راهی جز انقطـاع از دنیـا و ظواهر و زینت‌های دنیایی نیست که حب دنیا «رأس کلّ خطیئه»(۳) دانسـته شد. پس، از هر تعلق به اعتباریات بایـد گـذر کرد. به تعبیر عارفـان، خراباتیـان از اعتباریات گذشـته و «اسـقاط اضافات» کردنـد و توحیـدیان، ماسوای الهی را به فراموشـی سپرده‌انـد. انسـان تـا سـبک‌بـار و سـبک‌بال نشود، پرواز از ظاهر به باطن و طَیران از اعتبار به حقیقت، برای او ممکن نخواهـد شـد. به تعبیر امام علی علیه السـلام : «تخففوا تلحقوا.»(۴) پس درون‌بینی، بـاطن‌نگری، گرایش بـه حقیقـت و گریز از اعتباریات، شرط ورود به عوالم معنا و غیب خواهد بود.

## ۳. عمل صالح و خالص

۳. عمل صالح و خالص

«عمـل» چنان‌که برآینـد و بازخوردی از شخصـیت و شاکله انسان و دارای رنگ و بوی انگیزه‌ها، انـدیشه‌ها و ملکات موجودی اوست و وصـل به حقـایق درونی انسـان است و سـاخته و پرداخته خودِ انسـان؛ زیرا عامـل و فاعـل مختـار انسـان است که عمل می‌کنـد، ولی بر اسـاس وحـدت عمـل و عامـل و معمول که در جریان «تجسّم و رؤیت عمل» در عالم آخرت نیز معنا و تفسـیر می‌گردد، اعمال انسان نیز سازنده و شکل‌دهنده اوست که به نقش عمل در ساختن انسان

---

۱- نک: روم: ۷.

۲- نک: نجم: ۲۹ و ۳۰.

۳- الکافی، ج ۲، ص ۱۳۱.

۴- نهج‌البلاغه، خطبه ۲۱.

برمی گردد؛ زیرا عمـل انسـان، انسـان را می‌سـازد، چنان که آن عمل اقتضا می کنـد. در روایات به این صورت بیان شـده که در قلب انسان نقطه سفیدی است که اگر انسان کار خیری بکند، آن نقطه سفید بیشتر می‌شود و هر چه دنبال کار خیر برود، بر آن روشـنایی افزوده می گردد، تـا جـایی که ممکن است دل انسـان یکپارچه روشـنایی و نورانیت شود. اگر هم عمل شـر و گناه از انسان سر بزند، در آن سفیدی، نقطه‌ای سیاه پیدا می‌شود و هر چه گناه تکرار شود، بر این سیاهی افزوده می گردد، تا جایی که ممکن است از آن سـفیدی نشانه‌ای باقی نماند. تأثیر عمل گناه‌آلود و شـر، چون زنگاری بر روی آیینه دل قلمداد و تشبیه شده است که انسـان را از دیـدن بـاطن هستی و ملکوت عـالم و شـهود وجه رب بـاز می‌دارد. به تعبیر قرآن کریم: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِم مَّا كَـانُوا يكسِبُونَ كلَّا إِنَّهُمْ عَن رَبِّهِمْ يوْمَئِذ لَمَحْجُوبُونَ.»(۱) ازاین رو، عمـل منفی و هواپرسـتانه، انسـان را زنگ زده و محجوب می کنـد، تـا حقـایق و حقیقه‌الحقایق را نبینـد و چشم او کور، گوش او کر، دل او خفته و عقل او راکـد شود. به تعبیر استاد شهید مطهری:

در اینجـا قرآن، عمل انسان را «کسب» می گویـد. ... انسان خیال می کنـد خودش عامل و علت است و عملش معمول و معلول؛ در حـالی که قرآن می گویـد در همان حال، عَمَلَت عامل است و تو معمول، و همان‌طوری که تو عمل را می‌آفرینی، عمل هم تو را می‌آفرینـد و در تو چیزی می‌آفرینـد. لـذا تعبیر به «یکسـبون» در بسـیاری از جاهای قرآن، از «یعملون» تعبیر به «یکسـبون» می‌شـود؛ برای اینکه از آن جهت که کـار انسـان است، «یعملون» است و از آن جهت که به انسـان چیزی می‌دهـد، «یکسـبون» است.(۲)

به تعبیر استاد جوادی آملی:

گاهی حجاب، موجود مادی است، و گاهی خود حجاب مانند گناه، مستور

---

۱- نک: مطففین: ۱۴و ۱۵.

۲- آشنایی با قرآن، ج ۱۲، صص ۱۴۶و ۱۴۷.

است؛ یعنی خود گناه، حجاب است و نمی‌گذارد انسان تبهکار جایی را ببیند، ولی حجاب بودن این گناه، مستور است و کسی آن را نمی‌فهمد.

برای اینکه ما به چنین حجابی مبتلا نشویم و بین ما و رسول خدا، و نیز بین ما و کلام خدا و خود خدا هیچ حجابی نباشد، باید گناه نکنیم؛ زیرا اولین قدم در تهذیب روح، انجام واجب و ترک حرام است. کسانی که این حجاب را برطرف نکرده و مبتلا به آن شده‌اند، نه تنها در دنیا به لقای حق موفق نیستند، بلکه در آخرت نیز که ذات اقدس اله، ظهور بیشتری دارد، محجوبند، چنان که می‌فرماید: «إِنَّهُمْ عَن رَبِّهِمْ يوْمَئِذ لَمَحْجُوبُونَ»(۱)....

پس گناه‌زدایی، یعنی حجاب‌زدایی و حجاب‌زدایی، فرع بر حجاب‌شناسی و حجاب‌ستیزی است. انسان عامِلِ صالح و مُخْلِص در برابر گناه، در مقام «دفع» برمی‌آید و اگر نشد، در مقام «رفع»؛ زیرا می‌کوشد با شهودِ باطنِ گناه و داشتن بینش عمیق و ایمان و باور محکم، گناه نکند و اطراف گناه نگردد و اگر در اثر غفلتی گناه کرد، به «توبه و انابه» بپردازد و تدارک مافات کند؛ زیرا می‌داند «عمل انسان»، سازنده و نقش‌آفرین در ساختار و ترکیبات وجودی انسان است و چنان‌که غذاهای جسمانی عضو و جزو بدن می‌شود، اعمال نیز با اثراتی که دارند، جزو وجود انسان شده و اگر با آنها ستیزندگی تا مرز زدایندگی صورت نپذیرد، انسان را کورباطن و کوردل می‌کنند.

قرآن کریم چه زیبا می‌فرماید: «إِنْ أَحْسَنتُمْ أَحْسَنتُمْ لأَنفُسِكمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا»؛(۲) زیرا عمل انسان یا «لَهْ» انسان است یا «علیه» انسان، اگرچه از خود انسان سر می زند و سرچشمه می گیرد؛ چون عمل از حوزه وجودی و ساحت حقیقی عامل بیرون نیست. به همین دلیل، «عمل صالح»، انسان را بیدارتر و بیناتر و اهل شهود و لقای رب می کند و «عمل طالح»، انسان را خفته‌تر و کورتر می‌نماید و خلوص و عدم خلوص در عمل و عامل بسیار تأثیرگذار است.

---

۱- نک: مطففین: ۱۵؛ تفسیرموضوعی قرآن مجید، ج ۱۰، صص ۲۰۱ و ۲۰۲.

۲- نک: اسراء: ۷.

بر این اساس، قرآن کریم، بهترین سرمایه انسان را در سعادت‌یابی و فلاح‌جویی تزکیه نفس و تهذیب روح و طهارت باطن می‌نامد و می‌داند و معرفی می‌کند: «قَد أَفْلَحَ مَن زَکاهَا»(۱) یا «قَد أَفْلَحَ مَن تَزَکی»،(۲) چنان‌که امام علی علیه السلام فرمود: «ثمره العمل الصالح کأصله»(۳) و «ثمره العمل السیئی کأصله»(۴) تا نسبت عمل با عامل و اثر با ریشه آن را بیان کند. علامه طباطبایی رحمه الله نیز به تفصیل رابطه عمل و جزای آن را تبیین کردند تا رابطه آنها را «رابطه حقیقی» معرفی نماید، نه «رابطه اعتباری».(۵) امام کاظم علیه السلام فرمود: «قلیل العمل مِنَ العاقِلِ مقبولٌ مضاعف، و کثیرالعمل مِنْ اهل الهوی و الجهل مردود.»(۶) امام علی علیه السلام هم فرمود: «انک لَنْ یتَقَبَّلَ من عملک الّا مااَخْلَصْتَ فیه.»(۷) قرآن کریم نیز بر «اَحْسَن عمل» تکیه و تأکید دارد، نه «اکثر عمل»: «الَّذی خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَیاه لِیبْلُوَکمْ أَیکمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»(۸) یا «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَی الْأَرْضِ زِینَه لَّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَیهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا.»(۹) در حدیثی از امام علی علیه السلام نیز بسیار عمیق و دقیق نسبت عمل با ظاهر و باطن عمل و عامل آمده است:

اِعْلَمْ اِنَّ لکلّ ظاهِرِ باطِنَ عَلی مِثالِه، فَما طابَ ظَاهر، طابَ باطِنَه وَ ما خَبُث ظاهِرَه، خَبُثَ باطِنَه، وَ قَدْ قَال رَسُولَ الصادق صلی الله علیه و آله : اِنَ‌الله یُحِبُّ الْعَبْد وَ یَبْغض عَمَلَهِ وَ یَحُبِ الْعَمَلَ وَ یبغض بَدَنه.(۱۰)

به تعبیر علامه طباطبایی:

---

۱- نک: شمس: ۹.

۲- نک: اعلی: ۱۴.

۳- میزان الحکمه، ج ۹، ص ۴۰۵۴، ح ۱۴۲۸۲.

۴- میزان الحکمه، ج ۹، ص ۴۰۵۴، ح ۱۴۲۸۳.

۵- تفسیرالمیزان، ج ۶، صص ۳۷ - ۳۷۶.

۶- میزان الحکمه، ج ۹، ص ۴۰۶۶، ص ۱۴۳۳۴.

۷- میزان الحکمه، ج ۹، صص ۴۰۶۶ و ۴۰۶۷، ح ۱۴۳۳۵.

۸- نک: ملک: ۲.

۹- نک: کهف: ۷.

۱۰- میزان الحکمه، ج ۹، صص ۴۰۷۱ و ۴۰۷۲، ح ۱۴۳۵۳.

زنـدگی دنیا یا دوم، تابع زنـدگی قبل از دنیا یا اول و زندگی سوم، تابع زندگی دوم است؛ یعنی پیوسـتگی تامّ دنیا و آخرت و عامل و عمل و معمول.(۱)

## ۴. هجرت از خود خاکی و رهایی از انیّت و انانیّت

۴. هجرت از خود خاکی و رهایی از انیّت و انانیّت

بزرگ‌ترین بُت انسـان و حجـاب آدمی در شـهود حقـایق هستی و هستی‌آفرین، خود طبیعی و خود نفسـانی و خـاکی است. به تعبیر امامـان معصوم علیه السـلام : «لیس بینه و بین خلقه حجاب غیر خلقه.»(۲) ازاین رو گفته‌اند: «یک قدم بر خویشـتن نِه وان دگر در کـوی دوست.» به تعـبیر اسـتاد جوادی آملی: اگر بـا پسونـدها و پیشونـدهای کارهـای علمی و عملی خود به نـام «من» نباشـد، راه نزدیـک است و انسـان در سـیر و سـلوکش به معبود و محبوبش واصل خواهـد شـد؛(۳) زیرا فقـط به فکر خویشـتن حیوانی و خودپنـداری و خیـالی خویش هستیم: «أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُـهُمْ»(۴) و خـود اصـیل، خـدایی، فطری و حقیقی را به فراموشـی سپرده‌ایم: «نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ.»(۵) به تعبیر علامه جوادی آملی:

این گروه که اصـالت خویش را فراموش و انسـانیت خود را گم کرده‌انـد، فقط به فکر خود هسـتند؛ یعنی به فکر خودِ طبیعی و حیوانی‌اند. این گروه چنان در حجاب خودی محجوبند که شایسـته‌اند خدا آنها را با نظر تشریفی ببیند (با آنکه خدا «بِكلِّ شَیءٍ بَصِیرٌ»(۶) است) و نه لایق اند خدا را ببینند (با اینکه او «نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ»(۷) است).(۸)

بنابراین، چنان‌که حافظ نیک سروده است:

---

۱- تفسیرالمیزان، ج ۱، صص ۹۰ – ۹۳؛ نک: آشنایی با قرآن، ج ۱۲، صص ۱۵۱ – ۱۶۴.

۲- بحارالانوار، ج ۳، ص ۳۲۷، ح ۲۷.

۳- نک: تفسیرموضوعی قرآن مجید، ج ۱۰، ص ۲۰۹.

۴- نک: آل‌عمران:۱۵۴.

۵- نک: حشر: ۱۹.

۶- نک: ملک: ۱۹.

۷- نک: نور: ۳۵.

۸- جوادی آملی، شمس‌الوحی تبریزی، ص ۲۹۳.

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

تا فضل و عقل بین بی معرفت نشینی

یک نکته ات بگویم خود را مبین که رَسْتی

به همین دلیل، یکی از هـدف های اصـیل، حقیقی و اوّلی بعثت انبیا و خاتم النبیین صـلی الله علیه و آله، تزکیه نفس و تهـذیب درون است: «وَیزَکیهِمْ وَیعَلِّمُهُمُ الْکتَابَ وَالْحِکمَه»(۱) و اهل معرفت و سیر و سلوک در تفسیر آیه «وَمَن یخْرُجْ مِن بَیتِهِ مُهَاجِراً إِلَی اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ یـدرِکهُ الْمَوْتُ فَقَـد وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَی اللَّهِ»(۲) گفته‌انـد: سالک بایـد از بیت خود و خانه خودی، به سوی خدا هجرت کند تا موت اکبر روزی او و لقاء الله بهره او گردد.(۳)

## ۵. انسان‌های فوق حساب

۵. انسان‌های فوق حساب

سالـک الی الله می‌توانـد از «ظـالم لنفسه» به «مقصـد» حرکت اسـتکمالی کنـد. او در پرتو ایمـان، عمل صالـح، معرفت، محبت، عبودیت، خلوص و توحید علمی و عملی، که در سایه‌سار نبوت، رسالت، امامت و ولایت چنان اوجی می گیرد، به مقام مقربان می‌رسـد تا فوق حساب و کتاب شود، و از «جَزَاءً بِمَا کنتُمْ تَعْمَلُونَ»، «وَوَجَـدوا مَاعَمِلُوا مِنْ خَیرٍ مُحْضَـراً وَمِن سُوءٍ»، «جَزَاءً وِفَاقاً» و... عبور کنـد و به «لَهُم مَا یشَاؤُونَ فِیهَا وَلَـدینَا مَزِیـد» برسـد. برخی از مفسـران قرآن کریم، در تفسـیر آیه «فَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ کتَابَهُ بِیمِینِهِ فَسَوْفَ یحَاسَبُ حِسَاباً یسِیراً وَینقَلِبُ إِلَی أَهْلِهِ مَسْرُوراً وَأَمَّا مَنْ أُوتِی کتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ فَسَوْفَ یدعُوا ثُبُوراً وَیصْلَی سَعِیراً إِنَّهُ کانَ فِی أَهْلِهِ مَسْرُوراً إِنَّهُ ظَنَّ أَن لَن یحُورَ بَلَی إِنَّ رَبَّهُ کانَ بِهِ بَصِیراً»(۴) که شبیه به این آیات، در سوره‌های اسراء، حاقه و... نیز آمده

---

۱- نک: جمعه: ۲؛ بقره: ۱۲۹ و... .

۲- نک: نساء: ۱۰۰.

۳- چهل حدیث، ص ۳۳۳.

۴- انشقاق: ۷ - ۱۵.

است، فرموده‌اند در آیات یاد شده، مردم به دو دسته تقسیم شده‌اند:

الف) مردمی که نامه‌های عمل آنها از طرف راستشان به آنها داده می‌شود.

ب) مردمی که نامه‌های عملشان را از جانب چپ دریافت می‌دارند.

در حالی که در سوره واقعه، مطففین و ...، مردم به سه گروه تقسیم شده اند: اصحاب یمین، اصحاب شمال و مقربین؛ زیرا «مقربین از کسانی هستند که اساساً فوق این مطلبند و اصلاً حسابی ندارند، یعنی حساب آنها پاک شده».(۱)

بنابراین، انسانی که توحیدی، ولایی و الهی شد و در اثر حرکت‌های عبودی و نابِ ناب و زلال محض گردید، فراتر از آن است که به حساب و کتاب کشیده شود. چنین انسان‌هایی، داخل در بندگان خاص خدا و وارد در بهشت خاص یا جنت لقای و ذات هستند و این مقامات را در پرتو شریعت با مجاهدتِ معقول به دست آوردند و عمل گرایی مبتنی بر خلوص و صلوح، آنها را به چنین درجه و مرتبه‌ای رسانده است. اینان کسانی‌اند که در محاسبه و مراقبه محض به سر بردند تا از «محاسبه» «یوم‌الحساب» فراتر رفتند. ازاین رو، حسیب خویش باشیم تا بدون حساب و کتاب، با فضل و فیض الهی راهی کوی حق و دیار لقا و دیدار گردیم. از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نیز روایت آمده است:

اما السَّابق فیدخل الجّنه بِغَیْرِ حِساب، و امّا الْمُقْتَصِد فَیُحَاسِبْ حِساباً یَسیراً وَ اَمّا الظالِمُ لِنَفْسِه فَیحْبَس فی الْقام ثُمَّ یَدْخل الجّنَه، فَهُمُ الَّذِینَ قالوا: اَلْحَمْدلله الذّی اَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ.(۲)

با توجه به مطالب پیش گفته که بر دو نکته اصرار ورزیده شد:

۱. راه تکامل و توسعه وجودی گشوده است؛

۲. عوامل اصلی کمال گرایی، در معرفت، علم نافع، عمل صالح مؤمنانه و از خود رهایی است؛

---

۱- آشنایی با قرآن، ج ۱۲، ص ۱۷۸.

۲- میزان‌الحکمه، ج ۱۰، ص ۴۸۵۲، ح ۱۶۶۱۱.

می‌توان سازوکـار رشـد و عروج و حرکت جوهری اشـتدادی را درک و دریافت کرد تا به مقام «قرب» و «مقربین» رسـید و در آن عرصه هم با سـرعت و سـبقت رفت؛ یعنی «السابقون» و «سابق بالخیرات باذن الله»، در میان پیشـی گیرندگان و پیشگامان نیز معنای خاص خود را دارد تا انسان، از پیشـتازان و پیشگامان نیز گوی سبقت را دریابد. ازاین رو، عناصری چون جهاد، هجرت، مـداومت، اسـتقامت‌ورزی، توکـل، توسل، تفویض و رضا لازم است و جالب است بـدانیم همه مؤلفه‌های بینشـی و گرایشـی و گزارشـی و ارزشـی، تشکیک‌پذیر و مراتب بردارند. بر این اساس، میدان تلاش و کوشش و عرصه پویش و رویش همواره باز است و حرکت به سوی خـدا، پایانی ندارد و بلکه ناپیداکرانه‌ای است که با صـیرورت و شدن در الیه، الی‌الله، الیه الرّجعی، الیه راجعون و...، مبنای معقول و مشـهود پیـدا می‌کنـد. به همین دلیل، به انسان‌هایی که یک عمر سـیر و سـلوک حقیقی کردنـد و مراحـل مهم و منـازل بالا‌یی را پیمودنـد و به نفس مطمئنّه رسـیدند_ که خـود داسـتان دیگر و مـاجرای مسـتقلی دارد _ گفته می‌شود: «یا أَیتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّه ارْجِعِی»؛(۱) یعنی تازه به او گفته می‌شود «بیا» و ندای رجعت بر گوش «جان» او نواخته و اذن ورود به مراحـل بالاتر و والاتر داده می‌شود. چنین انسانی،تازه گشایش میخانه را طلب و تمنّا می‌کنـد. پس اینکه گفته می‌شود «راه چنان روید که رهروان رفتند» و گفته شد که سلوک و عرفان عملی، چون «با مژه کوه کندن است» و تا «جان به لب نیاید، جام به لب نیاید»، حقیقتی انکارناپذیر است.

به همین دلیـل، مراتب و درجـات مقامـات سـلوکی و عناصـر معرفتی _ معنویتی و مقویـات وجودیِ قرب و تقرّب را بر اسـاس آموزه‌های وحیانی، اعم از کتاب و سنت نقل می‌کنیم تا فهم و درک شود هر میدان و مقامی، عرصه

---

۱- نک: فجر:۲۷ و ۲۸.

مسابقه و مجاهده است و انسان در هر لحظه، فرصت بازشناسـی، بازسازی و نوسازی را دارد و می‌تواند در ساحت معناگرایی و تعالی‌جویی، راه‌های فتح ناشده و راه‌های نرفته را بپیماید و لایه‌های نگشوده را بگشاید و به برترین مراتب وجودی سیر کند.

ازاین رو، عـارف و عـاشق در مرحله عـالی عرفـان و عشق، خویش را محتاج‌تر و فقیرتر می‌بینـد، چنان‌که امام علی علیه السـلام فرمود: «غنی‌ترین افراد، فقیرترین افرادند.» در یک تعبیر و تفسیر باطنی و قرائت عرفانی به همین معناست که هر که هرچه بیشتر «دارا» شـد، ناداری و فقر او به ذات احدیت بیشتر است؛ زیرا هرچه بیشتر داشـته باشـی، نیاز به خدا که «غنی مطلق» است، بیشتر خواهـد بود. پس هر چه درک بیشتر، درد بیشتر؛ هرچه درد بیشتر اظهـار فقر و نـاله و لابه بیشتر. ازاین رو، انسـان‌هـای کامـل، وصف سـلوکی و نعت وجودی‌شـان، «أَوَّابٌ»(۱) و «أَوَّاهٌ»(۲) بـوده و «مُنِیبٌ»(۳) و «مُخْبِت»(۴) بودنـد و منـاسب هر مقامی، بر اسـاس معرفت خـویش «عبـودیت» داشـتند که مراتب همواره بین «ابرار» و «مقربـان» محفوظ است که «حسـنات الابرار سـیئات المقربین».(۵)

در بین مقربان نیز دانایی و دارایی، مایه بندگی عارفانه‌تر و عاشـقانه‌تر خواهد بود. پس سالک صالح با اندیشه صائب خویش و روح و روحیه صـادق خـود، هیـچ هـویت و انیت وجودی و کمالات وجودی و کرامـاتی برای خود قائـل نیست و بلکه به «فقر محض خویش» پی می‌برد و به آن افتخار می‌کند و هرگز در دام وسوسه‌های نفسانی و تلبیسات ابلیسی قرار نمی‌گیرد و از مرز

---

۱- نک: ص: ۱۷.

۲- نک: هود: ۷۵.

۳- نک: هود: ۷۵.

۴- نک: حج: ۳۴.

۵- بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۳۹.

«خلوص فعلی» عبور می کند و به عالم «خلوص ذاتی» راه می‌یابد. هر سالکِ واصلی، مقام معلومی دارد که با دیگری فرق دارد؛ زیرا آغاز آن «الطرق الی‌الله بعدد الانفس الخلائق»(۱) و انجام آن «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ»(۲) است، تا مرزها و قلمروها حفظ شود و «عالم عصمت»، مخصوص انسان‌های کامل و خلفا و حجج الهی، و رفتن تا «مرز عصمت» نیز برای اهل آن محفوظ است که: «وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِى الشَّكُورُ»(۳) و راه «اُعْبدالله كَـاَنَّكَ تَراهُ فَاِنْ لَمْ تَكُنْ تَراهُ فَاِنَّهُ يَراكَ»،(۴) مخصوص «محسنین» و شهود «اهل احسان» است و با «كَاَنَّ» مرزبندی و با راه «ماكنت اعبد ربّاً لم اَرَه»(۵) که مختص «مقربین» و با «اَنّ» تحدید و تبیین شده است که اینان خدا را می‌بینند و با جان می‌پرستند. ازاین رو، شهود رب با چشم دل برای آنها حاصل و عبودیت عارفانه و

عاشقانه نیز برایشان مَلَکه شده است. البته آنها همه مقامات ماقبل و مادون خود را به صورت کامل دارند؛ زیرا عالی، مراتب دانی را داراست. اما «محسنین» گو اینکه خدا را دیده و در همان حد می‌پرستند، از مراتب وجودی مقربان بی‌بهره‌اند. پس می‌توان با «مرگ ارادی» ـ و البته هر کس بر اساس رتبه معرفتی و معنویتی ـ سکولی‌اش ـ به لقاءالله در همین دنیا رسید.

---

۱- بحارالانوار، ج ۶۴، ص ۱۳۷.

۲- نک: صافّات: ۱۶۴.

۳- نک: سباء: ۱۳.

۴- بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۱۹۶.

۵- الکافی، ج ۱، ص ۹۸.

ص:۴۱۲

## بخش هفتم: کتاب شناسی توصیفی عرفان

### اشاره

کتاب شناسی توصیفی عرفان

شناخت توصیفی و تحلیلی کتاب‌های عرفانی، چه در عرفان نظری و چه در عرفان عملی و شناساندن آنها به جامعه علمی و به ویژه نسل جوان معناگرا و طالب عرفان، ضرورتی عقلی و وظیفه‌ای معرفتی است. البته گزینش کتاب هایی که از نظر علمی صائب و از نظر عملی از ذهن، ذات و زبان صادق و صالح صادر شده اند و از عرفان ناب اسلامی حکایت می کنند نیز رسالت دینی ـ عرفانی است؛ چه اینکه اندیشه های عرفانی و بینش و بصیرت اشراقی را همراه با انسان‌های الگو و الگوهای تمام‌عیار انسانی نشان دادن، گام مهمی در تبیین و گسترش عرفان حقیقی است و در عرفان‌شناسی و عرفان‌گرایی نقش بنیادین دارد.

ناگفته پیداست کتاب‌های عرفانی فراوانی از گذشته تاکنون تحریر و تقریر شده است و در زمان ما، به دلیل مطالبات عرفانی جامعه و رواج عرفان‌گروی در فضای انقلاب اسلامی، این عرضه بیشتر شد، به ویژه کتاب‌های تذکره ای و شرح زندگی، احوال و آثار عرفانی بزرگان این عرصه، از گستردگی خاصی برخوردار است. ازاین رو، معقول است که برای صیانت از حریم عرفان ناب اسلامی و گریز از عرفان‌های صوفیانه و سکولار و گرایش به عرفان قرآن‌مدار و علوی و مسئولیت آفرین، کتاب‌های ارباب معرفت و قصه هایی از کشف و کرامات آنها توصیف، تحلیل و حتی نقد گردد. ما تنها به توصیف و توصیه

برخی از کتب و صحف اساطین فن عرفان و رهروان طریقت معنوی بر اساس شریعت نبوی می پردازیم. البته بحث ما، ناظر به کتاب‌های قرن اخیر و سال‌های کنونی است که بیشتر در دسترس جامعه است و در محافل علمی، اعم از حوزوی و دانشگاهی مطرح بوده، گرایش نسل جوان به آنها فزون‌تر است.

با توجه به ظهور عرفان‌های کاذب، مونتاژ شده، سکولار و با مبانی اومانیستی و لیبرالیستی که حتی به نام عرفان و معناگرایی، فرهنگ لاقیدی و اباحه گری را ترویج می‌کند و انسان‌ها را به انفعال، رخوت، مسئولیت گریزی و حتی گرایش به شهوت، مواد تخدیری، داروهای روانگردان و توهم زا و عشق های زمینی و جنسی سوق می دهد، لازم است عرفان صائبِ صادق، کاربردی، کارآمد و مبتنی بر شریعت و عقلانیت ارائه شود و نیز به نقد منطقی، منصفانه، روزآمد و با ادبیات نوین و جوان‌پسند این عرفان‌ها بپردازیم.

ازاین رو، در بخش کتاب شناسی توصیفی، لازم دیدیم برخی از کتب و مجلات و مقالاتی را که به نقد چنین عرفان‌های دروغین و جریان‌های جدید معناگرایی پرداختند، معرفی کنیم تا قدمی در راستای «نقد سلبی» عرفان‌های عصر جدید برداریم و نسل جوان تشنه معنویت را یاری کنیم. به یقین، عرضه عرفان‌های حقیقی و نقد عرفان‌های مجازی ـ غیر حقیقی، اگر با اندیشیدن و بصیرت نسل جوان فرهیخته همراه شود، عامل خنثاسازی ناتوی فرهنگی و تروریسم معرفتی ـ معنایی ساحت سلوک و عرصه عرفان خواهد شد.

## ۱. مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه

۱. مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه

این کتاب، از آثار امام خمینی رحمه الله است که با مقدمه و شرح سیدجلال الدین آشتیانی، در سال ۱۳۷۲، در انتشارات مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله، در ۱۶۷ + ۱۴۸ صفحه چاپ و نشر یافت. ترجمه فارسی آن نیز به دست سید

احمد فهری از سوی انتشارات پیام در ۲۲۲ صفحه منتشر شده است.

امام خمینی رحمه الله این کتاب را که از کتاب‌های بسیار مهم، متین و منطقی در ساحت «عرفان نظری» است و از نظم خاصی برخوردار بوده، بر پایه حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله و ولایت علویه استوار گشته است، در سال ۱۳۴۹ نوشت. اگر چه حضرت امام در «عرفان نظری» مکتب خاصی را بنیان ننهاده، ولی در این کتاب، عرفان را با رویکردی حکمی ــ اشراقی و بر منبع آیات و احادیث، یعنی نگاهی برون‌دینی و درون‌دینی مورد بحث قرار داد و بحث های هستی‌شناسانه، انسان‌شناسانه، نبوت و ولایت‌شناسانه خاصی را تبیین کرد. ایشان در مصباح‌الهدایه، و رموز مهم و اسرار شگرف و شگفت عرفانی را با قلمی رسا و فصیح و تحلیلی جامع و دل نشین مطرح کرده است.

عرفان امام، تداوم عرفانی است که در حکمت متعالیه صدرایی شکل گرفت و بر عقلانیت محکم و خردگرایی غنی استوار است. ایشان در این کتاب، بر همین روش، حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله و ولایت علویه علیه السلام و چگونگی سَرَیان آن دو را در عوالم غیب و شهود و جریان آن را در مراتب نزول و صعود مورد بررسی نموده است.

استاد آشتیانی، این کتاب را نفیس و بر طریقه محققان از عرفا و کُمّل حکمای اسلامی دانسته(۱) و از نظر زبان‌شناختی، آن را روان و زیبا توصیف نموده (۲) و گاه آن را در موضوع خود، منحصر به فرد و مشکل تر ین کتاب عرفانی امام برشمرده است.(۳)

موضوع اصلی کتاب، «انسان کامل» است که از محورهای مهم عرفان اسلامی است و بر اساس مشرب عرفان شیعی شرح و تحلیل شده است. حضرت امام خود این کتاب را در برخی آثارش مشکوه الهدایه الی حقیقه

---

۱- مقدمه مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه، ص ۹.

۲- مقدمه مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه، ص ۱۰.

۳- مقدمه مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه، ص ۱۰.

الخلافه و الولایه نامیده است.(۱)

کتاب از دو منبعِ آرای عارفان و فیلسوفان، و آیات قرآن و روایات تغـذیه شده و در روش شـناختی، با روش ترکیبی عقل، نقل و کشف تحقیق و تدوین یافته است.

در مصباح الهـدایه از آرای ارسطو، افلاطون، ابن سینا، صدرالمتألهین، ابن عربی و حتی از بزرگانی چون آیت الله شاه‌آبادی، محمدرضا قمشه ای و قاضی سعید قمی در کنار عارفان گذشته، نظیر ابن فارض، قیصری و قونوی بهره جسته شده است.

مطالب کتاب دو بخش کلی (مشکوه) دارد. مشکاه نخست از ۵۶ مصباح و مشکاه دوم از سه مصباح تشکیل شده است و از بحث هویت و حقیقت غیبیه، یعنی مغیب بودن ذات خداونـد و نظرات فلاسـفه و متکلمان در خصوص تشبیه و تعطیل با نظرات عارفان مقایسه و تطبیق شده است. ایشان سپس مذهب صحیح را در زمینه توحید ارائه می‌دهد. بحث های بعدی امام، اسماء و صفات خداوند بر حسب کثرت‌های آنها و رابطه آنها با مقام غیبی خداوند و چگونگی ظهور و تجلی اسما توسط خلافت الهی است.

بحث های دیگر مشکاه نخست عبارتنـد از: فیض خداونـد و سـریان آن، مظاهر اسم اعظم خداونـد، کیفیت خلافت، وحدت و کثرت، اسـماء خداونـد و وجه تسـمیه آنها، وحـدت صـفات و ذات خداوند، جامعیت اسم الله، خلافت الهیه و خلافت محمدیه صلی الله علیه و آله، عمـاء، انسان کامل، قضا و قـدر، بـداء، اعیان ثابته، حقیقت ولایت، رابطه ولایت و خلافت، نبوت و مراتب آن.

مشکاه دوم نیز به بررسی اسـرار خلافت و ولایت و نبوت در عوالم امر و خلق و در نشـئه غیب و دیـدگاه های عارفان در این زمینه ها پرداخته است.

نکات مهم کتاب:

---

۱- تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، صص ۲۳۳ و ۲۷۵.

۱. همه عوالم پیدا و پنهان، بر محور حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله که صادر نخستین است، حدوث و بقاء یافت.

۲. امام علی علیه السلام مظهر خلافت مطلقه الهیه و ولایت کلیه حضرت حق، و مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف خاتم ولایت مطلقه و کلیه اند.

۳. بحث های عرفانی در حوزه عرفان نظری، «شرط لازم» نیل به مقامات معنوی است، نه «شرط کافی» و نیاز به سلوک عملی و ریاضت مشروع و طی اسفار اربعه عرفانی با مجاهدت و ریاضت معقول، مشروع و معتدل، یک ضرورت است.

۴. همه هستی، مظاهر و تجلیات الهیه اند و عالم محضر خداست و فهم و باور چنین اندیشه ای، آثار روحی و اخلاقی و ثمرات عرفانی فراوانی دارد.

۵. عبودیت بر محور ولایت انسان کامل معصوم علیه السلام ، راه ورود به نبوت تعریفی و تحت ولایت الهیه قرار گرفتن است.

در پایان، یادآور می شویم اصحاب معرفت و ارباب سیر و سلوک برای درک و دریافت «علم عرفان عملی» و شناخت عرفان نظری بر پایه و روش قرآنی ـ اهل بیتی، لازم است کتاب‌های دیگر امام خمینی رحمه الله، مثل سرّالصلوه، صلوهالعارفین یا معراج السالکین که در سال ۱۳۵۸ هـ.ق پایان یافته و به فارسی نوشته شده است، کتاب تعلیقه علی شرح فصوص الحکم که به زبان عربی در سال ۱۳۵۵ ق / ۱۳۱۵ نوشته شد و تعلیقه بر مصباح الانس و شرح دعای سحر که در اصل نخستین کتاب امام در ساحت عرفان در ۲۷ سالگی است و در حوزه عرفان شیعی برای اهل فلسفه و عرفان به زبان عربی نوشته شده است نیز مورد مطالعه و تأمل قرار گیرد.

## ۲. شرح چهل حدیث

۲. شرح چهل حدیث

یکی از کتاب‌های بسیار عمیق و سازنده که نقش کتاب بالینی را در حوزه اخلاق و سیر و سلوک و معرفت اسلامی دارد، کتاب شرح چهل حدیث امام خمینی رحمه الله است. ایشان با گزینش چهل حدیث اهل بیت علیه السلام و گردآوری آنها، کتابی به زبان فارسی برای استفاده عموم نوشت و با رویکردهای معنوی و عرفانی و سپس فلسفی، کلامی آن را سامان دهی کرد.

روش امام بر اساس موعظه و ارشاد است و درصدد ارائه اخلاق علمی ـ تحلیلی و فلسفه اخلاق و اخلاق فلسفی نیست، بلکه مفاهیم اخلاقی و آموزه های معنوی را با زبانی شیرین و روحی سرشار از باورهای الهی- توحیدی در عمق جان‌ها و ژرفای دل‌ها راه داده است تا به «ملکه‌سازی» بپردازند. ازاین رو، ۳۳ حدیث صرفاً اخلاقی و هفت حدیث اعتقادی، معارفی عرفانی را طرح و تحلیل کرده اند و حدیث نخست را درباره جهاد اکبر و مبارزه با نفس برگزیده‌اند. ایشان ابتدا متن حدیث را همراه با سلسه سند و بعد ترجمه فارسی و سپس کلیدواژه های روایت را شرح می‌دهد و آنگاه نکات بسیار مهم سلوکی ـ معرفتی را مطرح می کند. این کتاب ابعاد گوناگون ادبی، روایی و رجالی نیز دارد.

مطالعه این کتاب همراه با کتاب‌هایی چون مبارزه با نفس یا جهاد اکبر که تقریر سخنرانی های امام در نجف اشرف برای طلبه هاست و شرح حدیث جنود عقل و جهل که به تبیین نظام اخلاقی اسلام بر اساس مکتب اخلاقی حدیثی می‌پردازد. و کتاب آداب الصلوه که در سال ۱۳۶۱ ق / ۱۳۲۱ نگاشته شد و در سه مقاله و یک خاتمه با عناوینی چون آداب قلبیه، وظایف باطنیه نماز و دیگر عبادات، مقدمات نماز و بعضی آداب قلبیه آن، مقارنات نماز، آداب بعضی از امور

داخله و خارجه نماز شکل گرفت، ضرورتی معرفتی ـ معنویتی است.(۱)

مطالعه آثاری از امام رحمه الله در ساحت عرفان نظری و عملی، از آن نظر توصیه شده است که ایشان، عرفان را از لابه لای کتاب‌ها و کنج مدرسه های علمیه و خلوت و خلسه های عرفانی ـ سلوکی و پرده نشینی وارد متن جامعه کرد و شاهد بازار ساخت و خود عرفان ناب اسلامی را در زندگی فردی، خانوادگی و اجتماعی اش پیاده نمود. امام با بینش و گرایش عرفانِ حقیقی و سیر و سلوک عرفانی، بعد از طی سفرهای اول و دوم عرفانی، یعنی سفر از خلق به حق و سفر از حق به حق، سفر سوم، یعنی از حق به خلق با حق را به ظهور رساند و به هدایت معنوی جامعه پرداخت و دست انسان‌های مستعد کمال و مشتاق وصال را گرفت و فضای جامعه را با عطر دل انگیز عرفان ناب شیعی خوشبو ساخت.

امام خمینی رحمه الله فقط در عرفان علمی ـ نظری تبحر نداشت، بلکه الگویی عینی ـ عملی و تابلویی تمام‌عیار از سیر و سلوک بود. به تعبیر آیت الله جوادی آملی، امام خمینی رحمه الله هم صاحب نَظَر و هم صاحب بَصَر و صاحبدل و «مهندسِ معمار» در حوزه عرفان بود؛ یعنی عرفان را تنها در نظر، مفهوم و کتاب‌ها ترسیم و تصویر نکرد، بلکه در متن وجود خویش و جامعه پیاده ساخت.(۲) امام، شریعت‌محوری را در عرفان نظری و عملی و ترابط و تعامل شریعت و سیاست را در شریعت و طریقت و شریعت و حقیقت نیز متجلی کرد و نیل به باطن را تنها در پرتو اعتقاد و عمل به ظاهر شریعت و البته دریافت آداب و اسرار آن نیز معرفی نمود.(۳) نتیجه آنکه،

---

۱- در نوشتن و توصیف کتاب‌های امام خمینی (ره)، از دو منبع یعنی مأخذ شناسی توصیفی جلد ۱۴ از مجموعه آثار کنگره اندیشه های اخلاقی ـ عرفانی امام خمینی (ره)، صص ۲۳ ـ ۶۱؛ «کتاب شناسی توصیفی حضرت امام خمینی (ره)» کتاب هفته، ش ۸۳، س ۸۶، صص ۱۰ ـ ۱۱ استفاده شده است.

۲- نک: بنیان مرصوص، صص ۷۵ و ۷۶.

۳- نک: بنیان مرصوص، صص ۸۳ و ۸۸.

عرفانِ امام خمینی رحمه الله ویژگی هایی دارد:

۱. عرفان قرآن‌محور و عترت‌مدار یا سیر و سلوک ثقلینی است.

۲. عرفان از نظر به عمل در آمده و از انزوا و عزلت به متن جامعه و مدیریت و حکومت در آمده است.

۳. عرفان عبودیت گرا و شریعت محور در همه ابعاد و لایه های معرفتی ــ رفتاری است.

۴. عرفان جهادی، حماسی و عدالت گروانه است.

۵. عرفان فرد و جامعه ساز و فرهنگ و تمدن‌پرداز است.

نهایت اینکه در همه این عرصه ها، سیره علمی و عملی امام، نماد عینی «عرفان شیعی» و وجود او، محکمی برای تأویل همه متشابهات عرفانی بود. ایشان هرگز ادعایی بدون عمل نداشته و عرفان کشف و کراماتی و شطح و طاماتی را طرح نکرد، بلکه علماً و عملاً آن را نقد نمود و فقه اکبر، فقه اوسط و فقه اصغر را سرمایه اصلی عرفان نظری و سلوک معنوی برشمرد.

## ۳. آشنایی با علوم اسلامی(بخش عرفان)

۳. آشنایی با علوم اسلامی(بخش عرفان)

شهید مطهری که از عالمان و اندیشمندان اسلامی و حکیمان برجسته معاصر و اسلام‌شناسان کم‌نظیر بود، یکی از عرصه هایی را که برگزید تا در آن قلم زند و قدم نهد و با بَیان و بَنان به فهمیدن و فهماندن، و شناختن و شناساندن بپردازد، عرصه «عرفان اسلامی» بود. ازاین رو، عرفان را از نظر تاریخی- معرفت شناختی و سپس محتوایی و درونی، مورد بحث و بررسی قرار داد؛ یعنی هم «فلسفه عرفان اسلامی» و هم «عرفان اسلامی» را هم‌زمان طرح و تحلیل کرد.

به یقین یکی از دغدغه ها و دردهای استاد شهید، احیای عرفان ناب اسلامی و دفاع از اصالت، استقلال، توان مندی و خلوص آن بود. به همین دلیل، در کتاب یاد شده، همراه با بحث از عرفان و اقسام آن، به صورت نظری و عملی

معتقـد است: «یکی از علومی که در دامن فرهنـگ اسـلامی زاده شـد و رشـد یـافت و تکامـل پیـدا کرد، علم عرفان است.»(۱) ایشـان بین عرفـان و تصوف تفکیک قائل می‌شود. تصوف را جنبه اجتماعی و صوفیان را طبقه‌ای اجتماعی می‌دانـد و در بحثی عرفان پژوهانه و بیرون‌دینی از عرفان، با نگاه فلسـفه عرفانی، «نسـبت عرفان را با اسلام» ارزیابی می کند. او بر این باور است که عرفـان، مـایه هـای اولی خود را از اسـلام گرفته و برای آنهـا قواعـد و ضوابـط و اصولی بیـان کرده است و البته از جریـان‌های کلامی، فلسـفی و به ویژه اندیشه های فلسفی ـ اشراقی متأثر دانسته(۲) تا بتواند هم نظریه مستشـرقان و غربزدگان، و هم نظریه گروهی از محدثان و فقهای اسلام را نقد کند.

استاد شـهید بـا چنیـن رویکردی در عرفـان‌شناسی، هـم بـا تحریـف و انحراف در خصـوص عرفـان اسـلامی و هـم بـا تحجر و تجـددزدگی مبـارزه کرد و عرفان اسـلامی را ریشه دار در فطرت(۳) و تولـد و تکامـل یافته در متن فرهنگ و معارف اسـلامی دانست.(۴)

از جمله کارهـای شـهید مطهری در کتـاب یاد شـده، بررسـی سـرنوشت عرفان از آغاز تا قرن دهم است. ایشان با رویکردی بر محور معرفت‌شناسی، درجه دوم عرفان و عرفا را از قرن اول تا دهم (و به ویژه عرفای قرن دوم تا نهم) را شناسایی کرد و معتقد است عرفان و عارفان از قرن دهم به این سو، صورت دیگری یافته است:

۱. اقطاب متصوفه، (همه یا غالباً) آن برجستگی علمی و فرهنگی را که پیشینیان داشته اند، ندارند و تصوف رسمی، غرق آداب و ظواهر شده و احیاناً به بدعت هایی که ایجاد کرده، آلوده گردیده است.

---

۱- مجموعه آثار، ج ۲۳، صص ۳۰ ـ ۴۳، ج ۱۴، صص ۵۴۸ و ۵۴۹.

۲- مجموعه آثار، ج ۲۳، ص ۳۶.

۳- مجموعه آثـار، ج ۲۳، ص ۳۶، آشـنایی با قرآن، ج ۱۱، صص ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸؛ مجموعه آثـار، ج ۱، ص ۶۱ و ج۱۳، ص ۵۸۴.

۴- مجموعه آثار، ج ۲۳، ص ۳۶.

۲. عـده ای که داخل در هیچ یک از سلسـله‌های تصوف نیسـتند، در عرفان نظری مراتب علمی بالا و والا و در عرفان عملی نیز اهل سیر و سـلوک حقیقی بودنـد؛ چون: صدرای شـیرازی، فیض کاشانی، قاضـی سـعید قمی، آقا محمدرضا حکیم قمشه ای، مرحوم آقا میرزا هاشم رشتی یا افرادی که مقامات عرفانی را در بهترین وجه پیموده اند؛ مثل ملاحسـینقلی همدانی، سید احمد کربلایی، میرزا علی آقا قاضی و ... .(۱)

بنابراین، نگاه تاریخی و معرفتی استاد شـهید به عرفان، نگاهی جامع و همراه با نقد تطبیقی و تفکیک عرفان از تصوف، و سـیر تطور عرفان و تصوف در مراحل و ادوار گوناگون تاریخی بوده است.(۲)

اسـتاد مطهری در این کتاب، پس از بحث های مفهوم‌شناختی و تاریخی و معرفت‌شناختی عرفان و تصوف، به بررسی نمط نهم اشـارات و تنبیهات شـیخ الرئیس ابوعلی سـینا در مقامات عارفان و مبنا قرار دادن آن پرداخته و عرفان، عبادت، زهـد یا عارف، عابـد و زاهد را از نظر مفهومی ـ مصداقی مورد بررسـی قرار داده است، چنان‌که پیش از آن، بحث از نسبت فلسـفه و عرفان، اخلاق و عرفان و اشتراک ها و افتراق‌های آنها را تحلیل کرده،(۳) نگاه حکیمانه ابن سینا به عرفان و عارفان و مقامات و منازل آنها را زیربنای تحلیل، توصـیف، توصیه و تنقید عرفان اسلامی قرار داده است،(۴) همان‌طور که در جاهای دیگر از کتاب‌های خود، نیز مقامات را به صورت بسیار عالی و مبتنی بر احادیث و روایات تحلیل و تفسیر کرده است.(۵)

استاد شهید با استناد بر توصیف امام علی علیه السلام از اولیای الهی و عارفان در

---

۱- مجموعه آثار، ج ۲۳، ص ۶۶، ج ۲، صص ۷۶ و ۷۷ و ج ۱۳، ص ۳۴۲.

۲- نک: مجموعه آثار، ج ۱۴، ص ۳۶۲ ـ ۳۶۷ و نک: صحیفه عرفان دفتر اول، صص ۱۱ ـ ۳۶.

۳- نک: مجموعه آثار، ج ۲۳، صص ۶۵ ـ ۷۰، ج ۲، ص ۳۱۸، ج ۱۳، ص ۲۱۹، ج ۱۴، صص ۵۵۰ و ۵۵۱.

۴- نک: مجموعه آثار، ج ۲۳، صص ۳۲۶ ـ ۳۵۰.

۵- نک: مجموعه آثار، ج ۱۳، صص ۳۸۹ ـ ۳۹۰ و ۴۱۶ ـ ۴۱۹، ج ۳، صص ۲۱۴ ـ ۳۰۷ و ج۴، صص ۴۶۵ ـ ۵۲۳.

خطبه ۲۱۸ نهج البلاغه (قد احیا عقله و امات نفسه...) می‌فرماید:

بـاور کنیـد در طول هزار و سـیصد سال عرفان و این همه عرفای بزرگ که ما داشـته ایم ـ که در دنیای اسـلام نظیر ندارنـد ـ یک عارف نتوانسته جملاتی نظیر این سه سطر نهج البلاغه بیاورد.(۱)

سپس به اصـطلاح‌شناسـی عرفـانی و زبـان عرفـان و عارفـان، که یکی از بحث هـای مهم زبان‌شـناختی در ساحت عرفان است، اهتمـام می‌ورزد و اصـطلاحات بخش عرفان نظری مثل: فیض اقـدس، مقـدس، وجود منبسط، حق مخلوق‌به، حضـرات خمس، مقـام احـدیت، مقام غیب‌الغیوب و...، و سـپس اصـطلاحات بخش عرفان عملی چون: وقت، حال و مقام، قبض و بسط، جمع و فرق، غیب و حضور، ذوق، شرب، سُکر، محو، محق، صحو، خواطر و... را معنا می کند و زبان عرفان را زبان رازآمیز، اشارت و معماگونه برشمرده، چرایی و ریشه های آن را چنین بیان می‌دارد:

۱. معانی و یافت های عرفانی و شهودی در حرف و لفظ نمی گنجد؛

۲. تا نامحرمان و نااهلان، وارد حریم مقدس عرفان و سلوک شهودی نشوند؛

۳. زیبایی، فصاحت و بلاغت در زبان رمزی و ادبیات عرفانی.(۲)

کتاب آشـنایی با علوم اسلامی (بخش عرفان)، هم به وسیله انتشارات صدرا، چه جداگانه و چه با بخش های دیگر، مثل کلام، فلسـفه، و ... در نوبت های مختلف و به وسـیله انتشارات اسـلامی (جامعه مدرسـین) چاپ و نشـر یافته است و اینک به صورت مجموعه آثار در جلد بیست و سوم نیز منتشـر شده و بحث های عرفانی این بخش‌ها در خدمات متقابل اسـلام و ایران و سـپس جلـد چهاردهم مجموعه آثار نیز به زیور طبع آراسـته گشـته است. از سوی دیگر، اسـتاد شـهید بحثی مسـتقل در دروس شـرح اشارات نمط نهم داشته است که هم در مقالات

---

۱- مجموعه آثار، ج ۱۳، ص ۳۸۱.

۲- نک: مجموعه آثار، ج ۲۳، ص ۳۲، ۸۲ ـ ۹۹، و ۳۲۷ ـ ۳۲۸، ج ۱۴، صص ۵۵۲ و ۳۶۲ ـ ۳۶۷.

فلسفی جلد دوم و هم در مجموعه آثار جلد هفتم منتشر شده است.

استاد شهید بحث های عرفانی بسیار عالی ای نیز در سیری در نهج البلاغه که بعدها در مجموعه آثار جلد شانزدهم و انسان کامل و سپس مجموعه آثار جلد بیست و سوم و همچنین تحت عنوان عرفان حافظ یا تماشاگه راز و اینک در مجموعه آثار جلد بیست و سوم و حتی در بحث های تفسیری خویش از جمله آشنایی با قرآن جلد چهارم و اینک مجموعه آثار جلد بیست و ششم و... مطرح کرده و عرفان‌های صوفیانه، ریاضت‌های مذموم و افراطی، شهودگرایی افراطی و تحقیر عقل و برهان، عرفان‌های غیردینی و سکولار و ... را نیز نقد کرده است.(۱)

کتاب آشنایی با علوم اسلامی (بخش عرفان)، که در اصل به صورت جزوه درسی دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران بود و بعد از شهادت استاد، تحت عنوان یاد شده به صورت جداگانه و مجموعه آثار منتشر شد، دربردارنده درس به شرح ذیل است:

درس اول: عرفان و تصوف بخش عرفان عملی؛ درس دوم: عرفان نظری و بحث از نسبت عرفان و اسلام، شریعت، طریقت و حقیقت؛ درس سوم: مایه های عرفان اسلامی؛ درس چهارم: تاریخچه مختصر عرفان و عارفان قرن دوم و سوم؛ درس پنجم و ششم: عارفان قرون چهارم تا نهم؛ درس هفتم تا نهم: بحث منازل و مقامات با زیرمجموعه های تعریف عرفان، هدف عرفان، اولین منزل ــ اراده ــ و تمرین و ریاضت؛ درس دهم: توضیح اصطلاحات عرفان نظری و عملی.

استاد شهید در کتاب یادشده و کتاب‌های دیگری که در متن و پاورقی بدان ها اشاره شد، به چند کار پرداخته است:

۱. عرفان اسلامی را اصیل و مستقل دانسته و تغذیه شده از متن کتاب و

---

۱- نک: صحیفه عرفان دفتر اول.

سنت می داند.

۲. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام ، آیینه تمام‌نمای عرفان اصیل و حقیقی اسلام هستند و سنّت و سیره آنها، معیارهایی برای شناخت عرفان و عارفان راستین و نقد و توزین عرفان‌های دروغین است. زندگی امامان علیه السلام در بخش های اقوال، احوال، کردار و تقریرهایشان، منبع عرفان ناب است.

۳. استاد، عرفان تاریخی و تصوف معهود را آسیب‌دیده و به انحراف کشیده، به ویژه از قرن دهم دانسته و به آسیب شناسی و آسیب درمانی آنها اهتمام ورزیده است.

۴. عارف در عرفان اسلامی، عارفی کامل و جامع است که از اسوه های برتر یا برترین اسوه ها درس گرفته و رشد همه‌جانبه و نه کاریکاتوری یافته است.

۵. استاد، عرفان اسلامی را عرفانی خردگرا، جهادی، اعتدالی، عدالت گرا و عدالت‌گستر، جامع درد خدا و خلق یا درون گرایی و برون‌گرایی، دور از جنسیت‌گرایی و طبقه و صنف زدگی، زندگی‌ساز، روشمند و نظام مند، توحیدمحورانه، ولایت‌باورانه، آن هم بر اساس نظریه امامت و ولایت شیعی (که ایشان «انسان کامل» را در عرفان و تصوف، با همین رویکرد شیعی مورد بحث و نقد قرار داده است) و عبودیت‌محورانه ... معرفی کرده است.

به هر تقدیر مطالعه، تحقیق و تدقیق کتاب آشنایی با علوم اسلامی بخش عرفان و دیگر کتاب‌های عرفانی و آرای ایشان در این خصوص، که به صورت مستقل و جداگانه مطرح شد ه اند و ما در متن و به ویژه پاورقی به آنها اشاره کردیم، بسیار سودمند، سازنده، مصونیت‌بخش و راه‌گشا هستند و در عصر و نسل جدید، سرمایه سلوک عقلی و معنوی و بُن‌مایه و ابزاری علمی ــ معرفتی محکم در نقد متشابهات عرفانی، شبه عرفان‌ها و جریان‌شناسی عرفانی و نقد

جنبش‌های جدید معنا گرایی که وارداتی، التقاطی و انحرافی هستند، خواهد بود.

## ۴. در جست‌وجوی عرفان اسلامی

۴. در جست‌وجوی عرفان اسلامی

این کتاب، بحث های استاد مصباح یزدی است که حجت الاسلام محمدمهدی نادری قمی تدوین و نگاشته و هدف اصلی آن، ترسیم تصویر و تفسیری روشن از عرفان اسلامی و شاخص ها و ویژگی های آن است که در سال ۱۳۸۶ از سوی مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمه الله در **۳۵۲** صفحه منتشر شده است.

این کتاب در پنج فصل بدین شرح تدوین یافته است:

فصل اول، کلیات: بحث از انواع تمایلات انسان، نیازهای روحی، میل های موقت و ماندگار، خودشکوفایی و ناخودشکوفایی تمایلات انسان، تمایلات عرفانی، چیستی عرفان، اقسام عرفان، تصوف وعرفان، عارف کیست؟ عرفان، فلسفه و عقل، عرفان در اسلام، عرفان و شرع متلازم یا متفارق؟

فصل دوم، تحریف و انحراف در آموزه های عرفانی: تحریف ادیان آسمانی، عمد و سهو در تحریف ادیان، دو نمونه از انحراف در صدر اسلام، گوشه نشینی تفکری انحرافی و باطل، دو منشأ اصلی تحریف و انحراف، تحلیلی از انحراف در باب عرفان، ثروت و قدرت طعمه شیادان و مدعیان عرفان، رد پای استعمار در عرفان‌سازی و ترویج صوفی گری.

فصل سوم، شاخص های عرفان اسلامی و راستین: ضرورت و اهمیت بحث شاخص ها، پیشینه عرفانی در جوامع انسانی، اسرار مگو؟! تبیین شاخص های عرفان صحیح بر مبنای تحلیلی عقلی، ویژگی های عرفان اسلامی در آینه کتاب و سنت، دو بعد مادی و معنوی انسان، متعارض یا متقارب؟ پاسخ هایی از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام به کج‌اندیشان راه عرفان، امام خمینی رحمه الله تجسمی از

عرفان راستین، رجوع به آموزه ها و دستورات عرفان مسلک ها و مکاتب دیگر، عرفان در انحصار روحانیت؟! پرسش درباره همه‌جانبه بودن سیر عرفانی.

فصل چهارم، راه نیل به مقامات عرفانی: در جست‌وجوی راه، استفاده از عقل و نقل برای شناخت راه، راه نقل، لزوم رجوع به اهل بیت علیه السلام در یافتن راه صحیح عرفان، مانع مهم سیر الی الله، موحد لفظی، مشرک عملی!، مراحل سیر و سلوک، توحید افعالی، صفاتی و ذاتی در عرفان، تقوا در پرتو مشارطه، مراقبه و محاسبه، مراتب مراقبه، از سیر جوارحی تا سیر جوانحی، مراقبه های بالاتر: تمرین انس، مراقبه اولیا و انبیا، اعمال و اذکار خاص در سیر و سلوک، ذکر لفظی و قلبی، جایگاه ذکر لفظی و بیان اهمیت ذکر قلبی، جامع ترین نسخه سِرّ و سلوک، سیر «خیرالعمل» بودن نماز، نمازهای بی روح!، یک برنامه عملی برای خودسازی.

فصل پنجم، بررسی چند مسئله: معنای کشف و کرامت، کشف و کرامت واقعیت یا افسانه و توهم؟ حقیقت کشف و مکاشفه، مکاشفه رحمانی و شیطانی، عدم ملازمه کشف رحمانی با کامل و بی نقص بودن فرد، کرامت و حقیقت و ماهیت آن، سحر و کرامت دو مقوله مختلف، امام صادق علیه السلام و شخص غیب گو، تشخیص کرامت از موارد مشابه، ظاهر، گواه باطن؟، بنده کشف و کرامت!، عارفان حقیقی، دو حکایت از شیخ انصاری، از قطب تا شریعت و طریقت، سیر و سلوک و مسئله نیاز به استاد، فطری اما دست نیافتنی؟

ناگفته نماند نگارنده کتاب در پاورقی ها، به مناسبت های گوناگون توضیحات سودمندی ارائه می کند.

آیت الله مصباح یزدی، از دانشمندان آگاه به زمان و عالمان متعهد و رسالت‌مداری است که در عرصه های فلسفی، کلامی، فرهنگی، اجتماعی،

سیاسی و از جمله عرفانی، برای تبیین، اثبات و دفاع عقلانی از معارف اصیل اسلامی و آموزه های دینی، حضوری فعال و کارآمد داشته و در پاسخ به پرسش‌ها و نقد و پاسخ شبهاتِ عرصه های گوناگون معرفت اسلامی، بسیار موفق و تأثیرگذار بوده است. از جمله ساحت هایی که ایشان با گفتار و نوشتار خود وارد شده و نقش‌آفرینی کرده، ساحت عرفان و اخلاق اسلامی است.

کتاب در جست‌وجوی عرفان اسلامی، با رویکردی عقلانی و نگاهی فلسفی و بهره گیری از منابع اصیل اسلام، اعم از قرآن و احادیث، به تحلیل عرفان اسلامی و پاسخ گویی به برخی انحراف‌ها، تحریف ها، پرسش‌ها و شبهات پرداخته است که برای استفاده بهتر و بیشتر، برخی از مطالب کتاب را تقدیم می کنیم:

... ازاین رو، «تصوف» مناسبت بیشتر با «عرفان عملی» دارد، چنان‌که واژه «عرفان»، بیشتر «عرفان نظری» را تداعی می کند و با آن متناسب تر است.(۱)

... در هر حال، در عرف ما شیعه متشرعه، عنوان صوفی و تصوف، عنوان ممدوح تلقی نمی شود و غالباً به فرقه هایی که کمابیش انحرافاتی دارند، اطلاق می گردد و... اما در مورد عنوان «عارف»، قضیه به عکس است و معمولاً تلقی عمومی از آن مثبت بوده و این واژه، هنوز هم ممدوحیت و قداستش را در عرف و فرهنگ ما حفظ کرده است.(۲)

ایشان بزرگانی از شیعه، مثل سید بحرالعلوم، سید بن طاووس، ابن فهد حلی، مقدس اردبیلی، شیخ انصاری، شیخ جعفر کاشف الغطاء را از عالمان و صلحا، فقها و محدثانی بزرگ می‌داند که در مسائل عرفانی، ادراک شهودی و باطنی خداوند، به مقامات بسیار عالی، منیع و والایی از عرفان رسیده اند که در زمان

---

۱- در جست‌وجوی عرفان اسلامی، ص ۴۰.

۲- در جست‌وجوی عرفان اسلامی، ص ۴۱.

خود، با عنوان عارف و صوفی و امثال آنها شناخته نمی شدند.(۱)

استاد مصباح یزدی پس از بحث های تاریخی در نسبت شناسی عرفان و اسلام، سه نظریه انکار مطلق عرفان در اسلام؛ عرفان خارج از متن اسلام، اما سازگار با آن یا تصوف بدعت مَرضّی مانند رهبانیت در مسیحیت؛ و عرفان جزئی از اسلام، بلکه به منزله روح و مغز آن، که مانند دیگر بخش های اسلام از قرآن کریم و سنت نبوی سرچشمه گرفته است را مطرح کرده، و خود نظریه سوم را با چنین جمله ای «به نظر ما، رأی اخیر پسندیده تر است»،(۲) برگزیده است. ایشان با رد مشابهت بین عرفان اسلام و دیگر عرفان‌ها که دلیل اقتباس عرفان اسلامی از آنها باشد، این نکته را نیز یادآور شدند که اصالت داشتن عرفان اسلامی، به معنای صحت هر آنچه در عالم اسلام به نام «عرفان» و «تصوف» نامیده می شود، نخواهد بود.(۳)

استاد مصباح یزدی از عرفان پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و جانشینان راستین آن حضرت و شاگردان مکتب قرآن و عترت دفاع کرده، آیات مشتمل بر آداب و سنن را، آیین سیر و سلوک اسلامی برشمرده است: آیات تفکر و تأمل، ذکر و توجه دایمی، سحرخیزی و شب‌زنده داری، روزه‌داری، سجده و تسبیح طولانی در شب ها، خضوع، خشوع، اِخْبات، گریه کردن و به خاک افتادن هنگام شنیدن و خواندن آیات قرآن، اخلاص در عبادت، انجام کارهای نیک از سر عشق و محبت به خدا به انگیزه رسیدن به قرب و رضوان الهی و آیات توکل، رضا و تسلیم در پیشگاه پروردگار و سپس بیانات پیامبر و معصومان علیه السلام ، ادعیه و مناجات ایشان.(۴)

---

۱- در جست‌وجوی عرفان اسلامی، ص ۴۲ _ ۴۹.

۲- در جست‌وجوی عرفان اسلامی، ص ۵۵.

۳- در جست‌وجوی عرفان اسلامی، صص ۵۳ _ ۵۵ و ۶۱ _ ۶۴.

۴- در جست‌وجوی عرفان اسلامی، صص ۵۷ _ ۵۹.

استاد مصباح یزدی، عرفان اسلامی را فطرت پذیر، همه جانبه و نامخالف با شریعت برشمرده،(۱) آنگاه به ریشه یابی انحراف و تحریف در حوزه عرفان اسلامی و علل عرفان‌سازی‌های مختلف و ترویج صوفی گری پرداخته است. ایشان اولاً: فهم نادرست از عرفان و گرایش به گوشه نشینی و انزواگرایی و ثانیاً: عدم اقتدا و تأسی به پیامبر واهل بیت علیه السلام را ریشه انحراف‌ها و تحریف ها دانسته، به طور کلی نادانی و هواپرستی را علت همه انحراف‌ها در عالم شمرده است.(۲) استاد آنگاه به تحلیل عوامل انحراف در سه قسم: الف) انحراف از سوی بنیان گذاران و پرچمداران فرقه های باطل؛ ب) اهداف و انگیزه های کسانی که از این سردمداران حمایت می کنند؛ ج) کیفیت به دام افتادن افراد ساده‌لوح اهتمام ورزیده است؛ یعنی عوامل تاریخی، معرفت‌شناختی، روان شناختی، جامعه‌شناختی و سیاسی _ اجتماعی انحراف‌ها و تحریف های جوامع اسلامی، و بهره گیری از منابع عظیم ثروت های مادی و معنوی آنها و ساده‌اندیشی و جهالت عده ای پیروان و مریدان را، انگیزه های بنیان گذاران، حامیان و فرقه سازان دانسته است.(۳)

«در هر صورت، در پیمودن سیر عرفان باید بسیار محتاط و هشیار بود؛ چرا که دام های بسیاری در این راه گسترده شده و خطر انحراف به شدت رهرو و سالک را تهدید می کند».(۴)

وی پس از بحث از ویژگی ها و شاخص های عرفان اسلامی می فرماید:

تفکر جدایی دنیا و آخرت و تصور باطل و انحرافی «یک‌جانبه گرایی» و پندار «ترک دنیا برای رسیدن به آخرت» یکی از خطرناک ترین انحراف‌ها و

---

۱- در جست‌وجوی عرفان اسلامی، صص ۱۳۶ _ ۱۴۶.

۲- در جست‌وجوی عرفان اسلامی، صص ۷۶ _ ۸۶.

۳- در جست‌وجوی عرفان اسلامی، صص ۸۷ _ ۱۱۱.

۴- در جست‌وجوی عرفان اسلامی، ص ۱۱۱.

بدعت هایی است که در عرفان اسلامی پدید آمده است.(۱)

ایشان امام خمینی رحمه الله را «یکی از بهترین نمونه ها و الگوهای عرفان راستین و صحیح اسلامی به حساب می‌آورد»(۲) و می‌گوید: «در مسیر عرفان، مهم این است که انسان بتواند به همه کارهایش رنگ و صبغه الهی بزنند و هر کاری را به این دلیل که خدا می خواهد، انجام دهد... .»(۳) اینک بندهایی از مطالب کتاب:

 سیر عرفانی که همان «سیر الی الله» است، جهت گیری کلی اش «قرب الی الله» است. این سیر برای هر انسانی، از مبدئی شروع می شود که همان وضع موجود اوست و منتها و پایان کار، مقامی است که از آن با تعابیر مختلفی، از قبیل عندالله، لقاءالله، فنای فی الله و... یاد می شود. البته همه این تعبیرها، دارای معانی متشابهی است که حقیقت آن برای انسان‌ها و مؤمنان معمولی و عادی چندان روشن نیست و انسان تا به آن مرحله نرسد، نمی تواند حقیقت و واقعیت آن را درک کند... .(۴)

 غایت عرفان و مقامی که انسان به آن برسد، مقامی است که خود را پرتوی از نور الهی می بیند و برای خود هیچ استقلالی قائل نمی شود. حقیقت سیر الی الله، نفی استقلال از خود و سایر موجودات است... .(۵)

 در سیر الی الله، خط اصلی حرکت، عبارت است از «بنده شدن» که می توان آن را به سه مرحله بنده شدن در افعال، بنده شدن در صفات، بنده شدن در هستی تقسیم کرد و برای هر مرحله نیز باید کارها و تمرین های متناسب با آن مرحله صورت پذیرد.(۶)

---

۱- در جست‌وجوی عرفان اسلامی، ص ۱۶۱.

۲- در جست‌وجوی عرفان اسلامی، ص ۱۷۴.

۳- در جست‌وجوی عرفان اسلامی، ص ۱۷۵.

۴- در جست‌وجوی عرفان اسلامی، ص ۱۹۳.

۵- در جست‌وجوی عرفان اسلامی، ص ۲۱۰.

۶- در جست‌وجوی عرفان اسلامی، ص ۲۲۹.

سپس استاد، راهکار عملی بنده شدن را کسب تقوا به وسیله سه امر، یعنی مشارطه، مراقبه و محاسبه دانسته، آنگاه مراتب و درجات مراقبه و مراقبه اولیا و انبیا را طرح و تحلیل کرده و جامع ترین نسخه سیر و سلوک را، «قرآن کریم» و نماز را یکی از بهترین اعمال در سیر و سلوک دانست؛ البته نماز همراه با معرفت، خلوص و روح الهی و توحیدی.(۱)

استاد برنامه های عملی برای خودسازی را در دو بخش مواد مثبت و منفی ارائه داده اند که مواد مثبت آن عبارتند از:

۱. عبادات، به ویژه نماز های واجب به موقع و با حضور قلب واخلاص؛

۲. انفاق و ایثار؛

۳. فکر کردن درباره خدا، اسما و صفات الهی و نعمت های خداوند و هدف آفرینش؛

۴.استحضار مفاهیم و اندیشه های ذهنی و قرائت قرآن و حفظ آن، مطالعه روایات اسلامی، مواعظ و کلمات حکمت آمیز، احکام فقهی و دستورات اخلاقی برای بهینه سازی و سالم‌سازی کردار و رفتار و نگرش‌های خود.

مواد منفی را نیز بدین صورت برای خودسازی پیشنهاد داده است:

۱. عدم دل‌بستگی به دنیا و مادیات تا انسان، آزاده وآزاداندیش باشد؛

۲. عدم زیاده‌روی در استفاده از لذایذ مادی و حیوانی در جهت کنترل نفس؛

۳. عدم انحراف های فکری _ اعتقادی و حفظ خود از لغزشگاه‌های فکری و نظری؛

۴. کنترل قوای حسی و خیالی (طهارت جسمانی و خیالی).(۲)

استاد مصباح در پایان فصل پنجم _ چنان‌که اشاره شد _ بحث کشف و

---

۱- در جست‌وجوی عرفان اسلامی، صص ۲۲۹ _ ۲۷۹.

۲- در جست‌وجوی عرفان اسلامی، صص ۲۷۹ _ ۲۹۲.

کرامات و فرق آنها با سحر و جادو و طلسمات، سپس انگیزه های اصلی عرفان، مکاشفه های رحمانی و شیطانی، بنده کشف و کرامات نبودن، معرفی عارفان حقیقی، شریعت‌محوری در همه مراحل سیر و سلوک، عرفان عملی و اهمیت فطری بودن عرفان و گرانبها بودن آن و سپس شکوفایی آن از سوی انسان آگاه، بیدار، مجاهد و مخلص در پرتو آموزه های وحیانی و دستورالعمل های قرآنی _ روایی را مطرح فرمود.(۱)

استاد با درک و دریافت نیازهای اصیل و صادق عصر و زمان و به ویژه نسل جوان و انحراف‌هایی که در مسیر عرفان‌گرایی وجود دارد، چنین بحث های ارزنده، کارگشا و عملیاتی را مطرح کرد و در بحث هایی که تحت عنوان «اخلاق و عرفان» سال‌ها در مجله معرفت منتشر می شود یا شرح و تفسیر برخی احادیث مثل: حدیث معراج، احادیث پیامبر به ابوذر، ابن مسعود و برخی از دعاها و نیایش ها و بحث از به سوی خودسازی که به شکل کتابی کوچک منتشر شده است، همه هَمِّ خویش را مصون سازی جامعه اسلامی، از جمله جوانان از خطرپذیری و آسیب پذیری های نظری _ عملی آنها در اعتقادات، اخلاقیات و اعمال کرده است. ازاین رو، بیشترین بحث های ایشان، سیاق و صبغه تبیین و اثباتی داشته، بنا بر ضرورت وارد بحث های سلبی و انتقادی شده است. در حقیقت، به اثبات عرفان و معنویت اسلامی و نشان دادن ویژگی ها، کارکردها و کارآمدی‌های آن پرداخت و عرفان اسلامی را که واقعاً از متن قرآن، نهج البلاغه، صحیفه سجادیه، مناجات شعبانیه، دعای کمیل و دیگر ادعیه حیات‌بخش و روایات اسلامی گرفته شده و سرچشمه گرفته است، بهترین منبع پاسخ‌گویی به نیازهای معنوی و انتظارات عرفانی جوانان دانسته، الگوهای کامل را نیز چه از معصومان علیه السلام و چه از شاگردان مکتب عصمت معرفی کرده

---

۱- در جست‌وجوی عرفان اسلامی، صص ۲۹۳ _ ۳۴۹.

و معیارها و شاخص هایی را نیز برای نقد و ارزیابی عرفان‌های دروغین یا شبه‌عرفان ها و عارف‌نمایان ارائه داده است.

مطالعه کتاب یاد شده و تفکر در آن و بررسی موشکافانه اش، بسیار سودمند و سازنده است.

## ۵. عرفان اسلامی

۵. عرفان اسلامی

عرفان اسلامی کتابی از علامه محمدتقی جعفری است که در ۲۰۲ صفحه از سوی مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری منتشر شده است.

علامه جعفری، از عرفان‌شناسان معاصر است که عرفان را از منظری نو، پویا و در عین حال کاربردی بر محور آیات قرآن و به ویژه نهج البلاغه مطرح می کند. وی در این کتاب، چهره های برون ذات و درون‌ذات عرفان اسلامی و عرفان مثبت و منفی را در ارتباط‌های چهارگانه انسان با خدا، خود، جهان و جامعه بررسی کرده است.

در کتاب یاد شده، ضرورت عرفان، لذت عرفان مثبت، تعریف عرفان اسلامی، عرفان و مَنِ انسانی، عرفان و خدا، شرایط اساسی سیر و سلوک به مقصد اعلای عرفان، عرفان و جهان هستی، عرفان و هم‌نوع، عرفان و زندگی و مرگ، نظم در زندگی، کار، وسیله و هدف، قدرت، سیاست و جامعه بحث شده است.

ایشان در بخش‌هایی از کتاب یاد شده، خدمات عرفان مثبت به جامعه، تساوی‌های دوازده‌گانه، اتحادهای سه گانه، عرفان، مدیریت و رهبری، عرفان و تمدن، امائیسم، علم و عقل، حکمت، شهود و استدلال، هنر، زیبایی و منطق نظم، جهاد، حقیقت، آزادی ارزشی، عشق، موسیقی و سماع و مذهب را تحلیل و ارزیابی کرده است. علامه در این بحث، از شخصیت های اسلامی، اعم از حکیمان، عارفان، ادیبان و نیز دانشمندان غرب بهره های فراوانی برده و به نقد

برخی دیدگاه‌ها پرداخته است. اینک برخی از دیدگاه‌های علامه جعفری درباره عرفان اسلامی:

 عرفان اسـلامی، گسترش و اشـراف نورانی «من انسان» بر جهان هستی است، به دلیل قرار گرفتن «من» در جاذبه کمال مطلق، که به لقاء الله می انجامـد. عرفان، حقیقتی است که آغاز حرکتش، بیداری انسان از خواب و رؤیای حیات طبیعی محض اسـت و آگـاهی از اینکه وجود او در حال تکاپو در مسـیر خیر و کمال، همواره در متن هـدف خلقت عالم هستی قرار می گیرد. این عرفـان که مسیرش «حیـات معقول» و مقصـدش «قرار گرفتن در جـاذبه کمـال مطلق» تـا لقـاءالله است، به قرار گرفتن در شـعاع جاذبیت او منتهی می شود.(۱)

 در عرفان مثبت، نفی «من» به هیـچ وجه معنایی ندارد. آنچه واقعیت دارد، این است که «من» آدمی، به جهت تخلق به اخلاق الله به مرحله ای از کمال می تواند برسد که شعاعی از اشعه نور روح الهی شود».(۲)

 «من» انسان به وسیله تکامل عقلی و قلبی از «خود طبیعی» می گذرد و به «من ملکوتی» راه می یابد. «من ملکوتی»، شایستگی اشراف واقعی به جهان را نصیب شخص می سازد.(۳)

 عرفان مثبت (عرفان حقیقی) هرگز نمی‌توانـد حجابی مابین عارف و خـدا باشد. به طور کلی، زیبایی های محسوس و معقول و غیر آن، هرگز نباید بین سالک حقیقی و مقصد نهایی او حجاب باشد.(۴)

 اساسـی ترین شـرط وصول به مقصـد اعلاـ در سـیر و سـلوک عرفانی، این است که سالک در هیـچ لحظه ای از لحظات این حرکت بزرگ که به یقین

---

۱- عرفان اسلامی، ص ۲۳.

۲- عرفان اسلامی، ص ۲۶.

۳- عرفان اسلامی، ص ۲۷.

۴- عرفان اسلامی، ص ۳۷.

عـالی ترین و پرمعناترین حرکت انسانی در عالم هستی است، احساس هیـچ گونه امتیاز و وصول و برتری ننمایـد. آفت مهلک حرکت عرفانی همین است و بس.(۱)

 عرفان اسلامی، ایدئالیست نیست، بلکه رئالیست است.(۲)

 فراموش نکنیم که ادعای عرفان با بی اعتنایی به انسان‌ها، مساوی ادعای عرفان با بی اعتنایی به خداونـد ذوالجلال است؛ زیرا عرفـان‌یـابی به مقـام شامـخ او و عشق به خـدا، بـا بی اعتنـایی به نهـال در بـاغ او و بی‌توجهی به تجلی گاه او که همین انسان‌ها هستند، مساوی است با اعراض از خود خداوند.(۳)

علامه جعفری در عرفان اسلامی بر روی عناصری بسیار مهم تأکید کرده است که عبارتند از:

۱. عبور از «خود مجازی» و زیستن با «من حقیقی» که با فروغ الهی منور است؛(۴)

۲.عبودیت بر محور عشق و عرفان به خدا؛(۵)

۳. شریعت‌گرایی و احترام و التزام عملی به تکالیف و حقوق الهی و مردم؛(۶)

۴. معادباوری؛(۷)

۵. گردیدن عرفانی منهای امتیازات، از نوع کشف و کرامات و خودبرتربینی است که در «عرفان منفی» حضور دارد؛(۸)

۶. تنظیم معقول و مشروع با مبانی رهاوردهای عرفانی ارتباط های انسان با

---

۱- عرفان اسلامی، ص ۵۸.

۲- عرفان اسلامی، پاورقی ص ۶۵.

۳- عرفان اسلامی، ص ۸۴

۴- عرفان اسلامی، ص ۱۶.

۵- عرفان اسلامی، صص ۱۶ و ۱۸۰.

۶- عرفان اسلامی، ص ۸۲.

۷- عرفان اسلامی، صص ۷۳ _ ۷۹.

۸- عرفان اسلامی، صص ۵۸ _ ۶۴ و ۲۴.

خدا، خود، جامعه و جهان؛(۱)

۷. هماهنگ‌سازی عرفان با کار، زندگی، قدرت، ثروت، سیاست، مدیریت و...؛(۲)

۸. عرفان جهادی و حماسی.(۳)

از سوی دیگر، نکاتی را متذکر شده است که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

 حجاب بودنِ عرفانِ استخدام شده برای تورم «خود طبیعی»، ضخیم تر از حجاب علم و عقل است.(۴)

 می دانیم که تاریخ بشر، پس از وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، عارفی به عظمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به خود ندیده است. آن فخرسالکان و پیشتاز عارفان، همان گونه که با سخنان نورانی و اندیشه های تابناک و کردارهای ربانی اش، انسان‌هایی بزرگ همچون سلمان، ابوذر، مالک اشتر، عمار و اویس قرنی را تربیت نمود و آنان را تا مرتفع ترین قله های معرفت و عمل به مقصد رشد و کمال بالا برد، هم‌چنان شمشیری حیات‌بخش بر دست داشت که با آن، عوامل مزاحم و اخلال گر جان های آدمیان را نیز از سر راه سالکان راه حق و حقیقت و دیگر انسان‌هایی که میهمان چند روزه خوان گسترده زمین و آسمان بودند، برمی داشت.(۵)

 علامه در بحث از عرفان و عشق، و بررسی عشق مجازی در عرفان مثبت و منفی، مسئله دشواریِ عبور از صورت به الله، و عبور از زیبایی گلستان به جمال باغبان، و از آتش به نور الهی را مطرح می‌کند و می فرماید: «عبور

---

۱- عرفان اسلامی، صص ۲۷ _ ۷۱.

۲- عرفان اسلامی، صص ۸۲ _ ۱۱۳.

۳- عرفان اسلامی، ص ۱۷۴.

۴- عرفان اسلامی، صص ۱۷۳ و ۱۷۴.

۵- عرفان اسلامی، صص ۱۷۳ و ۱۷۴.

کنندگان ــ در هر قرنی ــ از شماره انگشتان تجاوز نمی کند.»(۱) سپس سه نکته تذکر می‌دهد:

۱. آدمی در عشق مجازی، با هدف‌گیری لذت «خود طبیعی» به فعالیت می افتد؛ در صورتی که در عشق حقیقی، هدف گیری مزبور، موجب سقوط عاشق به درجات پست می‌شود.

۲. در عشق مجازی، تجاذب از طرفین عشق است؛ یعنی همان‌گونه که عاشق در جاذبه معشوق قرار می گیرد، تلاش می کند معشوق هم در جاذبه او قرار بگیرد. اگر معشوق خواسته عاشق را در نظر نگیرد، در حقیقت معشوق را طرد می کند، اما کمال خداوندی بی نهایت است و نیاز و علتی برای کشیده شدن به جاذبیت غیر خودش را ندارد.

۳. در عشق مجازی، خودخواهی عاشق به طور جدی مطرح بوده و او را به حرکت و فعالیت درمی آورد، هر چند تا سر حد خودکشی پیش برود؛ در حالی که در عشق حقیقی، «خود» از دیدگاه عاشق ناپدید می شود.(۲)

علامه در پایان بحث های عمیق و راه گشا از نظر علمی ــ کاربردی می نویسد:

مذهب، یعنی عرفان در ارتباطات چهارگانه و شئون آنها. عرفانی که نتواند این ارتباطات را تفسیر کند و تکلیف سالکان راه حق را درباره آنها توضیح بدهد، عرفان مجازی است که نام دیگر آن عرفان منفی می باشد. مذهبی که نتواند عرفان مثبت را در تفسیر ارتباطات مزبور بر مبنای عقل سلیم و وجدان پاک شهودی و دیگر منابع اسلامی با خود هماهنگ سازد، جز تخیلات پوچ و مقداری حرکات و سکنات که عنوان عبادات به خود گرفته اند و همچنین

---

۱- عرفان اسلامی، ص ۱۸۵.

۲- عرفان اسلامی، ص ۱۸۵.

توجیه رفتار بر مبنای اصول ثابت نشده، چیزی نخواهد بود.(۱)

علامه جعفری با درک و درد خاصی در بسیار از نوشته هایش به تبیین عرفان اصیل اسلامی و نقد عرفان‌های غیر اصیل، وارداتی و من درآوردی پرداخته و ابعاد هر کدام از عرفان های حقیقی و مجازی یا مثبت و منفی را تفسیر کرده است.

کتاب خودشناسی، تکامل و عرفان که از سوی محمدرضا جوادی گردآوری، تنظیم و تلخیص شده، در واقع بحث های عرفانی علامه جعفری را در ترجمه و تفسیر نهج البلاغه جمع‌آوری کرده و به ویژه اصول بنیادین عرفان مثبت اسلامی را مطرح ساخته است.(۲)

بنابراین، مطالعه و تأمل در آثار و آرای عرفانی علامه جعفری، از جمله کتاب عرفان اسلامی، جلد چهاردهم ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، و نقد و تفسیر و تحلیل مثنوی معنوی، می تواند ما را در شناخت عرفان و عارفان اسلامی و سپس نقد و ارزیابی عرفان‌های کاذب و عارف‌نمایان بسیار یاری رساند، تا گرفتار گرداب جهالت و غفلت و انحراف و دره هولناک تحجر و تحریف و التقاط‌اندیشی نشویم.

## ۶. حیات عارفانه امام علی علیه السلام

۶. حیات عارفانه امام علی علیه السلام

این کتاب، نوشته آیت الله جوادی آملی است که تبیین، تفسیر و توصیف جنبه‌های گوناگون شخصیت علی علیه السلام را با رویکردی عرفانی و قلمی برهانی نوشته، تا عرفان ناب و عارف حقیقی را در آینه وجود امام عارفان، قبله شاهدان و اسوه سالکان پدیدار سازد و معیار جامعی از نظر مفهومی و معرفت‌شناختی، و

---

۱- عرفان اسلامی، صص ۱۹۴ و ۱۹۵.

۲- نک: خودشناسی، تکامل و عرفان، صص ۱۵۹ ــ ۲۱۵.

مصداقی و پدیدارشناختی فراروی جویندگان صادق عرفان و سلوک عرفانی و تشنگان وادی معرفت و معنویت قرار دهد که از محکمِ محکمات است، تا همه متشابهات ساحت عرفان در پرتو و پناه آن تأویل و تفسیر شود.

این کتاب، از خامه توانای حکیم متألّه، فقیه برجسته، مفسر قرآن کم‌بدیل، عالم آگاه به زمان و خبیر و عارفی سترگ تراوش کرده که سطر سطر کتاب، دربردارنده معارف عمیق و آموزه های دقیق و بینش‌زا و بصیرت‌آفرین است؛ چه اینکه عرفان ناب را از راه شخصیتی که آیت کبرای خداست، به تصویر کشیده و کتاب را در فصل های شش‌گانه به شرح ذیل تدوین کرده است:

فصل یکم، «حیات و علم»: تبیین حیات و پیوند آن با اندیشه و انگیزه آدمی، تقسیم علم به حصولی و حضوری و راهیابی خطا در علم حصولی، میزان سنجش معلوم‌های حسی و ارزیابی مراتب معرفت، مباحث این فصل را تشکیل می‌دهد.

فصل دوم، «تفاوت عرفان با کلام و حکمت»: امتیاز عرفان بر علوم دیگر از نظر روش، جایگاه حیات عارفانه و سنجش آن با حیات حکیمانه، نقش ابزاری برهان برای عرفان و محدودیت عقل در ارزیابی معارف در این فصل بررسی شده است.

فصل سوم، «جهان‌بینی عارفانه امام علی علیه السلام »: در این فصل، با استفاده از آیات قرآن و استمداد از سنت معصومان علیه السلام ، اثبات شده که جهان‌بینی امام علی علیه السلام عارفانه، یعنی شهودی و حضوری بود، نه حکیمانه و متکلمانه، یعنی حصولی.

فصل چهارم: «سِیرّه و سنت عارفانه امام علی علیه السلام »: بر پایه شهودی بودن جهان‌بینی امام علی علیه السلام ، در این فصل اثبات شده که سیرت و سنت آن امام در شئون گوناگون، مانند دعوی، عبادت، دعا، دعوت و تولی و تبری شاهدانه بود.

فصل پنجم: «حیات عارفانه امام علی علیه السلام از منظر اهل بیت علیه السلام »: بهترین مُعَّرفان حیات شاهدانه علوی، اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام هستند. از این رو، با استعانت از سخنان آن بزرگواران، حیات عارفانه امام علی علیه السلام اثبات و بررسی شده است.

فصل ششم: «حیات عارفانه امام علی علیه السلام از منظر رجال علمی»: برخی سخنان مُعرِّفان بشری درباره امام علی علیه السلام چونان کلینی، صدر المتألهین، ابو علی سینا، جاحظ بصری، احمد بن حنبل، خلیل بن احمد و ابن ابی الحدید در این فصل بررسی شده است.

علامه جوادی آملی از بزرگان علمای حوزه علمیه و اسلام‌شناسان کم نظیر، و مدرس برجسته حکمت، عرفان، تفسیر و فقه هستند و سال‌ها کتب قویم و صحف رسین در حوزه «عرفان نظری» را تدریس و شرح و تفسیر نموده است. توجه و مطالعه آثار نوشتاری و گفتاری استاد، برای اصحاب معرفت عرفانی و سلوک معنوی مغتنم است.

با نیم‌نگاهی به کتاب شمس الوحی تبریزی در بحث راجع به عرفان علمی و عملی علامه طباطبایی رحمه الله بیندازیم، می‌بینیم که چگونه استاد درصدد تبیین عرفان صائب و صادق از چهره انسان صالح و شاگرد مکتب علوی بر آمده و آیات و روایات را منبع اصلی تبیین و تصویرسازی عرفان ناب اسلامی قرار داده است و راه های گریز از عرفان های دروغین و معرفت های عرفان نما، التقاطی و تجددگرایانه و عرفان‌های صوفیانه و درویشی را نشان داده است. ایشان حتی در برخی از پیام های خود به کنگره ها و همایش های عرفانی، هوشمندانه نسل جوان تشنه معارف شهودی را رهبری و راهنمایی کرده است(۱)

---

۱- نک: سروش هدایت، ج ۱، صص ۱۵۵ _ ۱۶۸، ۲۵۲ _ ۲۷۲ و ج ۲، صص ۸۹ _ ۱۰۰، ۱۳۳ _ ۱۵۳، ۲۹۱ _ ۳۰۸ و ج ۳، صص ۳۲ _ ۵۰، ۷۵ _ ۹۰ و ... .

که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

( راه عرفان واقعی از تمام مقاطع راه معرفت شناسی جداست و تحت هدایت و حمایت معرفت وحیانی است که سلطان علوم و ملکه معارف ممکن است.(۱)

( بنابراین، عرفان را که یک گرایش عملی منتهی به بینش شهودی است، باید تحت «ولایت وحی» توجیه نمود و بر آن اعتماد کرد و به آن استناد نموده و به سوی آن گروید.(۲)

( تفاوت مهم اخلاق و عرفان عملی آن است که محور اخلاق، تحصیل فضیلت انسانی مانند عدل، صدق، امانت، ایثار و احسان است و مدار عرفان عملی، تحصیل شهود اسمای حسنای الهی و مظاهر آن، از قبیل بهشت و دوزخ و فرشتگانی است که بر مستقیمان در توحید فرود می آیند.(۳)

( حضرت فاطمه علیها السلام ، با سیره رایج و سنت معصومانه دارج خود، اسوه همگان بوده و هست، لیکن در رفتارهای خاص خویش، قدوه صنف مخصوص است. مثلاً در سیر درونی و ذکر، اسوه عارفان شاهد و در اندیشه و فکر ذهنی، قدوه حکیمان و متکلمان و فقیهان و صاحبان فنون دیگر است.(۴)

علامه با معرفی مرحوم میرزا علی آقا قاضی به عنوان «چهره شاخص سیر و سلوك صالحانه عصر اخیر...»(۵) نوشته است:

عرفان در اسلام خاص، یعنی اصول و فروع دینی که توسط حضرت ختمی‌مرتبت نازل شد، مطابق شریعت غرّای نبوی است که به صورت قرآن حکیم و عترت طاهرین تجلی دارد و عقل استدلالی که منزه از قیاس و خیال و گمان و وهم است، چراغ صراط دین است تا با آن سراج این صراط دیده و پیموده

---

۱- سروش هدایت، ج ۲، ص ۹۰.

۲- سروش هدایت، ج ۲، ص ۹۳.

۳- سروش هدایت، ج ۲، ص ۹۶.

۴- سروش هدایت، ج ۲، ص ۱۵۷.

۵- سروش هدایت، ج ۲، ص ۲۹۱.

شود؛ چه اینکه شهود ناب که محصول تزکیه نفس برابر شریعت است و نتیجه آن مطابق با احکام مأثور و سنت معصومان علیه السلام است، در حد خود برای شاهد امین معتبر است. ... درباره عرفان صحیح که محصول تهذیب روح از راه حجت شرعی است، می توان گفت که هرگز دستورهای شریعت، مباین مشهودات حتمی که منزه از اضغاث احلام و مبرای از هواجس نفسانی و مصون از القاهای شیطانی است، نخواهد بود و اف بر عرفان‌نمایی که مکشوف های آن مخالف رهنمودهای قرآن و عترت باشد.(۱)

( هماهنگی شعور و شور، عرفان و برهان در فِنای قرآن، سهم تعیین کننده ای در تعدیل جناح علم و عمل، و در تسریع پرواز مرغ باغ ملکوت از سکوی ناسوت تا اوج عروج جبروت خواهد داشت.(۲)

( روشمند بودن عرفان را از حدیث معروف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله «من اخلص لله اربعین یوماً فجرالله ینابیع الحکمه من قلبه»(۳) که در جوامع روایی فریقین آمده است، می توان استنباط کرد؛ زیرا حکمت که خیر کثیر است، در مدرسه اخلاص فراهم می گردد و کوثر معرفت از چشمه زلال خلوص می جوشد.(۴)

( اساس عرفان، بر وحدت شخصی وجود و کثرت‌زدایی از حریم آن است؛ خواه به نحو تباین و خواه به طور تشکیک و خواه به سبک وحدت وجود و کثرت موجود، و فرق عمیقی بین «لا بشرط مقسمی» که مشهود عارفان واصل است و «بشرط لا» که مفهوم حکیمان عاقل است، وجود دارد.(۵)

( وحدت شخصی وجود، محصول ریاضت های مجاهدان نستوه جهاد اکبر است که نه تنها پخته اند، بلکه سوخته و گداخته اند.(۶)

---

۱- سروش هدایت، ج ۲، صص ۳۰۱ و ۳۰۲.

۲- سروش هدایت، ج ۳، ص ۲۵۴.

۳- بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۲۴.

۴- سرچشمه اندیشه، ج ۵، ص ۲۴.

۵- سرچشمه اندیشه، ج ۵، ص ۳۶.

۶- سرچشمه اندیشه، ج ۵، ص ۵۹.

( برای صیانت آسمان عارفان از عروج کاذبانه کسی که «نهاد دام و سرحقه باز کرده»، همواره عارفان واصلی چون سید حیدر آملی رحمه الله به عنوان حَرَس الهی پاسداری می نماید، تا هرگز سیئات مدعیان دروغین، به حسنات سالکان واصل نیامیزد و آنان که «هزار نکته باریک تر از مو» را شکافتند و یافتند و ساختند و پرداختند، به جرم داعیه‌داران قلندری که تنها گواه عرفان آنان، گیسوی درازشان است، مورد بی مهری قرار نگیرند و تشنه کامان زلال را از زادراه این پرهیزکاران پرمحتوا و بی ادعا محروم نکنند.(۱)

علامه جوادی آملی، اگرچه فرق فاحشی میان سلوك اخلاقی و سلوك عرفانی می بیند، ولی سلوك اخلاقی در اخلاق عملی را، مقدمه واجب سلوك عرفانی یا عرفان عملی برمی‌شمارد و طَفْره را در این طی مقامات اخلاقی و رسیدن به ساحت عرفان و سپس سلوك عرفانی، طبق برهان عقلی و تجریدی محال می داند. به همین دلیل، «فن اخلاق» را برای پرورش مجاهد نستوه، «جهاد اوسط» و فن عرفان را برابر پرورش سلحشور مقاوم «جهاد اکبر» معرفی می کند.(۲) به همین وزان، مباحث فلسفه اخلاقی، علم اخلاقی و اخلاق را به صورت نظام‌مند مطرح می‌کند.(۳) و سپس اخلاق را از دیدگاه فارابی و ابن سینا مورد بررسی قرار می‌دهد(۴) تا مقدمه بحث از «مقامات عارفان» و تفسیر دقیق و عمیق آن در نگاه ابن سینا فراهم‌سازی شود و سیر و سلوك عارفان را در مراحل مختلف ابتدا، اوسط و انتها بررسی کند و همه آنها را در پرتو و مسیر شریعت تحلیل نماید و بفرماید:

اگر تهذیب و تزکیه، بر خلاف مسیر شرع باشد، چنین ریاضتی باطل است؛

---

۱- سرچشمه اندیشه، ج ۵، ص ۷۰.

۲- حیات عارفانه امام علی (ع)، ص ۲۶.

۳- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۰، صص ۲۱ _ ۲۷۹.

۴- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۰، صص ۲۷۳ _ ۲۷۹.

یعنی سیر و سلوک، جز با انجام واجبات و مستحبات از یک‌سو و ترک محرمات و مکروهات از سوی دیگر، قابل قبول نیست و بازدهی هم ندارد.(۱)

آنگاه به گزارش شیرین و دل نشین بر پایه حکمت و عرفان و معارف وحیانی از رساله الطیر ابن سینا بپردازد، تا نوبت به طرح تحول علم اخلاق در اندیشه های صدرالمتألهین برسد و بحث حرکت جوهری و ملکات وجودی انسان بر محور آرای ایشان تبیین اجمالی گردد.(۲)

علامه با اهتمام به بحث های فلسفی اخلاق و اخلاق فلسفی، اخلاق نقلی و عرفانی را نیز در بحث های موانع نظری و عملی سیر و سلوک، با تکیه بر آیات و احادیث بسیار جالب، جاذب، ژرف و کاربردی مطرح فرمود(۳) تا بتواند مقامات عارفان و مراحل و سیر و سلوک آنان را، این بار بر محور اوصاف الاشراف خواجه نصیرالدین طوسی، بسیار متین، معقول و با ادبیات نوآمد بررسی کند.(۴)

به هرحال، عرفانی که علامه جوادی آملی معرفی می کند، دارای ویژگی های ذیل است:

۱. عرفان قرآن‌مدار و وحی محور است؛(۵)

۲. عرفان مبتنی بر معرفت نفس، مراقبت نفس و محاسبت نفس است؛(۶)

۳. تزکیه نفس، تذکیه عقل و تضحیه نفس؛(۷)

---

۱- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۰، ص ۲۹۵.
۲- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۰، صص ۳۲۳ _ ۳۲۷.
۳- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، صص ۲۱ _ ۲۱۹.
۴- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، صص ۲۲۳ _ ۴۱۲.
۵- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۳، ص ۱۲۹، ج ۱۷، ص ۱۱۱؛ دین شناسی، ص ۸۲؛ حق و تکلیف، ص ۱۳۱؛ سروش هدایت، ج ۳، ص ۲۵۴، ج ۲، صص ۳۰۱ و ۳۰۲.
۶- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۵، صص ۱۵، ۳۹ و ۴۲؛ علی بن موسی الرضا والقرآن الحکیم، ج ۱، ص ۱۹۶؛ تفسیر موضوعی، ج ۲، صص ۱۳، ۱۹۸ _ ۱۹۰ و ۱۶۱ _ ۱۶۸، ج ۴، ص ۲۸۱؛ تسنیم، ج ۵، صص ۴۷۲ _ ۴۸۲.
۷- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، صص ۶۸ _ ۷۱، ۱۹۰ _ ۲۰۹، ۲۹۰ _ ۲۹۴، ج ۱۰، صص ۲۰۱ _ ۲۰۹؛ شمس الوحی تبریزی، صص ۲۸۳ _ ۲۸۷.

۴. شهود فقر ذاتی؛(۱)

۵. حجاب‌زدایی که مهم‌ترین آن «حجاب خود» است؛(۲)

۶. عبودیت‌گرایی که روح حاکم بر عرفان عملی است؛(۳)

۷. توحیدمحوری؛(۴)

۸. شریعت‌محوری.(۵)

و اینک بندهایی از کتاب حیات عارفانه امام علی علیه السلام :

 عرفان نظری که در آن عصاره مشهودهای عارف به زبان برهان ارائه می گردد، در قله هرم علوم استدلالی قرار دارد و فن عرفان عملی ورود در میدان نبرد اکبر، یعنی جبهه گرم و نَفَس‌گیر مبارزه بین عقل و قلب، بین حکمت و عرفان، بین معقول و مشهود و بین فهمیدن و دیدن است.(۶)

 علی بن ابی‌طالب علیه السلام که خود عمود دین است، نماز را که مصداق دیگری از عمود دین است، شهود الهی و زیارت معبود می داند. کسی که به زیارت جمیل محض نایل می شود، هرگز خود را نمی بیند؛ چه رسد به شهود خود. قهراً موجودات دیگر در منظر او در محاقند.

چنین عارف شاهدی، نه سوداگرانه خدا را می‌پرستد، و نه بردگانی او را عبادت می کند، بلکه آزادانه وی را می پرستد، به طوری که نه تنها از هر چه رنگ تعلق دارد، آزاد است، بلکه از هر چه صبغه «تعیّن» دارد، حرّ است.(۷)

---

۱- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۰، ص ۲۸۷.

۲- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۰، صص ۲۰۲ و ۲۰۷ _ ۲۰۹ و ۲۶۰، ج ۱۱، صص ۵۵ و ۵۶ و ۲۸۷ _ ۴۱۱.

۳- نک: ادب فنای مقربان، ج ۲، صص ۳۹۴ _ ۴۱۳.

۴- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۷، ص ۴۷۰، ج ۱۱، ص ۲۲۳؛ تسنیم، ج ۱، صص ۴۸۷ _ ۴۸۸.

۵- نک: تفسیر موضوعی، ج ۱۰، ص ۲۹۵؛ دین شناسی، صص ۶۶ _ ۷۴.

۶- حیات عارفانه امام علی (ع)، ص ۵۹.

۷- حیات عارفانه امام علی (ع)، ص ۶۳.

 برای سالک ساعی، شرایط فراوانی است که برخی از آنها اوصاف پنج گانه معروف است؛ صمت، جوع، سهر، عُزلت و دوام ذکر:

صمت و جوع و سهر و عزلت و ذکری به دوام

ناتمام جهان را کند این پنج تمام(۱)

 کسی که آیت و وسمه صدیقین را دارد به حیات عارفانه زنده است. چنین شخصی، توان احیای مآثر و آثار خدا و پیامبر او را دارد و از آسیب هرگونه عیب و نقص اخلاقی منزه است. ازاین رو، قلب او هم‌اکنون در بهشت به سر می برد و بهشتی است و اعضا و جوارح او، به انجام وظایف فردی و اجتماعی خود مشغول است.(۲)

 چون عرفان ناب، سلطان کمال های علمی و عملی دیگر است، لذا با سنت و سیرت جامع آن حضرت علیه السلام ، تغذیه علمی و عملی همه علاقه‌مندان به معارف الهی تأمین خواهد شد؛ زیرا هر کمال برتر، همه مزایای مادون خود را دارد، ولی مزیت کمال برتر از خود را ندارد. حیات متکلمانه یا حکیمانه، گرچه توان تأمین نیازهای علمی و عملی عابدان، زاهدان و... را دارد، لیکن قدرت رفع نیاز عارفان را ندارد، ولی حیات عارفانه، توان تأمین همه نیازهای مزبور را داراست. ازاین رو، علی بن ابی‌طالب علیه السلام در این باره به عنوان اصل جامع چنین فرمود: «اِنّی لِمَنْ قَوم لاتأخُذُهُمْ فِی الله لَوْمَه لائم سِیماهُمْ سیما الصِّدیقِین وَ کَلامُهُمْ کَلامُ الْاَبْرَار، عُمّارُ اللَّیْلِ وَ مَنارُ النَّهار، مُسْتَمْسِکُونَ بَحَبْلِ الْقُرآن، یُحْیُوْنَ سُنَنَ الله وَ سُنَنَ رَسُولَهُ، لایَسْتَکْبِرونَ وَ لایَعْلُونَ، وَلایغلّوُنَ، وَ لایُفْسِدُون، قُلُوبُهُمْ فِی الْجنانَ وَ اَجْسَادُهُمْ فِی الْعَمَلِ».(۳)

---

۱- حیات عارفانه امام علی (ع)، ص ۷۲.

۲- حیات عارفانه امام علی (ع)، ص ۷۵.

۳- نهج البلاغه، ح ۱۹۲؛ حیات عارفانه امام علی (ع)، ص ۷۴.

علامه جوادی آملی در هر فرصتی در بحث‌های تفسیری، حِکمی، عرفانی، کلامی ــ فقهی، حدیثی و حتی مباحث فرهنگی، سیاسی و اجتماعی، همه هَمِّ خویش را تبیین، تعلیل و تحلیل معارف قرآن و اهل بیت علیه السلام نهاده و عرفان ناب اسلامی را که از معارف بلندمرتبه و عمق‌مدار است، بایسته و شایسته طرح و تحلیل می کند و به پرسش‌ها و شبهات، به صورت مستقیم و غیرمستقیم پاسخ می‌دهد و به دلالت های مطابقی، تضمنی و التزامی، مبانی معرفت‌شناختی و معیارشناختی عرفان قرآنی ــ اهل بیتی(۱) و معارف عرفانی ــ جهادی ــ حماسی را که عقلانیت گرانه و عدالت گسترانه بود، در ثوب و صحابت قیام کربلایی و نهضت عاشورایی(۲) و مباحث سیر و سلوک و هدایت‌گرانه را در بحث های عمومی(۳) نشان داده است. ایشان، امام خمینی رحمه الله را به عنوان حکیم عارف و فقیه سالک الی الله و واصل، که جامع غیب و شهود و اسوه سالکان و عارفان از شاگردان مکتب قرآن و عترت علیه السلام است، معرفی و سیره عرفانی او را تبیین و توصیه می کند.(۴)

## ۷. سلوک عرفانی در سیره اهل بیت علیهم السلام

۷. سلوک عرفانی در سیره اهل بیت علیهم السلام

این کتاب، تراوش‌یافته قلم فقیه وارسته، آیت الله شیخ حسین بحرانی است که علامه سیدمحسن امین درباره اش نوشته: «الشیخ حسین بن علی بن صادق البحرانی عالم فاضل اخلاقی من متأخری المتأخرین من فقهاء النجف و علمائها فی الحدیث و الرجال و العرفان.»(۵) ایشان از معاصران عالم ربانی و فقیه

---

۱- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۳، صص ۱۱۲ ــ ۱۱۵ و ۱۱۷ ــ ۱۲۷.

۲- نک: حماسه و عرفان.

۳- نک: نسیم اندیشه، ج ۱، صص ۱۰۹ ــ ۱۷۷.

۴- نک: بنیان مرصوص، صص ۳۷ ــ ۱۷۳.

۵- اعیان الشیعه، ج ۲۷، ص ۴۰.

صمدانی، ملامحمدمهدی نراقی صاحب کتاب والای اخلاقی، جامع السعادات است.

کتاب یادشده را حجت الاسلام دکتر علی شیروانی ترجمه روان و دلپذیر کرده و همو در ابتدای کتاب نوشته است آیت الله العظمی بهجت که از مجتهدان عارف و عارفان مجتهدند، «کتاب را نیکو شمرده و خواندن آن را به دوستان توصیه کردند.»(۱) نیز نوشته است:

در این رساله، نکات و ظرایفی بیان شده است که در راه تقرب به خدای سبحان و رسیدن به کعبه مقصود و دستیابی به سعادت دو جهان، چون کلیدهایی است که به راحتی درهای بسته را می گشاید. ... در این رساله، راه هایی که ائمه هدی علیه السلام برای جلب محبت و رضای الهی بیان کرده اند، استخراج و تبیین گردیده است. از این روست که علامه بزرگ سیدحسن صدر ـ اعلی الله مقامه ـ به این رساله علاقه فراوانی داشت و می فرمود: «ما رأیت کلاماً احسن من کلامه فی باب الاخلاق، اللهم الابیانات جمال السالکین السید رضی الدین علی بن طاووس؛(۲) در زمینه مسائل اخلاقی، کلامی نیکوتر از کلام او نیافتم، مگر گفته های سید بن طاووس».(۳)

این کتاب در ۱۵۶ صفحه و قطع وزیری منتشر شده است و غیر از پیشگفتار و مقدمه مؤلف، یازده مطلب درباره نیاز به تهذیب اخلاق، اهمیت فراگیری علم اخلاق، سعادت ابدی انسان، هدف آفرینش، برخی از راه‌های تقرب به خدای متعال، موقعیت انسان در نظام هستی (عرضه اعمال بر پیامبر و ائمه علیه السلام و آثار اعمال)، راه سلوک به سوی خدا، چگونه رهرو راه خدا باشیم؟، سه خصلت که کمال ایمان منوط به آن است (وفای به عهد، احسان بدون چشم داشت و ترجیح دیگران برخود)، خشنودی از مقدرات الهی، توکل،

---

۱- سلوک عرفانی در سیره اهل بیت (ع)، ص ۷.

۲- الذریعه، ج ۱، ص ۳۸۲.

۳- سلوک عرفانی، صص ۱۰ و ۱۱.

تفویض، تسلیم و درجات اهل ایمان، مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

اکنون، به چند نکته که برگرفته از متن کتاب و گزینش شده از آن است، اشاره می کنیم:

 از همه راه‌ها آسان تر و نتیجه بخش تر، حسن ظن به خداوند است؛ چرا که رفتار خداوند با بندگانش، متناسب است با گمان‌های آنان نسبت به وی... .(۱)

 هر کس از کسی بترسد، از او می گریزد، مگر آن کس که خوف خدا را در دل دارد که «به سوی او» می گریزد. پس اگر پناه به خدا آوردی به آنچه امام صادق علیه السلام از پیامبر روایت نموده است، گوش فرا ده که خداوند می فرماید: اگر بر قلب بنده ام اطلاع یافته، بدانم در طاعتش خالص بوده و همش طلب رضایت الهی است، او را دریافته، متولی زندگی او می‌شوم.(۲)

 گمان مبر که راه تقرب به سوی خدا، منحصر به عبادت‌های معروف است، مانند: نماز، روزه، تلاوت قرآن، آموختن و آموزش، خواندن دعاها و زیارت‌ها؛ به گونه ای که هر کار دیگری، بیهوده و موجب تضیع عمر به حساب آید، چنان‌که بسیاری از برادران صالح ما می پندارند. این پنداری نارسا و ناشی از مشتبه شدن امور است. بدان که مقصود اصلی شارع از مکلفین، تقویت بصیرت ایشان است، تا او را با بینش کامل و آگاهی کافی اطاعت کنند... .(۳)

 مرحوم عالم ربانی، شیخ حسین بحرانی در بحث چگونه رهرو راه خدا باشیم؟ با استفاده از هدایت های راهنمایان این راه، یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت پاکش علیه السلام ، اموری را توصیه کردند که خلاصه اش عبارت است از:

---

۱- سلوک عرفانی، ص ۳۴.

۲- سلوک عرفانی، ص ۵۳.

۳- سلوک عرفانی، ص ۶۴.

۱. اینکه بداند تمامی خیر نزد خداست. پس تنها از او بخواهد و از دیگران چیزی طلب نکند و معاشرت با مردم نیز برای جلب رضایت خدا باشد.

۲. حقوق مردم را به خاطر خداوند رعایت کند که رعایت آنها، رعایت حق خداوند است. پس حق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام ، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان را رعایت کنیم. حق قرآن، مسجد، عالم دینی و... را رعایت نماییم.

۳. اینکه به خاطر انس با خداوند از مردم در هراس باشی؛ زیرا بر انسان خردمند لازم است به کار خود بپردازد، زبانش را حفظ نماید، مردم زمان خود را بشناسد... .(۱)

ایشان بر اساس حدیثی از امام رضا علیه السلام ، داشتن سه خصلت را که کمال ایمان منوط به آن است، توصیه کرد: خصلت ها و روش های که از خدا، پیغمبر و امام باید آموخت و بیان کرد: خصلت برگرفته از خدا همانا رازداری و روش پیغمبر، خوش‌رفتاری با مردم و ویژگی و روش امام، صبر در تنگ دستی و پریشان‌حالی است.(۲)

آنگاه به سنت هایی از پیامبر اسلام بر اساس روایتی از امام صادق علیه السلام اشاره کرد که عبارتند از:

الف) وفای به عهد؛

ب) احسان بدون چشم داشت؛

ج) ترجیح دیگران بر خود.(۳)

مرحوم بحرانی سپس نکات ارزشمندی درباره خشنودی از قضای الهی و رضا به داده های حضرت حق سبحانه را بر محور سنت و سیره معصومان علیه السلام

---

۱- سلوک عرفانی، صص ۷۳ _ ۸۹.

۲- سلوک عرفانی، صص ۹۱ _ ۱۱۰.

۳- سلوک عرفانی، صص ۱۱۰ _ ۱۱۴.

طرح و آنگاه مقامات توکل، تفویض و تسلیم را شرح و تفسیر می کند.(۱)

کتاب یادشده، با استفاده از منبع زلال قرآن کریم و آموزه های وحیانی ـ آسمانی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و معصومان علیه السلام ، نکات بسیار مهمی در سلوک اخلاقی و تمهید مقدمات سلوک عرفانی دربردارد و رساله ای مختصر، ولی تأثیرگذار است. کتابی که درصدد ارائه:

الف) بصیرت به خود و خدا؛

ب) آگاهی از حقوق الهی، حق پیامبر و امامان علیه السلام ، مؤمنان و انسان‌ها؛

ج) وظایف فرد در برابر خدا، د) اسوه گیری از سیره عملی انسان کاملِ مکمِّل معصوم علیه السلام؛

ه) عبودیت الهی و تسلیم خدا بودن و راضی به مقدرات الهی شدن و... برآمده است تا نفس انسان را پاک کند و آماده پذیرش معارف الهیه و انوار ربوبیه و الطاف باری تعالی نماید.

امید است مطالعه و تأمل در این کتاب، فضای روحی و افق معرفتی ـ معنویتی خاصی را به روی سالکان طریق اخلاق و عرفان باز کند.

## ۸. طریق عرفان

۸. طریق عرفان

این کتاب، ترجمه و شرح رساله الولایه فیلسوف عصر، عارف شریعت گرا، فقیه فرزانه و مفسر بزرگ و برجسته قرآن کریم، علامه طباطبایی است که سفرنامه سلوکی و رهاورد عرفانی آن حکیم متأله و سالک واصل به شمار می‌آید.

کتاب یادشده را انتشارات بخشایش با ترجمه نسبتاً مطلوب و روان صادق حسن زاده، با تقریظ علامه آیت الله حسن زاده آملی در ۲۲۱ صفحه سال ۱۳۸۱ منتشر کرده است که در چاپ دوم، مقدمه مترجم نیز بر آن افزوده شد و از

---

۱- سلوک عرفانی، صص ۱۲۸ ـ ۱۵۳.

استقبال خوب تشنگان وادی معرفت عرفان و سلوک معنوی بهره مند گشته و اینک چاپ های متعدد یافته است.

## ۹. رساله لب اللباب در سیر و سلوک اولی الالباب

۹. رساله لب اللباب در سیر و سلوک اولی الالباب

نوشته علامه آیت الله سیدمحمدحسین حسینی تهرانی است که اساس نخستین دوره از درس‌های اخلاقی و عرفانی حضرت علامه سیدمحمدحسین طباطبایی رحمه الله در سال‌های ۱۳۶۸ ـ ۱۳۶۹ هـ .ق در حوزه علمیه قم است که به قلم علامه تهرانی تحریر شده و به روح استاد شهید مطهری هدیه گشته است.

این کتاب در ۱۵۶ صفحه از سوی انتشارات علامه طباطبایی مشهد مقدس، بارها چاپ شده و همواره مورد توجه عالمان دینی، عارفان و شاگردان سلوکی ـ عرفانی و علاقه‌مندان بحث های سلوکی ـ معنوی قرار گرفته است.

کتابی است با مقدمه عالمانه، دلپذیرانه و بسیار مفید علامه تهرانی که به بحث از: معرفت اجمالی و طرح کلی سلوک الی الله؛ شرح تفصیلی عوالم مقدم بر عالم خلوص، شرح اجمالی طریق و کیفیت سلوک الی الله و شرح تفصیلی آن پرداخته و شرایط بیست و پنج گانه لازم را برای سلوک به بحث گذاشته است. اگر چه کتاب از ژرفا و ادبیات بسیار قوی و عمیق و روان بر خوردار است، ولی مطالعه بدون استاد آن، چه‌بسا برای مبتدیان و میانه‌حالان قابل توصیه نباشد. کتابی است بسیار تأثیرگذار و آمادگی دهنده از نظر ذهنی و ضمیری و روحی، اما توصیه می شود در محضر عالمی عامل و سالکی عرفان‌شناس درس گرفته شود تا فواید آن صد چندان گردد.

## ۱۰. مقالات

۱۰. مقالات

این کتاب در سه جلد تهیه شده است. جلد اول آن، به مبانی نظری تزکیه در ۳۵۱ صفحه با بحث هایی پیرامون: چه بوده ایم؟ چه گشته ایم؟ چه می توانیم

باشیم؟ افاضات، اشراقات و اشارات ربوبی، ظهور و تجلیات انوار، مکاشفات و مشاهدات، تجلیات و شهود و فناء می‌پردازد. جلد دوم، طریق عملی تزکیه را در قالب بحث هایی چون یقظه یا جذب ربوبی، توبه و مراتب و مراحل آن، تطهیر باطن و نحوه توبه از رذایل، حب دنیا، حرص بر اکل و شرب، خواب، نکاح، تکلم بی فایده، حب مدح و ثنا، آرزوها، غرور و اغترار، غضب، سوء خلق، عجب، ریا، حزن و تألم برای دنیا، سستی و کسالت و بطالت، حسد و بحث های پیرامون فضایل اخلاقی و توبه از رذایل را در ۳۱۵ صفحه بررسی می کند. جلد سوم یا بخش دوم طریق عملی تزکیه نیز پیرامون طلب و مجاهدت، مراقبه و مراتب آن در بیست امر که ده امر مرتبه اول مراقبه و ده امر مرتبه دوم مراقبه و دارای نکات بسیار سازنده و روشنگر در ۴۱۲ صفحه از سوی حضرت استاد محمد شجاعی به وسیله انتشارات سروش سال ۱۳۶۴ چاپ و نشر یافته، با استقبال بسیار خوبی مواجه شد و چاپ‌های متعدد یافت.

مطالعه این کتاب بصیرت‌بخش، سازنده، راه گشا و کارآمد، در عرصه معرفت به مبانی و مؤلفه های سیر و سلوک اخلاقی ــ عرفانی و فهم پیچ و خم های عبور از حجاب‌های ظلمانی و نورانی است؛ زیرا در نوشتن آن، از آیات قرآن و احادیث و آموزه‌های بزرگان عرصه سیر و سلوک و تجربیات عرفانی به خوبی هر چه تمام‌تر بهره گرفته شده است.

## ۱۱. انسان و قرآن

۱۱. انسان و قرآن

کتابی از استاد حسن زاده آملی در ۲۴۲ صفحه که از سوی انتشارات الف.لام. میم سال ۱۳۸۳ به زیور طبع آمده است؛ اگر چه پیش از این، از سوی انتشارات الزهراء نیز منتشر شده بود. کتابی است درباره موقعیت قرآن در تبیین

همه معارف و تأمین نیازهای انسان در همه عرصه های هدایت، سعادت و کمال، پیرامون جدایی‌ناپذیری قرآن، عرفان و برهان ــ با قرائتی که علامه از برهان (حکمت) و عرفان دارنـد و برهان حقیقی و شـهود کشـفی را معاضد یکدیگر دانسـته اند ــ، راه هـای درک و دریـافت معارف الهی و اعتلای انسان به فهم خطاب محمـد صـلی الله علیه و آله، آیات قرآن و درجات بهشت و انسـان، فرق بین قرآن و فرقـان، موازین پنجگانه علوم و عقایـد، ادب انبیا و اولیا، رؤیت و تمثل، قرآن سـفره خـداست، قرآن و لیلهالقدر و ... . در این بحث های شیرین، عمیق و دل نشین، از اندیشه و آرای ابن سینا، ملاصدرا، میرداماد، خواجه نصیرالدین طوسـی، علامه رفیعی قزوینی و ... نیز بهره های فراوانی جسـته و مقالات ارزشـمندی در تفسـیر سوره والعصـر، حروف مقطعه، سوره قدر و ... آورده شد.

در هر حـال، کتـاب بـه سـبک و روش علامه حسـن زاده آملی در تـبیین نسـبت «انسـان و قرآن» نوشـته شـده، از وحی، عقـل، روایات، عرفان و کشف بهره گرفته شده است.

این کتاب در جای خود بسـیار ژرف و کارگشاست و اگر به کتاب لقاءالله علامه حسن زاده آملی ضـمیمه شود و مورد مطالعه قرار گیرد، برای سیر و سلوک از دو جنبه نظری و عملی خاصی برخوردار است و راهنمای سودمند و سازنده خواهد بود. ازاین رو، به نسل تشنه معرفت و سلوک عرفانی، مطالعه و تأمل در آن توصیه می شود.

### ۱۲. ترجمه مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه

۱۲. ترجمه مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه

یک‌صد موضوع عرفانی، اخلاقی، عبادی و اجتماعیِ منسوب به امام جعفر صادق علیه السـلام ، از سوی آقای عباس عزیزی در ۳۰۲ صفحه به وسیله انتشارات صلاه

سال ۱۳۸۲ منتشر و موضوعات صدگانه، در صد باب تنظیم شده است. کتابی است که بزرگانی چون سیدبن طاووس، شهید ثانی، ملامحسن فیض کاشانی، ملامهدی نراقی و امام خمینی آن را تأیید و برخی مطالعه آنرا توصیه کرده، بزرگانی چون میرزا جواد آقای تبریزی، محمدباقر مجلسی در کتاب های خویش از آن بهره برده، و حجت الاسلام والمسلمین محمد محمدی ری شهری نیز در میزان الحکمه به برخی از احادیث مصباح الشریعه اشاره کرده اند.

این کتاب، بسیار دلپذیر، آموزنده و هشدار دهنده است که امام خمینی در توصیه اش به سرکار خانم فاطمه طباطبایی نوشته است: «... و مصباح الشریعه که گویی از عارفی است که به نام حضرت صادق علیه السلام به طور روایت نوشته است، دل‌ها را مهیا می کند برای رسیدن به محبوب... .»(۱) کتاب یاد شده را استاد شیخ حسین انصاریان نیز با عنوان عرفان اسلامی شرح و تفسیر کرده است.

## ۱۳. روح مجرد

۱۳. روح مجرد

این کتاب، اثری از علامه آیت الله سیدمحمدحسین حسینی تهرانی در شرح احوال عرفانی، زندگی توحیدی و معنوی مرحوم حاج سیدهاشم حداد است که از سوی انتشارات علامه طباطبایی منتشر شده و چاپ‌های متعدد یافته و در ۸۱۳ صفحه و دوازده بخش تنظیم گشته است.

کتابی است که همراه با بحث از زندگی، حالات عرفانی ـ سلوکی و خاطره ها و کرامات مرحوم حداد، به مناسبت های مختلف، از بزرگان عارفان و سالکان و اولیاء الله یاد می کند و بحث های عمیق معرفتی، حکمی، تفسیری،

---

۱- نامه های عرفانی امام خمینی، مجموعه آثار کنگره اندیشه های اخلاقی ـ عرفانی امام خمینی، ج ۱، صص ۱۱۰ و ۱۱۱.

اخلاقی و تاریخی ــ اجتماعی را نیز با عمق خاص و ادبیات روان و جالب و جاذب نیز مطرح می کند، تا عرفان حقیقی و توحیدی و عارف راستین و شریعت گرا نیز معرفی کرده باشد. نویسنده ضمن شرح زندگی پربرکت مرحوم حداد، به معرفی عرفان و عارفان اسلامی پرداخته و اصالت را به تبیین چیستی عرفان و سیر و سلوک داده و سپس یکی از مصادیق بسیار شایسته عرفان ناب قرآنی ــ اهل بیتی علیه السلام را معرفی کرده است. چنان که هم ایشان، در کتاب وزین مهر تابان به تبیین زندگی‌نامه علمی، عرفانی، اخلاقی و تفسیری علامه سیدمحمدحسین طباطبایی پرداخته و بحث های عمیقی از «معارف توحیدی» را عرضه داشته و مبانی، معیارها و شاخص های کشف و شهودها و کمال و کرامت های عرفانی را نیز تفسیر و تحلیل نموده است. به همین دلیل، در کتاب روح مجرد و مهر تابان، از جمله کتاب‌های قابل توصیه به نسل جوان و تشنه حقیقت و بلکه ضروری در مطالعات راهبردی ــ کاربردی عرفان و سیر و سلوک شمرده می‌شود.

ناگفته نماند کتاب دلشده که تحلیلی بر احوالات عارف توحیدی مرحوم سیدهاشم حداد است و از سوی هیئت تحریریه مؤسسه فرهنگی مطالعاتی شمس الشموس در ۳۰۷ صفحه و نه فصل سال ۱۳۸۶ به زیور طبع آمده است نیز، از همین شیوه استفاده کرده و بحث های مبنایی ــ بنایی و معارف توحیدی ــ ولایی بسیار خوبی را ارائه داده و به ویژه در فصل ششم، آیین دلبری، لزوم استاد کامل و ویژگی های آن را مطرح و بحث های عملیاتی و کاربردی خوبی را فراروی نسل جوان نهاده است.

از جمله کتاب‌های دیگری که در توصیف و تحلیل شخصیت عرفانی مرحوم سیدهاشم حداد به رشته تحریر درآمده، کتاب عارف شرق است که از

سوی آقای کریم فیضی در ۲۱۹ صفحه و هشت فصل به وسیله انتشارات وحدت‌بخش سال ۱۳۸۷ منتشر شد و دارای نکات محتوایی ـ علمی، تحلیل معرفتی ـ اخلاقی و سیر و سلوک مرحوم سیدهاشم حداد و خاطره های درس آموز و بصیرت‌زایی است.

کتاب‌هایی از این جنس که مبرای از صرف پردازش به کشف و کرامات، اذکار و اوراد بدون تحلیل و منهای معارف توحیدی هستند، شایسته سفارش به نسل تشنه معرفت و رندان تشنه لب شمرده می‌شود.

## ۱۴. بحر خروشان

۱۴. بحر خروشان

کتاب یاد شده، در شرح حال عالم ربانی، مرحوم سیدعلی قاضی از سوی حجت الاسلام حسین روحانی نژاد در ۱۶۸ صفحه سال ۱۳۸۶ به اهتمام کانون اندیشه جوان پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی وارد بازار کتاب شد و دارای سه بخش: زیست نامه، مکتب فکری علامه قاضی، و مکتب عملی و روش تربیتی مرحوم قاضی است.

این کتاب نیز دارای ویژگی هایی چون: بحث از توحید و ولایت، اسرار عرفانی، روش های تربیتی ـ سلوکی در خصوص انسان مستعد کمال و مشتاق وصال، و ویژگی های سیر و سلوک مرحوم قاضی است که معیارهایی برای تشخیص عرفان و عارفان صادق از کاذب هستند و برای نسل جوان که با مبانی علمی ـ نظری عرفان اسلامی آشنایی ندارند، بسیار سازنده است.

کتاب‌های فراوانی درباره شخصیت مرحوم قاضی نوشته و وارد بازار کتاب شده و اگر چه مفید و سازنده اند مثل: عطش، دریای عرفان و ...، ولی ساختار و نظام خاص معرفتی و متدلوژیک ندارند. ازاین رو، بایسته است کتاب‌های عمیق تر از بحر خروشان اما با ساختار علمی، محتوای معرفتی، دستورالعمل های

قابل اجرا و کاربردی و در عین حال تعریف شده و ناظر به مبانی و مؤلفه های عرفان راستین نوشته شود و در اختیار شائقان کوی کمال و وادی وصال قرار گیرد.

## ۱۵. الهیه

۱۵. الهیه

این کتاب از سوی هیئت تحریریه مؤسسه فرهنگی مطالعاتی شمس الشموس در سال ۱۳۸۴ و در ۲۷۴ صفحه و دو بخش که بخش اول در هفت فصل و بخش دوم شامل مصاحبه ها، مکتوبات و... است، منتشر شد.

کتاب یاد شده همراه با تحلیل ها و خاطراتی از حالات عرفانی مرحوم آیت الله سیدمحمدحسن الهی طباطبایی، برادر بزرگ‌تر علامه طباطبایی، صاحب تفسیر المیزان است که عرفان در متن زندگی، عرفانِ مبتنی بر تعالیم قرآنی و آموزه های اهل بیتی علیه السلام و عرفان پویا و پایا و کارآمد را نشان می دهد.

کتاب، حاوی نکات بسیار بدیع از آیت الله طباطبایی، میرزا علی آقا قاضی و دیگر بزرگان حوزه عرفان نظری و عملی است و به گونه ای شخصیت آیت الله محمدحسن طباطبایی را معرفی کرده که دسترس‌پذیر و الگوشونده برای جامعه اسلامی و نسل جوان عرفان گرا باشد. ازاین رو، از اخلاق فردی، خانوادگی، اجتماعی و کمالات عرفانی و فضیلت شخصیتی مرحوم طباطبایی بسیار دقیق و جاذبه دار سخن به میان آورده و کتابی شیرین، دل نشین، حیات بخش، معرفت‌آموز و بیدارگر است.

## ۱۶. در محضر لاهوتیان

۱۶. در محضر لاهوتیان

کتاب یادشده، زندگی نامه، شرح احوال شیوه سلوکی، کرامات و خاطره هایی از مرحوم شیخ جعفر آقای مجتهدی است که در دو جلد، جلد اول ۴۶۷ صفحه و

جلد دوم ۵۲۰ صفحه به وسیله جناب استاد محمدعلی مجاهدی (پروانه) نوشته و از سوی مؤسسه انتشاراتی لاهوت در سال ۱۳۸۴ وارد بازار شده است.

این کتاب درباره سیر و سلوك، شیوه های سلوکی و سیره اخلاقی مرحوم مجتهدی، نقد مدعیان دروغین عرفان، رهنمودهای اخلاقی ــ سلوکی، ولایی ــ معرفتی و به ویژه، گفت‌وگوی عرفانی با طرح ۲۱۴ سؤال و پاسخ ده تن از عرفای بلندآوازه شیعی است که می تواند بسیار سازنده باشد.

در کنار کتاب هایی که درباره شخصیت های عرفانی با صبغه اجتهادی در عرصه فقه و فلسفه، عرفان و تفسیر و حدیث بودند، مطالعه زندگی عرفانی شخصیتی چون مرحوم شیخ جعفر مجتهدی، که البته خوشه چین محضر بزرگان بوده است، برای عموم جامعه و جوانان، سازنده و نکته آموز است، که راه عرفان ولایی و سلوك توحیدی بسته نیست و هر انسان بیدار و پایداری، می تواند وارد این وادی حرارت‌بخش، عشق‌آفرین و قدسی شود، مشروط به اینکه از مدار قرآن و شریعت و محور روایات و ادعیه و محضر عالمان روشن‌ضمیر خارج نشود.

## ۱۷. آیینه دار طلعت یار

۱۷. آیینه دار طلعت یار

این کتاب که در اصل رساله دکترای تخصصی دکتر علی یار حسینی است، درباره سیره اخلاقی، علمی و عرفانی مرحوم آیت الله محمدعلی شاه آبادی، استاد عرفان حضرت امام خمینی رحمه الله است که از سوی انتشارات وثوق در شش بخش و ۳۱۷ صفحه سال ۱۳۸۳ چاپ و نشر یافت.

در این کتاب، غیر از بحث زندگی‌نامه به صورت متعارف، درباره مقامات علمی ــ عرفانی مرحوم شاه آبادی، ویژگی ها و روش های مبارزاتی و سپس کتاب شناسی توصیفی و نسبتاً تحلیلی و سرگذشت آثار چاپی و خطی آن

مرحوم، بحث های مفید و سازنده ای صورت گرفته و آنگاه از آموزه های عرفانی، دستورالعمل های اخلاقی ـ سلوکی و نقش ایشان در پرورش روحی ـ معنوی بنیانگذار انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی ایران نیز بحث های لازم و مؤثری شده است.

کتاب‌هایی چون عارف کامل تهیه شده از سوی معاونت پژوهشی بنیاد فرهنگی شهید شاه آبادی نیز در ۲۷۲ صفحه سال ۱۳۸۰ چاپ و نشر یافت که در سه فصل و بیشتر یاد و خاطره ها تنظیم شده است و البته سودمند خواهد بود. کتابی نیز با عنوان فیلسوف فطرت از سوی علی حیدر مرتضوی و در ۲۹۵ صفحه به صورت دفتر اول در پنج بخش و دفتر دوم حاوی مصاحبه ها سال ۱۳۸۶ به مناسبت بزرگداشت مقام حکیم عارف و فقیه مجدد، آیت الله العظمی میرزا محمدعلی شاه آبادی به وسیله پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی و سازمان انتشارات آن چاپ و نشر یافت که در جای خود بسیار خوب و مفید است. اگر کتاب آرای عرفانی عارف حکیم آیت الله العظمی میرزا محمدعلی شاه آبادی در آثار امام خمینی رحمه الله را که به وسیله خانم منیره دشتبان و از سوی پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی در ۲۲۵ صفحه سال ۱۳۸۶ و در سه بخش تنظیم، چاپ و نشر یافت و رساله علمی ایشان بوده است، ضمیمه کتاب‌های یادشده کنیم، به یقین، شناخت شخصیت علمی ـ عرفانی و تحلیل مقامات معنوی مرحوم شاه آبادی بر محور اندیشه های شاگرد والامقام ایشان، برای ما دل گشاتر و کارگشاتر خواهد بود؛ چه اینکه بحث های عرفان نظری و عملی با عمق ویژه ای مطرح شده است.

ناگفته نماند کتاب‌های فراوانی در خصوص شخصیت بزرگان عرفان و سیر و سلوک نوشته شده، مثل نشان از بی نشان ها، در کوی بی نشانان، سوخته و ...، که در

جای خویش سازنده اند، ولی به دلایلی کتاب‌های یاد شده معرفی شدند. کتاب‌هایی که همراه با بررسی قصه ارباب معرفت، از نظام معرفتی نسبتاً مقبول، بحث های معارفی معقول، تحلیل های عرفانی و روش صحیح تر برخوردارند.

## ۱۸. آفتاب و سایه ها (نگرشی بر جریان‌های نوظهور معنویت گرا)

۱۸. آفتاب و سایه ها (نگرشی بر جریان‌های نوظهور معنویت گرا)

این کتاب به وسیله حجت الاسلام دکتر محمدتقی فعالی به وسیله نجم الهدی، در ۴۱۶ صفحه و شش فصل منتشر شد و با استقبال بسیار خوبی از سوی نهادها، مراکز فرهنگی، دانشگاه ها و جوانان روبه‌رو گردید.

کتاب یادشده، عرفان‌های هندی سنتی و مدرن، عرفان امریکایی، عرفان مسیحی، یهود، معنویت های فراعلم و فراروانشناسی را معرفی می کند. کتاب در توصیف و معرفی جریان‌های نوظهور معنویت‌گرا بسیار موفق است، ولی به نظر می رسد اگرچه نقدهای خیلی خوب و مفیدی دارد، نقدها کمرنگ اند و عمیق و همه‌جانبه نیستند و شاید برای معرفی و زدن برشی به چنین جریان هایی خوب باشد، ولی به یقین کافی و کامل نیست. امید است نویسنده محترم، کتاب‌هایی مستقل از هر کدام از جریان‌های عرفانی و نقدهای آنها را بنویسد و فراروی نسل روشنفکر و فرهیخته دانشگاهی و جامعه جوان ارائه کند.

## ۱۹. جریان شناسی انتقادی عرفان‌های نوظهور

۱۹. جریان شناسی انتقادی عرفان‌های نوظهور

از سوی حجت الاسلام حمیدرضا مظاهری سیف در دو بخشِ فطرت در جغرافیای معرفت در سه فصل، و معنویت گرایی پست‌مدرن با پنج فصل در ۳۹۹ صفحه از سوی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی سال ۱۳۸۷ چاپ و نشر یافته است.

کتاب یاد شده نیز به سهم خود، در معرفی و نقد جریان‌های جدید عرفانی و معنویت های نوپدید، سودمند است، ولی از خلأهای معرفتی- تحلیلی در جغرافیای علمی ــ فرهنگی و کاستی هایی در نقد هر کدام از عرفان‌های دروغین یا شبه‌عرفان‌ها برخوردار است؛ اگر چه محور انتقادی آن از نظر کمّی و کیفی، بیشتر و بهتر از برخی کتاب‌ها در این زمینه ها است.

به هر حال، کتاب با اشراف گروه اخلاق و تربیت و با پرسش های توصیفی- تحلیلی و پاسخ به آنها به رشته تحریر درآمده و پژوهش، پردازش و گزارش شده است و از این نظر امتیاز خاصی دارد.

## ۲۰. قبیله حیله

۲۰. قبیله حیله

این کتاب کوچک پالتویی، نگرش بر کارنامه مدعیان معنویت و مهدویت به ضمیمه بازخوانی پرونده چند مدعی است که به وسیله معاونت جامعه و نظام مدیریت سیاسی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم در ۲۱۶ صفحه سال ۱۳۸۷ یا ۱۴۲۹ ق منتشر شد.

کتاب از سه بخش فرقه ها، چیستی و چرایی، بازخوانی چند پرونده و اخبار ترکیب یافته که بخش اول در پنج فصل، بسیار خوب درباره تحریف ادیان آسمانی، تحلیلی از عوامل انحراف و زمینه شیوع فرقه ها، عرفان های بدلی، بررسی برخی فرقه های وارداتی و عرفان های بدلی (تصوف و مهدویت) کرده است که نکات علمی ــ معرفتی همراه با ریشه یابی جریان‌ها، مکتب ها و فرقه های نوپدید داشته و دسته بندی‌ها و تقسیم بندی‌های روشن از آنها را ارائه داده، در مجموع از نظر فرهنگی ــ تبلیغی، هشدارهای سازنده ای برای نسل جوان است.

در معرفی مجله ها باید گفت فصلنامه هایی چون آئین سلوک (شماره های

یک تا دوازده)، کتاب نقـد (شـماره های ۳۵، ۳۹، ۳۱، ۴۳،۴۵، ۴۶) که از سوی پژوهشـگاه فرهنگ و اندیشه اسـلامی چاپ و نشر می یابد، مجله حوزه (شماره ۱۲۰ ویژه جریان شناسـی عرفانی) که از سوی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم منتشر می شود، دو ماهنامه خلق (شماره ۶ و ۷) که به وسیله مؤسسه فرهنگی دارالهدی چاپ و نشر می یابد، سودمند هستند. البته مجلات گونـاگون دیگری نیز به صـورت ویژه‌نـامه یـا موردی، هم اخبـار و گزارش‌هـایی از عرفـان‌هـای نوظهور را ارائه می‌دهـد و هم حاوی مقالات علمی در نقد چنین معنویت های نوپدید هستند و مطالب بسیار خوبی دارند.

همچنین کنگره هـا، همایش ها و هم اندیشـی هایی به ویژه سال‌های اخیر در ایران برگزار شـده انـد که محصولات فرهنگی ـ علمی مفیـدی در نقـد مکتب های عرفانی، فرقه های معنا گرا و جنبش های جدید معنویت گرا چاپ و منتشـر کرده اند، نمونه آن، همـایش «پیـامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله؛ عرفـان و معنویت نو» بود که از سوی نهـاد نماینـدگی مقـام معظم رهبری در دانشگاه تهران برگزار شد کارگاه های آموزشی مناسبی نیز برای اطلاع‌رسانی و نقد چنین جریان هایی در دانشگاه های کشور برگزار شده است که محصولات آن در قالب نوارها و CDها و نشریات و جزوات موجود است.

امروز در دنیای وب نیز همان‌طور که فعالیت جریان‌های عرفانی نوظهور به وفور دیـده می شود، سایت هایی هم برای نقـد آنها تلاش می کنند که قابل استفاده هستند. ازاین رو، انسان خواهان شناخت و ارزیابی و نقد چنین پدیده های نوآمدی می‌تواند به آنها دسترسـی یابد تا هم بشناسد و هم بشناساند و در گرداب مهیب و درّه عمیق و وحشتناک عرفان‌های سرابی و دروغین قرار نگیرد و در دام های تنیده آنها شکار نشود. تهاجم فرهنگی غرب، شبیخون و قتل

و غـارت، بلکه ناتوی فرهنگی غربِ سـکولار و لیبرال، درصـدد محو و به محاق کشـیدن عرفان‌های صادق و صائب و معنویت های عمیق و جهادی هسـتند تا نظام سلطه خویش را تضمین و از سکولاریسم حفاظت کنند، ولی بیداری و هشیاری نسل جوان و مجاهـدان عرصه فرهنـگ و معرفت و علمـداران انقلاب معرفـتی _ معنویتی و فرهنگی _ ایـدئولوژیک اسلامی ایران، نمی گـذارد دشـمن موفق شود و سـکولاریسم نقابـدار و لیبرالیسم پنهـان و تروریسم فرهنگی، به مقاصـد شوم خویش برسـد و موج فزاینده بیداری، دین گرایی، معنویت گروی و عدالت خواه جامعه جهانی را مخدوش و ساقط کند.

بنابراین، بایسـته است متصدیان در مهندسی فرهنگی، مسئله روشنگری نسل جوان درباره مقوله های عرفانی، اعم از عرفان‌های صوفیـانه و نوظهور را فراموش نکننـد و همواره به رصـد کردن جریـان‌های نوظهور و نقـد به موقع و حتی فعال و نه منفعل آنها بپردازنـد و در بخش فعالیت های ایجابی، بنیادها، مؤلفه و شاخص های عرفانی اصـیل اسـلامی را روشن کننـد و معیارهای نقد عرفان‌های دروغین و مدعیان دکان دار عرصه عرفان را ارائه نمایند تا جامعه اسلامی، به ویژه جامعه جوان، خود به نتیجه نهایی و قطعی برسـند و به سوی عرفـان قرآنی _ ولایـی حرکت کننـد و به آسـیب‌شناسـی، آسـیب‌درمانی و آسـیب زدایی از ساحت عرفان و معنویت بپردازند.

## کتابنامه

کتابنامه

۱.قرآن کریم.

۲.نهج البلاغه.

۳.آمدی، عبدالواحد، شرح الغررالحکم و الدررالکلم، تحقیق: جمال الدین محمد خوانساری، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم، ۱۲۷۱.

۴.آملی، سید حیدر، جامع الاسرار و منبع الانوار، مقدمه:هانری کربن و عثمان یحیی، ترجمه فارسی: سید جواد طباطبایی، چاپ اول، ۱۴۲۶ ه_ .ق.

۵.ابن سینا، حسین، الاشارات و التنبیهات، (شرح خواجه نصیرالدین طوسی و قطب الدین رازی)، تحقیق: کریم فیضی، قم، مطبوعات دینی، چاپ اول، ۱۳۸۴.

۶.اصفهانی، راغب، مفردات الفاظ القرآن، تحقیق: صفوان عدنان داودی، بیروت، دارالقلم، الطبعه الاولی، ۱۴۱۶ ه_ .ق.

۷.انصاری، عبدالله، شرح منازل السائرین، ترجمه: علی شیروانی، انتشارات الزهراء، چاپ اول، ۱۳۷۳.

۸.بحرانی،حسین، سلوک عرفانی در سیره اهل بیت علیهم السلام، قم، وثوق، چاپ اول، ۱۳۷۹.

۹.بینا، محسن، مقامات معنوی، تهران، ناشر مؤلف، چاپ دوم، ۱۳۵۴.

۱۰.تهرانی، مجتبی، درآمدی بر سیر و سلوک، نگارش و تدوین: علی اکبر رشاد، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۶.

۱۱.جامی، عبدالرحمن، نقد النصوص فی شرح نقش النصوص، تصحیح: ویلیام چیتیک، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۰.

۱۲.جعفری، محمدتقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۸۱.

۱۳.____________، عرفان اسلامی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار علامه

جعفری، چاپ ششم، ۱۳۸۶.

۱۴.جوادی آملی، عبدالله، الله شناسی، مشهد، انتشارات علامه طباطبایی، جلد ۱، طبع دوم، ۱۴۱۸ ه_.ق.

۱۵.________________، بیان مرصوص، قم، اسراء، چاپ دوم، ۱۳۸۷.

۱۶.________________، تسنیم، قم، اسراء، چاپ اول، جلد ۱۳، ۱۳۸۷.

۱۷.________________، تسنیم، قم، اسراء، چاپ اول، جلد ۹، ۱۳۸۵.

۱۸.________________، تسنیم، قم، اسراء، چاپ دوم، ۱۳۷۹.

۱۹.________________، تفسیر موضوعی قرآن مجید، قم، اسرا، چاپ اول، ج ۲، ۱۳۸۳.

۲۰.________________، تفسیر موضوعی قرآن مجید، قم، اسرا، چاپ اول، جلد ۱۵، ۱۳۷۹.

۲۱.________________، تفسیر موضوعی قرآن مجید، قم، اسراء، چاپ اول، جلد ۱۷، ۱۳۸۷.

۲۲.________________، تفسیر موضوعی قرآن مجید، قم، اسرا، چاپ سوم، جلد ۱۰، ۱۳۷۹.

۲۳.________________، تفسیر موضوعی قرآن مجید، قم، اسرا، چاپ سوم، جلد ۱۱، ۱۳۷۹.

۲۴.________________، حق و تکلیف، قم، اسراء، چاپ اول، ۱۳۷۲.

۲۵.________________، حماسه و عرفان، قم، اسراء، چاپ اول، ۱۳۷۷.

۲۶.________________، حیات عارفانه امام علی علیه السلام، قم، اسراء، چاپ دوم، ۱۳۸۱.

۲۷.________________، دین شناسی، قم، اسرا، چاپ اول، ۱۳۸۱.

۲۸.________________، سرچشمه اندیشه، قم، اسراء، چاپ اول، جلد ۵ و ۶، ۱۳۸۶.

۲۹.________________، سروش هدایت، قم، اسراء، جلد ۱، ۲، ۳.

۳۰.________________، شمس الوحی تبریزی، قم، اسراء، چاپ اول، ۱۳۸۶.

۳۱.________________، علی بن موسی الرضا علیه السلام و القرآن الحکیم، قم، اسراء، چاپ اول، بی تا.

۳۲.ــــــــــــــــــــــــــ، نسیم اندیشه، قم، اسراء، چاپ اول، ۱۳۸۵.

۳۳.جوادی، محمدرضا، خودشناسی، تکامل، عرفان، تهران، دفتر نشر فرهنگ

اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۸.

۳۴.حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، بیروت، مؤسسه آل البیت دار احیاء التراث، ۱۴۱۴ ه_ .ق.

۳۵.حرّانی، حسن بن علی، تحف العقول عن آل الرسول (ص)، تصحیح: علی اکبر غفاری، قم، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ چهارم، ۱۴۱۶ ه_ .ق.

۳۶.حسن زاده آملی، حسن، تحریر تمهید القواعد، تهران، انتشارات الزهراء، چاپ اول، ۱۳۷۳.

۳۷.________________، تعلیقه و تصحیح الاشارات و التنبیهات، ترجمه، تحقیق و اضافات: ابراهیم احمدیان، قم، بوستان کتاب، چاپ سوم، ۱۳۸۷.

۳۸.________________، تعلیقه و تصحیح الاشارات و التنبیهات، چاپ اول، جلد ۳.

۳۹.________________، دروس شرح اشارات و تنبیهات، قم، مطبوعات دینی، چاپ اول، ۱۳۸۳.

۴۰.________________، دیوان اشعار، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجا، چاپ اول، ۱۳۶۴.

۴۱.________________، صد کلمه در معرفت نفس، قم، نشر طوبی، چاپ دوم، ۱۳۸۶.

۴۲.________________، گنجینه گوهر روان، قم، نشر طوبی، جلد دوم، ۱۳۸۶.

۴۳.________________، هزار و یک کلمه، قم، بوستان کتاب، چاپ اول، جلد ۵، ۱۳۸۰.

۴۴.________________، هزار و یک کلمه، قم، بوستان کتاب، چاپ اول، جلد ۱، ۱۳۷۳.

۴۵.حسینی تهرانی، محمدحسین، رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، مشهد، انتشارات علامه طباطبایی، طبع ششم، ۱۴۲۲ ه_ .ق.

۴۶.________________، رساله لب اللباب، مشهد، انتشارات علامه طباطبایی، چاپ دهم، ۱۴۲۱ ه_ .ق.

۴۷.________________، لمعات الحسین علیه السلام، بی جا، انتشارات باقرالعلوم، چاپ اول، بی تا.

۴۸.________________، نور ملکوت قرآن، مشهد، انتشارات علامه طباطبایی، طبع اول، ۱۴۱۰ ه_ .ق.

۴۹.________________، معادشناسی، مشهد، انتشارات علامه طباطبایی، جلد ۷، طبع اول، ۱۴۲۳ ه_ .ق.

۵۰.دنیانی، غلامحسین، دفتر عقل و آیت عشق، تهران، طرح نو، چاپ اول، جلد ۲،

.۱۳۸۱

۵۱.دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، زیر نظر: دکتر معین و دکتر شهیدی، تهران، دانشگاه تهران.

۵۲.رحیمیان، سعید، «اندیشه و حیات شعرانی»، کیهان اندیشه، شماره ۴۵، سال ۷۱، صفحات ۸۶ و ۸۷.

۵۳.رودگر، محمدجواد، سرّ سلوک (ترجمه و شرح رساله الولایه میرزا احمد آشتیانی)، قم، آیت اشراق، چاپ اول.

۵۴.________________، صحیفه عرفان، دفتر دوم، (طائر قدس)، قم، وثوق، چاپ اول، ۱۳۸۷.

۵۵.________________، صحیفه عرفان، دفتر سوم، (شهود و شریعت)، قم، وثوق، چاپ اول، ۱۳۸۷.

۵۶.سیوطی، جلال الدین، جامع صغیر.

۵۷.شاه آبادی، محمدعلی، شذرات المعارف، تصحیح، تحقیق و ترجمه: زاهدویسی، تهران، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۶.

۵۸.________________، شذرات المعارف، نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۰.

۵۹.شبستری، محمود،گلشن راز، تهران، نشر اشراقیه، ۱۳۶۷.

۶۰.شجاعی، محمد، مقالات، تهران، سروش، چاپ هفتم، جلد ۳، ۱۳۸۵.

۶۱.شیخ الاسلامی، علی، راه و رسم منزل ها، تهران، مرکز نشر فرهنگی آیه، چاپ اول، ۱۳۷۹.

۶۲.صدرای شیرازی، محمد بن ابراهیم، الاسفار الدریعه (الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه)، بیروت، چاپ سوم، ۱۹۸۱ م.

۶۳.صدوق، محمد بن علی، التوحید، تحقیق: سید هاشم الحسینی الطهرانی، قم، جماعه المدرسین فی الحوزه المقدسه، چاپ ششم، ۱۴۱۶ ه_.ق.

۶۴.________________، خصال، تصحیح: علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، طبع پنجم، ۱۴۱۶ ه_.ق.

۶۵.________________، عیون اخبار الرضا علیه السلام، تصحیح: حسین الاعلمی، طبع اولی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۴ ه_.ق

۶۶.طباطبایی، سید علی، حضور و مراقبه، قم، مطبوعات دینی، چاپ اول، ۱۳۸۵.

۶۷.طباطبایی، فاطمه، یک ساغر از هزار، تهران، مؤسسه چاپ و نشر عروج، چاپ اول، ۱۳۷۱.

۶۸.طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، محمدباقر همدانی، قم، انتشارات اسلامی، چاپ بیستم، جلد ۶، ۹، ۱۷ و ۱۹، ۱۳۸۳.

۶۹.________، رساله الولایه، ترجمه و شرح: صادق حسن زاده، قم، انتشارات بخشایش، چاپ اول، ۱۳۸۱.

۷۰.________، شیعه (محاضرات و مکاتبات هانری کربن با علامه طباطبایی)، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه در ایران، چاپ چهارم، ۱۳۸۳.

۷۱.طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، تحقیق و نگارش: علی کرمی، تهران، مؤسسه انتشارات فراهانی، چاپ اول، ۱۳۸۰.

۷۲.طوسی، نصیرالدین، اوصاف الاشراف، تصحیح، تنظیم و تحقیق: مهدی شمس الدین، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ چهارم، ۱۳۷۷.

۷۳.عروسی الحویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نورالثقلین، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، چاپ اول، ۱۴۱۱ هـ .ق / ۱۹۹۱ م.

۷۴.فیض کاشانی، ملا محسن، الوافی، تحقیق: مرکز تحققات الدینیّه العلمیّه فی مکتبه الامام امیرالمؤمنین علی علیه السلام، اصفهان، طبع اول، ۱۴۱۴ هـ .ق / ۱۳۷۲.

۷۵.________، تفسیر صافی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمبوعات، جلد ۵، طبع دوم.

۷۶.________، ده رساله، زاده السالک، تهیه و تنظیم: مؤسسه فرهنگی انتشارات مهر خوبان، قم، چاپ اول، ۱۳۷۸.

۷۷.________، علم الیقین، محسن بیدارفر، قم، بیدار، چاپ اول، ۱۳۷۷.

۷۸.قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان، ۱۳۵۹.

۷۹.کاشانی، عبدالرزاق، اصطلاحات الصوفیّه، قم، انتشارات بیدارفر، چاپ دوم، ۱۳۷۰.

۸۰.کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم، جلد ۲، ۱۳۶۳.

۸۱.لاهیجی، محمد، شرح گلشن راز (مفاتیح الاعجاز در شرح گلشن راز)، مقدمه، تصحیح و التعلیقات: محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، تهران، انتشارات زوار، چاپ پنجم، ۱۳۸۳.

۸۲.مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، لبنان، بیروت، دار احیاء التراث، جلد ۲، ۳، ۲۳، ۱۰۵، ۱۴۰۳ ه_.ق.

۸۳.محمدی ری شهری، محمد، ترجمه میزان الحکمه، ترجمه: حمیدرضا شیخی، قم، دارالحدیث، چاپ سوم، جلد ۸، ۱۳۸۱.

۸۴.______________، ترجمه میزان الحکمه، ترجمه: حمیدرضا شیخی، قم، دارالحدیث، چاپ سوم، جلد ۱۳، ۱۳۸۱.

۸۵.مصباح یزدی، محمدتقی، در جست وجوی عرفان اسلامی، قم، مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)،چاپ اول، ۱۳۸۶.

۸۶.مصطفوی، حسن، مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه (منسوب به امام صادق علیه السلام) تهران، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه اسلامی، ۱۳۶۰.

۸۷.مطهری، مرتضی، آشنایی با علوم اسلامی، قم، انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۲.

۸۸.______________، آشنایی با قرآن، تهران، صدرا، چاپ اول، جلد ۱۱، ۱۳۸۶.

۸۹.______________، آشنایی با قرآن، تهران، صدرا، چاپ اول، جلد ۱۲، ۱۳۸۶.

۹۰.______________، آشنایی با قرآن، تهران، صدرا، چاپ اول، جلد ۵، ۱۳۸۷.

۹۱.______________، آشنایی با قرآن، تهران، صدرا، چاپ اول، جلد ۷، ۱۳۸۶.

۹۲.______________، آشنایی با قرآن، تهران، صدرا، چاپ دوم، جلد ۹، ۱۳۸۲.

۹۳.______________، آشنایی با قرآن، تهران، صدرا، چاپ هفتم، جلد ۶، ۱۳۸۶.

۹۴.______________، مجموعه آثار، تهران، صدرا، چاپ اول، جلد ۲۳، ۱۳۸۳.

۹۵.______________، مجموعه آثار، تهران، صدرا، چاپ دوم، جلد ۱۶، ۱۳۷۸.

۹۶.مکارم شیرازی، ناصر، پیام قرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ پنجم، جلد ۹، ۱۳۸۱.

۹۷.ــــــــــــــــــــــــــــــ، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ بیست و دوم، ۱۳۸۳.

۹۸.ملکی تبریزی، جواد آقا، رساله لقاءالله، ترجمه و تحریر: رضا رجب زاده، تهران، رسالت قلم، چاپ دوم، ۱۳۸۵.

۹۹.موسوی خمینی، روح الله، آداب الصلوه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام

خمینی، چاپ اول، ۱۳۸۰.

۱۰۰.________________، ادب فنای مقربان، قم، اسراء، چاپ اول، جلد ۳، ۱۳۸۳.

۱۰۱.________________، ادب فنای مقربان، قم، اسراء، چاپ اول، جلد ۵، ۱۳۸۷.

۱۰۲.________________، سرّ الصلوه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، چاپ اول، ۱۳۶۹.

۱۰۳.________________، شرح چهل حدیث، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ بیست و هشتم، ۱۳۸۲.

۱۰۴.________________، شرح دعای سحر، ترجمه: سید احمد خمینی، تهران، نشر اطلاعات، ۱۳۷۰.

۱۰۵.مولوی، جلال الدین محمد، مثنوی معنوی، انتشارات راستین، چاپ آفتاب، چاپ اول، ۱۳۷۵، (بر اساس نسخه نیکلسون).

۱۰۶.نراقی، ملا احمد، مراجع السعاده.

۱۰۷.نسفی، عزیزالدین، الانسان الکامل، تصحیح: ماژیران موله، انجمن ایران شناسی فرانسه، تهران، ۱۳۷۱.

۱۰۸.ورام، مسعود بن عینی، مجموعه ورّام، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ اول، ۱۳۶۸.

۱۰۹.هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، تصحیح: و. ژوکوفسکی، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۷۳.

۱۱۰.همدانی، عبدالصمد، بحر المعارف، تحقیق و ترجمه: حسین استادولی، تهران، مؤسسه انتشارات حکمت، چاپ اول، جلد ۱، ۱۳۸۳.

۱۱۱.هندی، علاءالدین علی المتقی بن حسام الدین، کنزالعمال فی سنن الاقوال و الافعال، تحقیق: بکری حیاتی _ صفوه الصفا، بیروت، مؤسسه الرساله، چاپ پنجم، ۱۴۰۵ ه_ .ق.

## درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:


اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹